(جلد سوم)

چاپ سوم

متن کامل دست نوشته امیر اسدالله علم

یادداشتهای عَلَم

سال ۱۳۵۲

یادداشتهای عَلَم

جلد سوم ۱۳۵۲

ویرایش و مقدمهٔ مشروحی دربارهٔ شاه و علم

از

علینقی عالیخانی

فهرست برگه

سرشناسه : علم، امیراسدالله، ۱۲۹۸ - ۱۳۵۷.
عنوان و پدیدآور : یادداشتهای علم / متن کامل دست نوشته امیراسدالله علم؛ ویرایش از علینقی‌عالیخانی.
مشخصات نشر : تهران: کتاب‌سرا، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ۳ ج.: نمونه، عکس.
شابک : ۲-۴۲-۵۸۴۰-۹۶۴-۹۷۸ ــ (ج. ۳) ISBN: 978-964-5840-42-2
شابک : ۹-۴۴-۵۸۴۰-۹۶۴-۹۷۸ (دوره) ISBN: 978-964-5840-44-9
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
یادداشت : ج. ۱ «۱۳۴۷ و ۱۳۴۸» (چاپ اول: ۱۳۷۱، چاپ دوم: ۱۳۷۲، چاپ سوم: ۱۳۷۷، چاپ چهارم: ۱۳۹۰).
یادداشت : ج. ۲ «۱۳۴۹ و ۱۳۵۱» (چاپ اول و دوم: ۱۳۷۷، چاپ سوم: ۱۳۹۰).
یادداشت : ج. ۳ «۱۳۵۲» (چاپ اول و دوم: ۱۳۷۷، چاپ سوم: ۱۳۹۰).
یادداشت : ج. ۴ «۱۳۵۳» (چاپ اول: ۱۳۸۰، چاپ دوم: ۱۳۹۰).
یادداشت : ج. ۵ «۱۳۵۴» (چاپ اول: ۱۳۸۲، چاپ دوم: ۱۳۹۰).
یادداشت : ج. ۶ «۱۳۵۵ و ۱۳۵۶» (چاپ اول: ۱۳۸۶، چاپ دوم: ۱۳۹۰).
مندرجات : ج. ۱. از ۱۳۴۷/۱۱/۲۴ تا ۱۳۴۸/۱۲/۲۹. -- ج. ۲. از ۱۳۴۹/۱/۱ تا ۱۳۵۱/۱۲/۲۱.
مندرجات : ج. ۳. از ۱۳۵۲/۱/۲۴ تا ۱۳۵۲/۱۲/۲۱. -- ج. ۴. از ۱۳۵۳/۱/۲ تا ۱۳۵۳/۱۲/۲۹.
مندرجات : ج. ۵. از ۱۳۵۴/۱/۱ تا ۱۳۵۴/۱۲/۳۰. -- ج. ۶. از ۱۳۵۵/۱/۱ تا ۱۳۵۶/۷/۷.
موضوع : علم، امیراسدالله، ۱۳۵۷ - ۱۲۹۷ -- خاطرات.
موضوع : سیاستمداران ایرانی - سرگذشتنامه.
موضوع : ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۵۷-۱۳۲۰
رده‌بندی کنگره : ۱۳۷۲ ۳آ۸ع/DSR۱۴۸۶
رده‌بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۲۴۰۹۲
شماره کتابخانه ملی : ۹۴۱-۷۲م

یادداشتهای علم
جلد سوم ۱۳۵۲
نوشتهٔ اسدالله علم
ویرایش از علینقی عالیخانی

چاپ سوم: ۱۳۹۰
حروفچینی و صفحه‌آرایی: فریبا محبی
طراحی جلد و گرافیک: آزاده عسکری
چاپ: طرفه
تیراژ: ۱۱۰۰ جلد

ش.ا.ب.ک. (ج ۳): ۲-۴۲-۵۸۴۰-۹۶۴-۹۷۸
ش.ا.ب.ک.: ۹-۴۴-۵۸۴۰-۹۶۴-۹۷۸ (دورهٔ ۶ جلدی)
ISBN: 978-964-5840-42-2
ISBN: 978-964-5840-44-9 (6VOL.SET)

دفتر و نمایشگاه شرکت کتاب‌سرا
خیابان خالداسلامبولی (وزرا)، کوچهٔ ششم، کوی دل‌افروز، شمارهٔ ۱۷، تهران
کد پستی: ۱۵۱۱۷۳۸۹۵۳، ساختمان کتاب‌سرا
تلفن: ۸۸۷۱ ۶۱۰۴ - ۸۸۷۱ ۷۶۳۶ - ۸۸۷۱ ۲۴۷۹
فکس: ۸۸۷۱ ۷۸۱۹، صندوق پستی: ۷۳۳-۱۵۷۴۵
E-mail: KETABSARA@KETABSARA.ORG
Site: WWW.KETABSARA.IR

فهرست مندرجات

یادداشت توضیحی سال ۱۳۵۲

سال هزار و سیصد و پنجاه و دو را می‌بایست سال نفت نامید. رشد سریع اقتصاد جهانی در دو دهۀ پیش و نیاز روزافزون به سوخت، [خریدار بازار] buyer'smarket نفت را تبدیل به [فروشندۀ بازار] seller'smarket کرد و این امر منجر به تغییر اساسی در مالکیّت شرکتهای تولیدکننده و نرخ فرآورده‌های نفتی شد. در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ (۱۹۵۰ و ۱۹۶۰) امکان عرضۀ نفت پیوسته بیش از تقاضای آن و موجب ارزانی بهای این فراورده به نسبت سوختهای دیگر بود. در نتیجه مصرف نفت به سرعت بالا رفت و در جهان غیرکمونیست از ۱۹ ملیون بشکه/ روز در آغاز دهۀ ۴۰ به بیش از دو برابر این مقدار در آغاز دهۀ ۵۰ رسید. تا آن هنگام آمریکا که پس از شوروی بزرگترین تولیدکنندۀ نفت در جهان بود، همواره مازاد ظرفیّت تولیدی برابر ۴ ملیون بشکه/ روز در درون کشور برای روز مبادا نگه می‌داشت. افزایش بی‌سابقه تقاضا، از یک سو این مازاد را به کمتر از یک ملیون بشکه/ روز کاهش داد و از سوی دیگر میزان واردات نفت آمریکا را از ۲/۲ ملیون بشکه/ روز در ۱۹۶۷ به ۶ ملیون بشکه/ روز در ۱۹۷۳ بالا برد. به این سان نه تنها آمریکا بلکه اروپای باختری و ژاپن نیز که روی مازاد ظرفیّت تولیدی آمریکا حساب می‌کردند، آسیب‌پذیر و بیش از پیش وابسته به واردات نفت، به ویژه از حوزۀ خلیج فارس و آفریقای شمالی شدند. تا چند سال پیش از آن، شاه در سفرهای خود به آمریکا پیوسته خواستار صدور نفت به آمریکا خارج از سهمیّۀ وارداتی بود ولی هرگز در این زمینه کامیاب نشد. اکنون، به وارونه، همۀ نگرانی آمریکا این بود که واردات نفت، به هر مقدار، بی‌دردسر و به

صورت منظّم تأمین شود. به مناسبت افزایش سهمیّهٔ وارداتی نفت آمریکا، علم در یادداشت ۵۲/۱/۳۰ می‌نویسد که «یادم هست هفت سال پیش که جانسون رئیس جمهور بود و من در رکاب شاهنشاه باز به آمریکا رفته بودم، چه مذاکراتی بر سر این بود که از این سهمیّه فقط دو درصد به ما بدهند و شرکتهای نفتی مانع می‌شدند. شاهنشاه به خنده به جانسون فرمودند: یک روزی التماس خواهید کرد که ما به شما نفت بیشتر بدهیم و ما نخواهیم داد.» به دنبال موافقت نفتی تهران در بهمن ۱۳۴۹ (فوریه ۱۹۷۱) کشورهای عضو اوپک خواستار مشارکت در شرکتهای نفتی شدند و در حوزهٔ خلیج فارس در اکتبر ۱۹۷۲ شرکتها پذیرفتند که ۲۵٪ سهام خود را بی‌درنگ و تا ۵۱٪ را به تدریج تا ۱۹۸۳ به کشورهای تولیدکننده واگذارند. روشن بود که این تغییر ساختار مالکیّت شرکتهای نفتی، گامی آغازین به سوی در دست گرفتن کامل عملیّات استخراج و صادرات نفت به وسیلهٔ کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس بود و این امر، با توجّه به وابستگی شدید اروپای باختری و ژاپن به نفت این منطقه و وضع سیاسی ناآرام و متشنج خاورمیانه، موجب نگرانی اضافی کشورهای مصرف‌کننده شد. به موازات توافق مشارکت کشورهای نفت‌خیز عربی با شرکتهای صاحب امتیاز، ایران نیز قرارداد تازه‌ای با شرکتهای عضو کنسرسیوم بست که به موجب آن قرارداد ۱۹۵۴ ملغی و قرارداد فروش و خرید نفت Sale and Purchase Agreement جانشین آن شد. بر این پایه ادارهٔ کلیّهٔ عملیّات در مناطق نفت‌خیز و پالایشگاه آبادان در اختیار شرکت ملّی نفت ایران قرار گرفت. شاه به این مناسبت در گفت و گویی با علم و چند تن از وزیران یادآور می‌شود که «جز این راهی نیست که کشورهای صاحب نفت، فروشنده، و کمپانیها خریدار باشند و لاغیر... من به همهٔ لیدرهای اروپا گفته‌ام که شما بی‌جهت درمورد [امنیّت] خود صحبت می‌کنید. کلید عمر شما در دست ماست» (یادداشت ۵۲/۳/۳). قرارداد «فروش و خرید» موفّقیّت بزرگی بود، ولی نه به آن اندازه که شاه و علم گمان می‌کردند. ایران در زمینهٔ میزان تولید نفت در حوزهٔ قرارداد، آزادی عمل نداشت و این امر اساسی با نظر شرکتهای عضو کنسرسیوم تعیین می‌شد. همهٔ خریدهای کالا و خدمات نیز از راه شرکت خدماتی نفت ایران Iranian Oil Services (IROS) انجام می‌شد که در واقع ادامهٔ روش گذشته و هنگامی

بود که اختیار این عملیّات با کنسرسیوم بود. وانگهی مدّت قرارداد تازه بیست سال بود و در ۱۹۹۳ پایان می‌یافت و این همان تاریخ پایان قرارداد ۱۹۵۳ کنسرسیوم با دولت ایران بود. به عبارت دیگر حقوق کنسرسیوم به نحوی تا پایان موعد پیش‌بینی شده در قرارداد ۱۹۵۳ محفوظ می‌ماند. از همان آغاز سال ۱۳۵۲ بازار جهانی نفت داغ بود و کمبود نسبی عرضه به چشم می‌خورد و روشن بود که باید در نرخ نفت خام تجدید نظر شود. همزمان با حملهٔ ناگهانی مصر و سوریه به اسرائیل (جنگ یوم کیپور) کشورهای عضو اوپک به دنبال مذاکراتی که از یک ماه پیش از این تاریخ آغاز شده بود، توانستند نرخ اعلام شدهٔ نفت را ۷۰٪ بالا برند و بهای هر بشکه نفت شاخص خلیج فارس به ۵/۱۱ دلار رسید که برابر با بهای نفت در بازار آزاد بود. نقش ایران در این مذاکرات اساسی بود و شاه به شرکتهای نفتی یادآور شد که اگر به توافق نرسند «... نفت را به روی کمپانیها می‌بندیم و به هر کس خریدار باشد، خواهیم فروخت» (یادداشت ۵۲/۸/۲). عمر نرخ تازه بسیار کوتاه بود. کشورهای نفت‌خیز عرب برای اعتراض به پشتیبانی دولتهای غربی از اسرائیل تصمیم گرفتند از تولید خود به‌تدریج بکاهند و از این گذشته فروش نفت به چند کشور از جمله آمریکا و هلند را تحریم کنند. در آذرماه ۱۳۵۲ (دسامبر ۱۹۷۳) عرضهٔ نفت در بازار جهانی نزدیک به ۴/۵ ملیون بشکه/ روز کاهش یافت. این امر موجب کمبود شدید نفت در برخی کشورها و افزایش سریع قیمت آن شد و ایران توانست بخشی از نفت آزاد خود را در بهمن ماه همان سال به مزایده به بشکه‌ای ۱۷/۳۴ دلار یعنی بیش از سه برابر نرخی که دو ماه پیش تعیین شده بود بفروشد. دوباره اعضای اوپک و شرکتهای نفتی در بهمن ۱۳۵۲ (دسامبر ۱۹۷۳) در تهران به گرد هم آمدند و با نرخ تازه ۱۱/۶۵ دلار برای هر بشکه نفت خلیج فارس، که از سوی ایران پیشنهاد شده بود، موافقت کردند. از این مبلغ ۷ دلار در بشکه نصیب کشورهای نفت‌خیز و بقیّه، پس از وضع هزینه، به شرکتهای نفتی تعلّق می‌گرفت. شاه بی‌آن که بخواهد از کشورهای تندرو پیروی کند، اعتقاد داشت که دوران نفت ارزان سپری شده است. استدلال او این بود که:

● نفت مادّهٔ با ارزشی‌ست که برای تهیّهٔ فرآورده‌های گوناگون، از جمله مواد غذائی، می‌تواند به کار رود. افزایش بهای نفت از مصرف بی‌پروای آن به عنوان سوخت

جلوگیری می‌کند.

● بهای نفت، با توجّه به ارزش حرارتی آن، باید برابر با سوختهای دیگر باشد.

● بهای نفت باید همراه با افزایش نرخ کالاهای ساخته شده بالا رود.

کشورهای باختری از بالا رفتن سرسام‌آور نرخ نفت سخت نگران شدند و نیکسون از همهٔ سران کشورهای نفت‌خیز و از جمله از شاه خواست که در این نرخ تجدید نظر شود. ولی شاه که موقع خود را استوار می‌دید به او پاسخ داد اوّل ونزوئلا، نیجریه و اندونزی و لیبی و الجزایر قیمتهای خودشان را پایین بیاورند تا ما مطالعه کنیم» (دستخط شاه در حاشیهٔ پیام نیکسون به تاریخ ۵۲/۱۰/۹). پاسخ شاه بسیار زیرکانه بود زیرا کشورهای مورد اشارهٔ او به علّت نزدیک بودن به بازارهای مصرف، نفت خود را به نرخ بالاتری از نرخ تعیین شده در خلیج فارس می‌فروختند. به هر حال، به رغم فشار شدید آمریکا، انگلستان و دیگر کشورهای باختری، نرخ تازهٔ نفت که تا چند ماه کسی خواب آن را نیز نمی‌دید، تثبیت شد و بر پایهٔ آن درآمد سالانهٔ نفتی ایران به حدود ۱۹ میلیارد دلار رسید. برای شاه نگهداشتن نرخ نفت در سطح بالا ــ که به او امکان جولان بی‌سابقه‌ای در عرصهٔ سیاست جهانی و سرمایه‌گذاری در طرحهای بزرگ در درون کشور را می‌داد ــ نهایت اهمّیّت را داشت و در نتیجه به هیچ رو آمادگی کاهش آن را نداشت. چند کشور تندروی عرب، به ویژه عراق، خواستار افزایشی بیش از این بودند، ولی در برابر عربستان سعودی با این گونه تندرویها مخالف بود. از این پس نقش عربستان سعودی به عنوان بزرگترین صادرکننده و دارندهٔ بزرگترین ذخائر نفت در جهان، سرنوشت‌ساز گردید. ملک فیصل نیک آگاه بود که برای کشور ثروتمند او، تفاهم با غرب و به ویژه آمریکا، بر هر گونه فشار بیش از اندازه بر این کشورها تقدم دارد. وزیر نفت او احمد زکی یمانی نیز اصولاً اعتقاد داشت که کشورهای منطقه قدرت جذب چنین درآمد ناگهانی عظیمی را ندارند و پیوسته به هماورد خود در اوپک، جمشید آموزگار وزیر دارایی ایران، یادآور می‌شد که افزایش بی‌رویّهٔ نرخ نفت چیزی مگر فساد، نفله کاری و تورّم به بار نخواهد آورد.

در تیر ماه ۱۳۵۲ سردار محمّد داودخان با پشتیبانی افسران جوان ارتش علیه پسرعموی خود، محمّد ظاهرشاه، کودتا کرد. علم به شاه پیشنهاد کرد که محمّد ظاهرشاه

با کمک ایران به غرب افغانستان آورده شود تا با داود مقابله کند. ولی شاه که گویا محمّد ظاهرشاه را بهتر از علم ارزیابی کرده بود، می‌گوید که محمّد ظاهرشاه «این جَنَم را ندارد، به علاوه باید صبر کرد» (یادداشت ۵۲/۴/۲۶). پس از آن نیز علم چندین بار موضوع مداخلهٔ ایران در غرب افغانستان را به میان می‌آورد و شاه، به رغم تردید خود، به او دستور بررسی مقدّماتی در این زمینه را می‌دهد. ولی دیگر کار از کار گذشته بود و محمّد ظاهرشاه در آغاز شهریور رسماً استعفا می‌دهد و جمهوری نوپای کشور خویش را به رسمیت می‌شناسد. شاه نیز به موازات ترتیب کمک مالی کافی به شاه و خاندان سلطنتی افغانستان، می‌کوشد با رژیم تازهٔ این کشور روابط دوستانه‌ای برقرار کند.

شاه در یکم آذر ماه نخست‌وزیر، رئیسان دو مجلس، فرماندهان ارشد ارتش و اعضای برجستهٔ دربار را به کاخ نیاوران احضار و مطالبی دربارهٔ روش اداره کشور پس از درگذشت خویش بیان می‌دارد و علم این بیانات را وصیّت سیاسی شاه می‌شمارد. شاه پس از تأکید اینکه ارتش می‌بایست به طور مطلق فرمانبردار جانشین او باشد، می‌افزاید که وظیفهٔ ارتش دفاع از تمامیّت کشور و «... [حفاظت] کلمه به کلمه قانون اساسی[ست]. البتّه آن قانون اساسی که من آن را اعمال می‌کنم.» سپس با تعبیر شگرف‌آوری از قانون اساسی می‌گوید که «قوهٔ مجریّه، طبق قانون اساسی، مختصّ پادشاه است و قوا نباید در وظایف یک دیگر مداخله کنند. مردم باید از طریق انجمنهای ده و شهرستان و استان به وظایف ملّی و سیاسی خود آشنا شوند و به این ترتیب در سرنوشت خود دخالت کنند» (یادداشت ۵۲/۹/۱). گفتار شاه چندان عمقی ندارد و در آن هیچ نکتهٔ دورنگرانه و ریشه‌داری دربارهٔ آیندهٔ کشوری که به زعم و امید او می‌بایست پویا باشد، به چشم نمی‌خورد. شاه حدّ مداخلهٔ مردم را نیز در چهارچوب «انجمنهای ده و شهرستان و استان» می‌داند و به نقش مجلس شورای ملّی و نیاز به انتخابات آزاد نمایندگان آن اشاره‌ای نمی‌کند. این سند به آشکار نشان می‌دهد که شاه هرگز به دموکراسی و مشارکت سیاسی مردم اعتقادی نداشته است و هرگونه امتیازی را در این زمینه به مردم زیر فشار و به عنوان تاکتیکی زودگذر ممکن بود بپذیرد.

یادداشتهای عَلَم

سال ۱۳۵۲

جمعه ۲۴ فروردین ۱۳۵۲

صبح امروز هوا مثل بهشت بود. سواری رفتم. در حدود ساعت یازده صبح شاهنشاه تشریف آوردند تا ساعت ۱۲ هم در رکاب شاهنشاه سوار بودم. امروز اسب عربی که امیر بحرین تقدیم کرده است سوار بودند. اسب بسیار عالی عربی مثل اینکه کهیلان خالص باشد. قبل از سوار شدن شاهنشاه، رو پا ایستاد. عرض کردم: سوار نشوید، قبول نفرمودند. من هم شاهین اسب ترکمنی عزیزم را سوار بودم. فوق‌العادّه عالی بود. فکر می‌کنم زیباترین اسب دنیا باشد.

سر سواری صحبت از همه چیز کردیم. از سفیر جدید آمریکا که مدّتی در دیدن رسمی که از من کرد نشست و حرف زد. فرمودند: می‌خواهد با تو طرح دوستی بریزد.

صحبت از معاملهٔ شرکت نفتی [اکسیدنتال] Occidental آمریکا با روسها [شد که قراردادی به مبلغ تقریباً] هشت ملیارد دلار [برای ایجاد کارخانه‌های کود شیمیائی بسته‌اند]: آمریکا فسفات به شوروی بدهد و شوروی آمونیاک به آمریکا.

فکر شاهنشاه مشغول دو مسألهٔ عمده است: یکی مذاکرات نفت که هنوز جریان دارد و باید تمام شود، دیگری هم کمی باران در جنوب خوزستان و مشرق فارس. عرض کردم: کشور به این بزرگی بالاخره بعضی گوشه‌هایش هم باران نمی‌گیرد. این غصّه ندارد.

بعد در رکاب شاهنشاه با هلیکوپتر به نیاوران آمدم. شاهنشاه سلمانی رفتند. موهای شاه به کلّی سفید شده است، حتّی یک موی سیاه هم در سر نیست، به این جهت رنگ خاکستری رقیقی می‌زنند، وقت خیلی می‌گیرد. فرموده بودند کارهای عقب‌افتاده را عرض کنم، عرض کردم. یک ساعت و نیم طول کشید. باز من با هلیکوپتر به فرح‌آباد

برگشتم و آن جا با بچه‌هایم و نوه‌ها و خانم ناهار[1] پیک‌نیک بسیار خوبی خوردم.
بعد از ظهر و شب در منزل گذشت. یک ساعتی منزل غلامعلی سیف ناصری که موزهٔ فرش و اشیاء عتیقه بسیار عالی دارد رفتم و شام مختصری آن جا خوردم. با او صحبت کردم تمام فرشهایش را بخرم، در موزه عَلَم بیرجند بگذارم و وقف بر امام رضا بکنم. قبول کرد. خداکند پشیمان نشود.

شنبه ۲۵ فروردین ۱۳۵۲

صبح ملاقاتهای زیادی بود که در منزل انجام شد. منجمله زن شهبازی که شوهرش در زمان نخست‌وزیری من بر علیه اصلاحات ارضی یاغی بود و بعد با سایر طاغیان فارس دستگیر و به دار آویخته شده بود، پیش من آمده بود که بدهی به بانک دارم، نمی‌توانم بپردازم. ترتیب کارش را دادم، چون مبلغ کمی بود (در حدود پنجاه هزار تومان).
بعد به کاخ نیاوران رفته شرفیاب شدم. شرفیابی بسیار کوتاه بود. یکی دو تلگراف خارجی توشیح فرمودند. جواهراتی هم که باید هدیه مرحمت می‌کردند به نظر رساندم، انتخاب فرمودند.
جهانگیر آموزگار سفیر اقتصادی ما در آمریکا به دیدنم آمد. می‌خواهیم یک شرکت نفتی بزرگ به مبلغ دو ملیارد دلار در آمریکا بخریم، برای این امر آمده است.[2] شرحی هم از مسألهٔ [واترگیت] Watergate که عوامل نیکسون می‌خواستند در ستاد انتخاباتی دموکراتها جاسوسی کنند و قضیّه بر ملا شده است حکایت می‌کرد. آبروی نیکسون واقعاً رفته است و اگر مطلب ثابت شود، بیشتر خواهد رفت. مقالهٔ خوبی در خصوص قیمت

۱- علم در یادداشتها به جای «ناهار» همه جا «نهار» نوشته است.
۲- شرکت مورد اشاره سیتیز سرویس (Cities Service) بود که شبکهٔ گسترده‌ای در آمریکا داشت. این معامله را مارتین روزن (Martin Rosen) رئیس شرکت مالی .First Washington Corp و رئیس پیشین IFC (وابسته به بانک جهانی) پیشنهاد کرد. بر پایهٔ بررسیهای وی دارایی شرکت حدود ۲ ملیارد دلار و ارزش آن در بورس فقط چند صد ملیون دلار بود و در این شرایط خرید آن مقرون به صرفه بود. شاه از این پیشنهاد استقبال کرد و دستور داد آموزگار با رضا فلّاح، مسئول امور بین‌المللی شرکت ملّی نفت ایران، موضوع را بررسی کنند. فلّاح از همان آغاز این پیشنهاد را با سردی تلقی کرد و دنبال آن را نگرفت.

نفت چنان که شرکتهای بزرگ نفتی وانمود می‌کنند اضافه قیمت به جیب کشورهای تولیدکننده نمی‌رود، در *نیویورک تایمز* نوشته بود، بسیار خوب بود. خواندم. برای او وقت گرفتم فردا شرفیاب شود.

عصری سفیر انگلیس به دیدنم آمد. می‌خواست خودش و دولتش را تبرئه کند که تانکهای چیفتن اگر به جای ۷۵۰ اسب فعلاً ۶۸۰ اسب قوّه دارند این عیب را رفع می‌کنیم و توپهای کشتیهای خریداری انگلیس اگر سیستم آخری نیست علّت آن چیست و کارهای تجارتی. بعد هم جریان مسافرت هویدا نخست‌وزیر را به انگلیس که برحسب دعوت هیث، نخست‌وزیر انگلیس، صورت گرفته است تعریف می‌کرد که البتّه significance [اهمیّت] کاری نداشته، ولی خوش و بش خوبی بوده است برای افکار عمومی ایران و انگلیس و تظاهر به نزدیکی دو ملت. در خصوص عراق به تفصیل صحبت کردیم. گفتم: افکار قدیمی ایران هنوز معتقد است که شما در عراق انگشت دارید و این حکومت بعثی هم در دست شماست. ولی من این عقیده را ندارم، چون شما دیگر قدرتی نیستید که بتوانید از این کارها بکنید و مسلماً قدرت روسها که به طرف خلیج فارس و کشورهای آفریقایی سرازیر شده‌اند از شما بیشتر است. چیزی که هست شما به هر حال سابقه در این مناطق دارید و منافع هم دارید که همان جریان نفت است. مطلب در این جاست که ببینیم اگر نفت به شما برسد، آیا فرقی می‌کند که یک رژیم کمونیست یا کمونیست‌مآب آن را به شما برساند یا یک کشور شاهنشاهی؟ در این امر من مشکوک هستم، به این جهت با آن که عقیده ندارم که حکومت عراق ممکن است در دست شما باشد، ولی معتقدم که از ته‌ماندهٔ نفوذ خودتان هم نمی‌خواهید برای خلاصی مردم عراق از دست این حکومت اقدامی بکنید. ناراحتی یا عدم ناراحتی ما هم برای شما فرقی ندارد. اگر هم باز مثل مردم بدبین ایران این عقیده را بگیریم که شما بین ما اختلاف می‌اندازید که بتوانید اسلحه به ما بفروشید که وای به حال ما و وای به حال شما. وای به حال ما از این وضعیّت و از این مخارج و وای به حال شما که به دست خود گور خودتان را می‌کنید.

تعجّب دارم که در تمام مدّت سکوت داشت و فقط حرفهای مرا... یادداشت می‌کرد.[۱]

مدّتی هم راجع به هند و پاکستان صحبت کردیم، که به هر حال وضعیّت سرحدّات شرقی ما هم مایهٔ نگرانی ماست، با این تحریکاتی که از طرف هند و شوروی به عمل می‌آید. گفت: حالا که مُجیب‌الرّحمن در بنگلادش انتخاب شد و بوتو قانون اساسی را از مجلس گذراند و ایندیراگاندی هم از مخارج نگهداری ۹۰ هزار اسیر پاکستانی عاجز شده است، ممکن است راه‌حلهایی پیدا شود. درمورد عراق هم آخر یک حرف گفت که چه خوب است بیشتر در این زمینه مطالعه و مبادلهٔ اطّلاعات بکنیم!

سر شام رفتم. مطلب مهمّی مذاکره نشد. علی دشتی را من استدعا کرده بودم سر شام بیاید.[۲] مدّتی از مناقب اعلیحضرت فقید حکایت کرد و سر شاهنشاه و علیاحضرت را گرم کرد. من هم یک شعر خنده‌دار از مرحوم بهروز خواندم.[۳]

یکشنبه ۲۶ فروردین ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. مقداری تلگرافات خارجی تقدیم کردم که توشیح فرمودند. یک تلگراف به عنوان حافظ اسد رئیس جمهور سوریه بود. عرض کردم: در چهارم آبان تلگراف نکرده است. با وصف این تلگراف را حاضر کرده‌ام، لابد توشیح نمی‌فرمایید. فرمودند: خیر امضاء می‌کنم! خیلی تعجّب کردم. فرمودند: تعجّب نکن، ما می‌خواهیم رابطه برقرار کنیم و مشغول مذاکراتی هستیم. این چیزها را باید تحمّل کرد، اهمّیّت ندارد. آنها [عقده‌ای]

۱- علم این گونه انتقادها را صرفاً به دستور شاه می‌کرد.

۲- علی دشتی، نویسنده، روزنامه‌نویس و سیاست‌پیشه، از هواخواهان پادشاهی سردار سپه (رضاشاه) بود و در روزنامهٔ خود *شفق سرخ* از او پشتیبانی می‌کرد. مدّتی در زمان رضاشاه به زندان افتاد و کتاب *ایام محبس* را در این باره نوشت. از کتابهای معروف دیگر او *فتنه*، *پردهٔ پندار*، *در دیار صوفیان*، *کاخ ابداع*، *سیری در دیوان شمس* و *عقل برخلاف عقل* را باید نام برد. نگارش کتاب *بیست و سه سال* را به نادرست به او نسبت می‌دهند. دشتی، در هنگام مورد اشاره یادداشت، سناتور بود.

۳- ذبیح بهروز، نویسنده، اعتقاد فراوانی به پاکسازی زبان، به ویژه از واژه‌های عربی، داشت و انجمن «ایران کوده» را برای پژوهش در فرهنگ ایران برپا کرد. چندین کتاب و نمایشنامه نوشت و از آن میان باید از *وزیر خان لنکران* و *جیجک علیشاه* نام برد. یکی از سروده‌های او *معراج‌نامه* است.

هستند ما که نیستیم، واقعاً به این دوربینی و گذشت شاه آفرین گفتم. تلگرافی رسیده بود که تروریستهای رم، ایرانی نبوده‌اند. چون آیت‌اللّه خوانساری به صورت مقدّر برای رهائی آنها وساطت کرده بود، فرموده بودند تلگراف را بفرستم خوانساری ببیند. در جواب عریضهٔ سپاس عرض کرده بود که می‌دانم اعلیحضرت بیدار و هشیار هستند و ایرانیها هم مرتکب این خطاها نمی‌شوند. فرمودند: فوری آقا را از این اشتباه بیرون بیاورید. خیر! ایرانیها مرتکب این خطاها می‌شوند. مگر این تروریستها که در ایران این همه کشتار کردند ایرانی نبودند؟ مگر اینها خود را مارکسیست مسلمان نمی‌خوانند؟ هیچ وقت از این اشتباهات نکنند، که در آتیه من از تقصیر این نوع اشخاص نخواهم گذشت.

از خانم جانسون که قصد سفر به ایران دارد دعوت شده بود. جواب داده بود اواسط ژوئیه خواهد آمد. قبول فرمودند. فرمودند: به ملک حسین پادشاه اردن اطّلاع بده قبل از رفتن ما به واشنگتن، ۲۴ ژوئیه یا بعد از آن هر وقت می‌خواهد به ایران بیاید مانع ندارد.[۱] فرمودند: پادشاه یونان هم در ژوئیه خواهد آمد، فکر پذیرائی او هم باشید....

بعد از ظهر دخترهای خودم و پیشکار خودم را خواستم و موضوع وصیّت‌نامه‌ام را برای آنها تشریح کردم.

غم و شادی تفاوتی نکنند   پیش آنان که مرگ و سور یکی است

سر شام نرفتم. با دخترهایم شام خوردم و به کارهای بیرجند رسیدگی کردم.

دوشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری به عرض رسید. فرمودند: راستی تلگراف سوریه را رادیو هم بگوید. ماشاءاللّه به این سعه صدر شاه! وقتی پای منافع کشور در بین است آن قدر متحمّل می‌شود که انسان نمی‌تواند از استعجاب خودداری نماید. فرمودند: سفیر آمریکا[۲] را بخواه و بگو ما ۳۵ هواپیمای اف-۵ به شما دادیم که به ویتنام فرستادید، در

۱- شاه همیشه نزد مقامهای آمریکایی از ملک حسین پشتیبانی می‌کرد و به همین دلیل نیز معمولاً پیش از دیدار و گفت و گو با آنان با ملک حسین تماس می‌گرفت.

۲- ریچارد هلمز.

عوض شما ۱۶ فانتوم اف-۴ به ما قرض دادید که اجاره کرده‌ایم و ۶۴ فانتوم هم که خودمان داریم.[۱] اما درست معادل ۱۶ فانتوم که اجاره کرده‌ایم ۱۶ فانتوم ما به علّت نداشتن وسایل یدکی [زمین‌گیر] grounded هست. با این کمکی که شوروی به عراق می‌کند وضع ما چه می‌شود؟

امروز حال بسیار بدی پیدا کردم. خواهر زنم ایران که زن دکتر نفیسی است بر اثر اشتباه در معالجه آپاندیسیت بستری و مردنی است. اشتباه را هم شوهرش که دکتر است کرد. زن بسیار خوبی است. ناهار که پیش مادر زنم رفتم، دیدم به جای آن که راجع به وضع دخترش با من صحبت کند در خصوص املاک و پول و غیره صحبت آغاز کرد! از زندگی بیزار شدم.

عصر سفیر آمریکا را خواستم، اوامر شاه را ابلاغ کردم. قول داد اقدام کند. ضمناً از من پرسید به عقیدهٔ من در ایران از چه اشخاصی می‌تواند دیدن کند که موجبات کدورت شاهنشاه فراهم نشود. گفتم: البتّه همه‌کس را می‌توانید ببینید، ولی در حدود کار آنها و لاغیر. ما که سیستم دیکتاتوری نداریم که ملاقاتها در کشور ممنوع باشد. قبلاً از او پرسیده بودم که آیا نیکسون داوطلب دریافت جایزهٔ صلح نوبل هست؟ امروز خبر داد بلی.... هوا پس از یک باران ده ساعته آفتاب شده و واقعاً بهشتی بود. افسوس که با این نرّه غول صحبت می‌کردم! او چنان که قبلاً نوشته‌ام رئیس کلّ سیا[۲] بود که بر اثر اینکه صد درصد در اختیار نیکسون نبود، نیکسون او را عوض کرد و به سفارت ایران فرستاد.... سفیر آمریکا راجع به حملهٔ کوماندوهای اسرائیلی به بیروت با آن که کار بسیار مهمّی انجام دادند اظهار عقیدهٔ خوبی می‌کرد، و آن اینکه این جور حملات حسّ حقارت اعراب را برمی‌انگیزد و به هر نحو که شده در صدد تلافی برمی‌آیند و کارها مشکل‌تر می‌شود. حملهٔ کوماندوها به مرکز یک کشور عرب آن هم بیروت آن هم با اتومبیل سواری مرسدس بنز و کشتن تمام افراد سرشناس سازمان الفتح (به جز یاسر عرفات که در بیروت نبوده) در

۱- F-4 یا F-5 در یادداشتها معمولاً نوع هواپیماها به لاتین نوشته شده است.

۲- در یادداشتها سیا معمولاً با حروف لاتین نوشته شده است.

مرکز شهر و بعد مراجعت کوماندوهای اسرائیلی با دادن فقط دو نفر کشته و دو نفر زخمی از شاهکارهای عملیّات نظامی قرن اخیر است و واقعاً دیگر آبروئی برای اعراب بدبخت باقی نگذاشت.[۱]

سه‌شنبه ۲۸ فروردین ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه را خنداندم. عرض کردم: دیشب که سفارت پاکستان بودم، سفیر مصر گفت: امیدوارم برای بازیهای ورزشی آسیایی از اسرائیلیها دعوت نکنید که اعراب بتوانند شرکت نمایند. من برای آن که جواب صحیحی ندهم، گفتم: تا آن وقت شما اسرائیلیها را به دریا می‌ریزید و سفیر از آن خنده‌های بلند که خودش را مسخره می‌کرد سر داد. شاهنشاه هم خیلی خندیدند. فرمودند: باید می‌گفتی دعوت این ورزشکاران با فدراسیون جهانی است. عرض کردم: اصلاً نخواستم وارد بحث شوم.

جریان مذاکره با سفیر آمریکا را مشروحاً عرض کردم. فرمودند: اینکه تعجّب کرده که چه طور میان ما و سعودیها شکرآب است، حقّ دارد تعجّب بکند. ولی به او بگو که آنها دائماً در کار ما اخلال می‌کنند و من تصوّر می‌کنم شیخ رأس‌الخیمه را هم بر علیه ایران دائماً آنها تحریک می‌نمایند. در خصوص اقدام سفیر برای فروش اسلحهٔ دست دوم ایران به پاکستان اظهار رضایت فرمودند (چون ما تعهّد داریم که اسلحهٔ آمریکایی را به دولت ثالث نفروشیم).

در خصوص شناسائی کرهٔ شمالی که سفیر سؤال کرده بود در چه مرحله است، فرمودند: به زودی خواهیم شناخت ولی وزیر دارایی آنها را پذیرفتم. خیلی مایل بود راجع به [یکی شدن] reunification [دو کره] هم حرفی بزنیم. گفتم: این کار بسته به میل ملّتهاست. شما می‌خواهید با کرهٔ جنوبی یکی بشوید، چرا ما مداخله بکنیم؟ مگر آلمان شرقی و غربی نمی‌خواهند یکی بشوند و نمی‌شوند؟ فرمودند: نیشی به متّحدین

۱- در این حمله ابویوسف، رهبر گروه «سپتامبر سیاه» (مسئول کشته شدن شماری از ورزشکاران اسرائیلی در بازیهای المپیک ۱۹۷۲ مونیخ)، و چند تن از رهبران نهضت آزادی فلسطین به قتل رسیدند.

آنها زدم و دهن وزیر را هم بند آوردم، دیگر تقاضایی نکرد. فرمودند: به سفیر آمریکا بگو درمورد کمبود امر هواپیماها می‌تواند با فرمانده نیروی هوائی ملاقات کند. به فرمانده نیروی هوائی هم ابلاغ کن.

شب مهمانی دربار بود.... سفیر آمریکا [هم] بود. متن تلگرام بسیار شدید و غلیظی که برای کمبود وسائل یدکی به نیکسون کرده بود محرمانه به من داد که تقدیم شاهنشاه کنم. سر شام من پهلوی علیاحضرت شهبانو واقع شده بودم، خیلی صحبتهای شعری و فلسفی و غیره داشتیم. بعد از شام فیلم جشنها را دیدیم. همهٔ دیپلماتهای تازه از اینکه چنین تشکیلات بزرگی را که در آن واحد از سی و هفت نفر رئیس کشور و ۷۸ رئیس میسیون که مقام آنها هم یا نخست‌وزیر یا وزیر خارجه بوده است پذیرائی کرده‌ام، به من تبریک گفتند و باور نمی‌کردند چنین واقعه[ای] ممکن است اتّفاق افتاده باشد.

چهارشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۵۲

صبح سفیر آلمان شرقی شرفیاب شد و اعتبارنامه تقدیم کرد. اوّلین سفیر آلمان شرقی است. بعد من نتوانستم شرفیاب شوم. دو سه موضوع فوری، منجمله تلگرافی که دیشب سفیر آمریکا داده بود، فرستادم، ملاحظه فرمودند. بعد هم عرض کردم: نفتیها [که] آمده‌اند، چه اشخاصی هستند و کی شرفیاب می‌شوند. با تلفن فرمودند: بعد از ظهر شرفیاب شوند و تو هم به آنها مهمانی بده، چون بچه‌های خوبی بوده‌اند....

سر شام رفتم، بحث و گفت و گوی اعلیحضرت همایونی و علیاحضرت شهبانو بود بر سر اینکه علیاحضرت می‌فرمودند: مناظر طبیعی کشور را به این آسانی خراب نکنید. شاهنشاه می‌فرمودند: کشور باید پیشرفت کند و سریع پیشرفت کند. به علاوه اگر یک گوشه خراب می‌شود، من هکتارها جنگل به وجود آورده‌ام. شهبانو می‌فرمودند: مگر نمی‌توانید بفهمید که کویر چه قدر زیباست؟ شاهنشاه فرمودند: تو را نایب‌الحکومهٔ کویر خواهم کرد. خیلی همه سر حال بودند. شهبانو فرمودند: این علم و اقبال و پهلبد که این جا نشسته هستند، با من هم عقیده‌اند، جرأت حرف زدن ندارند. من به شوخی عرض کردم مگر نشنیده‌اید که:

اگر شه روز را گوید شب است این　　بباید گفت اینک ماه و پروین

شهبانو خیلی خندیدند. نمی‌دانم شاهنشاه خوششان آمد یا خیر؟...

پنجشنبه ۳۰ فروردین ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه خیلی سرحال نبودند. فرمودند: ابرها روی شیراز و اصفهان آویزان هستند و باران نمی‌دهند. عرض کردم: کشور شاهنشاهی بزرگ است، همه جا که نباید خوب باشد. مطلبی به من فرمودند که عراقیها توسّط مدیر روزنامه کویتی با مسعودی مدیر اطّلاعات مدّتی است تماس گرفته‌اند که با ما رابطه برقرار کنند. مسعودی را ببین، جریان را از [او] بپرس. عرض کردم: اطاعت می‌کنم. مدّتی راجع به اینکه چه طور علیاحضرت شهبانو اوامری صادر می‌فرمایند که مثلاً فلان کار را به فلان کس قطعاً بدهید [ولی] اگر همین کار را ما بکنیم ایراد می‌کنند، بحث شد. من عرض کردم: اطّلاعاتی دارم که نخست‌وزیر همهٔ اطرافیان علیاحضرت شهبانو و بعضی نوکرها را کاملاً با پول دادن در دسترس گرفته است و این خطرناک است. فرمودند: تحقیق کن خیلی موضوع مهمّی است. هر کس از این مقوله باشد، چه بالا چه پایین طرد کنید. در این ضمن من به مسئولیّت خودم می‌اندیشیدم و برخوردهائی که پیدا خواهد شد. ولی وظیفهٔ خدمتگزاری من حکم می‌کرد که این گزارش را بدهم. مدّتی راجع به سفیر جدید آمریکا که باز یادداشتی برایم فرستاده بود... بحث شد. فرمودند: به نظر می‌رسد مرد خوبی است. ما که قبلاً با او آشنا بوده‌ایم و حالا هم قصد خدمتگزاری و نزدیکی دارد.

بعد مرخّص شدم. در دفتر تا دیر وقت کار کردم. والاحضرت اشرف به من تلفن فرمودند که آخر این نشان لژیون دونور درجه یک من که قرار بود پمپیدو بدهد چه شد؟ عرض کردم: قربان خجالت دارد آدم از پمپیدو چیزی بخواهد. نشان فرانسه بر شما چه اضافه می‌کند؟ چرا خودتان را کوچک می‌کنید؟ فوری به شاهنشاه تلفنی عرض کردم که این طور جواب دادم. فرمودند: بسیار خوب جواب دادی.

سفیر آمریکا خواسته بود با معاونین وزارت خارجه آمریکا که برای اجتماع سفراء آنها

به تهران می‌آیند و شرفیاب می‌شوند، با هلیکوپتر داخل کاخ نیاوران بنشیند. [همایون] بهادری معاون من گزارش داد. گفتم: بگوئید که زیادی نخورید، چنین اجازه[ای] نمی‌دهیم. به شاهنشاه تلفنی عرض کردم، خیلی خندیدند.

شب نفتیها را مهمان داشتم. هیچ حرف نفتی و سیاسی نزدم. آخر شب فیلم جشنها را نشان دادیم. ولی بالاخره بعد از فیلم دل آنها صدا کرد؛ گفتند شاهنشاه می‌فرمایند یک حباب گاز به شما نمی‌دهیم، در صورتی که ما می‌گوئیم گاز را به همان صورت و به بهترین صورت که دیگران خریدار باشند، اگر ما خریدار باشیم، به ما بدهید. این دیگر چرا نه؟ گفتم: متأسّفانه شما موقعی صحبت می‌کنید که خیلی بدبخت و بیچاره هستید. امروز نیکسون رئیس جمهور آمریکا موضوع ممنوعیت ورود نفت به آمریکا را لغو کرد و شما برای مصارف آمریکا بیش از پنج روز نفت ذخیره ندارید. پس ما فعلاً قوی هستیم و می‌توانیم ارادهٔ خودمان را دیکته کنیم. دیدند نمی‌توانند در این زمینه حرفی بزنند، گفتند: ما فقط می‌خواهیم بدانیم که این حرف ما منطق دارد یا نه؟ گفتم: چون من اجازه مذاکره با شما ندارم و مذاکرات از طریق فلّاح انجام می‌گیرد و او هم زودتر، اوّل شب، رفت، وارد بحث نمی‌شوم.

از اخبار مهمّ جهان همین لغو [سهمیّه] quota [1] نفت از طرف نیکسون است.... یادم هست هفت سال پیش که جانسون رئیس جمهور بود و من در رکاب شاهنشاه باز به آمریکا رفته بودم، چه مذاکراتی بر سر این بود که از این سهمیّه فقط دو درصد به ما بدهند، شرکتهای نفتی آمریکا مانع می‌شدند. شاهنشاه به خنده به جانسون فرمودند: (ناهار روز آخر) یک روزی التماس خواهید کرد که ما به شما نفت بیشتر بدهیم و ما نخواهیم داد. و این فرمایش چه قدر صحیح بود، پس از هفت سال به حقیقت پیوست.

جمعه ۳۱ فروردین ۱۳۵۲

صبح سواری رفتم. هوا بسیار سرد بود. در آذربایجان برف آمده است. یک ساعتی که

۱- در یادداشتها معمولاً فقط quota نوشته شده است که به جای آن از این پس سهمیّه به کار می‌رود.

سواری کردم، شاهنشاه تشریف آوردند. سه ربع هم در رکاب شاه اسب تاختم. بعد نقشه کاخ ملک‌آباد مشهد را که حاضر شده است، مهندس غیائی به عرض رسانید. جریان مهمانی دیشب را عرض کردم. با آن که شاهنشاه رد فرمودند، ولی مثل اینکه یک منطقی در حرف آنها جستجو کردند. احساس من این است.

سر ناهار رفتم، نخست‌وزیر هم بود؛ ولی هیچ صحبتی از نفت نشد.

نفتیها به اتّفاق فلّاح از ساعت ۴ تا ۷ بعد از ظهر شرفیاب بودند. فلّاح تلفن کرد که مذاکرات عالی بود و شاهنشاه هرچه خواستند گرفتند ولی راجع به گاز با آنها یک توافقهائی شد. پس عرایض دیشب نفتیها توسط من خیلی بی‌تأثیر نبوده است. قرار است فلّاح را فردا یا پس فردا ببینم، که توضیح بدهد. گو اینکه فردا صبح شاهنشاه به من خواهند فرمود.

شنبه ۱ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. با آن که روز تولّد حضرت ختمی مرتبت است و تعطیل عمومی می‌باشد، ولی برای ما تعطیلی نیست، شب و روز جمعه و شنبه یکسان است. باری منتظر بودم شاهنشاه را با موفّقیّت در مذاکرات نفت خوشحال ببینم؛ دیدم برافروخته و عصبانی هستند. به من فرمودند: وقتی من دستور دادم که چغندر قند را از زارعین به قیمت گرانتر بخرند، در عین حال دستور دادم دو قران از مالیات بر کارخانه‌های قند از هر کیلو شکر کم شود و این دستور من هم اجرا شده است. قیمت چغندر از امسال بالا رفت و دو قران مالیات را هم از سال دیگر کسر خواهند کرد و نخواهند گرفت. شنیده‌ام... پسر [یکی از وابستگان]... رفته پیش کارخانه‌چیها و گفته است تمام کارخانجات قند ایران باید از بابت دو قران، سی ملیون تومان به من بدهند تا من ترتیبی بدهم که زودتر این امر اجرا شود. فوری ابلاغ کن اگر چنین پولی داده شود در آن کارخانه را که پول داده، خواهم بست و بعد هم به این پسره ابلاغ کن، از ایران بیرونت می‌کنم. حرص و ولع هم حدّی دارد! بعد راجع به مذاکرات نفت فرمودند که خیلی خوب تمام شد و دیروز بالاخره گردن نفتیها گذاشتیم که گاز مال ماست و شما حقّی ندارید. اگر ایران محل گاز [اضافی] داشت و در صورتی که

شما برنامه[ای] برای مصرف آن ارائه [کنید] و دولت من [آن را] تصویب کند، گاز به شما خواهیم داد، آن هم در [توزیع] و منافع آن ۵۰٪ شریک خواهیم بود. به شاهنشاه تبریک عرض کردم....

سر شام رفتم... آخر شب امر شاهنشاه را به شرکت نفت ابلاغ کردم که انعکاس نطق نیکسون و برداشتن سهمیّه [نفت] را در بازارهای دنیا و اثرات آن را بر روی منطقهٔ خلیج فارس مطالعه کرده، نتیجه را به شرف عرض مبارک برسانند....

یکشنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. باز هم درمورد نفت صحبت بود. عرض کردم: یک آمریکایی [حقوق‌دان] lawyer موافقت‌نامهٔ سنت موریتز را خوانده و گفته است دقیقترین سند اقتصادی و سیاسی است که من تا حالا دیده‌ام؛ به قدری با دقّت تهیّه شده، که مو به درز آن نمی‌رود و شرکتها جز آن که اعلیحضرت همایونی به آنها تحمیل کردند، پس از این مذاکرات و توافق، کاری نمی‌توانستند بکنند.

موضوع تاکس قند و مداخله... را عرض کردم، ولی عرض کردم: بدبخت... تنها نبوده، اشخاص دیگری هم بوده‌اند. فرمودند: من که به تو گفتم، لاشخورها هم جمع شده بودند. من دیگر اسامی را که عبارت بود از امیر هوشنگ دولّو و یکی از وزرا عرض نکردم. شاهنشاه هم چیزی نفرمودند، ولی می‌دانم که می‌دانستند. حال باید دید عکس‌العمل آیندهٔ شاهنشاه چه خواهد بود.

عرض کردم: تپّه‌های کاشانک را تخلیه می‌کنیم و پول هم به صاحبان اعیانی می‌دهیم (تپه‌های کاشانک بالای نیاوران و مسلّط بر کاخهاست و یک عدّه ناشناس آن جا اعیانی ساخته‌اند). ولی اجازه فرمائید هم پول و هم زمین به آنها بدهیم. سابقاً امر فرموده بودند پول خوب بدهید، کافی است. ولی چون برای امنیّت وجود مقدس شاهانه این کار را می‌کنیم، امنیّت باید خدایی باشد، پس باید اینها راضی باشند و رضایت آنها هم به این طریق میسر می‌شود. فرمودند: بکنید. خوشحال شدم.

بعد از ظهر به ستاد نیروی هوائی و دانشگاه نیروی هوائی در فرح‌آباد تشریف بردند. در

حدّ اعلای نظم و صحّت و مدرن بود. شاهنشاه خیلی خوشحال شدند. گواهی‌نامه‌های خلبانان عزیز را مرحمت کردند. ۱۵ هزار نفر دانشجو در این دانشگاه بی‌سر و صدا هستند. فرمودند: در فرمان ارتش از فرمانده نیروی هوائی (خاتم) تقدیر شود. خاتم شوهر والاحضرت شاهدخت فاطمه است. مرد بسیار لایقی است، اگر استفاده هم می‌کند، نوش جانش باشد، بالاخره کار و کار مؤثر می‌کند.

دوشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح پس از ملاقاتهای صبح و بدرقه شهبانو که به هفت تپّه خوزستان تشریف می‌بردند، شرفیاب شدم. کارهای جاری زیاد بود به عرض رساندم. عرض کردم که دکتر خانلری، دوست من، که با قسمتهای فرهنگی افغانستان در تماس است عرض می‌کند با آن که شاه و صدراعظم خیلی مایل به تصویب قرارداد هیرمند در مجلس می‌باشند، زمینه فراهم نیست و تصویب نخواهد شد. شاهنشاه فرمودند: اطّلاعاتی که به ما رسیده غیر از این است، خود شاه دارد مداخله می‌کند و به نظر می‌رسد که کار را تمام خواهد کرد. به علاوه قراری به این اندازه به نفع افغانستان را چرا تصویب نکنند؟ عرض کردم: من که نخست‌وزیر بودم، صحبت از سی متر [مکعّب] می‌داشتیم، حالا به ۲۶ متر خاتمه شد. فرمودند: به هر صورت حالا افغانها فهمیده‌اند که ما گذشت کرده‌ایم و معاملات دیگر یعنی معامله آب یا [مشارکت] joint ventureها در چخانسوز و کجکی انجام خواهند داد. عرض کردم: انشاءاللّه.

راجع به بازیهای المپیک آسیائی که دو سال دیگر در ایران انجام خواهد شد، فرموده‌اند مطالعه بکنیم.[1] عرض کردم: امکان فتوحات ما در فوتبال، بکس، هالتر، واترپلو، شمشیربازی، بیش از چیزهای دیگر است و اینها باید تقویت شوند، به علاوه باید کاری کنیم که چینیها در اغلب بازیها شرکت بکنند. گزارش مفصّلی بود، تمام ترسم این بود که بفرمایند خودت سرپرستی کن، خوشبختانه نفرمودند، نفس راحتی کشیدم.

۱- بازیهای آسیایی در تابستان ۱۳۵۳ در تهران برپا شد.

فرمودند: مراتب را به تربیت بدنی اطّلاع بده.

راجع به در دست گرفتن مسلمانان آفریقا فرموده بودند گزارشی به کمک انگلیسیها حاضر کنم، تقدیم کردم. فرمودند: مطالعه بیشتری لازم دارد، بـه آیت‌الّـله خـوانسـاری بگوئید با ما همکاری کند.

عرض کردم: وزیر دارایی شوروی که آمد، آیا راجع به تجدید نظر در قیمت گاز ما موافقت کرد یا نه؟ (حالا مترمکعبی ۲۴ سنت می‌فروشیم حال آن که قیمت دنیا حالا ۴۰ سنت است). فرمودند: فشار که آوردیم ولی جواب قطعی نداد تا بعد خبر بدهد (تفاوت سالیانه دویست ملیون دلار است).[1]

سه‌شنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم، ضمناً عرض کردم: آباابان، وزیر خارجهٔ اسرائیل، که به طور محرمانه به ایران می‌آید و جمعه شرفیاب می‌شود، می‌خواهد با من ملاقات کند. فرمودند: لازم نیست. مکرّر نوشته‌ام که: الملک عقیم[2]....

عرض کردم: آبروی نیکسون بر سر مسألهٔ [واترگیت] در خطر است... فرمودند: همین طور است، جنجال بزرگی به راه افتاده. عرض کردم: مردمان و اشخاص بزرگ وقتی اشتباه می‌کنند، چون بزرگ هستند، اغلب احساس نمی‌شود، ولی وقتی هم یکی از خطاها بروز کرد خیلی به سختی جبران می‌پذیرد و معنی اصلی کلمه سیاست هم همین است، یعنی کسی که در سیاست است واقعاً در سیاست است! فرمودند: همین طور است.

عصری به کنگره‌ای که دانشگاه تهران از روشنفکران و اساتید و اندیشمندان برای مطالعه در برنامه‌های انقلابی شاه، برحسب فرمان خود شاهنشاه، درست کرده است،

۱- ایران طبق قراردادی سالیانه ۱۰ ملیارد مترمکعّب گاز به شوروی تحویل می‌داد. بهای گاز طبق فرمولی از تغییرات بهای نفت پیروی می‌کرد. تفاوت درآمد (به فرض تحویل حداکثر گاز) ۱۶۰ ملیون دلار می‌شد و نه دویست ملیون دلار.

۲- [«اَلْمُلْکُ عَقیمٌ»، یعنی حکومت و پادشاهی عقیم است و فرزند نمی‌شناسد. مشابه این عبارت در فارسی، گفته عامیانه‌ای است که: سیاست پدر و مادر ندارد. عبارت عربی مورد بحث را نخستین بار هارون‌الرشید، خلیفه عباسی خطاب به پسرش مأمون بر زبان آورده و از آن پس ضرب‌المثلی شایع شد. عَلَم این عبارت را به‌کرات آورده است. برای توضیح به همین یک مورد بسنده می‌شود. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

رفتم. یعنی باید می‌رفتم و حاضر می‌شدم. قرار است انقلاب ما و پیشرفتهای ما و احیاناً نواقص کارمان در آن جا نقّادی شود. نمی‌دانم به چه صورتی پیش خواهد رفت. این امر را شاه در کنگره بزرگداشت انقلاب فرمودند که در جراید همان وقت به چشم می‌خورد. اگر خوب پیش رفت و جرأت کردند حرفشان را بزنند، به نظرم مفید واقع شود....

چهارشنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم: وزیر خارجه اسپانی که به ایران می‌آید، می‌خواهد از من دیدن کند و دعوتم نماید که شام در سفارت اسپانیا پیش او بروم. نفرمودند، بسیار خوب، فرمودند: «هرچه معمول است بکنید!» یعنی چه؟ نفهمیدم. نخواستم هم که توضیح بخواهم. نمی‌دانم تا چه حدّ شاهنشاه می‌خواهند من در جریانات سیاسی (در ظاهر) باشم. باز هم نوشته‌ام: الملک عقیم. و من جز رعایت میل شاه کاری نکرده و نخواهم کرد، مگر جائی که به منافع خودش و کشورم بخواهد صدمه وارد بیاید که آن وقت بی‌محابا اقدام می‌کنم ولو اینکه خدای نکرده مورد بی‌مهری واقع شوم....

عرض کردم: سناتور جواد بوشهری فوت کرد. بیچاره مرد طمّاع و حریص عجیبی بود. ده سال به عنوان رئیس شورای جشنها حقوق گرفت و کاری نکرد، تا بالأخره شاهنشاه به من فرمودند کار را انجام دهم و به حمدالله انجام شد. دو روز قبل از فوت به دیدنم آمده بود و با حال لرزان و لوله مصنوعی در مثانه از من کار اکتیو می‌خواست. یاللعجب!...

بعد از ظهر با مدیر مجلّهٔ نیوزویک آمریکا ملاقات داشتم. دو ساعت صحبت کردم. از هر دری سخن گفتیم. مطلب عجیبی می‌گفت که سادات می‌خواهد سر و صدائی راه بیندازد و اسرائیل را به جان خود بیندازد که افکار عمومی دنیا را بر علیه اسرائیل به غلیان بیاورد و ضمناً من که با کیسینجر ملاقات داشتم، او هم می‌گفت با این افکار طرفداری از اسرائیل که در کنگره هست، دولت آمریکا نمی‌تواند اقدامی بر له اعراب بکند، مگر آن که اسرائیل یک عمل احمقانه بکند و اعراب ولو به طور موقّت جریان نفت را قطع کنند. آن وقت دولت آمریکا موفق می‌شود به اسرائیل فشار بیاورد، یعنی برنامه سادات را دنبال کند. پس سیاست کیسینجر و سادات مآلاً یکی است و این کار به طوری که چینیها خبر

داده‌اند تا دو سه ماه دیگر خواهد شد (یعنی حمله مصر به اسرائیل که بالنتیجه اسرائیل) به جان مصر بیفتد.[۱]

پنجشنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. برنامه مسافرت جنوب را به تفصیل به عرض رساندم، تصویب فرمودند. عرض کردم: فؤاد شهاب رئیس جمهور اسبق لبنان مرده است. فرمودند: تلگراف تسلیتی به رئیس جمهور لبنان و خانواده‌اش مخابره شود، که انجام شد. مذاکرات با سردبیر مجلّه نیوزویک را به عرض رساندم. فرمودند: پس قرّولند زکی یمانی وزیر نفت عربستان سعودی با دستور خود آمریکاییهاست! عرض کردم: این طور به نظر می‌رسد.

بعد از ظهر به بطالت گذراندم، مدّت زیادی با نوه‌ام به بازی گذراندم.

شب مهمانی منزل مجید اعلم بود.[۲] در این جا نخست‌وزیر بود. مجدّداً همان بازی که بر سر حزب مردم درآورد، تکرار شد. به این معنی که نخست‌وزیر خیلی ناراحت از انتقاداتی است که در کنگره دانشگاه تهران (کنگره اندیشمندان و روشنفکران) از دولت شده است. مدّتی عرایضی به حضور شاهنشاه کرد. شاهنشاه مرا احضار و فرمودند که به رئیس دانشگاه بگو این چه حرفهائی است که در کمیسیونها می‌زنند؟ کی گفته است باید زمینهای بایر را غصب کرد؟ به علاوه چرا وزرا را دعوت نکرده‌اند که لااقلّ حرفهای خود را بزنند؟ من فوری متوجّه شدم که نخست‌وزیر از انتقاداتی که از دولت به عمل آمده ناراحت است و می‌خواهد کلک این جلسه را هم مثل حزب مردم بکند (چون شاهنشاه امر فرموده‌اند دائمی باشد). باری عرض کردم: اطاعت می‌کنم. فرمودند: مشهد و سرخس باران آمده، درست وضعیّت را از استاندار سؤال کن....

۱- این موضوع چند ماه بعد با جنگ یوم کیپور در اکتبر ۱۹۷۳ به حقیقت پیوست.

۲- مجید اعلم، از برجسته‌ترین مهندسان راه و ساختمان ایران، از دوستان کودکی شاه و همبازی بریج او بود. اعلم سالی یک بار مهمانی بزرگی به افتخار شاه ترتیب می‌داد.

جمعه ۷ اردیبهشت ۱۳۵۲

دیشب حالم سخت به هم خورد. معده‌ام خراب شد و تهوّع پیدا کردم. صبح با سختی برخاستم، دوش آب سرد گرفتم که شاید سواری بروم، ممکن نشد. مجدّداً حالم به هم خورد. باری تا ظهر خوابیدم، نیم ساعت به ظهر نهاوندی رئیس دانشگاه تهران پیش من آمد. توضیح داد که ما از وزرا دعوت کرده بودیم، خودشان نیامدند؛ حتّی معاونین وزارتخانه‌ها به من اطّلاع دادند که ما نمی‌توانیم در کمیسیونها حاضر شویم، چون دولت گفته است نروید. بعد هم من می‌دانستم که دولت از این مذاکرات سخت ناراحت خواهد شد، قبلاً هم به عرض شاهنشاه رسانده بودم. آن شخصی هم که گفته است زمینهای بایر را بگیرند، این طور گفته است [که] اگر زمینهای داخل شهر تهران تا ده سال دیگر ساختمان نشود، دولت به قیمت منطقه خریداری کند (در صورتی که همین حالا دولت هر جا را دلش بخواهد ملّی اعلام می‌کند). اینها همه بهانه‌جویی است که کلک این کنگره هم از بیخ و بن کنده شود. از ساعت ۱۰ صبح تا یک بعد از ظهر آباابان وزیر خارجه اسرائیل که به طور محرمانه به تهران آمده است شرفیاب بود. بعد من در سلمانی شرفیاب شدم (ساعت یک بعد از ظهر). عرایض مختلف و زیاد داشتم، ضمن سلمانی عرض کردم. یک ساعت طول کشید. شاهنشاه فرمودند: از وزیر خارجه که به طور محرمانه در سویس با وزیر خارجه عراق مذاکره می‌کند، هیچ خبری نرسیده، جای تعجّب است (من اطّلاع داشتم). عرض کردم: تحقیق کنم؟ فرمودند: نه. فرمودند: به سفیر آلمان بگو مردکه پانصد ملیون مارک را پنج سال است در تهران معطّل کرده‌اید که ادوات جنگی بسازیم، حالا به ما می‌گوئید ۳۷ ماه عقب‌تر از برنامه هستیم. تکلیف فرع این پول چه می‌شود؟ مطالب نهاوندی را عرض کردم. فرمودند: همین الساعه فوری به نخست‌وزیر تلفن کن و تمام را بگو. عرض کردم: نهاوندی مطالب را به قید محرمانه به چاکر گفت. فرمودند: هیچ اهمیّت ندارد، همه را بگو. نمی‌دانم شاهنشاه از نخست‌وزیر چه رودرواسی دارند؟

مولای عبدالله برادر ملک حسن پادشاه مراکش مهمان ما است امروز وارد شد. من هنوز او را ندیده‌ام....

شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح شرفیاب نشدم، چون دیروز عرایضم را تمام کرده بودم. سر ناهار رفتم، مولای عبدالله برادر پادشاه مراکش سر ناهار بود. صحبت تمام درمورد سوءقصد به هواپیمای پادشاه مراکش در سال پیش دور می‌زد. مولای عبداللّه بعد از ناهار به من گفت: «شاهنشاه به من امر دادند تو و تیمسار نصیری (رئیس ساواک) متّفقاً با من صحبت کنید.»

سر شام نرفتم. قبلاً اجازه گرفته بودم. سر دنیس رایت سفیر سابق انگلیس و رفیق من به تهران آمده، سفیر فعلی انگلیس [رمزباتوم] Ramsbotham مرا به شام دعوت کرده بود و التماس زیاد کرده بود که بروم. مشروط به اینکه هیچ‌کس دیگر را دعوت نکنند، با این شرط قبول کرده بودم و شاهنشاه هم اجازه فرموده بودند....

یکشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم: به ملک حسن پادشاه مراکش چه جواب بدهیم؟ فرمودند: مطالب آن را قسمت به قسمت با تعارف جواب بدهید. غیر از تعارف که با اینها کار دیگری نمی‌توان کرد، چون معلوم نیست چه می‌کنند. عرض کردم: آیا پیش مولای عبدالله با نصیری بروم؟ فرمودند: البتّه برو. مدّتی راجع به کارهای مراکش و خاورمیانه و کشمکش آمریکا و شوروی مذاکره کردیم.

ناهار ولیعهد بحرین شرفیاب بود. من سر ناهار عرض کردم شاهنشاه در فرمایشات امروز فرموده‌اید (فرمایشاتی که به کنگره اندیشمندان در کاخ فرمودند...) که اگر برای سرویسهای عمومی مثل مدرسه، یا پارک و غیره زمین بایر لازم بود، ملّی خواهیم کرد. آیا عین این مطلب در رادیو و جراید منعکس شود؟ فرمودند: خیر، به این صورت اصلاح کنید... [و] همان سر ناهار من نوشتم، پسندیدند.... به این جهت نتوانستم ناهار بخورم، تا وزیر اطّلاعات و رئیس تلویزیون و غیره را پای تلفن خواستم، دیگر ناهار تمام شده بود، من فقط قدری اَسپِرژْ اوّل با سس خوردم. این ناهار من بود! سر ناهار شاهنشاه به نخست‌وزیر فرمودند: «این کنفرانس اندیشمندان مشغولیّات خوبی برای جوانهاست.»

مثل اینکه کار اینها باید در همین حدود باشد!

بعد از ظهر به عروسی تیمسار ارتشبد غلامعلی اویسی فرمانده نیروی زمینی که مرد بسیار خوبی است رفتم. زنش بیچاره دو سال پیش فوت شد و حالا یک دختر جوان ۱۸ ساله می‌گیرد. ولی بسیار مرد شریف و با قدرتی است و صحیح‌العمل هم می‌باشد. در انقلاب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که من نخست‌وزیر بودم، او فرمانده پادگان مرکز بود[1] و شجاعانه عمل کرد. هم چنین ارتشبد نصیری که آن وقت رئیس شهربانی بود و حالا رئیس سازمان امنیّت است. بعد دیدن مولای عبدالله رفتم. صورت مذاکرات را که منشی تیمسار نصیری برداشته است این جا می‌گذارم.[2] این آقا می‌خواهد امور مراکش را در دست بگیرد! جای تعجّب است.

ساعت ۶ بعد از ظهر ولیعهد بحرین دیدنم آمد، بسیار جوان ورزیده، تحصیل‌کرده و فهمیده‌ایست، در [سندهرست] Sandhurst بوده است. خیلی جوان است، ۲۳ سال دارد. شام هم مهمان او بودم، مهمانی مفصّل بود. نخست‌وزیر ما به صورت خیلی نامطلوبی مست شده بود و حرکات ناشایست می‌کرد، منجمله اینکه لااقلّ پنج شش دفعه به سلامتی سفیر آمریکا و خانمش شراب نوشید. تقریباً تمام سفرای خارجی بودند و این حرکت خیلی قبیح بود. این اندازه هم تملّق!

دوشنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. مذاکرات با مولای عبدالله را به عرض رساندم. فرمودند: این آقا خودش که از ملک حسن بدنام‌تر است! با وصف این او را امشب خواهیم دید؛ بگو شام بیاید. ملک حسین تلگرافی عرض کرده بود که هر وقت بفرمایند، خواهم آمد. فرمودند: بسته به میل خودش می‌باشد، قبل یا بعد از سفر آمریکا. فرمودند: جواب نامه کنستانتین پادشاه [یونان] را بنویس و به او برای تبریک عید پاک، از طرف من و شهبانو، خیلی گرم

۱- اویسی در آن هنگام فرمانده لشکر گارد شاهنشاهی بود.

۲- صورت مذاکرات در پرونده‌های علم یافت نشد. به‌نظر می‌رسد مولای عبدالله از شیوهٔ حکومت برادرش، ملک حسن، انتقاد کرده است. یک سال بعد از این تاریخ، مولای عبدالله، به تقاضای خود، از هر گونه شغل رسمی معاف شد.

تلگراف کن. کارهای جاری را نیم ساعتی عرض کردم. آخر کار فرمودند: مهمانی دیشب چه خبر بود؟ عرض کردم: نخست‌وزیر مست شده بود، حرکات ناشایست می‌کرد، ولی عرض نکردم چه می‌کرد. عرض کردم: سفیر آمریکا مدّتی با من صحبت داشت، تمام تملّق می‌گفت و از اعلیحضرت همایونی تعریف می‌کرد، حتّی می‌گفت خوب است اعلیحضرت همایونی ولیعهد بحرین و پادشاه مسقط و شیخ‌نشینها را تربیت بفرمایند. فرمودند: تملّق نیست! من قدری خیط شدم. فرمودند: دیروز که اعضاء دانشگاه جنگ آمریکا را پذیرفته بودم و دو ساعت شرفیاب بودند، حرف آنها هم همین بود، سفیر هم حضور داشت....

امشب امیر متّقی معاون من که مرد بسیار زیرک و باهوش و کارآمدی است، مهمانی مفصّل داده است. اتّفاقاً سر شب علیاحضرت شهبانو که از مشهد برگشته‌اند به محض ورود به کاخ به من تلفن فرمودند که شام بیا این جا. عرض کردم: مدّتی است معاون من برای من مهمانی کرده، اگر اجازه فرمائید نیایم. اجازه دادند. بسیار خانم احساساتی خوبی است و مطلب را درک فرمودند.

سه‌شنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم: صبح زود نهاوندی پیش من آمده بود (رئیس دانشگاه تهران) و می‌گفت در دانشکده پلی‌تکنیک بی‌جهت بچه‌هایی را که اجتماع کرده بودند کتک زدند. یعنی گارد انتظامی دانشکده بدون توجّه به نظر رئیس و غیره آنها را کتک زد و می‌گفت قطعاً یک دستوری از طرف دولت است که این رابطه خوب که بین دانشگاهها و دستگاه سلطنت پیدا شده، بر هم بزنند. با آن که شاهنشاه فرمودند: نهاوندی را چون دولت به بازی نمی‌گیرد بدبین است، ولی خیلی خیلی تأمّل فرمودند و به من امر دادند رسیدگی کن.

شهردار پیغامی داده بود که راجع به زمین این همه در جرائد و انجمن شهر حرف می‌زنند برای این است که نمی‌خواهند من نقشه عباس‌آباد را عملی کنم و افکار مردم را می‌خواهند منحرف سازند. فرمودند: به او بگو چرا می‌گذارید این مزخرفات را به جرائد

بدهند؟...

سر ناهار وزیر خارجه اسپانیا بود. با وصف این شاهنشاه به فارسی از من سؤال فرمودند که در آن مورد تحقیقات کردی؟ عرض کردم: بلی و تفصیل را عرض کردم که نمی‌دانم عمد یا سهو بود. فرمودند: دقّت کن که گزارش دقیق بگیری، به علاوه همه دانشگاهها گزارش وضع روزانه خود را به تو بدهند. امروز عصر گزارش دانشگاه تهران واصل شد که تقدیم کردم، ملاحظه کردند....

شب مهمان وزیر خارجه اسپانیا بودم که به ایران آمده است. خیلی درمورد دیکتاتوری و حکومت مردان بزرگ و خلأیی که بعد از آنها به وجود می‌آید صحبت کردیم. من می‌دانم که این شخص خیلی برخلاف پرنس کارلوس جانشین ژنرالیسیم فرانکو می‌باشد. ولی با وصف این امشب خیلی درمورد پر [شدن] خلأ بعد از فرانکو (به وسیلهٔ کارلوس) صحبت می‌داشت....

چهارشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۲

امروز صبح از تصادفات عجیب اینکه هیچ‌کس در منزل به دیدن من نیامد. مثل اینکه آفتاب از غرب طلوع کند.... شرفیاب شدم. مدّتی دربارهٔ مسألهٔ [واترگیت] و [خانه تکانی] shake-up نیکسون بحث و مذاکره شد. شاهنشاه فرمودند: تمام ۲۵۰ ملیون دلاری که برای انتخابات آمریکا خرج می‌شود، اساس آن بر تقلّب است. به این معنی که در [جلسه تعیین نامزد حزبی برای ریاست جمهوری] convention بالأخره سرمایه‌دارهای بزرگ، چه در حزب دموکرات و چه جمهوری‌خواه، نظر خود را نسبت به کاندید ریاست جمهور اعمال می‌کنند. آن وقت یک مسأله را که قاعدتاً باید جزء تاکتیکهای انتخاباتی به حساب آورد، این همه باد می‌دهند و بزرگ می‌کنند. من عرض کردم: شاید هم فراماسون بین‌المللی نیکسون را که داشت یک [چهره] figure بین‌المللی می‌شد، دارد خورد می‌کند. کسی چه می‌داند؟ چون اساس فراماسونری خورد کردن شخصیّتهای ملّی است. گرچه شاهنشاه تظاهر فرمودند که عرض مرا قبول ندارند ولی قدری فکر کردند، یعنی زیاد فکر کردند. بعد به من فرمودند: تو یقین داری که خود

نیکسون فراماسون نباشد؟ عرض کردم: خیر. دیگر در این زمینه حرفی نداشتیم بزنیم.

فرمودند: به نهاوندی بگو موضوع سختگیری به دانشگاهها را خودم دستور داده بودم که گارد دانشگاهی این عمل را بکند. یاللعجب! دیروز نخست‌وزیر شرفیاب شده و این مطلب را در ذهن شاهنشاه گذاشته است. نخست‌وزیر زرنگی عجیبی دارد. اوّل در ذهن شاهنشاه می‌گذارد که این امر خودتان بوده تا شاهنشاه تعصّب پیدا کنند، بعد هر قصّه‌ای می‌خواهد در زیر جور می‌کند. چنان که درمورد دکتر کنی رئیس حزب مردم هم گفته بود که چه طور کسی می‌تواند تفوّه بکند به اینکه در دورهٔ سلطنت شاهنشاه آزادی انتخابات نیست؟ باری این ظاهر قضیّه است. کسی چه می‌داند که شاهنشاه آن قدر عمیق نباشد که این تظاهرات را هم به صورتی بکند که ما احمقها قبول کنیم که این مسائل و این حرفها جدّی است، ولی در هر صورت نقشه اصلی که ترسیم شده، جریان خود را طی کند؟ یعنی این آب جریان داشته و این بساط چنان که باید پا بر جا بماند و ما سر در نیاوریم.

به من فرمودند: به دولّو هم گفتم همراه بیاید، در صورتی که سه روز پیش به من فرموده بودند که نیاید.[1] این همان امیرهوشنگ دولّو کذایی است که من او را ملیجک این عصر لقب داده‌ام. این هم از عجایب روزگار است که مردی به عظمت و فراست و ذکاوت شاهنشاه چنین عناصری را که هر جور صدمه به او زده و می‌زنند باز همراه ببرد....

پنجشنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح خیلی به اختصار شرفیاب شدم. چون شاهنشاه زیاد گرفتار بودند و بعد از ظهر هم باید حرکت کنیم برای مسافرت جنوب. چند تلگراف و نامه را امضاء فرمودند از جمله تلگراف ۲۵ سال تأسیس اسرائیل. البتّه چون روابط رسمی نداریم توسّط کنسول ما در اسرائیل فرستاده می‌شود.... فرمودند: فلّاح روز یکشنبه به شیراز بیاید گزارش نفت را آن جا بدهد.

---

۱ - اشاره به سفر روز بعد شاه است به جنوب ایران.

عصر شیراز آمدیم....

شنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح به بندرعباس رفتیم. هواگرم بود. تأسیسات مفصّل دریایی مورد توجّه واقع شد. سه چهار ساعت در آفتاب گرم بندرعباس پرسه زدیم. خیلی مشکل بود. ناهار در بندرعباس صرف فرمودند. قرار بود بیمارستان شیر و خورشید را نیز ببینند. سر ناهار فرمودند: نمی‌روم، علّت را بعداً به تو خواهم گفت. به اتاق استراحت شاهنشاه رفتم، علّت را جویا شدم. فرمودند: «آخر اسمش ثریّاست» (ملکه سابق). بیچاره ثریّا! «آن وقت علیاحضرت خیال خواهند کرد من مخصوصاً این کار راکردم.» از شاه تاگداگرفتار زنهایمان هستیم.

بعد از ظهر وارد کیش شدیم و در دریا شنا کردیم. شب هم در پیشگاه شاهانه بودیم، بسیار عالی بود....

یکشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح برای مانور دریایی حرکت کردیم که باکشتیهای جنگی باید انجام می‌شد و با کشتی به ابوموسی و تنبها رفتیم. مانور که عبارت از تیراندازی با موشک و توپ به هدفهای دریایی بود و هم‌چنین سرعت عمل کشتیها، شاهنشاه را خوشحال نکرد که بسیار هم عصبانی کرد. چند گلوله توپ به هدفها انداخته شد، یکی نخورد. شاهنشاه خیلی عصبانی شدند و به فرمانده نیروی دریایی فحش دادند. تا عصری حرف نزدند. من هرچه کردم که عرض کنم، نیروی دریایی ما جوان است، تکمیل می‌شود، شاهنشاه قانع نشدند. عرض کردم: موشکها هم برای تمرین است وگرنه موشک sea killer که فقط ۲۴کیلومتر برد دارد، چه فایده دارد؟ فرمودند: موشک سرشان را بخورد، چرا تیراندازی توپها این قدر بد بود؟ آن هم در حال صلح و اعصاب راحت و آن هم هدف ثابت. فرمودند: عراقیها موشک برد ۴۰ کیلومتر دارند که روسها داده‌اند، خیلی هم خوب است. یک ناوچه اسرائیل را هم غرق کردند. ما هم بعد موشک هارپون می‌خریم که صد کیلومتر برد خواهد

داشت، تا شش ماه دیگر تحویل می‌شود. من باز صحبت را ادامه دادم. فرمودند: من که این قدر با خارجیها لجاجت می‌کنم و پدرشان را درمی‌آورم، به پشتیبانی اینهاست. اینها هم که اینطور گه از کار درمی‌آیند. آدم نمی‌داند چه کار کند؟

خلاصه اینکه خوشی این چند روزه از دماغ ما درآمد. شب هم شاهنشاه به طوری ناراحت بودند که تنها شام خوردند و یک کلمه را نمی‌شد دو تا کرد. ولی واقعاً آن قدر شاهنشاه آدم منصفی است که فرمودند: اطّلاع بده که فردا برای بازدید پایگاه دریایی بوشهر نمی‌رویم. اوّلاً برای اینکه تنبیه بشوند، ثانیاً برای اینکه من prejudice [پیش‌داوری] خواهم کرد، شاید کارهای خوبی هم کرده باشند، من با چشم بد خواهم دید....

من شب در باغ ارم ماندم، با آن که حضور شاهنشاه هم نبودم، یعنی نمی‌شد به حضور رفت! شاهنشاه هم بر خلاف معمول ساعت ۱۰ به رختخواب رفتند. من تا پاسی از شب در باغ که پر از نسترن است قدم زدم....

دوشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح دکتر فلّاح شرفیاب شد. با آن که دیروز عصر آمده بود ولی نمی‌شد به واسطهٔ ناراحتی شاهنشاه شرفیاب شود. امروز شرفیاب شد. یک ساعت و نیم شرفیاب بود. تمام کار قرارداد تمام شده، موضوع گاز را شاهنشاه می‌فرمایند نمی‌دهم که نمی‌دهم. درست هم می‌فرمایند. خدا عمرش بدهد برای پنجاه سال دیگر فکر می‌کند. مقدار و مبلغ هم شوخی نیست چهارصد میلیارد دلار است (حدّاقل).

من به حضور رسیدم. چند تلگراف تقدیم کردم. مطالب مختصری عرض کردم، شاهنشاه فرمودند: به فرمانده نیروی دریایی کمال عدم رضایت ما را اطّلاع بده. من این جوانها را روی کار آوردم (منظور حکومت سرهنگی است و همه اینها هم سرهنگ بودند که پس از متقاعد شدن کلّه‌گنده‌ها کارها را در دست گرفتند) که کار بکنند، این هم کار آقایان! عرض کردم: دیشب که موضوع تشریف نبردن شاهنشاه را اطّلاع دادم، بیچاره [رمزی] عطائی سکته می‌کرد. عرض کرد، من شش ماه بیشتر نیست کار را در دست

گرفته‌ام، حدّاقل شاهنشاه شش ماه دیگر به من فرصت بدهند. فرمودند: ترسم این است که چون اینها همه هم‌ردیف هم هستند، انضباط از دست رفته باشد.

عصری سفیر آلمان و صاحبان صنایع کروپ شرفیاب شدند، برای سرمایه‌گذاری در ایران و مخصوصاً تأسیس پالایشگاه در جنوب که از صدهزار بشکه در روز شروع بشود و به پانصد هزار بشکه در روز برسد و همچنین انجام کارهای دیگر....

سه‌شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح اصفهان آمدیم. شاهنشاه از دانشگاه اصفهان بازدید فرمودند. دانشگاه کوچکی است ولی روی پای خودش ایستاده و به جلو می‌رود....

شاهنشاه بعد از ظهر از مرکز توپخانه و موشک اصفهان بازدید به عمل آوردند. من هم در رکاب رفتم. مسألهٔ قابل توجّه این بود که چون هم توپ و هم موشک آمریکایی و روسی داریم، در یک کلاس معلّم آمریکایی تعلیم می‌داد و در یک کلاس معلّم روسی! پهلوی یک دیگر! این واقعاً از نوادر اتّفاقاتی است که ممکن است در دنیای امروز بیفتد، فقط زائیدهٔ نبوغ شاه است و بس که به این شکل تعادل سیاسی را در کشور خود حفظ کرده است....

شب در پیشگاه شاه بسیار خوش گذشت.

عصری نقشه‌های عمرانی اصفهان و بلوارها و نقشهٔ دانشگاه صنعتی آریامهر که باید از تهران به اصفهان منتقل شود و ۱۶ میلیون متر زمین برای آن در نظر گرفته شده و تعبیهٔ دریاچه روی زاینده‌رود و تونل سوم کوهرنگ، همه و همه به عرض رسید. یک ساعت و نیم طول کشید. سر شام عرض کردم: فکر نمی‌کنم هیچ پادشاهی در ایران به این اندازه موفّق شده باشد چهره ایران را عوض کند و باید اعلیحضرت همایونی به شکرانه این موهبت خیلی صدقه بدهید و این شعر را خواندم:

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدای   بر منتهای همّت خود کامران شدم

چهارشنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح شاهنشاه آریامهر (محل سکونت کارکنان ذوب آهن) را که به تازگی بسیار زیبا ساخته شده ملاحظه فرمودند. در مدرسهٔ بسیار زیبایی که ساخته شده، بچه روسها هم در یک قسمت علی‌حدّه درس می‌خوانند. آن جا را هم بازدید فرمودند. تمام شعار میهنی و ارتشی و حتّی رژه ارتش سرخ بود. فرمودند: به وزیر آموزش بگو از اینها یاد بگیرند. بعد شاهین‌شهر را که در خارج اصفهان بخش خصوصی می‌سازد بازدید فرمودند. بعد سنگ بنای دانشگاه آریامهر را کار گذاشتند. بعد به فرودگاه آمده و به تهران [بازگشتیم]. در فرودگاه علیاحضرت شهبانو به استقبال آمده بودند.

....

سر شام رفتم، مطلب مهمّی نبود، همان صحبت شعارهای میهنی شورویها بود و اینکه ایرانی غیر از انتقاد کار دیگری نمی‌کند. علیاحضرت طبق معمول مقابله فرمودند. انترسان بود.

پنجشنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح به اختصار شرفیاب شدم. نطق امشب شاهنشاه را تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند. برحسب امر خودشان از بوتو خیلی تعریف شده [است].

سفیر آمریکا نامه[ای] نوشته و گفته که برای تحقیقات واترگیت به آمریکا احضار شده است، به این جهت پنجشنبه منزل من نمی‌تواند بیاید، ولی خانمش خواهد آمد. عرض کردم. خیلی تعجّب فرمودند که چه طور او را احضار کرده‌اند....

عریضه از پاریس والاحضرت عبدالرّضا عرض کرده بود، دادم ملاحظه فرمودند. مطلب خنده‌داری داشت که شاهنشاه پس از قرائت نامه به من فرمودند. فرمودند: عبدالرّضا و زنش مهمان ملکه هلند بوده‌اند. نوشته است پس از شام گرسنه به خانه برگشتیم. از بس اینها کنس هستند. در صورتی که نصف واشنگتن متعلّق به این خانواده است، علاوه بر ثروتی که در خود هلند و اروپا و جاهای دیگر دارند....

جمعه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح ساعت ۱۰ بوتو شرفیاب می‌شد. چون من در مذاکرات نبودم، به سواری رفتم. بسیار خوب بود....

شام در کاخ گلستان مهمانی بوتو بود. قبل از آن که شاهنشاه وارد کاخ گلستان بشوند، پای پله‌ها منتظر ورود موکب شاهانه بودیم. بوتو به من گفت امروز که سفرای خارجی پیش من آمده‌اند سفیر شوروی به من می‌گفت: «نطقهای دیشب خیلی پروتکلی بود و موضوع مهمّی نداشت. آیا مذاکرات رضایت‌بخش نیست؟» امشب می‌خواهم جوابش را بدهم و اتّفاقاً سر شام جواب داد.... حزب عوامی پاکستان به شاهنشاه ایراد گرفته است. حالا لابد بیشتر لج خواهند کرد که فرمایشات شاهنشاه موضوع مداخله در امور پاکستان است. شاهنشاه مصاحبه[ای] با [سالزبرگر] Cyrus Sulzberger *نیویورک تایمز* فرموده بودند و این مصاحبه بوده است که باعث سر و صدای اقلّیت پاکستان شده است.

بعد از شام سفیر شوروی در تالار تاجگذاری مرا به‌گوشه[ای] برد. اوّلاً از والاحضرت شاهدخت شمس گله کرد که چه طور دعوت صلیب سرخ شوروی را برای سفر به شوروی نپذیرفته‌اند؟ من گفتم: باید از طرف رئیس جمهور شما دعوت شوند. ایشان خواهر شاهنشاه ایران هستند. یک کارشان ریاست جمعیّت شیر و خورشید است. گفت: البتّه من این کار را می‌کنم. بعد راجع به نطقها مدّتی صحبت کرد که خیلی اهمّیّت داشت و پرسید که آیا تمام منتشر خواهد شد؟ من گفتم: البتّه وقتی رؤسای کشور ما یک نطق می‌کنند، منتشر می‌شود. کسی سانسور نمی‌کند. ولی نفهمیدم نظرش این بود که بشود بهتر است یا نشود بهتر است؟ راجع به ثبات و سیاست مستقل ملّی ایران صحبت کرد. من [تذکار] remark خودم را در اصفهان که معلّم روسی و آمریکایی به افسران توپخانه ما در جنب هم تعلیم می‌دادند برای او گفتم و گفتم که چنین وضعی به نفع شما و آمریکاییها هر دو هست. تصدیق کرد. راجع به مقاله سالزبرگر گفت او قدری شیطنت کرده، زیرا گفته است شاهنشاه در بلوچستان مداخله خواهند کرد، نگفته است در بلوچستان ایران از سرایت ناامنی جلوگیری خواهند فرمود (البتّه اگر اتّفاقی پیش بیاید). من گفتم: به هر حال یک حقیقتی است که ما نمی‌توانیم [تجزیه] disintegration

پاکستان را تحمّل بکنیم و این مطلب را شاهنشاه صریحاً به کاسیگین هم فرمودند. ما که چیزی و زمینی از کسی نمی‌خواهیم، ولی نمی‌توانیم بگذاریم اطراف ما آتش بگیرد. در آخر گفت: به هر صورت شما وضع خودتان را با پاکستان مقایسه نکنید، شما کشور قوی و روی پای خود هستید و احتیاجی به کسی ندارید. وضع آنها این طور نیست.

وقتی من منزل آمدم، فوری به شاهنشاه تلفنی عرض کردم که سفیر شوروی جویا می‌شد آیا نطقهای امشب منتشر خواهند شد یا نه؟ و من هم گفتم البتّه منتشر می‌شود. احتیاطاً گزارش عرض کردم. فرمودند: خوب شد این جواب را دادی. عرض کردم: بقیّهٔ تفصیلات را فردا صبح عرض می‌کنم. حالا یک صبح به اعلیحضرت زحمت نمی‌دهم.

شنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. تفصیل مذاکره با سفیر شوروی را عرض کردم. فرمودند: استنباط من این است که از پخش نطقها خوشحال بشوند. عرض کردم: برعکس استنباط چاکر این است که خوشحال نمی‌شوند، به خصوص اگر نظراتی در تجزیهٔ پاکستان داشته باشند. فرمودند: آخر خود اینها حتّی هندیها مکرّر به ما گفته‌اند که ما از تجزیهٔ پاکستان خوشحال نمی‌شویم و عقب ویتنام دیگری نمی‌گردیم. عرض کردم: به ظاهر ناچارند این حرفها را بزنند. فرمودند: ما که به هر حال وضع خودمان را کاملاً روشن کرده‌ایم و غیر از این هم راهی نیست. می‌خواهد خوششان بیاید، می‌خواهد بدشان بیاید. فرمودند: در مورد مصاحبهٔ سالزبرگر به .. [سفیر شوروی] بگو که او از من پرسید اگر بلوچستان آن طرف را قوای نامناسبی بگیرند شما چه خواهید کرد؟ من جواب دادم که البتّه [تدابیر بازدارنده] preventive measures خواهیم گرفت. بعد فرمودند: «به سفیر انگلیس بگو، بعد از شرفیابی تو، من به بوتو گفتم حالا که صحبت کردن با بنگلادش احتیاج به شناسایی قبلی ندارد، من فکر می‌کنم هندیها و پاکستانیها و بنگلادشیها سر یک میز بنشینند و اختلافات خود را حل کنند، یا لااقلّ بررسی کنند و اتّفاقاً بوتو فوری حرف مرا پذیرفت. حالا من فکر می‌کنم شما انگلیسها میانجی بشوید که چنین جلسه[ای] تشکیل یابد. فرمودند: نطق مرا امروز صبح که در جرائد نگذاشته بودند. عرض کردم: تا دیر

وقت نتوانسته بودند از روی نوار پیاده کنند، وقت جرائد گذشته بود، عصری منتشر می‌شود.

کارهای جاری دیگر را عرض کردم، مرخّص شدم. اوامر شاه را به سفیر شوروی و انگلیس ابلاغ کردم. سفیر انگلیس گفت: حالا که بین پاکستان و هند رابطهٔ مستقیم هست ما مداخله را جائز نمی‌دانیم، به علاوه خیال می‌کنیم بنگلادش تا با یک [معامله همه‌جانبه] package deal... که شناسایی... [و] موضوع معاودت بیهاریها هم جزء آن باشد [موافقت نشود]، حاضر به مذاکره نخواهد شد. من امشب سر شام مطلب را عرض کردم. فرمودند: فوری همین حالا به سفیر انگلیس تلفن کن که اگر شما مداخله نمی‌کنید، یک قدرت سومی را جلو بیندازید که به هر حال بلکه این جلسه تشکیل شود. فوری به سفیر انگلیس ابلاغ کردم.

امروز هویدا نخست‌وزیر برای یک مسافرت سه هفته به لهستان و تونس رفت. خدا شانس بدهد، از این بی‌خیالی و آسودگی و بی‌کاری یا بی‌کارگی! بوتو هم به شیراز و اصفهان رفت. فردا برخواهد گشت.

یکشنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. کاغذهای تشکّرآمیز [کنت راش] Kenneth Rush معاون وزارت خارجه آمریکا را که پس از مراجعت از تهران از کنفرانس سفراء آمریکا نوشته بود، تقدیم کردم. فرمودند: پدرسوخته، مثل این است که خودش هم‌ردیف من است، این طور کاغذ نوشته!...

یک نفر اعدامی (به مناسبت هدایت خرابکاران)، اظهار ندامت کرده بود. عرض کردم: [محکومیتش] تبدیل به حبس ابد شود. فرمودند: نمی‌شود در کارهای کشوری اغماض کرد. من اگر از [گناه] او بگذرم چند نفر دیگر را تشویق به این کار کرده‌ام و آن وقت [تکلیف] بی‌گناهانی که در نتیجه به خاک و خون کشیده می‌شوند... چیست؟ درست هم می‌فرمایند، ولی من عرض کردم: به هر حال چون خودش مرتکب قتل نشده [است] از لحاظ قضائی و حتّی مذهبی نمی‌توان او را اعدام کرد. فرمودند: با جاسوس چه کار

می‌کنیم؟ او هم مرتکب عملی شخصاً نمی‌شود ولی جان هزاران نفر را به خطر می‌اندازد، از این جهت اعدام می‌شود. باز اگر مطلب مربوط به خودم بود، چنان که ضاربین خودم را در قضیهٔ کاخ مرمر عفو کردم، ممکن بود فکری کرد، ولی راجع به کشور نمی‌توان شوخی کرد. درست هم هست.

شب میهمانی خصوصی بوتو در پیشگاه شاهانه بود. بسیار خوب و خوش گذشت. بعد از شام فیلم آمریکایی بود که هرچه کودتاچی و رئیس این نوع کشورها بود مورد مسخره قرار داده بود. خیلی خندیدیم. بعد از شام و فیلم بوتو رفت. شاهنشاه قدری در مهتاب گردش کردند. من در حضورشان بودم. علیاحضرت هم تشریف داشتند. فرمودند: واقعاً این آمریکاییها نه برای خودشان نه برای دیگران چیزی باقی نمی‌گذارند و راجع به این فیلم خیلی بحث شد.

من اجازه خواستم فردا شیراز بروم، اجازه مرحمت کردند.

چهارشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم مطلب مهمّ نبود، فقط درمورد مذاکرات نفت عرض کردم. نفتیها پیغام فرستاده‌اند که درمورد non-associated gas (یعنی گازی که [همراه] نفت استخراج نمی‌شود) عرض می‌کنند که در ابوظبی، در قطر، در عربستان سعودی، نیجریه، [برونای] Brunei و ساراواک از این نوع گاز هست و اگر ما امر شاهنشاه را بپذیریم یعنی [تخفیف] discount را قبول کنیم، وضع ما با این کشورها به‌کلّی به هم می‌خورد چون با آنها قرار [قیمت تمام‌شده به اضافه مبلغی معیّن] cost plus [1] داریم و این منجر به [روی دست یک دیگر بلند شدن] leap frogging خواهد شد، یعنی کشورهای دیگر هم خواهند خواست. حال که ما قبول کرده‌ایم اگر پروژه‌های ما درمورد عمل آوردن گاز مورد قبول شاهنشاه واقع نشود، اصولاً مردود است، پس چرا شاهنشاه این مطلب را قبول نمی‌فرمایند. من به عرض رساندم.

۱- در یادداشتهای علم به اشتباه cost price (قیمت تمام شده) نوشته شده است.

فرمودند: هم به آنها، هم به سفیر انگلیس، هم به سفیر آمریکا (یعنی کاردار، چون هلمز سفیر آمریکا که... به آمریکا رفته است) بگو من نمی‌توانم راجع به ثروت کشورم، که مال خودم است یعنی مال مردم است، شاه‌بخشی بکنم. اگر در این زمینه اصرار بکنید، همه چیز را به هم می‌زنم. زور هم دارم و روی ثروت خود نشسته‌ام، شما هم هیچ گهی نمی‌توانید بخورید و تأکید فرمودند که همین طور بگو.

من مرخّص شدم و اوامر شاهنشاه را به همین نحو ابلاغ کردم. آنها به دست و پا افتادند که پس فرمولی پیدا کنیم لااقلّ یک [نامه الحاقی] side letter امضاء بکنیم که [تخفیف] discount [قابل رقابت] competitive خواهد بود. من فردا باز جریان را به عرض رساندم. می‌خواستم سر شام عرض کنم، ممکن نشد چون دکتر اقبال رئیس شرکت ملّی نفت ایران حضور داشت و نمی‌شد در حضور ایشان صحبت کرد! واقعاً کارهای کشور ما نوع خاصی است و شاهنشاه در ادارهٔ کشور نوع مخصوص خودشان را دارند که ملائک آسمان هم نمی‌توانند سر درآورند. مثلاً رئیس شرکت نفت چرا نباید در مذاکرات نفت وارد بشود؟ خدا می‌داند و شاه و بس!

با اوّلین سفیر آلمان شرقی ملاقات داشتم، حرف مضحکی درمورد انتخابات آلمان شرقی می‌زد که اگر وکیلی در مجلس آلمان موجبات عدم رضایت موکّلین خود را فراهم آورد، مردم می‌توانند او را عزل کنند. این را نفهمیدم!...

مسألهٔ واترگیت روز به روز بیشتر ریشه پیدا می‌کند، به طوری که در اثناء رسیدگی برخورد به کثافت‌کاریهای دیگر کاخ سفید شده است (اینها سابقاً ما را [فاسد] corrupt می‌گفتند!)...

امروز [فریدون] توللی را که برای سرودن اشعاری در حاشیهٔ حرم مطهّر امام رضا به مشهد فرستاده بودم، برگشت. اشعار نغزی سروده... گفتم فقط اسم مرا بزنند. بر نهج سعدی مطلبی هم برای خودم نوشت که این جا به یادگار می‌گذارم.[1]

۱- فریدون توللی شاعر و نویسندهٔ سرشناسی بود. در آغاز گرایشهای دست چپی داشت و از مخالفان علم بود. پس از آن که علم در ۱۳۴۳ رئیس دانشگاه شیراز شد، رسول پرویزی که دوست مشترک هر دو بود، اینان را به یک دیگر نزدیک کرد. علم به منظور کمک به توللی، شغلی در دانشگاه شیراز برای او ترتیب داد. نوشتهٔ مورد اشاره، به خطّ توللی، به دنبال این یادداشت آمده است.

قصیده

۱

از : فریدون توللی

۱۳۵۲/۲/۴

خاکبوس

به دیده سرمه کند، خاک آستان رضا را
دلی که مرکب همت کند، سمند قضا را

بزرگوار امامی، که فیض رحمت عامش
به زیر چتر عنایت گرفته، شاه و گدا را

نثار مهر علم بود و التفات شهنشه
که داد دولت دیدار درگهش، دل ما را

مقیم کوی وصالش، گره ز دل بگشاید
چو برگ غنچه، که بیند بجود نسیم صبا را

اگر شکسته دلی، تو دیای رحمت او جو
که در خزانهٔ او جسته‌ام، کلید شفا را

ز بوریا، به سریرت نهد، بدست عنایت
نبوید از تو، چو با داغ سینه، بوی ریا را

علی، جمال خدا دید و در نهاد مبارکش
توان معاینه دیدن، کمال لطف خدا را

تو گر رضای رضا جوئی، از سزای سزا به
که در رضای رضا دیده‌ام، سزای سزا را

به ناخدائی او، هرکه، دل بموج فنا زد
به خاک تیره فشاند، سبوی آب بقا را

سخن دراز نگویم، که وصف طرهٔ لیلی
به گرد گردن مجنون نهد، کمند بلا را

به کیمیاگریش، در نهاد تیرهٔ خود بین
نه برق گنبد زرین و بارگاه طلا را

به یک کرشمه، هزاران محنت، ز دل بزداید
دمی که بر تو گمارد، نگاه عقده‌گش را

ترا، به پوزش آن جان پرگناه تو بخشد
به گونه‌های تو گر بنگرد، سرشک صفا را

در آ و خاک درش، توتیای دیدهٔ خود کن
به پیش آنکه، نیوشی بجان، خروش درا را

تو برگ زردی و برسان تند باد خزانی
نقیب مرگ، به گوشت، زند صفیر صلا را

دلی که قبله گهش، خاک آستان رضا شد
دگر رها نکند، آستین قبله نما را

سرای عاریت است این جهان و همت پاکان
نهاده پیش تو، مفتاح گنج هر دو سرا را

خطا بود، که ضمانش، به جان و دل نپذیری
کسی که، ضامن جان گشته، آهوان خطا را

به استخوان لئامت، گلوی کس نخراشد
کریم ما، که به یغما سپرده، خوان عطا را

تو، زهر خوشهٔ انگور بین و حیلهٔ مأمون
که از زمانه برانداخت، راه و رسم وفا را

امام ما، که روانش خجسته باد، دمادم
زند خروش، که برکن بنای جور و جفا را

زند خروش، که گر کین من به معرکه خواهی
به کین هرچه ستمگر، گشاده دار لوا را

رضا، نه از پی تسلیم خوانده‌اند، به شهادت
که در عزای شهیدان، کشی ز مهلکه پا را

درین زمانه، هزاران رضاست، بندی مأمون
تو برگشاده به ظالم، زبان مدح و ثنا را

به تیغ تیز اگرت دست میرسد، نپسندد
خدای عز و جل، از تو دست عجز و دعا را

خیانت است، خموشانه سر به سجده نهادن
به گوش مسلم و ترسا رسان، خروش رسا را

روان عالمی، از مار سامری، بگدازد
اگر که موسی عمران، نهد بگوشه عصا را

کمر، به خدمت ارباب جور و مفسده بستن
جنایتی است، قوی پنجگان نیزه ربا را

دلی، که قصد ستمگر کند، به جوشن ایمان
دلاورانه، بخون شوید، آستین قبا را

لگام خامه نگیرد اگر، به چامه، فریدون
سمند فکرت او، بشکند حریم ادا را

فریدون توللی

قلم فریدون توللی

شیراز : ۱۰/۱/۱۳۵۲

کالا

حکایتی بر شیوهٔ نثر کهن

کاروانی از سوداگران، به راهِ کوهپایه همی رفت. که دزدان کمین برگشودند و اموالِ همگان، در ربودند.

دانشوری در آمیان بود. یکی گفتش: «با آنهمه متاع، که از تو بردند دم فروبستن و آسوده نشستن چرا؟!»

فرزانه مرد، بخندید و گفت:

ـ متاعِ من، در من بود، نه بر من. و آن کالای فضیلت و خصلت، که آدمی راست، ستودنی است، نه ربودنی!

آنگاه، دیوان توللی، از بغل برکشید و این دو بیت، از آن برشوننده فروخواند:

قطعه

از طبعِ یاوه‌ول، نربایند متاعِ او — گر زآنکه، دزد گردنه، گیرد به غارتش

خوی خوشِ معلّم، که فریدون اسیرِ اوست — هرگز نمی‌رود، به زوالِ صدارتش

پنجشنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم... به عرض رساندم باید از طرف دفتر مخصوص به دولت ابلاغ شود آن منافعی که کارخانه قند تربت جام عاید سازمان گسترش می‌کند، در بودجه بگنجانند که کارخانه را سازمان مذکور بتواند به آستان قدس بفروشد. فرمودند: «خیرا! گفتم امسال بهره‌برداری کنند، پس از بهره‌برداری به شما بدهند.» عرض کردم: این کار را یک سال عقب می‌اندازد، برای اینکه ما باید زراعت امسال را تحت نظر بگیریم و اقدام کنیم و به این صورت نمی‌شود. فرمودند: چرا نمی‌شود شما زراعت چغندر را از امسال تحت نظر بگیرید. عرض کردم: ادارهٔ کارخانه با دیگری و زراعت با دیگری نمی‌شود، به علاوه تا این کارخانه و کارخانه تربت حیدریّه یکی نشود، اصولاً برای بلژیکیها صرفه ندارد آن جا را تحویل بگیرند. فرمودند: «خیرا البتّه که می‌شود، زیرا من امر می‌دهم.» عرض کردم: کار اقتصادی با امریّه جور درنمی‌آید، این کار را برای صرف مالی می‌کنیم، نه به منظور دم و دستگاه راه انداختن. فرمودند: «من می‌گویم، می‌شود!» دیگر من چیزی عرض نکردم. فرمودند: به رئیس سازمان گسترش بگو بیاید خراسان آن جا اوامر صادر خواهم کرد. عرض کردم: چشم! ولی چون تاریخ می‌نویسم، ناچارم بگویم که صدور این گونه اوامر از جهت این است که شاهنشاه، شاهنشاه‌زاده بوده‌اند و از پایین وارد جریان امور نبوده‌اند (غیر از پدرشان که از مدارج پایین کار را شروع کرده بودند) و احساس نمی‌فرمایند که فی‌المثل در یک کارخانه که موضوع اقتصادی است با وجود دو دستگاه عامل ممکن نیست کار جلو برود.

عرض کردم: روزنامه‌های فرنگی زبان ما مصاحبهٔ شاهنشاه را با نیوزویک نوشتند. عصری قرار بود فارسی زبانها بنویسند، گویا امر داده‌اید نوشته نشود، کسب تکلیف می‌کنند. فرمودند: بلی باید فارسی آن را به دقّت بخوانم. من احساس کردم که میل ندارند [به فارسی منتشر شود]. اصولاً [در یک مصاحبه] خیلی مسائل دقیق و جدّی [مطرح] است و نمی‌شود همین طور گفت و رفت. شاهنشاه قریب سه ماه قبل [قبل از نوروز] به کلّی قدغن فرموده بودند که روزنامه‌نگاری به هیچ وجه شرفیاب نشود، چون تولید دردسر بی‌ربط می‌شود. بعد هویدا لندن رفت، سر و صدایی در جرائد راه انداخت، دوباره

تصمیم اتّخاذ فرمودند مصاحبه فرمایند... چه باید کرد؟ الملک عقیم است. هویدا حقّ آن فضولیها را نداشته [است]. این مسائل را به من نمی‌فرمایند، ولی من که در جریان روزمرّهٔ کارها هستم، احساس می‌کنم.

راجع به گاز عرض کردم که کنسرسیومیها استدعا دارند [تخفیف مورد توافق] agreed discount [قابل رقابت] competitive باشد و چنین نامه‌ای به آنها داده شود. فرمودند: «بگو می‌دهیم و قابل مطالعه است. اصولاً وقتی آنها پنجاه درصد در پروژه‌های گازی با ما شریک باشند، ما که نمی‌توانیم به چنین شرکتی گاز به قیمتی بدهیم که برای آن شرکت ضرر داشته باشد.» من مرخّص شدم....

[بعد از ظهر] به من تلفن شد که شاهنشاه اوامر دارند. فرمودند: در مورد گاز تو چیزی به کنسرسیوم نگو، فقط به آنها بگو فلّاح که مسئول مذاکرات است اوامر مرا ابلاغ خواهد کرد. عرض کردم: همان صبح اوامر مبارک را ابلاغ کردم. فرمودند: به هر حال حالا بگو هرچه فلّاح بگوید همان است (کاش در همهٔ کارها همین طور از طریق خودش که صحیح هم هست اقدام شود). عرض کردم: چشم.

عصری حضور علیاحضرت شهبانو رسیدم که نشان جمعیّت زنان ایتالیا حضورشان تقدیم می‌شد. شهبانو خیلی اظهار مرحمت کردند و حتّی گره کراوات من که کج بود وقتی خواستم عکس بگیرم با دست خودشان درست کردند. خیلی باعث تعجّب شد، چون من انتظار هیچ گونه لطف و مرحمتی از جانب ایشان ندارم، حقّ هم به ایشان می‌دهم و از طرفی به این مسأله اهمّیّت هم نمی‌دهم.

شب خانم سفیر آمریکا و چند نفر از دوستان آمریکایی منزل من آمدند. مطلب مهمّی گفتگو نشد. بیچاره آمریکاییها خیلی پکر هستند. آنها که همیشه ما را [فاسد] corrupt می‌گفتند....

جمعه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۲

چون امر فرموده بودند کارهای عقب افتاده را به عرض برسانم، صبح سواری نرفتم. کارها را مرتّب کردم. شاهنشاه صبح سواری تشریف برده بودند، وقتی ظهر برگشتند،

فرمودند: چرا نیامده بودی. عرض کردم: به شرفیابی نمی‌رسیدم.

از وضع جنگلکاری و درختکاری حدود فرح‌آباد اظهار رضایت فرمودند. واقعاً خیلی خوب است که شاهنشاه این قدر به درختکاری علاقه‌مند شده‌اند. همین حالا تپّه‌های شمشک، تپّه‌های اُزگُل درختکاری شده و پارک آریامهر در کنار بزرگ‌راه کرج بسیار جنگل زیبایی شده است. هم‌چنین در سطح کشور همه جا برنامه وسیع جنگلکاری پیش می‌رود. خداکند بعد از ما اینها برای مملکت بماند.

باری در سلمانی شرفیاب شدم. تا سر شاهنشاه را شست و ته رنگی زد (رنگ جو گندمی و خاکستری)، یک ساعت و نیم طول کشید. من تمام عرایض عقب‌افتاده را به عرض رساندم.

در خصوص مسألهٔ گاز فرمودند: ...به کنسرسیومیها ابلاغ کردی که اوامر مرا فلّاح ابلاغ خواهد کرد؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: چیزی نگفتند؟ عرض کردم: خیلی ناراحت شده‌اند، چون گویا فلّاح هم به آنها گفته است که امری به من ابلاغ نشده، ولی فکر می‌کنم فلّاح خواسته بازار گرمی کند! شاهنشاه خندیدند و من هم فهمیدم که همین طور است ولی دیگر چیزی عرض نکردم. عرض کردم: دکتر علی امینی پیش من به خداحافظی آمده بود که به اروپا برود. می‌گفت در سلام عید نوروز شاهنشاه به من که از طرف رجال تبریک عرض کردم، فرمودند: حالا دنیا روی ما حساب می‌کند، خوب، اگر این طور است چرا شاهنشاه در مسألهٔ اعراب و اسرائیل فشاری به آمریکا و شوروی وارد نمی‌آورند که این کار به جائی برسد؟ بعد هم واقعاً آمریکاییها که این قدر به ما احتیاج دارند چرا چنین باجی به اعلیحضرت همایونی نمی‌دهند؟ شاهنشاه خندیدند. فرمودند: پس معلوم می‌شود باور امینی شده که دنیا روی ما حساب می‌کند. ولی این کار را خود ما احتیاط می‌کنیم که وارد نشویم، چون دردسر زیاد دارد و منافع ما را به خطر می‌اندازد....

سؤال فرمودند: دیشب که مهمان آمریکایی داشتی، صحبتی نشد؟ عرض کردم: آمریکاییها خیلی پکر بودند و حال حرف زدن نداشتند و من را هم ماشاءالله شاهنشاه امان ندادید که بتوانم بنشینم حرفی بزنم! چندین دفعه پای تلفن احضار فرمودید و در نتیجه باز باید اوامر مبارک را به اشخاص ابلاغ می‌کردم، تمام وقتم گرفته شد.

در کارهای جاری نامه[ای] از نخست‌وزیر هند به عنوان شاهنشاه رسیده بود که با اسدالله رشیدیان درمورد اوامر شاهنشاه و مسألهٔ پاکستان صحبت کردم و پیامهائی وسیلهٔ او دادم که به عرض خواهد رسید. خیلی باعث تعجّب من شده بود. عرض کردم: مثل اینکه رشیدیان فضولی کرده [است].[1] فرمودند: خیر! هیچ همچو چیزی نیست، امر خودمان بود و حالا هم جواب بنویسید که خودم امضاء کنم و بگویید که این نوع روابط را ما مفید می‌دانیم. بعد هم از طریق وزارت امور خارجه نفرستید، بدهید خودم امضاء کنم و خودم هم به رشیدیان خواهم داد که بفرستد. خیلی خیلی خیلی تعجّب کردم که چه طور شاهنشاه با این قدرت فکری گاهی چه نوع اعتمادهائی می‌فرمایند؟ ولی دیگر خودم فضولی بیشتری نکردم.

دوباره از من سؤال فرمودند: اوامر مرا به [نیروی دریایی] چه جور ابلاغ کردی؟ عرض کردم: در یادداشتهایم هست، ولی به طور خلاصه عرض می‌کنم که به دریادار عطائی گفتم اعلیحضرت همایونی می‌فرمایند، من به شما اعتماد کردم، شما سرهنگها را به درجه سرتیپی و سرلشگری مفتخر ساختم، جواب اعتماد و محبّت مرا این طور می‌دهید؟ این تیراندازی شماست؟ این هم انضباط شماست که وقتی از ژاپن ویزیت می‌کنید، تلویزیون بیش از احتیاج خود در کشتیها می‌آورید؟ ولی عطائی عرض می‌کرد این قضیّه در زمان فرماندهی او نبوده است و حالا استدعا دارد که لااقلّ شش ماه دیگر به او وقت بدهید که رفع این معایب کوچک را بکند. فرمودند: معایب کوچک را خوب می‌گوئی! عرض کردم: گویا تیراندازی به آن بدی که تصوّر می‌شد نبود. چون گلوله‌ها از هدف رد شدند و پشت هدف به آب برخورد کردند. شاهنشاه خیال فرمودند از بالای هدف رد شد. ماشاءالله پی‌گیری شاه، که به چیزی که پیله کردند، ول نمی‌فرمایند. حقّ هم

۱- اسدالله رشیدیان و برادر بزرگتر او سیف‌الله رشیدیان، در پوشش بازرگانانی موفق، هر دو از مأموران شناخته شدهٔ سرویس اطّلاعاتی انگلستان بودند و در جریان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و واژگونی دولت مصدّق نقش فعّالی داشتند. پدر آنان، حبیب‌الله رشیدیان، نیز به اتّهام داشتن همین رابطه با انگلیسیها، به دستور رضاشاه به زندان افکنده شد و تنها پس از اشغال ایران به‌وسیلهٔ نیروهای متّفقین (شهریور ۱۳۲۰)، رهایی یافت. آشنایی اسدالله رشیدیان با ایندیرا گاندی از راه خانواده هندوجا که نمایندگی فیلمهای هندی را در ایران داشتند و با پسران ایندیرا دوست نزدیک بودند، صورت گرفت.

همین است. با همین خون جگرها ما را به این جا رسانده است.

گزارش از لندن آمده بود که یک پرفسور انگلیسی متخصّص شرق در دانشگاه لندن نطق کرده و ضمن سؤال و جواب گفته است که شاهنشاه در مسألهٔ به وجود آوردن دو حزب توفیق نیافتند. این گزارش [را] چون مفصّل بود و شاهنشاه زیر دست سلمانی بودند می‌خواندم. از پشت سر در آینه به چشمان شاهنشاه نگاه کردم، معلوم شد خوششان نیامد. چیزی هم نفرمودند. در خصوص عبدالله انتظام [1] واسطه شدم که جای سناتور بوشهری که فوت کرده سناتور بشود. فرمودند: من درویش دروغی هم ندیده بودم. مردکه تمام مزایای مالی را می‌خواهد ولی نشان مرا قبول نمی‌کند، که من درویشم. خیر! ابداً لازم نیست. همان دکتر اسفندیاری [2] باشد. بعد مدّتی در خصوص دماگوژی صحبت شد. عرض کردم: انسان اگر به خود اعتقاد داشته باشد هیچ احتیاج به دماگوژی ندارد. من مکرّر به نخست‌وزیر گفته‌ام آخر شما که ماشین کوچک پیکان سوار می‌شوید، اگر از لحاظ

۱- عبدالله انتظام در دولت سپهبد زاهدی (۱۳۳۳-۱۳۳۲) وزیر امور خارجه و نایب نخست‌وزیر بود و مذاکرات نفت که منجر به تشکیل کنسرسیوم شد، زیر نظر او انجام گرفت. آخرین مقام دولتی او ریاست شرکت ملّی نفت ایران بود. پس از واقعهٔ ۱۵ خرداد، به ابتکار او و حسین علاء (وزیر وقت دربار) از چند تن از جمله شریف امامی و سپهبد یزدان‌پناه دعوت شد در جلسه‌ای به منظور «مصلحت‌اندیشی» دربارهٔ تحوّلات کشور شرکت کنند. هنگامی که این دو دریافتند جلسه بی‌اجازهٔ شاه تشکیل شده است، آن را ترک گفتند و جریان را به آگاهی شاه رساندند. شاه از اینکه کسانی بخواهند در اموری که می‌پنداشت از آن پس باید در انحصار او باشد مداخله کنند، سخت برآشفت و در شرفیابی هفتگی انتظام (به عنوان رئیس شرکت ملّی نفت ایران) او را بازخواست کرد. در پاسخ انتظام به شاه یادآور شد، «اعلیحضرت! وطن‌پرستی مونوپول کسی نیست.»* چندی بعد انتظام و علاء از کار برکنار شدند. هویدا که در وزارت امور خارجه و سپس شرکت ملّی نفت زیر دست انتظام کار کرده و به او مانند پدری احترام می‌گذاشت ترتیبی داد که وضع زندگی انتظام (که در خانه‌ای اجاره‌ای زندگی می‌کرد) مختل نشود. انتظام مرد صریحی بود و هنگام وزارتش از پذیرفتن نشانی که شاه می‌خواست به او اعطاء کند خودداری و استدعا کرد به جای آن تمثال امضاء شده شاه را دریافت دارد. این چنین رفتاری هرگز به مذاق شاه خوش‌آیند نبود.

(* انتظام همان روز جریان برخورد با شاه را برای هویدا نقل کرد و هویدا چند روز بعد، این داستان را به ویراستار یادداشتهای علم گفت). نگاه کنید به یادداشتهای علم، جلد دوم، صفحه ۱۵۸، پانویس ۱.

۲- سرتیپ دکتر حسینعلی اسفندیاری، شوهر خاله شاه، وی پسر دوم حسن اسفندیاری (حاجی محتشم‌السلطنه) بود و تحصیلات خود را در رشتهٔ دامپزشکی در آلمان به پایان رسانده بود. در دههٔ ۱۹۵۰ مدّتی سرپرست دانشجویان ایرانی در آمریکا بود. پس از انقلاب مدّتی زندانی شد. پس از آزادی به دست نوکرش، که گویا قصد ربودن کلکسیون مینیاتورهای ایرانی او را داشته است، کشته شد.

تشویق اتوموبیل ساخت وطن است فبها، وگرنه وقتی در اتوموبیل پیکان هستید و چهار پنج اتومبیل بیوک و کرایسلر و مرسدس پشت و جلوی سر شما اسکورت هستند، مردم از خود نمی‌پرسند آیا نخست‌وزیر نمی‌توانست یکی از همین‌ها را سوار شود؟ به علاوه اتوموبیل نخست‌وزیری که متعلّق به خود ایشان نیست که خودت را این قدر به زحمت بی‌جهت می‌اندازی.... می‌خواهی که را گول بزنی؟ شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند. فرمودند: جواب چه داد؟ عرض کردم: جوابی نداشت بدهد. با جانم و عمرم و آخر جانم و این حرفها سر مطلب را هم آورد....

موضوع واترگیت هر روز بیشتر افتضاح به بار می‌آورد. [لابراتوار فضایی] Skylab هم حال خرابی دارد، درجهٔ داخل کابین به ۴۴ درجه رسیده است. بیچاره نیکسون، به قول وثوق‌الدوله:

چون بد آید هر چه آید بد شود یک بلا ده گردد و ده صد شود

شنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. کار مهمّی نبود، جز مسألهٔ کنسرسیوم و گاز که عرض کردم: اینها همین طور پکر هستند که پس اوامر شاهنشاه کی به فلّاح ابلاغ می‌شود؟ شاهنشاه خندیدند. اسامی ملتزمین رکاب خراسان را عرض کردم، عدّهٔ زیادی وزیر هستند.

عرض کردم: مصاحبهٔ شاهنشاه را در جرائد فارسی زبان بگذارند یا نه؟ فرمودند: خیر! تکرار مکرّرات است، چه لزومی دارد؟ عرض کردم: خیلی خوب شد [که] وزیر خارجه آن قسمت قبل از مصاحبه و اظهار اطّلاع مخبر نیوزویک را که گفته بود ما با اسرائیل و آمریکا تبادل اطّلاعات و تبادل افسر و سرباز داریم تکذیب کرد. چیزی نفرمودند. من می‌دانم که شاهنشاه نسبت به قسمتی از این مصاحبه نگران و عصبانی هستند. شمه‌ای دیشب سر شام می‌فرمودند: مردکه گرچه درست نوشته، ولی نوشته است که افسران [نیروی دریایی] navy ایران تمام احساسات شدید ضدعربی دارند. من عرض کردم: منظور را می‌توان گفت عراق است!...

یکشنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. تمام کارهای جاری را عرض کردم و کاتالوگ مبل‌هائی که می‌خواهم در کاخ شهوند و کاخ ارم شیراز بگذاریم، از نظر گذراندم. وقتی قیمت آن را عرض کردم، تعجّب فرمودند. فرمودند: حالا می‌توان فهمید که این [مرسیه] Mercier [1] چه بنجل‌ها به چه قیمتهایی به ما تحمیل کرده است.

تعمیرات مسجد سپهسالار را به عرض رساندم و کاتالوگ چهل‌چراغ‌ها را ملاحظه فرمودند. عرض کردم: اجازه فرمایید زودتر مرخّص شوم، می‌خواهم در رکاب علیاحضرت برای بازدید کانون مددکاری و تربیت اجتماعی به کرج بروم. فرمودند: برو....

تا آمدم که بروم، هلیکوپتر علیاحضرت پرواز کرد و نرسیدم به این جهت وقت زیادی داشتم....

دوشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری زیاد بود به عرض رساندم.... سفیر آلمان پیامی عرض کرده بود که آلمانیهائی که به شیراز آمدند، تمام تعهّدات خودشان را عمل خواهند کرد و روز شنبهٔ آینده پیشنهادات آنها را به من می‌دهد. به عرض رساندم، خوشحال شدند. واقعاً علاقهٔ عجیبی به پیشرفت کشور دارند، افسوس که آن قدر ما دروغ می‌گوئیم و تقلّب می‌کنیم که از این حسن نیّت شاه به آن اندازه که باید منافعی عاید کشور نمی‌شود.

به شاه عرض کردم: دورهٔ سلطنت اعلیحضرت فکر می‌کنم از درخشانترین ادوار تاریخ کشور ما خواهد شد. فرمودند: «شاید! چون پادشاهان ما بیچاره‌ها تمام به جنگ و ستیز گذراندند و وقت عمران و آبادی نداشتند. حتّی پدر من بیچاره فرصتی برای کار مثبت پیدا نکرد! گرچه ارتش ایران را ساخت، گرچه راه‌آهن را ساخت، گرچه ایران را از پراکندگی نجات داد، گرچه بانک ملّی را بنیاد نهاد، گرچه راهها را ساخت و رفع حجاب کرد و غیره و

۱- دکوراتور معروف فرانسوی.

غیره، ولی نه فرصت پیدا کرد و نه وسائل و پول داشت که بتواند کار ما را بکند. به علاوه پدر من برای آن دوره ساخته شده بود و به هیچ وجه [نرمش] flexibility برای تماس یا کار با خارجی نداشت.» من عرض کردم: در یک برخورد شهریور ۱۳۲۰ نتوانستند درست بازی کنند که فقط همین یک دفعه بود.[۱] فرمودند: همین طور است. فرمودند: شاید اگر من به جای پدرم بودم، من هم از عهدهٔ کاری با آن شرایط برنمی‌آمدم. او برای آن دوره ساخته شده بود و من برای این دوره.

راجع به شناسایی اشخاص، عرض کردم: شاهنشاه غوغا می‌کنید! این پسره که پسر شوفر اعلیحضرت همایونی است (امیر صادقی) و در همان روز اوّل فرمودند از او بدم آمد (در صورتی که با خرج شاهنشاه او را برای تحصیل به لندن فرستادیم)، خیلی بد از آب درآمد و باعث زحمت شده است، اجازه فرمایید از دربار اخراجش کنم. فرمودند: «من که سه سال پیش به تو گفتم، قبول نکردی! در همان لحظهٔ اوّل او را شناختم.» مقداری در خصوص اردشیر زاهدی و مصاحبه‌ای که با *واشنگتن پست* کرده و از الواطیهای خودش تعریف کرده است تنقید فرمودند. فرمودند: ...فقط صمیمیّت دارد.... صبح سپهبد آق اِوْلی[۲] رئیس [هیئت‌مدیره] بانک سپه[۳] دیدنم آمده بود که می‌خواستند او را بردارند. عرض کردم: با آن که ۹۰ سال دارد، استخوان محکم و مرد وطن‌پرستی است و ماشاءالله هنوز قوّه و قدرت دارد. حیف است آدم بی‌بوته‌ای جای او بیاید. فرمودند: درست می‌گویی، حالا بماند....

باری برای والاحضرت شهناز عرض کردم که حالا رئیس دفتری تعیین کرده‌اند و دفتری می‌خواهند که اجاره کنم. فرمودند: ابداً لازم نیست. چه کاری دارند که احتیاج به دفتر داشته باشند؟ عرض کردم: سفیر شوروی اصرار می‌کند که والاحضرت شمس

۱- اشاره به سیاست متمایل به آلمان رضا شاه و اشغال ایران از سوی نیروهای انگلستان و شوروی.

۲- سپهبد فرج‌الله آق اِوْلی، فرمانده ژاندارمری و سپس برای مدّتی رئیس ستاد ارتش بود. در زمان اشغال ایران به وسیلهٔ نیروهای متّفقین، جزو گروهی بود که به اتّهام گرایش به آلمان، چندی بازداشت شد.

۳- بانک سپه در زمان رضاشاه با سرمایهٔ صندوق بازنشستگی نیروهای انتظامی تأسیس شد و از بانکهای موفّق کشور بود. موفّقیّت این بانک به میزان فراوانی مدیون یوسف خوش‌کیش بود که سپس به ترتیب مدیر کلّ بانک ملّی و رئیس بانک مرکزی ایران شد و پس از انقلاب کشته شد.

امسال مسیحی به شوروی تشریف ببرند. فرمودند: بگو قبول بکنند.

شب مهمان [وان ریون] J. P. Van Reven رئیس کنسرسیوم نفت بودم که برای رفتن [وان دن برگ] Van Den Berg معاون خودش مهمانی داده بود. من به این گونه مهمانیها نمی‌روم و نباید بروم، ولی چون وقتی رئیس دانشگاه پهلوی بودم این شخص کمکهای زیادی به دانشگاه کرد (حدود ۸ ملیون دلار)، این بود که ناچار به دعوت او رفتم. سفیر هلند و کاردار سفارت آمریکا آن جا بودند. [با] کاردار سفارت آمریکا، [هک] Heck درباهٔ مصاحبهٔ شاهنشاه با نیوزویک صحبت کردیم. گفت: «خیلی عالی بود، ولی کاردار سفارت شوروی به من می‌گفت که اعراب را رنجانده است.» گفتم آن قسمتی که اعراب را رنجانده است که مصاحبهٔ شاهنشاه نبود، نوشتهٔ خود مجلّه بود، ما هم تکذیب کردیم. در خصوص پاکستان و تقویتی که شاهنشاه از بوتو می‌فرمایند، صحبت کردیم. گفتم این برای ما مسألهٔ حیاتی است که پاکستان [یک‌پارچه] intègre بماند و راجع به دوستی ما و عربستان سعودی صحبت کرد که به هر حال به یک دیگر محتاج هستید. گفتم عربستان بیشتر به ما محتاج است، به علاوه قابل قیاس با ما نیست. نه آدم و نه علم دارد، فقط برای شما نفت دارد. گفت از جهت نفوذ او در شیخ‌نشینها و ساحل خلیج. گفتم مگر با پول خود آن جا نفوذ پیدا کند، چنان که حاکم رأس‌الخیمه را پول می‌دهد که بر علیه ما و شیخ زائد ابوظبی حرف بزند، وگرنه با هیچ کدام از شیخ‌نشینها رابطهٔ معنوی نزدیک که قابل استفاده باشد ندارد. خودش هم پیرمرد دور از مأخذ و دور از منطقی شده است. [هک] می‌گفت لبنانیها از ما خواسته‌اند که از شما بخواهیم که به عراقیها فشار وارد بیاورید که آنها به سوریه‌ایها فشار وارد بیاورند که لبنان را کمتر اذیّت کنند! گفتم فشار ما به عراق فقط باید با قوّهٔ قهریّه باشد وگرنه ما که رابطهٔ سیاسی نداریم که بتوانیم فشار وارد بیاوریم.

عصری هم سفیر لبنان پیش من آمد. می‌گفت هنوز وضع در لبنان آرام نیست و ما از شاهنشاه استدعای کمک نظامی داریم. مقداری هم در خصوص سنّی‌ها (خودش شیعه است) حرف زد که می‌خواهند قدرت بیشتری به دست بیاورند. درمورد نزدیکی ما با بغداد حرف زد، من اظهار بی‌اطّلاعی کردم. بعد گفت اگر ساواک شما به ما آدم بدهد، ما ایرانیانی را که در کمپهای فلسطینیها دارند تربیت می‌شوند، معرّفی می‌کنیم.

سفیر کویت را هم صبح دیدم و به او گفتم علیاحضرت شهبانو شنیده‌اند خانم امیر می‌خواهند به طور آزاد و نشناخته به ایران بیایند، از ایشان دعوت می‌فرمایند که مهمان شهبانو باشند.

چهارشنبه ۲ خرداد ۱۳۵۲

در رکاب شاهنشاه به مشهد آمده‌ایم. طبق معمول به حرم مطهّر مشرّف شدند. تعمیرات صحن و حرم مطهّر خیلی چشم‌گیر بود، به طوری که چندین دفعه شاهنشاه اظهار خوشوقتی و اظهار مرحمت فرمودند که باعث سربلندی من و نایب‌التولیه بود. البتّه در درجهٔ اوّل خود من، زیرا اوامر شاهنشاه را مستقیماً من اجرا می‌کنم و نایب‌التولیه تحت دستورات من است و مسئولیّت مستقیم در پیشگاه شاهانه من دارم. یک مطلبی را باید بگویم که از اوّل وقت صبح شاهنشاه با خوشحالی حرکت فرمودند، یعنی از یک پیش‌بینی کوچک من خوشحال شدند. فرموده بودند که با هواپیمای بزرگ ایران ار خواهیم رفت، چون ملتزمین زیاد هستند. من احتیاطاً گفتم جت استار[1] را هم حاضر کنند، چون می‌دانم شاه علاقه‌مندی به پرواز شخصی دارند. اتّفاقاً وقتی دیدند جت استار حاضر است خیلی خوشوقت شدند و فرمودند: من با آن هواپیما می‌روم. بنابراین خوشوقتی از اوّل وقت شروع شد.

باری زیارت به خوبی برگزار شد. سر مقبره اجداد من که به طور زیبایی چراغانی شده است، سؤال فرمودند: چند جای قبر دیگر این جا هست؟ من به عرض رساندم، دو جا که لابد استدعای چاکر را قبول می‌فرمائید که یکی به من داده شود. فرمودند: این قدرها حق داری، البتّه با نهایت لطف و مرحمت. سر ناهار صحبتهای طولانی برای آبادانی کشور و نقشه‌های بزرگ و مفصّلی که شاهنشاه دارند، از جمله اینکه تولید فولاد ایران ظرف ده سال آینده باید به ۱۵ ملیون تن حدّاقل برسد، در کرانه خلیج فارس باید خطّ آهن کشیده شود که سنگ آهن یا مواد اوّلیّه صنعتی دیگر از بندرعباس به سایر نقاط حمل گردد و

۱- هواپیمای کوچک اختصاصی شاه.

بنادر خرمشهر و شاپور زیاد متراکم نگردد، صنایع ایران بیشتر در ساحل خلیج فارس تأسیس شود، برق ایران اتمی گردد و گاز فقط به مصرف پتروشیمی برسد. واقعاً فکر و ذکر شاه جز برای ترقّی و تعالی کشور هیچ چیز دیگر نیست. باید به افغانستان از لحاظ مالی و سیاسی کمک شود، با پاکستان قرارداد پانزده ساله تولید گندم برای ایران عملی گردد....

صبح وقتی شاهنشاه از حرم به طرف ملک‌آباد حرکت کردند، من سر مقبره مادر و پدرم نماز خواندم و برای مادرم خیلی گریستم. راستی برایش دلتنگ شده‌ام.

عصری به لشکر تشریف بردند. وضع آن جا بسیار خوب و بنیهٔ سربازان چشم‌گیر بود. آنها را هم تشویق فرمودند. بعد سر سدّ گلستان در وکیل‌آباد رفتیم که گرچه کوچک است، چون با قیمت ارزانی لاروبی شده، خواستند ببینند. هوا مثل بهشت بود. مدّتی پیاده راه‌پیمائی فرمودند و باز راجع به آبادانی خراسان به وزرا که در رکاب هستند اوامر صادر فرمودند.... بعد از شام [خبر امضای قرارداد نفت] رسید.... با این خبر یکی از فصول پر افتخار تاریخ ما شروع می‌شود.

[متن یادداشت علم به شاه به دنبال دریافت گزارش فلّاح]

چهارشنبه شب ۵۲/۳/۲ ساعت $9\frac{1}{2}$ شب

فلّاح به عرض مبارک می‌رساند:

مطالبی که به عرض رسید ابلاغ شد. فردا جواب می‌آید و مسلماً مثبت خواهد بود و امضاء ساعت ده و نیم خواهد شد. این اطّلاعیه مطبوعاتی تهیّه شده، اگر اوامری باشد امر به ابلاغ فرمایند.

اطلاعیهٔ مطبوعاتی

مذاکراتی که از چندی پیش بین شرکت ملّی نفت ایران و شرکتهای عضو کنسرسیوم جریان داشت به طور موفّقیّت‌آمیز خاتمه یافت و اصول موافقتنامه

فیمابین امروز با کسب اجازه از پیشگاه مبارک همایونی به امضاء رسید.
به موجب توافقهای مزبور که بر اساس فرمایشات ششم بهمن ماه ۱۳۵۱ شاهنشاه آریامهر پی‌ریزی و تحت رهبریها و راهنمائیهای مستقیم و مستمر معظم‌له تنظیم شده است، قرارداد ۱۹۵۴ کنسرسیوم از تاریخ اوّل فروردین ۱۳۵۲ ملغی تلقّی گردیده و قرارداد فروش نفت خام به مدّت بیست سال جایگزین قرارداد مزبور شده است و بدین ترتیب شرکتهای عضو کنسرسیوم برای مدّت بیست سال از صنایع مطمئن نفتی ایران خریداری خواهند کرد.
براساس قرارداد جدید، مالکیّت تامّ و تمام شرکت ملّی نفت ایران بر کلیّهٔ ذخایر و تأسیسات نفتی محرز شده است و کنترل کامل عملیّات مناطق نفت‌خیز و ادارهٔ پالایشگاه آبادان از این پس در اختیار مطلق شرکت ملّی نفت ایران قرار گرفته.
به علاوه شرکتهای عضو کنسرسیوم متعهّد شده‌اند که تا مدّتی که شرکت ملّی نفت لازم بداند کارشناسان خود را از طریق یک شرکت خدمات که در ایران ایجاد و تابعیت ایرانی خواهد داشت، در اختیار شرکت ملّی نفت قرار دهند. منافع مالی و مزایای اقتصادی که به موجب قرارداد جدید ناظر به ایران خواهد شد، در هیچ حال کمتر از منافعی نخواهد بود که به موجب قراردادهای اخیر عاید کشورهای نفت‌خیز حوزهٔ خلیج فارس گردیده و این اصل در آینده نیز اساس و پایهٔ روابط شرکت ملّی نفت ایران و شرکتهای عضو کنسرسیوم خریدار نفت ایران تلقّی خواهد شد.
متن نهائی قرارداد جدید که در نوع خود بی‌نظیر است، پس از تصویب مجلسین و توشیح شاهنشاه آریامهر به موقع اجراگذاشته خواهد شد و فصل جدیدی را در روابط بین ایران و شرکتهای عضو کنسرسیوم خواهد گشود.

... معینیان تلفن کرد. چنان که [شاهنشاه] امر [فرمودند]، موضوع ترافیک کشتیهای پر از اسلحه به مقصد عراق را روزنامه‌ها منعکس کردند. آیا هویّت کشتیها هم گفته شود؟ (چکسلواکی بوده‌اند). فرمودند: لازم نیست. پس من این طور نتیجه می‌گیرم که نظر

شاهنشاه نیست که روسها را ناراحت بفرمایند، بلکه می‌خواهند محملی برای خرید اسلحه زیاد از طرف ما برای مردم پیدا کنند، که واقعاً درست هم هست، یعنی اگر قوی نباشیم و به خود اتّکاء نداشته باشیم، هیچ می‌شویم.

پنجشنبه ۳ خرداد ۱۳۵۲

صبح به سرخس رفتیم. شاهنشاه تأسیسات گاز سرخس را بازدید فرمودند.... در سرخس شاهنشاه از مزارعی که اخیراً آباد کرده‌ایم بازدید فرمودند، بسیار خوشحال شدند. ما فعلاً شش هزار هکتار زیر گندم دیم و چهار هزار هکتار گندم و جو آبی و دو هزار هکتار هم پنبه‌کاری داریم که حسب‌الامر شاهنشاه باید قسمت پنبه‌کاری به ده هزار هکتار برسد که یک کارخانه پنجاه‌هزار دوکی نخ‌ریسی را تغذیه نماید. پانصد هکتار هم باغ سیب و انگور و زردآلو گرفته‌ایم. شهر سرخس هم که یک دهکده بود،... حالا همه چیز دارد. تمام ادارات را دارد و به سرعت رو به آبادی می‌رود، به طوری [که] جلب توجّه و حسادت روسها را کرده است.

سر ناهار تلگراف امضاء قرارداد نفت رسید. شاهنشاه خواندند و آن را به اقبال لطف فرمودند که ببینند. تازه ایشان مطّلع شدند که قرارداد امضاء شده [است]. این هم رئیس شرکت ملّی نفت! بعد لبخندی زده، فرمودند: تو تلگراف را دیده‌ای؟ بعد درمورد این کار بزرگ مدّتی سر ناهار با حضور وزرا و استاندار صحبت شد.... مثل اینکه وزرا هم به عظمت کار واقف نبودند! شاهنشاه مدّتی در این باره صحبت فرمودند که بالأخره دنیا هم دنبال ما خواهد آمد و جز این راهی نیست که کشورهای صاحب نفت، فروشنده، و کمپانیها، خریدار باشند و لاغیر و هم‌اکنون شواهدی در دست است که الجزایر و لیبی بلافاصله از ما تقلید خواهند کرد. بعد هم باز راجع به فروش ۴۰ میلیارد مکعّب گاز به اروپا و اثرات آن در اقتصاد اروپا مذاکره فرمودند و فرمودند: من به همه لیدرهای اروپا گفته‌ام شما بی‌جهت درمورد [امنیّت] security خود صحبت می‌کنید، کلید عمر شما در دست ما است.... بعد شاهنشاه فرمودند که واقعاً من نمی‌دانم چرا مردم از این پیش آمد آن طور که باید خوشحال نشده‌اند. فرمودند: حق هم دارند، نه از جریان خبر دارند و نه به بازی گرفته

شده‌اند. من نمی‌دانم این نکته این قدر اساسی و بزرگ را چه طور، تا این اندازه، شاهنشاه با فراست و بزرگ ما در بوتهٔ فراموشی می‌گذارند؟ درست است که کارها ممکن است قدری از سرعت پیشرفت خود بکاهد ولی اثرات اجتماعی آن زیاد است.

در سرخس خانمی را که نسبتاً خوشگل هم بود و از مشهد آمده بود... به شاهنشاه معرّفی کردند که ایشان نمایندهٔ سرخس در انجمن [استان] هستند. این هم شرکت مردم حتّی در کارهای محلی خودشان است! اتّفاقاً شاهنشاه توجّه فرمودند و فرمودند که این مطلب را نمی‌فهمم که چه طور ممکن است مردم سرخس این جنده خانم را انتخاب کرده، به مشهد فرستاده‌اند؟ عرض شد، خیر! حزب او را نامزد کرده و انتخاب شده است! (حزب حاکم ایران نوین).

مسائل آبیاری و آبادانی سرخس را بعد از ناهار من با وزرا بررسی کردیم. برای ساختن [آب برگردان] diversion روی تجن خوشبختانه روسها موافقت کرده‌اند. به این صورت آب به زمینهای ما سوار می‌شود و می‌توانیم مقداری هم ذخیره کنیم. خلاصه با تکمیل شبکه آبیاری و ساختن این آب برگردان بیست‌هزار هکتار می‌توانیم زیر کشت ببریم و اگر سدّ مخزنی با همکاری افغانها و روسها در داخل افغانستان بسته شد چهل‌هزار هکتار قابل کشت می‌شود (به اندازهٔ سیستان). عصری که مراجعت فرمودند، بیمارستان شهناز پهلوی که خیلی مفصّل است مورد بازدید قرار گرفت. آن هم خوب بود.... سر شام جز چاکران خصوصی کسی نبود. با همهٔ پیشرفتهای کارها و به خصوص کار و آبادانی سرخس که پانصد هکتار زیر باغ برده‌ایم و چهار ملیون درخت غرس کرده‌ایم، شاهنشاه سر حال نبودند. کسالت پیدا کرده کهیر زده‌اند. من فکر می‌کنم علّت آن خوردن دواهای جوراجور است که شاهنشاه میل می‌فرمایند، هر کدام برای یک اثری! و اینها بالاخره روی کلیه معظم له اثر می‌گذارد. حتّی بعد از شام فرمودند: من قرص ضد نفخ را فراموش کردم بخورم. عرض کردم: تو را برای رضای خدا میل نفرمائید. فراموش شد که شد، خجالت کشیدند، میل نکردند. در سرخس یک ویلای کوچک ولی بسیار با سلیقه، پهلوی ادارهٔ املاک با مبلمان خیلی شیک با دو اتاق خواب و یک دفتر و ناهارخوری و سالن ساخته‌ام. خیلی هم زود تمام شد. شاهنشاه خیلی پسندیدند....

شنبه ۵ خرداد ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. کارهای عقب‌افتاده زیادی بود. ضمن این کارها تقاضائی از فیلیپ شوهر ملکه انگلستان بود، برای عضویّت در شورای سلطنتی اسب ایران، که آن را هم من جزء کارهای عقب‌افتاده گذاشته بودم. شاهنشاه خیلی خندیدند. فرمودند: خاطرم می‌آید اگر در سابق احیاناً یکی از رجال ایران در مهمانی کوکتل سفارت انگلیس دعوت نمی‌شدند، دیگر چه بدبختی بزرگی برای آنها پیش آمده بود و حالا تقاضای شوهر ملکه برای عضویّت شورای سلطنتی اسب ایران جزء کارهای غیرمهمّ عقب‌افتاده است.

باری امر فرمودند: سفیر انگلیس را احضار کن و این مطلب را به او بگو که جسته و گریخته می‌شنوم که وزیر خارجه هند که به بغداد رفته است در مورد امنیّت خلیج فارس و اقیانوس هند با عراقیها صحبت کرده [است]. این چه معنی می‌دهد؟ آیا هندیها می‌خواهند [محور] بغداد- دهلی به وجود بیاورند و ایران را توسّط عراق تهدید کنند؟ و آیا این عکس‌العملی است دربارهٔ اعلامیهٔ ما و پاکستان هنگام مسافرت بوتو به ایران؟ ما که مکرّر گفته‌ایم می‌خواهیم واسطهٔ صلح بین هند و پاکستان و اصولاً در این منطقه باشیم. این [تحریک] provocation برای چیست؟ از طرفی سیل اسلحهٔ شوروی و کشورهای اقمار آنها از طریق خلیج فارس به عراق سرازیر است. آیا این کارها را هندیها به تحریک روسها می‌کنند؟ بعد هم می‌خواهم وقتی وزیر خارجه انگلیس [سر آلک داگلاس هیوم] Sir Alec Douglas Home به ایران می‌آید نسبت به همهٔ این سؤالات، بعد هم وضع شیخ‌نشینها و ارتباط آنها با یک دیگر و عربستان سعودی و عراق و به طور کلّی نسبت به [فدراسیون امارات خلیج فارس] صحبت کنم. امّا به سفیر بگو بین کشورهای ما هیچ نکتهٔ تاریکی نیست و افق آیندهٔ روابط ما کاملاً روشن است و من راضی هستم و البتّه دربارهٔ استحکام بیشتر آن باید فکر بکنیم و الاّ [مشکلی] problem نداریم....

یکشنبه ۶ خرداد ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم: سفیر انگلیس نیامده است که اوامر شاهانه را ابلاغ

کنم. برای شنبه و یکشنبه به حدود خراسان برای گردش رفته [است].... اسامی دو نفر افسری را که باید به لبنان بفرستیم که ایرانیهائی را که در کمپ فلسطینیها تعلیم می‌گیرند، محرمانه بشناسند، عرض کردم، تصویب فرمودند.

بعد مرخّص شده به کارهای جاری رسیدم. گزارشاتی که از [طغیان] mutiny نیروی دریایی یونان بر علیه رژیم سرهنگها (که البتّه بر له پادشاه است) رسیده بود، برای شاهنشاه فرستادم. گویا چند نفر آدمیرال بازنشسته، دو تا [ناوشکن] destroyer را خواسته‌اند ببرند و یکی از جزایر را بگیرند و آن جا با این آتو حکومت سرهنگها را وادار به استعفاء بکنند. بعد از ظهر... از رم، سفیر شاهنشاه مرا پای تلفن خواست که وامصیبتا! پادشاه یونان (بعد از تبعید، در رم بسر می‌برد ولی خلع نشده) می‌خواهد با شاهنشاه تماس بگیرد، نمی‌تواند. مرا دیوانه کرده است. فوری... به شاهنشاه تلفن کردم. فرمودند: می‌دانم، ولی نمی‌خواهم با او تماس بگیرم، مصلحت نیست. این احمق نمی‌داند که تلفن او را کنترل می‌کنند.

باری سر شب به منزل والاحضرت اشرف رفتم، که عذرخواهی کنم نمی‌توانم برای شام بمانم، چون مهمان ارتشبد اویسی فرمانده نیروی زمینی هستم که به تازگی زن گرفته است، مهمانی عروسی می‌دهد. برحسب تصادف شاهنشاه زودتر تشریف آوردند و مرا دیدند. فرمودند: همین حالا سفیر آمریکا را احضار کن و این مطالب را به او بگو که: خبرهای یونان چیست؟ پادشاه یونان از حکومت یونان ناراحت است و فکر می‌کند که این بازی را برای خلع او راه انداخته‌اند. آیا شما خبر صحیحی دارید؟ آیا فکر کرده‌اید که اگر رژیم سلطنتی یونان از بین برود شما با چه وضعی رو به رو خواهید بود؟ می‌خواهید یک ایتالیای دیگر و یک عراق دیگر به وجود بیاورید؟ فرمودند: همین الساعه او را بخواه و بگو که فوری با پرزیدنت تماس بگیرد و ناراحتی مرا از پیش آمد بگوید. تا من سفیر را خواستم که به دفترم آمد و رفت ساعت ۱۱ شب شد و بیچاره مهمانها در منزل اویسی معطّل و سرگردان ماندند. ساعت ۱۱ شب شرفیاب شدم و عرض کردم که سفیر می‌گوید غروب از تبریز مراجعت کرده و هیچ خبری ندارد ولی ممکن است تا فردا خبر بگیرد و به هر صورت اوامر شاهانه را به پرزیدنت همین امشب می‌رساند. فقط می‌پرسد که منبع

خبر شاهنشاه از کجا است؟ با عصبانیّت فرمودند: «من که به تو گفتم، بگو پادشاه گفته. چرا نگفتی؟» در صورتی که نفرموده بودند و بعد هم عصری به من فرمودند: نمی‌خواهم با او حرف بزنم.

عرض کردم: شاهنشاه نفرمودید که این مطلب را بگویم. فرمودند: گفتم. عرض کردم: چشم! دعوا ندارد. الان تلفن می‌کنم و بعد کردم. خلاصه اینکه ساعت ۱۲ سر شام بیچاره اویسی رفتم....

دوشنبه ۷ خرداد ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم.... قدری درمورد وضع یونان صحبت شد. عرض کردم: فکر می‌کنم عمل پادشاه گذشته باشد. هم چنین عمل پادشاه مراکش. پادشاه مراکش با این اصرار از ما خواسته که ارتشبد نصیری رئیس سازمان امنیّت را بفرستیم برای کارهای او. حالا سه روز است که در آن جا است، هنوز او را نپذیرفتند. مگر چنین چیزی ممکن است؟

فرمودند: بعد از ظهر سلمانی هستم ساعت ۵ بیا آن جا. عصری آن جا رفتم، کارهای زیادی بود که همه را به عرض رساندم، منجمله مذاکراتی را که صبح با سفیر انگلیس داشتم. دربارهٔ اوامر سه روز پیش شاهنشاه، عرض کردم: سفیر اصلاً خبر نداشت که وزیر خارجه هند به عراق رفته باشد. ولی به هر صورت مدّتی از هندیها دفاع کرد که اگر آنها از لحاظ خرید نفت بخواهند با عراق تماس بگیرند، شما چرا ناراحت می‌شوید؟ بعد هم هندیها موقعی به طرف روسها رفتند که در مقابل چین هیچ کس به آنها کمک نمی‌کرد و آمریکا خود را گرفته بود. من گفتم اوّلاً اینها نظر بر تفوّق کلّی در شبه قارهٔ هند دارند، ثانیاً در نتیجهٔ قراردادی که پنج سال پیش با شوروی امضاء کردند، پدر پاکستان را درآوردند و بنگلادش را جدا کردند. مطلب به این سادگی هم که شما می‌گوئید نیست. بعد گفت اگر آنها به عراقیها و به طور کلّی به اعراب نزدیک می‌شوند، علّت آن به دست آوردن [پشتیبانی] support در [سازمان ملل] هم هست. گفت، شاهنشاه در شرفیابی من فرمودند: منتظر خبری هستم که از هند به من برسد. پس یک ارتباطی خود شما هم با هند دارید (یعنی رابطهٔ خصوصی). شاهنشاه فرمودند: همان خبر رشیدیان بود که چیز

مهمّی نبود. [سفیر] گفت پیامهائی که هنگام توقّف بوتو شاهنشاه فرمودند که بدون [شرط قبلی] precondition شناسائی بنگلادش، پاکستان و بنگلادش با هم صحبت کنند، ما اقدام کرده‌ایم و وقتی که سر آلک بیاید در این خصوص عرایضی خواهد شد.

بعد در خصوص اتّحادیّه امیرنشینها صحبت کردیم. گفت ملک فیصل خیلی به آنها آزار می‌دهد، مضافاً به اینکه بین خودشان هم اتّحاد مهمّی موجود نیست، همه با هم بد هستند. مقداری راجع به [احمد] سویدی وزیر [خارجه] آنها که ما از او خیلی بدمان می‌آید صحبت کردیم و او دفاع کرد که مرد خوبی است. [سفیر] گفت ملک سعود مثل اینکه می‌خواهد واحه بوریمی را به زور بگیرد. به علاوه به شیخ رأس‌الخیمه کمک نظامی می‌دهد که از [اتحادیّه امارات] جدا شود. من گفتم بر علیه ما هم او را تحریک می‌کند.

بعد درمورد اینکه تراکتورسازی [مسی فرگوسون] Massy Ferguson را اجازه فرموده بودید بیاید در تبریز کار کند، حالا گویا باز هم رومانیها می‌خواهند کارشان را توسعه بدهند. وضع آنها چه می‌شود؟[1] ... فرمودند: من مسی فرگوسون را برای تراکتورهای بالای ۶۵ اسب خواسته بودم. خیال می‌کنم این احمقها نمی‌توانند تصوّر کنند که پیشرفت ایران چه خواهد بود. چه طور در انگلیس پانصدهزار تراکتور دارند، در آلمان یک ملیون؟ چه طور ما نباید داشته باشیم؟ بعد هم در آینده تمام کار ما با تراکتور سنگین خواهد بود.

باری نامه‌ای از [جیمیسون] J. K. Jamieson رئیس شرکت نفت... [اکزان] رسیده بود که در ژاپن نطقی کرده و تز دسته‌بندی شرکتها[ی نفتی] و کشورهای مصرف‌کننده را در قبال کشورهای صادرکننده رد کرده بود. به نظر مبارک رساندم و جوابی که تهیّه کرده بودم هم به نظر رساندم. یک قسمتی که داخل در معقولات شده بودم خطّ کشیدند، آن هم با عصبانیّت! چه باید کرد؟ الملک عقیم....

فرمودند: حالا که کامل شمعون پیش من بود حکایت می‌کرد که هنوز در لبنان کشمکشها تمام نشده (کامل شمعون عیسوی و رئیس جمهور اسبق لبنان است). از

۱- از اواخر دهۀ ۱۳۴۰ تراکتورهای رومانی در تبریز مونتاژ می‌شد. بعد واحد بسیار بزرگتری برای مونتاژ و ساختن تدریجی تراکتورهای مسی فرگوسون برپا شد.

رئیس جمهور برای من پیامی آورده بود که اسلحه می‌خواهند، باید هم به آنها بدهیم. تو فوری سفیر آمریکا را احضار کن و بگو اوّلا آیا می‌توانیم ۳ عدد (یک اسکادران) اف-۵ به آنها بدهیم، یعنی بفروشیم؟ (چون بر حسب قرار ما و آمریکاییها، حق نداریم اسلحه[ای] که از آنها می‌گیریم به دیگری بفروشیم). ثانیاً [آیا] می‌توانیم معادل یک گردان توپخانه ۱۵۵ دورزن (لوله بلند) از آمریکاییها بگیریم و به آنها بدهیم؟ چون ما ۱۵۵ لوله کوتاه داریم. عرض کردم که سفیر لبنان هم که مقادیری [مهمات] ammunition خواسته که قبلاً به عرض رساندم. فرمودند: آنها چیزی نیست. به علاوه اسلحه ما فرق دارد مال آنها فرانسوی است و مال ما آمریکایی است. که به هم نمی‌خورد. عرض کردم: فقط گلوله [شعله‌افکن] پنج اینچی گویا طوفانیان داشته باشد. فرمودند: بپرس.

بعد من مرخّص شدم منزل آمده این یادداشتها را می‌نویسم. منتظر آمدن سفیر آمریکا هستم. سفیر آمریکا آمد مطلب را به او گفتم. گفت اگر اراده و امر شاهنشاه است، من فشار خواهم آورد که موافقت بگیرم. گفتم امر شاهنشاه است که قطعاً انجام شود. بعد گفت برای مذاکره دربارهٔ هواپیمای اف-۱۴ و اف-۱۵ که می‌خواهید بخرید، یک عدّه می‌آیند که هر وقت شاهنشاه اجازه مرحمت فرمایند، در اواخر ژوئن شرفیاب شوند....

سه‌شنبه ۸ خرداد ۱۳۵۲

صبح سفیر انگلیس را خواستم که به او بگویم خوشبختانه هندیها آن مطلب عراق را تکذیب کردند. او خبر داشت.... راجع به افغانستان می‌گفت که وقتی پادگورنی آن جا رفته، در نطقهای رسمی او دائماً اصرار می‌کرده است که راجع به اتّحادیّه‌های منطقه‌ای صحبت کند و پادشاه افغانستان راجع به تز بی‌طرفی صحبت می‌کرده است.[1]

بعد من به فرودگاه رفتم چون شاهنشاه و شهبانو به یوگسلاوی، رومانی و بلغارستان

۱- شوروی می‌کوشید اتّحادیّه‌ای علیه چین مرکب از هندوستان، ایران و چند کشور آسیایی تشکیل دهد. این تلاش هیچ گاه به نتیجه نرسید.

تشریف می‌بردند. هوا اتّفاقاً گرم بود. شاهنشاه فرمودند: با سفراء آمریکا و انگلیس صحبت کردی؟ عرض کردم: بلی صحبت کردم و نتیجه صحبت همراه است. فرمودند: بیا داخل هواپیما گزارش بده. نیم ساعتی بیچاره مردم را معطّل کردیم.

صبح امروز سفیر آمریکا یادداشتی درمورد یونان فرستاد (در جواب سؤال پریشب من) که خیلی [معنی‌دار] است یعنی کار [از کار] گذشته [است]. به نظر مبارک رساندم. خیلی به دقت ملاحظه فرمودند. فرمودند: فوری به سفیر بگو ما نمی‌خواهیم شما به این صورت بی‌تفاوت در قبال [رژیم پادشاهی] monarchy یونان باشید. ساعت ۱۰ شاهنشاه تشریف بردند. در فرودگاه معاون وزارت کار توسّط وزیر کار معرّفی شد (همان استاندار سابق بلوچستان که عزل شده بود، به نام معتمدی)...

بعد از ظهر... کامیل شمعون به دیدنم آمد. به او گفتم اقدامات سریعی در مورد مستدعیات شما انجام گرفت. خیلی ممنون شد.

عباس مسعودی آمد و گفت... فولبرایت (رئیس کمیتهٔ خارجی سنای آمریکا) گفته است که ایران و اسرائیل منافع ما را در خلیج فارس و خاورمیانه حفظ می‌کنند. دلیل ندارد ما خودمان را در این منطقه آلوده بکنیم، فوق‌العادّه باعث گلهٔ اعراب شده است، باید فکری بشود. گفتم به رفقای روزنامه‌نویس عرب خودتان بگوئید تکذیب کنند، شما هم تکذیب کنید. بعد هم از همه مهمّتر کامیل شمعون است که وقتی برگردد به لبنان، بگوید شاهنشاه در قبال کشورهای عرب از بذل پول و مساعدت معنوی دریغ نمی‌فرمایند....

شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۵۲

صبح [از رامسر] با هواپیما به تهران آمدم، برای رسیدگی به کارهای جاری و شرکت در مهمانی سفیر انگلیس برای تولّد ملکه. من دوازده سال تمام بود که به این مهمانی نرفته بودم، چون از آنها کسی به سفارت شاهنشاهی ایران برای تولّد شاهنشاه نمی‌آمد. ولی به علّت همین سردی ما، در ۴ آبان گذشته لرد مونت باتن و عموی ملکه، دوک آف گلوستر، به سفارت آمدند. به این جهت شاهنشاه امر فرمودند من بروم.

به محض مراجعت، سفیر آمریکا وقت خواست. بعد از ظهر وقت دادم، دیدنم آمد. اوّلاً درمورد لبنان یک یادداشت داد... ثانیاً به من گفت لبنانیها، یعنی دولت لبنان، عین این وسایل را که از شاهنشاه خواسته‌اند، از ما هم خواسته‌اند. با این تفاوت که نوع هواپیمائی که از ما خواسته‌اند Sky Hawk A4B است. آیا ما اجازه داریم که با لبنانیها چک بکنیم که آیا این همان وسائلی است که وسیلهٔ شمعون از پیشگاه شاهنشاه کسب اجازه کرده... [بودند]... یا چیز اضافی است؟ بعد برای من شرح داد که امروز صبح در تهران نایب سرهنگ [هاوکینز] Hawkins وابسته به میسیون نظامی آمریکا، به چه صورت توسّط تروریستها به قتل رسیده است.[1] (پارسال همین موقع که نیکسون این جا بود، با انفجار یک بمب یک سرتیپ آمریکایی را در داخل اتوموبیل او خواستند بکشند، کشته نشد، ولی پاهای او قطع شد).

بعد کسب اجازه کرد که هنگام مراجعت موکب شاهانه شرفیاب شود که شرح ماوقع احضار خودش را به آمریکا به عرض برساند، تا وقتی که راجرز وزیر خارجه به این جا می‌آید، شاهنشاه درمورد او روشن باشند که [شهادت] testimony او بر علیه نیکسون نبوده است (چون این جا روزنامه‌ها این طور منعکس کردند). ولی مطالبی که می‌گفت به نظرم عذر بدتر از گناه بود. زیرا می‌گفت چون یکی از اعضاء سیا قبل از من در جریان استنطاق گفته بود که دستورات از کاخ سفید می‌رسیده است، من هم تأیید کردم و به این جهت پرزیدنت نیکسون از من گله‌مند نیست و به هر صورت روزنامه‌های شما مطلب را خیلی بی‌جهت بزرگ کردند.

راجع به بوتو و پاکستان پرسید. گفتم سیاست شاهنشاه تقویت صد درصد بوتو می‌باشد و ما نمی‌توانیم تجزیهٔ پاکستان را تحمّل بکنیم. بعد هم در خصوص دادن اسلحه به پاکستان پرسید. من گفتم نمی‌دانم، ولی می‌دانم که شاهنشاه میل دارند به آنها همه جور کمک شود. بعد هم جریان مذاکرات وزیر خارجه هند را با عراقیها که بعد هندیها

---

۱ - سرهنگ Lewis Hawkins جانشین رئیس میسیون نظامی آمریکا، بیرون خانه‌اش به دست مجاهدین خلق کشته شد.

تکذیب کردند، به او گفتم و گفتم که تأسّف شاهنشاه در این بود که چرا حالا که می‌خواهند و سعی دارند واسطهٔ صلح شوند[تحریک] provocation می‌شود و گفتم که در اثر پافشاری شاهنشاه شرط شناسائی بنگلادش برای مذاکرات مستقیم بین پاکستان و بنگلادش از طرف پاکستان لغو شد.

... به سفارت انگلیس رفتم. در سفارت انگلیس آن قدر سفیر و اعضاء سفارت از وزیر مختار و غیره دنبال من دویدند که واقعاً خودم خجالت کشیدم. برای آنها حضور من که نوکر شاهنشاه هستم، افتخار بسیار بزرگی بود و مخصوصاً می‌خواستند به رخ مردم بکشند. تقریباً تمام مهمانها را می‌آوردند که به من معرّفی کنند. بالأخره فرار کردم!

... حضور والاحضرت همایون ولیعهد شرفیاب شدم. با همهٔ خواهران و برادر و مادربزرگ (خانم فریده دیبا) سر شام تشریف داشتند. نیم ساعتی نشستم...

چهارشنبه ۱۶ خرداد ۱۳۵۲

امروز صبح... سفیر شوروی دیدنم آمد. راجع به تشریف بردن والاحضرت شمس به شوروی، که در ژوئن قرار بود باشد [ولی] والاحضرت رد کردند، برای سپتامبر دعوت می‌کرد. واقعاً زیر سایه شاه به کجا رسیده‌ایم. دعوت دولتی مثل شوروی را رد می‌کنیم، مجدّداً با التماس دعوت می‌کنند. یا سفیر انگلیس و آمریکا چه تملّقهایی به من می‌گویند! مدّتی راجع به اوضاع دنیا صحبت کردیم و جای تعجّب است که تنها به دیدنم آمده بود (بدون مترجم) و به انگلیسی صحبت داشتیم. البتّه انگلیسی او خیلی ضعیف و آب کشیده است، ولی قابل درک می‌باشد. گویا این انگلیسی من هم تعریفی ندارد، ولی خیلی از او بهتر است.... راجع به خاورمیانه اظهار نگرانی می‌کرد و می‌گفت... ما از حقّ و عدالت و مظلومین (یعنی عربها) پشتیبانی می‌کنیم و آمریکاییها از متجاوزین (یعنی اسرائیل). و می‌گفت با آن که شاهنشاه فرموده‌اند که در خلیج فارس باید مسئولیّت حفظ امنیّت با کشورهای ساحلی آن جا باشد، ولی سیاست شما غیر از این است، می‌خواهید [تفوّق داشته] dominant باشید. گفتم شما از کجا این مطلب را می‌دانید؟ گفت سالز برگر گفته است! من گفتم اگر بین شما و آمریکاییها [تفاهم] entente به وجود بیاید، مسائل

خاورمیانه حل می‌شود و این حمایت ظالم و مظلوم و این حرفها هم بهانه برای حفظ منافع خود شما [ابرقدرتها] super powers است. آن وقت باید کشوری نظیر ایران را که روی پای خود و با یک سیاست مستقل ملّی ایستاده است، تقویت کنید تا ما میانجی شده مسائل را حل کنیم. از من پرسید خوب ممکن است چه نوع منافعی در خاورمیانه داشته باشیم؟ گفتم دسترسی به منابع انرژی و دسترسی به آبهای گرم و نفوذ در بازار این جا و آفریقا. این کم است؟ چیزی نگفت و خودش خجل شد. بعد استدعای شرفیابی کرد.

در آخر گفت کتابی از طرف یک نویسندهٔ آمریکایی به نام [ماروین زونیس] Marvin Zonis منتشر شده، خیلی به کشور شما بد می‌گوید. چرا ورود آن را به ایران قدغن نمی‌کنید؟[1] گفتم رویّهٔ ما این نیست. چنان که کتابهای کمونیستی هم در کشور ما هستند، ما رد آنها را می‌نویسیم[2]... گفت در کتاب زونیس نوشته شده که تو تنها نخست‌وزیری بودی که جرأت می‌کردی [با نظر] شاه [مخالفت] contradict کنی، درست است؟ گفتم مزخرف نوشته است. ولی من به خودم اجازه می‌دهم که عقایدم را به شاه عرض کنم، چون نسبت به او صادق و وفادار هستم.

بعد با یک نمایندهٔ مجلس انگلیس به نام [تاپ سل] Topsel ملاقات داشتم. محافظه‌کار است. مدّتی در [لژیون] عرب در عمّان خدمت کرده و با دنیای عرب مربوط است. نسبت به آیندهٔ خاورمیانه خیلی اظهار نگرانی می‌کرد که هم از لحاظ عدم توازن سیاسی و هم از لحاظ عدم توازن مالی قابل انفجار است.... یک مطلبی که با [او]... صحبت می‌کردم تغییر و اضافه دستمزد کارگرها برحسب [شاخص] index قیمتها بود که ما طبق قانون هر ساله در این مورد تجدید نظر می‌کنیم، یا آن که کارگرها در منافع کارخانه‌ها شریکند، همچنین سهم در کارخانه‌ها دارند. می‌گفت این غلط است، برای اینکه یکی از

۱- کتاب مورد اشاره، تز دکترای زونیس در دانشگاه هاروارد، دربارهٔ «نخبگان سیاسی ایران» *The Political Elite of Iran* است. زونیس که اکنون در دانشگاه شیکاگو تدریس می‌کند، چند سال پیش کتاب دیگری به نام *Majestic Failure* نوشت انباشته از اشتباه و روش نادرست تجزیه و تحلیل. [این کتاب با عنوان "نخبگان سیاسی ایران" ترجمه و در تهران منتشر شده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- این گفتهٔ علم گزاف است. شماری از نشریه‌های کمونیستی را به‌صورت آشکار، تنها در کتابخانه برخی از دانشگاههای ایران می‌شد یافت که آن را هم دانشجویان علاقه‌مند به اینگونه مسائل، در نخستین فرصت می‌ربودند!

عوامل مبارزه با انفلاسیون پایین نگهداشتن دستمزد کارگرهاست! گفتم عجب غلطی می‌کنید. این [واقعیّت] را چه طور می‌توان فراموش کرد؟ به این جهت است که اغلب دچار اعتصاب هستید. از این مقوله صحبت زیاد کردیم و اینکه کشور ما یک نوع سیاست خاص دارد فارغ از [ایسم] ism است، یعنی کمونیسم و فاشیسم و غیره....

پنجشنبه ۱۷ خرداد ۱۳۵۲

صبح زود سفیر انگلیس دیدنم آمد که مطلبی را که سر الک وزیر خارجه می‌خواهد با شاهنشاه صحبت کند به من بگوید....

در آخر ملاقات گفت می‌خواهم یک حرفی به تو بزنم و آن این است که با آن که کشور من و دولت من و نخست‌وزیر من همه میل دارند این معاملهٔ تانکهای چیفتن تمام شده و [آنها را] زودتر تحویل بدهند، چون برای مردم ما کار پیدا می‌شود و برای خزانهٔ ما پول، ولی من ترس دارم که هشتصد تانک به این بزرگی بار سنگینی بر دوش شما بگذارد. چه از لحاظ [تعمیرات] maintenance و چه از لحاظ تهیّهٔ افراد فنّی، و تازه اینها در کشوری که نقاط سوق‌الجیشی آن یا کوه و یا زمینهای رودخانه‌ای و باتلاقی است (مراد از غرب و جنوب غرب است) خیلی قابل استفاده نباشند و این مسأله مآلاً روابط بین ما را که حالا در نهایت خوبی است به هم بزند. من از این صراحت و صداقت او لذت بردم. از من پرسید تو می‌توانی مطلب را به عرض شاهنشاه برسانی؟ گفتم البتّه. گفت ولی نمی‌دانم از قول من باشد یا خودت؟ گفتم هر طور که بخواهی. گفت فکر می‌کنم، می‌گویم. ولی به هر صورت خیلی از این [صداقت] honesty او خوشم آمد....

بعد سفیر آمریکا را با مستر میکلوس [1] رئیس اداره ایران در وزارت خارجه آمریکا پذیرفتم که برنامهٔ تشریف بردن شاهنشاه را به آمریکا پیش‌بینی کنیم. یک ساعتی طول کشید....

۱- جک میکلوس Jack Miklos از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ رئیس اداره ایران در وزارت خارجه آمریکا و سپس نفر دوم سفارت آمریکا در تهران (هنگام سفارت هلمز) شد. از هواخواهان نزدیکی با ایران بود و دوستان فراوانی در کشور داشت.

به فرودگاه رفتم که شاهنشاه و شهبانو از سفر یوگسلاوی و بلغارستان مراجعت می‌فرمودند. در فرودگاه عرض کردم: کارهای فوری ولی غیرمهمّ دارم، کی شرفیاب شوم؟ فرمودند: الان می‌روم سلمانی، با من بیا آن جا. در سلمانی دو ساعتی شرفیاب بودم... در خصوص سفر آمریکا عرض کردم: چون state visit ... [است] باید با [تشریفات کامل] full ceremony باشد و ضمناً گفتم خوب است شب آخر توقّف شاهانه، پرزیدنت به سفارت ما بیاید. فرمودند: خوب است یعنی چه؟ باید بیاید، چرا این طور گفتی؟ و عصبانی شدند. حقّ با شاهنشاه بود. ولی عجیب است که تا عرایضم که دو ساعت طول کشید چندین دفعه این مطلب به ذهن شاهنشاه گذشت و باز عصبانی شدند. خوب شد به خاطرم رسید نامه‌ای از یک نفر دوست‌داشتنی در کیف من است. آن را تقدیم کردم، آرامش پیش آمد. یادداشت دیگری سفیر آمریکا راجع به یونان داده بود... فرمودند: سفیر آمریکا را بخواه و به او بگو ما این بی‌تفاوتی شما را قبول نمی‌کنیم و به شما [هشدار] warning می‌دهیم که در این جا هم اگر سلطنت را از بین ببرید، مثل ایتالیا و عراق پشیمان خواهید شد.

پمپیدو وسیلهٔ سفیر فرانسه از علیاحضرت شهبانو دعوت کرده بود که وقتی بین ۲۱ و ۲۴ ژوئن به پاریس تشریف می‌برند که جائزهٔ بهترین زن سال را دریافت فرمایند، روز ۲۳ ناهار با او بخورند. به عرض رساندم، تصویب فرمودند و فرمودند: به شهبانو بگو. پرسیدند [این موضوع را چرا] در هلیکوپتر عرض نکردی؟ عرض کردم: تا به شما عرض نمی‌کردم، به عرض [شهبانو] نمی‌رساندم. شاهنشاه را از این عمل خودم راضی یافتم....

جمعه ۱۸ خرداد ۱۳۵۲

صبح سفیر آمریکا را خواستم. موضوع یونان را به او گفتم که من دیروز اشتباه کرده بودم، چون مسافرت شاهانه state visit می‌باشد، باید رئیس جمهور به سفارت بیاید و این یک [امر حتمی] must هست. او هم قبول کرد. چون سفیر آمریکا از پیش من می‌رفت که شرفیاب شود و زود به منزل آمده بود، یک ساعتی [مرور کلّی] tour d'horizon کردیم. از مسافرت شاهنشاه به کشورهای سوسیالیستی پرسید.

گفتم خیلی خوب بود و راضی هستند. بعد گفتم که این کشورهای کوچک به خصوص رومانی و یوگسلاوی چون می‌خواهند خود را از یوغ مسکو برهانند، خیلی احساس احتیاج به ما می‌کنند، هم چنین لهستان. حتّی چکسلواکی هم بی‌میل نیست. ولی نمی‌تواند، چون قشون روس در آن جا هست، پدرشان را درمی‌آورد. بیچاره‌ها تمام کرِم[1] کارشان را دو دستی تحویل شوروی می‌دهند. گفتم شاهنشاه به لهستان و رومانی و یوگسلاوی نفت می‌فروشند و این نیست مگر برای آن که احتیاج آنها به شوروی کمتر بشود. تصدیق کرد. برنامهٔ شاهنشاه را هم درست کردیم که بیش از سه روز نباشد. به علاوه بتوانند نمایش هواپیماهائی را که می‌خواهیم تازه بخریم ملاحظه فرمایند.

عصری سواری رفتم. خانم علم هم همراه آمد. دو ساعت تمام اسب تاختم. تعجّب می‌کنم چه طور خانم علم مقاومت کرد....

شنبه ۱۹ خرداد ۱۳۵۲

صبح... خیلی به اختصار شرفیاب شدم. شاهنشاه فقط دو سه نامه و تلگراف خارجی امضاء فرمودند. ظهر سر داگلاس هیوم (سر الک)، وزیر خارجه انگلیس، با زنش مهمان شاهنشاه بود. قبل از ظهر شرفیاب شده بود. از ساعت ۱۱$\frac{۱}{۲}$ [صبح] تا ۱$\frac{۱}{۲}$ بعد از ظهر شرفیاب بود. شاهنشاه در این ساعت برای ناهار تشریف آوردند. من در باغ سر راه بودم. وقتی به من رسیدند، در حضور هیوم به انگلیسی به من فرمودند: به وزیر اقتصاد که در ایتالیا است فوری خبر بده، خیلی خیلی زود، که چرا مسافرت خودت را به انگلیس موقوف کرده‌ای؟ شنیده‌ام گفته‌ای چون نخست‌وزیر ناهار به افتخار شما نمی‌دهد نخواهی رفت. فوری توضیح بده که این مطلب راست است یا دروغ و علّت نرفتن شما چیست؟ و به هر صورت باید برود (قرار بود هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد به آلمان و انگلیس و ایتالیا برود). من اطاعت کردم. وقتی کوکتل پیش از ناهار صرف می‌شد، هیوم

۱- [کرِم (Crème) واژه فرانسوی به معنی جوهر، عصاره و این جا کنایه است از ماحصل کلی تلاش‌ها] (توضیح ویراستار کتاب‌سرا).

به من گفت من این مطلب را به شاهنشاه عرض کردم و عرض کردم که این مطلب به روابط فوق‌العادّه حسنه ما حالا لطمه می‌زند. به هر صورت وقتی سر ناهار رفتیم، خوشبختانه من توانستم وزیر اقتصاد را در ایتالیا پیداکنم. با او صحبت کردم و او گفت که قطعاً خواهد رفت و ابداً موضوع ناهار مطرح نیست. فقط چون شنیده بودم انگلیسها نمی‌خواهند وقت کافی برای مذاکرات بدهند، فکر کرده بودم نروم. حالا که امر می‌فرمایند، می‌روم. تمام این مدّت بیش از نیم ساعت نشد. انگلیسها واقعاً تعجّب کرده بودند که دستگاه ما چه گونه به این سرعت کار می‌کند. من احساس کردم که شاهنشاه خیلی راضی شدند.

سر ناهار من پهلوی دست علیاحضرت شهبانو نشسته بودم و دست راست ایشان هیوم نشسته بود، چون مهمان بود. علیاحضرت یواشکی به من شکایت کردند که بیچاره پیر شده و هنگام صحبت مخصوصاً وقتی که شراب می‌خورد به صورت من تف می‌پراند! عرض کردم: چاره نیست باید تحمّل فرمائید.

....

شب مهمانی سرکار فریده خانم دیبا برای وزرای خارجه ترکیه و پاکستان بود. با آن که من خیلی خسته بودم، باز هم بد نبود....

یکشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۵۲

صبح باز هم به اختصار شرفیاب شدم. سفیر مراکش را اوّل وقت ساعت ۸ صبح پذیرفته بودم (سفیر جدید). پیامی از پادشاه برای شاهنشاه داشت که وزیر دربار استدعای آمدن به ایران و شرفیابی دارد. به عرض رساندم، اجازه فرمودند. ساعت ۱۱ به سفیر تلفن کردم. پای تلفن به من گفت خوش به حال شما که چنین پادشاهی دارید که می‌توانید فوری به او دسترسی داشته، تصمیماتی که می‌گیرد ابلاغ نمائید. معنی این حرف معلوم است که وای به حال ما! گو اینکه خودش خیلی شاهدوست است، ولی این گله‌ها را از پادشاه خود دارند.

سر ناهار امروز وزرای [سنتو] CENTO شرفیاب بودند. من پهلوی الک هیوم وزیر

خارجه انگلیس نشسته بودم. مدّتی درمورد خاورمیانه صحبت می‌کردیم.... گفتم آینده را چه جور می‌بینید؟ گفت وضع ارتش مصر از لحاظ اسلحه بسیار بد است چون شورویها نمی‌دهند. اسرائیل هم حالاها دست به حمله نمی‌زند. فکر می‌کنم [نه جنگ و نه صلح] no war, no peace برای مدّت مدیدی ادامه پیدا کند.[1] ...

به منزل برگشتم. به محض ورود شاهنشاه تلفن فرمودند که ببین چه عکسی پدرسوخته‌ها در روزنامه‌ها از من و هیوم چاپ کرده‌اند. مثل اینکه من دارم به هیوم تعظیم می‌کنم. باید پدر اینها را دربیاوری. من فوری مشغول تحقیق شدم. معلوم شد یک وقتی شاهنشاه امر فرموده بودند هنگام تقدیم استوارنامه سفرا، عکسهایی که سفرا را زیاد در حال تعظیم نشان می‌دهد چاپ نکنند. به این دلیل... روزنامه [از دو عکس موجود] آن یکی را چاپ کرده است. باری به هر صورت همهٔ مسئولین را از سردبیر روزنامهٔ اطّلاعات تا مسئول کانون خبرنگاران عکاس همه راگرفتم، تا ببینم نتیجهٔ تحقیقات بعد چه می‌شود. ولی از این عمل خودم بسیار ناراحت هستم....

دوشنبه ۲۱ خرداد ۱۳۵۲

صبح به اختصار شرفیاب شدم جریان تحقیقات راجع به عکاسها را عرض کردم. ولی هنوز نتوانستم نتیجه‌گیری کنم....

... شام مهمان سفیر شوروی بودم مسائل خاورمیانه و عراق و مصر را صحبت کردیم. اینها هم عقیده دارند که [نه جنگ و نه صلح] no war, no peace ادامه خواهد یافت. [در ساختمان ییلاقی سفارت شوروی] در زرگنده مهمان بودم. گفتم تعجّب می‌کنم بلبل نمی‌خواند. گفت... فصل گذشته [است] ولی الان من صدای بلبل برای شما درمی‌آورم. نواری از صدای بلبل که خودش گرفته بود آورد. خیلی عالی بود. جای تعجّب است که سفیر شوروی چنین ذوقی از خود نشان بدهد و دو ساعت وقت صرف گرفتن نوارهای بلبل بکند. همه چیز دارد در دنیا عوض می‌شود. اینها هم بیچاره‌ها آدم هستند و

۱- جنگ مصر و اسرائیل در اکتبر همان سال اشتباه وزیر خارجه انگلستان را نشان داد.

خوشبختانه آن رژیم سختگیر دیگر در شوروی هم وجود ندارد، چنان که حالا دیگر این شخص بدون مترجم (معمولاً جزء KGB می‌باشد)، با من ملاقات می‌کند....

سه‌شنبه ۲۲ خرداد ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. باز هم تحقیقاتی که درمورد عکسهای روزنامه کرده بودم به عرض رساندم. ضمناً عرض کردم که یک دختری به نام گ... شایعات عجیبی در شهر می‌دهد که شاهنشاه عاشق دلباخته او هستید. شاهنشاه که به‌کسی عاشق نمی‌شوید! فرمودند: این پدرسوخته را یک وقتی دیده‌ام و من هم این مسائل و حرفها را شنیده‌ام. حتّی به‌گوش نزدیکان علیاحضرت شهبانو هم رسیده [است]. به هر صورت او را احضار کن و بگو اگر از این پدرسوختگیها بکنی، حبس خواهی شد.

مطلب نفت را عرض کردم که کار مهمّی شده، اجازه بفرمایید برای روز توشیح قانون مالکیّت تامّ و تمام ایران، تشریفاتی برگزار بکنیم. فرمودند: انجام بدهید عیبی ندارد، ولی من هرگز در این تشریفات عکس نگرفته‌ام و تظاهراتی نکرده‌ام. مگر قانون اصلاحات ارضی کمتر از این بود یا فرامین انقلابی دیگر که داده‌ایم؟ عرض کردم: به هر صورت این یک مسألهٔ مورد علاقهٔ مردم ایران بوده و هست که به حمداللّه انجام شد و هنوز مردم درست نمی‌دانند. فرمودند: عیبی ندارد.

فرمودند: راستی من به راجرز (وزیر خارجه آمریکا) گفتم که برای من فرقی نمی‌کند که مسافرتم state visit یا official visit باشد. من خیلی پیش خودم دمق شدم که این همه ایراد به من چند روز پیش چه بود؟ ولی چیزی عرض نکردم، فقط گفتم من عقیده دارم باید state visit باشد، چون ترم جدید نیکسون است و باید هم به سفارت بیاید.

عرض کردم: وزیر خارجه چین که می‌آید، از سفارت چین از من دعوت کرده‌اند. بروم یا خیر؟ فرمودند: لزومی ندارد....

شب منزل شاهرخ فیروز،[1] پسر نصرت‌الدوله، مهمان بودم. سفیر آمریکا هم آن جا

۱- شاهرخ فیروز پسر نصرت‌الدوله از همسر دوم اوست. مظفر فیروز برادر ناتنی او بود. در زمان نخست‌وزیری دکتر علی

بود. سر میز شام سرکار خانم فریده دیبا، سفیر آمریکا و زنش، زن من و من، سر یک میز بودیم. مدّتی سفیر آمریکا صحبت از وضع ایران و تسلّط شاهنشاه به اوضاع ایران و جهان می‌کرد و می‌گفت یک هم چو آدم مسلّطی با آن سادگی با وزرای خارجه و سفرای مربوط ناهار می‌خورد و در عین حال چه خیالات و نقشه‌هائی در سر می‌پروراند. می‌گفت شما خیلی شانس دارید که چنین شاهنشاهی دارید. من به او گفتم که در یک مهمانی سفیر واتیکان که چند نفر از سفرای دیگر هم بودند، من گفتم که شما خیال نکنید من در تاریکی می‌رقصم. من می‌دانم که خدمتگزار یک دیکتاتور قوی هستم. ولی می‌دانم که نفع این دیکتاتور هزاران برابرِ ضرری است که به کشور ممکن است بزند. به علاوه می‌دانم که... یک بشر خیرخواه است.... خوی دیکتاتوری ندارد و مردم را دوست دارد. اگر اقدام شدید یا تنبیه می‌کند به خاطر مملکت است نه خود او. به علاوه به من، نوکر خود، اجازهٔ گفت و گو و مباحثه می‌دهد. [به این دلیل است]که من با عِلمِ به یک محیط دیکتاتوری، با سر بلندی خدمت می‌کنم. سفیر ترکیه در آن شام گفت ای کاش ما چنین لیدری می‌داشتیم. سفیر آمریکا گفت این دیکتاتور [سر ناهار] با چه ظرافتی موضوع [مار] serpent راکه حکایت از خرابکاری دستگاههای خبری و سیا می‌کند، برای ما گفت و بعد گفت این فیلم را برای شما می‌فرستم که ببینید و عجیب این است که همان شب تو این فیلم را فرستادی و ما دیدیم. عجب هوش و فراستی شاهنشاه دارند و عجب دستگاه منظّمی شما دارید. باری این صحبتها زیاد شد....

چهارشنبه ۲۳ خرداد ۱۳۵۲

صبح [الینگورث] Richard Ellingworth وزیر مختار انگلیس دیدنم آمد (سفیر انگلیس امروز صبح مرخصی رفته است). نامه‌ای از سفیر انگلیس آورد این جا می‌گذارم. مقداری هم صحبت داشت درمورد کارهای تجارتی.

امینی، مدّتی رئیس سازمان مدیریّت صنعتی شد. از آن پس شغل دولتی نداشت تا اینکه در اواخر دوران شاهنشاهی سفیر ایران در غنا شد.

ترجمهٔ بخش اصلی نامهٔ سفیر انگلستان به علم

هنگام شرفیابی سر الک داگلس هیوم، شاهنشاه اشاره کردند ممکن است ایران و دولتهای دیگر خلیج فارس طی اعلامیه‌ای از قدرتهای بزرگ بخواهند از مداخله در امور این منطقه خودداری کنند. در پاسخ سؤال سر الک دربارهٔ اثر چنین اقدامی بر عملیّات [نظامی] انگلستان، مثلاً در عمّان، شاهنشاه فرمودند که اگر افراد نظامی [انگلیسی] در استخدام دولت عمّان باشند، مشمول این اعلامیه نخواهند شد.

سر الک از من خواسته است طی نامه‌ای از شما استدعا کنم این نکات را به عرض شاهنشاه برسانید. بسیاری از افراد انگلیسی در عمّان و امارات متّحدهٔ عربی، افسرانی هستند که مأمور خدمت در نیروهای محلی شده و یا قرارداد استخدامی با دولتهای مربوط بسته‌اند. با این همه، چه در عمّان و چه در امارات متّحدهٔ عربی، برخی از عوامل نیروهای انگلیسی مستقیماً زیر نظر دولت علیاحضرت ملکه انجام وظیفه می‌کنند. به عنوان نمونه، یک گروه مستشار نظامی انگلیسی در شارجه مشغول کارآموزی و ترتیب بازدید نیروهای مسلح انگلستان در امارات متّحدهٔ عربی می‌باشند.

هم‌چنین، علاوه بر افراد نیروهای هوایی و زمینی انگلستان که در رابطه با فعّالیّت و حفاظت فرودگاه سلاله مشغول خدمت هستند، گروهی از افسران نیروی هوایی سلطنتی این پایگاه را اداره می‌کنند.

بی‌گمان شاهنشاه از حضور این افراد آگاه و با ما هم عقیده هستند که اینان نقش مؤثر و حیاتی در حفاظت عمّان و پایین خلیج به عهده دارند. از آن جا که سر الک نگران است مبادا سوءتفاهمی دربارهٔ وضع حقوقی این افراد وجود داشته باشد، درخواست کرد این نامه را به شما بنویسم.

CONFIDENTIAL

British Embassy
Tehran

11 June, 1973.

His Excellency
Mr Amir Asadullah Alam.
Minister of Court.

Your Excellency,

When Sir Alec Douglas-Home called on His Imperial Majesty on 9 June, His Majesty referred to a possible declaration by Iran and the other Persian Gulf States, asking the Great Powers not to interfere in the region. After Sir Alec had asked how this would affect British operations, for example in Oman, His Imperial Majesty said that these would not at all be affected if the personnel were hired by Oman.

Sir Alec has asked me to write to you to ask if you could possibly lay the following before His Imperial Majesty. Many of the British personnel serving in Oman and in the United Arab Emirates are, of course, officers seconded to the local forces or on contract to the States concerned. There are, however, both in the United Arab Emirates and in Oman certain elements of the British Forces which are directly responsible to Her Majesty's Government in the United Kingdom. There is, for instance, a military advisory team at Sharjah concerned with training and the organisation of visits by the British Armed Forces to the United Arab Emirates. There are also serving Royal Air Force officers at Masirah manning the staging post there in addition to the Royal Air Force and British Army personnel serving at Salalah in connexion with the operation and protection of the airport.

I am sure that His Imperial Majesty is aware of the presence of these personnel and shares our

/view

CONFIDENTIAL

CONFIDENTIAL

that they are playing a vital and effective role in the protection of Oman and the lower Gulf. Sir Alec was, however, anxious that I should write to you about this in case there should be any misunderstanding about the status of these personnel.

Yours sincerely
Peter Ramsbotham

(Peter Ramsbotham)
H M Ambassador

بعد شرفیاب شدم. جریان حرفهای الینگورت را عرض کردم. فرمودند: بگو آیا نمی‌توانند [وضع حقوقی] [status هیئت مستشاران نظامی آمریکایی در ایران] Armish Maag[1] را آن جا اعمال کنند که عمّال انگلیسی مشاور و حقوق‌بگیر شیخ‌نشینها باشند؟ به علاوه نظر من این است که از تنگهٔ هرمز به طرف مشرق که خلیج فارس نیست، پس در عمّان و مسقط که برای آنها مشکلی تولید نمی‌شود. در خلیج فارس اگر [وضع حقوقی] status [مشابه] ما با [مستشاران نظامی آمریکایی را] در نظر بگیرند، دیگر اشکالی پیش نمی‌آید. به هر صورت باید وضعی به خود بگیرند که [به] داشتن [پایگاه] base تعبیر نشود، چون من مکرّر گفته‌ام که باید قدرتهای بزرگ از خلیج فارس خارج شوند. بعد اوامری در خصوص کارهائی که انگلیسها قرار بود بکنند، فرمودند که یادداشت کردم. فرمودند: خانم گاندی که به یوگسلاوی می‌رود، اگر بخواهد در این جا او را خواهم پذیرفت (فردا شب).

کارهای جاری را عرض کردم و مرخّص شدم و اجازه گرفتم که فردا به کیش بروم، چون شاهنشاه سر حال بودند. در آخر موقع را مغتنم شمردم، صحبتهای دیشب سفیر آمریکا را عرض کردم. بعد عرض کردم: دستور دادم روزنامه‌ها عکسهای تعظیم هیوم را بگذارند که گذاشته‌اند و اینک تقدیم می‌کنم. ملاحظه می‌فرمایید، ولی باید عرض کنم آن بدبختها را که گرفته‌ایم کاملاً بی‌تقصیر هستند و اگر آنها را در حبس نگاهداریم واقعاً ظلم کرده‌ایم. فرمودند: آزادشان کنید. خیلی خوشحال شدم. مرخّص شده فوری امر را اجراء کردم و به ساواک دستورات مقتضی دادم...

سر شام رفتم. شاهنشاه [ناراحت بودند و] فرمودند: روزنامه *واشنگتن پست* نوشته است این خرابکاران ایران چیزی نمی‌خواهند که خلاف عقل و منطق باشد. فقط با حکومت فردی شاه مخالف هستند. عرض کردم: وقتی نسبت به خودشان آن همه پدرسوختگی می‌کنند و قضیّهٔ واترگیت را راه می‌اندازند، اعلیحضرت همایونی می‌خواهید با ما چه جور رفتار کنند؟ چه اهمّیّتی دارد؟ ما باید کار خودمان را بکنیم.

1- U.S. Armed Forces Mission Military Assistance Advisory Group.

فرمودند: درست می‌گویی.

پنجشنبه ۲۴ و جمعه ۲۵ خرداد ۱۳۵۲

در کیش گذراندم.

از اخبار مهمّ جهان همان تشکیل کنفرانس [سنتو] CENTO در تهران می‌باشد.... علیاحضرت شهبانو از اینکه فرانسه برای دریافت نشان Couronne Civique تشریف ببرند، منصرف شدند و چه خوب شد. چون واقعاً ارزش نداشت که برای همچو مطلب کوچکی ملکه ایران به پاریس تشریف ببرند. نامه‌هائی دادم که با دست به پمپیدو که علیاحضرت را برای ناهار دعوت کرده بود و همچنین رئیس مجلس سنای فرانسه، به عنوان عذرخواهی مرقوم فرمودند....

شنبه ۲۶ خرداد ۱۳۵۲

صبح به اختصار شرفیاب شدم، چون سفیر چین به اتّفاق وزیر خارجهٔ چین باید شرفیاب می‌شدند. سر ناهار که وزیر خارجهٔ چین بود، علیاحضرت شهبانو هم تشریف آوردند. ناهار بسیار خوبی آشپزهای فرانسوی ما آماده کرده بودند. چینیها خیلی تعریف کردند. علیاحضرت شهبانو هم از غذاهای چینی و از مسافرت خودشان به چین تعریف کردند. یک چیزی که زیاد تعریف کردند و به نظر من خوب نبود از جهت گلدانی بود که نخست‌وزیر چین تقدیم کرده بود و فرمودند: اغلب جاها من آن را بغل می‌گرفتم. من هیچ خوشم نیامد. آن وقت از طرف دیگر امر داده بودند که ما به اینها هدایای خیلی ارزان بی‌ربط بدهیم، با آن که خود وزیر خارجه یک ظرف طلای میناکاری... و یک عاج کاری بسیار اعلا هدیه آورده بود. من عرض کردم: (پهلوی علیاحضرت نشسته بودم) هدایای ما خیلی ارزان و بی‌ربط است، اجازه فرمائید تجدید نظر کنیم. فرمودند: بکنید....

یکشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۵۲

دو ساعت تمام شرفیاب بودم. تمام کارهای عقب‌افتادهٔ هفته‌های اخیر را عرض کردم.

تمام برنامه‌های عمرانی کیش را به عرض رساندم، تصویب فرمودند. ما در آن جا دو هتل لوکس، یک کازینو، تعدادی خانه‌های لوکس برای فروش به مردم و یک [باشگاه ورزشی] sport club می‌سازیم. پول آن را بانک عمران می‌دهد. کیش چه از نظر تجارتی و توریستی و چه از نظر سیاسی مرکز ثقل و یکی از نقاط مهمّ خلیج فارس خواهد شد. بندر آزاد هم است. این جا کشف من است. شاید در فصول قبل نوشته باشم که وقتی رئیس دانشگاه پهلوی بودم، یک روز سیزده به در از شیراز با یک هواپیمای یک موتوره با دوستم که با من در شیراز بود و تیمسار نصیری و بهبهانیان به کیش رفتیم و وسط صحرا به زحمت فرود آمدیم و سیزده به در حسابی کردیم. من همان روز که زیبائی فوق‌العادّهٔ سواحل آن جا را دیدم، تصمیم گرفتم کاخی برای شاهنشاه بسازم و موفّق شدم و حالا هم این تأسیسات دنبال آن است....

سه‌شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۵۲

صبح شاهنشاه از کاخ نیاوران به سعدآباد تشریف‌فرما شدند.[۱] ولی حدود یک و نیم بعد از ظهر به کاخ رسیدند، چون صبح برای سرکشی نیروی هوائی تشریف بردند که پنج ساعت تمام طول کشید. وقتی تشریف آوردند، واقعاً من خجالت کشیدم شرفیاب شوم. عرض کردم: مزاحم اعلیحضرت همایونی نمی‌شوم. فقط یک تلگراف تبریک به مناسبت سالگرد زمامداری بومدین توشیح فرمائید، دیگر عرضی نمی‌کنم. فرمودند: بعد از ظهر برای کارها بیا. رفتم، دیدم گرفتاری و شرفیابی زیاد است. عرض کردم: اجازه فرمائید فردا شرفیاب شوم. فرمودند: مانع ندارد....

علیاحضرت شهبانو فرمودند: برای مسافرت والاحضرت همایونی و فرحناز و علیرضا برنامه تهیّه کن که [دیسنی‌لند] Disneyland و سایر جاهای دیدنی آمریکا را ببینند.

چهارشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه را خیلی کسل دیدم.... پیامهائی از سفیر آلمان رسیده

۱- شاه در تابستان از نیاوران به سعدآباد که هوای خنکتری دارد، نقل مکان می‌کرد.

بود برای تأسیس یک کارخانهٔ لوله‌سازی در ایران. به عرض رساندم، تصویب فرمودند. سفیر تقاضا کرده بود... [رئیس شرکت لوله‌سازی مانسمان] Manesemann شرفیاب شود. فرمودند: هیچ لازم نیست. به شوخی به او بگو، من دیگر پروژه‌هایی که کمتر از ۵۰۰ ملیون دلار باشد، به آن توجّه نمی‌کنم. حالا که به این صورت برنامهٔ پنجم را مورد تجدید قرار می‌دهیم، با این همه پول و مقدورات، دیگر این پروژه‌های کوچک اهمّیّتی ندارد که من صاحب آن را بپذیرم. فرمودند: وقتی برنامهٔ پنجم را در شیراز درست می‌کردیم، از کجا می‌دانستیم که موفّق می‌شویم درمورد نفت به این نتایج برسیم؟ از کجا می‌دانستیم که زمانی چهل ملیارد مکعّب گاز می‌توانیم به اروپا بفروشیم؟ از کجا می‌دانستیم که از مس سرچشمه ممکن است فلان قدر استفاده داشت؟ از کجا می‌دانستیم که خارجی‌ها این همه پول به ما عرضه می‌کنند؟

بعد مذاکرات با سفیر کویت را عرض کردم که می‌گوید این جارالله، روزنامه‌نویس کویتی، که واسطهٔ مذاکرات شما با عراق است، هیچ آدم قابل اطمینان نیست و ما هیچ تعهّدی نسبت به او نمی‌توانیم بکنیم.[1] بعد هم گفت خانواده امیر برای تعطیلات تابستان به ایران نخواهند آمد....

... شام در کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی بود. اخیراً یعنی دو سال قبل چشم معظم‌لها را که آب مروارید داشت، عمل کرده‌ایم. الحمدالله[2] خوب شده [است]. ولی ایشان تصوّر می‌فرمودند عینک به صورتشان نمی‌آید و تصمیم گرفتند [عدسی] contact lens در داخل چشم بگذارند. این کار را امروز انجام داده‌اند. هر دو چشم به صورت عجیبی ملتهب بود. من، هم تعجّب کردم و هم به این روحیه در سن ۸۰ سالگی یا شاید بیشتر، آفرین گفتم. وقتی شاهنشاه تشریف آوردند، من در کنار بالین علیاحضرت بودم. به انگلیسی مطلب را حضورشان عرض کردم. شاهنشاه خندیدند.

۱- جارالله، مدیر روزنامه‌های کویتی *السیاسه*، روزنامه‌نگار زبردستی بود و در شیخ‌نشینهای خلیج فارس، نوشته‌های او خوانندهٔ فراوان داشت. جارالله به تقلید از محمّد حسنین هیکل، روزنامه‌نگار بنام مصری، گاهی به داستانهای خود شاخ و برگ می‌داد و از همین رو کسانی که او را می‌شناختند، اعتبار چندانی به گفته‌ها و نوشته‌هایش نمی‌دادند.

۲- [اَلحَمدُلِلّه، سپاس خداوند را، ستایش خدا را، شکر خدا را. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

پنجشنبه ۳۱ خرداد ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم، کارهای جاری را عرض کردم. عرض کردم: اردشیر [زاهدی] از واشنگتن عرض می‌کند تاریخ تشریف‌فرمایی والاحضرت همایونی خوب انتخاب نشده [است]، من گرفتار تشریف‌فرمایی اعلیحضرت شاهنشاه خواهم بود. فرمودند: به علیاحضرت بگو بعد از سفر ما والاحضرت تشریف ببرند. با تلفن به علیاحضرت عرض کردم. فرمودند: آخر فکر کرده بودم وقتی بچه‌ها پس از مراجعت از آمریکا در سنت‌موریتز باشند، من بروم چند روزی آن جا بمانم. این موضوع برنامه‌ام را به هم می‌زند. عرض کردم: خودتان با اعلیحضرت حل بفرمائید.

... عرض کردم: نخست‌وزیر عرض می‌کند مسألهٔ ساختمان بیمارستان شیعیان لبنان را اجازه فرمائید [منصور] قدر سفیر جدید ما که می‌رود مطالعه کرده نظر بدهد. فرمودند: نخست‌وزیر گه خورده که می‌گوید روی امر من باید قدر برود مطالعه کند. بگوئید فوری باید تصمیم بگیرید! این کار باید شروع بشود.

عرض کردم: راجع به رئیس تشریفات که در جائی سفیر بشود، با وزیر خارجه صحبت کردم. او می‌خواست بداند که این چه کسی است که شاهنشاه مایلند سفیر بشود. من اسمش را نگفتم. فرمودند: خود من گفتم! عرض کردم: حالا آن قدر تشبّث خواهد کرد که بیچاره بشویم. فرمودند: کی چنین جرأتی دارد؟ عرض کردم: شاهنشاه که امر بفرمایید هیچ‌کس! ولی در دلم می‌دانستم که هم او تشبّث می‌کند و هم ممکن است مؤثّر واقع شود.

فریده خانم را شورای زنان حزب ایران نوین برای جلسهٔ خودشان دعوت کرده بودند. فرمودند: هیچ لازم نیست، این کار سیاسی می‌شود. به علاوه ایشان باید بی‌طرف باشند. اجازه خواستم برای سرکشی از فعّالیّتهای لژیون خدمتگزاران بشر به رضائیه بروم. فرمودند: برو.

...

سفیر لبنان عصری به دیدنم آمد که شرایط معامله اسلحه را بداند. خیلی آه و ناله داشت که هم ارزانتر بدهیم و هم با مدّت طولانی‌تر. یک ساعتی حرف زد، وقت مرا خیلی

گرفت، به علاوه تانک هم خواست.

شب مهمانی والاحضرت شمس در مهردشت بود. وقتی شاهنشاه وارد شدند، مرا به گوشه[ای] خواستند که قرص [پمبریتین] Pembritin را که باید سر ساعت ۸½ می‌خوردم چون [آنتی‌بیوتیک] است، فراموش کرده‌ام بخورم. چه کار کنم؟ حالا ساعت ۸¼ بود. عرض کردم: فوری تهیّه می‌کنم، نگران نباشید. فوری هلیکوپتر نشسته به شهر آمده از دواخانهٔ تجریش خریدم و درست ساعت ۹¼ قرص را برده سر شام یواشکی تقدیم کردم که خوردند. خیلی خیلی راضی شدند. تصوّر نمی‌فرمودند به این زودی انجام گیرد....

جمعه ۱ تیر ۱۳۵۲

صبح زود برای خوردن توت به باغ دکتر کنی در کن رفتم، با بچه‌ها. خیلی خوش گذشت. برگشتم ساعت ۱۱½ در سلمانی شرفیاب شدم. شاهنشاه قبلاً به باغ فرهاد (جمال‌آباد ناصرالدوله) که تازگی از ورثه فرهاد خریده‌ایم و حالا والاحضرت فرحناز آن جا ده روز دوران پیش‌آهنگی را می‌گذرانند، تشریف بردند. والاحضرت همایونی در کلاردشت این دوره را می‌گذرانند. بعد تشریف آوردند. خیلی خوشحال و راضی بودند. حالشان هم بهتر بود. راجع به تشریف بردن والاحضرت همایونی به آمریکا، فرمودند: تصمیم گرفتم بعد از برگشتن ما باشد.

عرایض سفیر لبنان را... عرض کردم. فرمودند: سفیر آمریکا را احضار کن، مطلب را بگو. فرمودند: به سفیر آمریکا بگو عراق وضع عجیبی به خود گرفته است، چه از لحاظ ورود اسلحه شوروی که شنیده‌ایم اخیراً قرار گذاشته‌اند هواپیماهای [توپولف ۲۴] TU24 به آنها [بدهند] که موشکی دارد که صد میل می‌پیماید، ثانیاً هزار نفر متخصّص روسی در آن جاست، ثالثاً مستشار اداری آورده که وزارت کشورشان را مثل شوروی اداره کند، رابعاً حزب بعث و اشتراکیون، دولت ائتلافی تشکیل خواهند داد، خامساً [نمایندگان سندیکای کارگری] شوروی به آن جا خواهند آمد که با [سندیکاهای] عراق اتّحاد برقرار کنند. [اگر] این کشور [دست‌نشانده] satellite نیست، پس چیست؟

عرض کردم: انگلیسها هنوز معتقدند که نیست. فرمودند: نه! حالا نظر آنها هم تغییر کرده [است]. فکر می‌کنم دیروز که رئیس کلّ [اینتلیجنس سرویس] انگلیس شرفیاب شد، این اخبار را عرض کرده باشد....

از اخبار داخلی، دبیر کلّ حزب مردم از طرف نخست‌وزیر تعیین شد! این است معنی حزب اقلّیّت که دبیر کلّ آن با نظر و مشورت دولت شاغل و لیدر اکثریّت تعیین شود! البتّه ظاهر قضیّه این نیست، ولی در باطن این است و این مسأله برای من معمای بزرگی است....

شنبه ۲ تیر ۱۳۵۲

صبح [اسداللّه] رشیدیان خبری از خانم گاندی نخست‌وزیر هند آورد که حالا نمی‌تواند بیاید. یا چهار روز دیگر و یا بیست روز دیگر خواهد آمد. وقتی شرفیاب شدم، راجع به امضاء قرارداد نفت و تشریفات آن عرض کردم. فرمودند: بشود.

بعد از ظهر سفیر آمریکا دیدنم آمد. فرمایشات شاهنشاه را به او گفتم. گفت می‌رود تحقیق کند. به او گفتم لبنانیها هم رسماً آمده‌اند که اسلحه به آنها بدهیم. مضافاً تانک [ام-۶۰] M-60 هم می‌خواهند. گفت اینکه لبنانیها به شما مراجعه می‌کنند، برای این است که می‌خواهند قیمت خیلی ارزانی از شما بگیرند. من گفتم شاهنشاه فرمودند: با همان شرایط که ما از شما می‌گیریم، به آنها بدهیم، مگر اسلحه‌ای که [خارج از رده] obsolete یا مستعمل است که البتّه قیمت آن کمتر می‌شود.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود. صحبت درمورد اعلیحضرت شاهنشاه فقید بود که خیلی احساساتی بود و حتّی برای بچه‌های خودشان گریه می‌کرده است. این حکایات را والاحضرت شاهدخت شمس تعریف می‌کردند که یک وقتی من عصبانی شدم و رفتم پیش بابا گفتم، من می‌خواهم زنده نباشم و بمیرم. ایشان شروع به گریه کرد و گفت چرا تو بمیری؟ کاش من برای تو بمیرم. این مطالب شاه را که چنین احساساتی ندارند، ناراحت کرد، ولی من از شاهنشاه دفاع کردم. گفتم رئیس کشور نمی‌تواند چنین احساسات داشته باشد.

یکشنبه ۳ تیر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. مذاکرات دیروز با سفیر آمریکا... [و] کارهای جاری را عرض کردم. خیلی مفصّل بود. به من فرمودند: می‌بینی اقبال برای اینکه خودش هم عکسی بیندازد و نخودی به آش بیندازد، می‌خواهد کار قرارداد را دو هفته تأخیر بیندازد که یک عدّه بیایند این قرارداد را امضاء کنند و حال آن که اصلاً این کار لازم نیست. [وان ریون] Van Reven می‌رود [قرارداد را] به امضاء رؤسای شرکتهای مختلف می‌رساند. بعد هم که آخر من... [توشیح] می‌کنم. و از این خودخواهی شکایت داشتند. قدری راجع به والاحضرت شاهدخت شهناز عرض کردم، قدری شاهنشاه ملایمتر نسبت به ایشان شده‌اند. خوشحال شدم. حالا شاهزاده خانم می‌خواهند در فارس زراعت کنند.

بعد از ظهر به سفارت هلند رفتم که جشن ۳۵۰ ساله روابط ایران و هلند را جشن می‌گرفتند....[۱]

دوشنبه ۴ تیر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم، برنامه ملک حسین را عرض کردم که چهارشنبه خواهد آمد. به من فرمودند: خاطرت می‌آید وقتی می‌خواستیم کره شمالی را بشناسیم، آمریکاییها چه قدر قرولّند کردند ولی ما گوش ندادیم؟ حالا خودشان رئیس جمهوری کره جنوبی را این قدر تشویق [کردند... تا اعلام داشت با عضویّت کره شمالی در سازمان ملل موافق است]. عرض کردم: خارجی این طور است. نفع خودش را می‌بیند. آن قرّولند به ما برای این بود که کره جنوبی نرنجد. وقتی که خود کره جنوبی اقدام کرد، تشویق می‌کند. اعلیحضرت قدرت دارید و به این حرفها نباید گوش بفرمایید و گوش هم نمی‌فرمایید.

بعد عرض کردم: این روزها شایعه کرده‌اند که اعلیحضرت همایونی زن گرفته‌اید! بعد هم برنامه‌های تبلیغاتی در پشت پرده طوری است که شاهان مقتدر را مسخره می‌کنند.[۲]

۱- [این جا هم مثل بقیه یادداشت‌ها، متن اصلی عیناً بدون کم و زیاد آورده شده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- اشاره علم به احتمال قوی به فیلم تلویزیونی «سلطان صاحب‌قران» و دربار آشفته ناصرالدین‌شاه است.

اینها همه به نظر من کار نخست‌وزیر است که می‌خواهد از علیاحضرت شهبانو ملائکه بسازد (که اتّفاقاً هم هستند) و از اعلیحضرت همایونی یک تصویر نامطلوب، که اتّفاقاً نیستند. خیلی شاهنشاه به فکر فرو رفتند. فرمودند: این نکات را به [رضا] قطبی (پسر دائی شهبانو) که رئیس تلویزیون است بگو!

عرض کردم: چه طور است شاهنشاه به جای آن که قرارداد جدیدی برای نفت به مجلس ببرید، فقط مادّه واحده ببرید که قرارداد ۱۹۵۴ لغو است. بعد از این ما فروشنده و اعضاء کنسرسیوم و حتّی تمام دنیا خریدار است. قراردادهای خرید را دولت که صاحب سهم شرکت ملّی نفت ایران اَست امضاء خواهد کرد. فرمودند: این کار چه منفعتی دارد؟ عرض کردم: حالا ما اگر خودمان را بکشیم که مردم بفهمند این چه قرارداد عالی است نخواهند فهمید. باز اسم قرارداد است و تصویب مجلس و حال آن که این عمل که من عرض می‌کنم در حکم لغو کاپیتولاسیون است. فرمودند: آخر این پدرسوخته‌ها زیر بار نمی‌روند. من نسبتاً اصرار کردم، شاهنشاه قبول نفرمودند....

مخبر *دیلی‌تلگراف* و مخبر *گاردین* را که می‌خواهند مقالات مفصّلی راجع به ایران بنویسند، برای سه ساعت ملاقات و مصاحبه کردم. واقعاً خسته شدم (چون آمده بودند شاهنشاه را ببینند، بعد فرمودند من نمی‌بینم، تو ببین). مخبر *دیلی‌تلگراف* سؤال کرد چرا به مردم آزادی بیان و قلم نمی‌دهید؟ من جواب دادم وقتی مردم آن چه خواسته‌اند به دست بیاورند به دست آورده‌اند (در نتیجه انقلاب شاه و ملت)، دیگر می‌خواهند چه بگویند؟ امّا به طوری از این جواب خودم خجل بودم که حدّی نداشت. مثل جواب کشورهای کمونیستی بود. ولی چیز دیگری نمی‌توانستم بگویم. البتّه خودم عقیده‌ام این است که با آن نوع آزادیهای سیستم اروپا کار ما و کشورهای شرقی به سامان نمی‌رسد و این مطلب را همه جا گفته و می‌گویم. منتها در [استدلال] argument انسان گیر می‌کند!...

سه‌شنبه ۵ تیر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. مقالهٔ مستدل بسیار خوبی راجع به قیمت نفت، جهانگیر

آموزگار، سفیر اقتصادی ما در واشنگتن، در مجلّهٔ [*فورن افرز*] *Foreign Affairs* نوشته بود[۱] به نظر شاهنشاه رساندم، پسندیدند. دکتر محمّد یگانه که بسیار مرد ملّائی است و در صندوق بین‌المللی پول نماینده ایران است، گزارشی به صندوق داده بود که اصلاح پول بین‌المللی به این صورت که کشورهای بزرگ می‌گویند و می‌خواهند برای ما و برای کلیّهٔ کشورهای کوچک بسی مضرّ است.[۲] آن را هم ملاحظه فرمودند.

صبح زود با [امیرخسرو] افشار سفیر شاهنشاه در لندن مذاکرات مفصّلی درمورد شیخ‌نشینها و نظرات ملک فیصل داشتم که به تفصیل عرض کردم. شاهنشاه از فیصل خوششان نمی‌آید، چون راجع به جزایر با ما خوب تا نکرد، دو رویی کرد. به ما می‌گفت انگلیسها مخالفند. بعد معلوم شد خودش مخالف است. ولی به هر حال وجودش فعلاً یک وزنه است. همه را عرض کردم و اینکه از این مطلب خیلی ناراحت است که در آن موقع [برزخی] transition بین روزهای آخر [قیمومت] mandate انگلیسها و استقلال [امارات] که شاهنشاه جزایر راگرفتند، او بوریمی را نگرفت. فرمودند: همین طور است...

۱- مقالهٔ جهانگیر آموزگار "The Oil Story: Fact, Fiction and Fair Play" در شمارهٔ ژوئیه ۱۹۷۳ مجلهٔ *Foreign Affairs* منتشر شد.

۲- جدایی دلار از طلا در سپتامبر ۱۹۷۱، موجب تورّم بین‌المللی و آشفتگی نظام پولی جهان شد. به دنبال آن صندوق بین‌المللی پول کمیته‌ای مرکب از وزیران ۲۰ کشور برای اصلاح این وضع و پیدا کردن راه حل تشکیل داد. یکی از پیشنهادهای کمیته این بود که به وارونه گذشته که تنها به کشورهای دچار کمبود ارزی توصیه می‌شد برابری پول خود را کاهش دهند، این بار می‌بایست از آنهایی که اضافه درآمد ارزی دارند، خواسته شود برابری پول خود را افزایش دهند. چنین ضابطه‌ای شامل کشورهای تولیدکنندهٔ نفت می‌شد و برای برخی از آنها، مانند ایران، بسیار خطرناک بود. زیرا اگر بر این پایه ارزش ریال افزایش می‌یافت (یا به‌عبارت دیگر دلار و ارزهای دیگر ارزان می‌شدند) به تولیدات داخلی صدمهٔ جبران‌ناپذیری می‌رسید. دکتر محمّد یگانه که در آن هنگام یکی از مدیران اجرایی صندوق بود به اعضای کمیته یادآور شد که درآمد ارزی کشورهای صادرکنندهٔ فرآورده‌های معدنی (از جمله نفت) را نباید درآمد صادراتی متعارفی تلقّی کرد، چرا که ذخیرهٔ منابع معدنی پایان‌پذیر است و با منابع تجدیدپذیر (همچون کشاورزی و صنعت) قابل مقایسه نمی‌باشد. به‌عبارت دیگر درآمد حاصل از صدور مواد معدنی را باید همسان فروش دارایی (sale of assets) دانست. از این گذشته اگر قرار باشد از درآمد ارزی کشورهای صادرکنندهٔ نفت کاست، راه آن افزایش بهای نفت و در نتیجه کاهش تقاضاست! تز یگانه تازگی داشت و بسیار چشمگیر بود. به درخواست کمیته، یگانه گزارشی در این زمینه زیر عنوان: The process of adjustment of mineral exporting countries تهیّه کرد و در کنفرانس وزیران که در همان سال در جامائیکا تشکیل شد، مطرح و مورد تصویب قرار گرفت. اشارهٔ علم در این یادداشت به‌گزارش مزبور است.

چهارشنبه ۶ تیر ۱۳۵۲

صبح به اختصار شرفیاب شدم و برنامهٔ شاهنشاه را در واشنگتن که با اردشیر [زاهدی] تمام کردم، به عرض رساندم. منجمله اینکه نیکسون به سفارت ما برای بازدید از شاهنشاه و صرف شام خواهد آمد. احساس کردم شاهنشاه راضی شدند. از سلامتی شاهنشاه جویا شدم. حالشان خوب بود....

بعد از ظهر ملک حسین وارد شد. در فرودگاه ساعت ۳$\frac{1}{2}$ بعد از ظهر ۴۰ درجهٔ سانتیگراد بود!... شاهنشاه و ملک حسین و علیاحضرت شهبانو و عالیه، ملکه اردن، به شمال تشریف بردند. [ملک حسین] سه تا بچه‌های خودش را هم آورده بود که از دو زن دیگر هستند. در فرودگاه شاهنشاه به من فرمودند: فوری به نفتیها بگو باز دارید راجع به مسائل بی‌اهمیّت بازی درمی‌آورید. من شب به فلّاح در لندن تلفن کردم و نفتیها را هم خواستم و گفتم.

پنجشنبه ۷ و جمعه ۸ تیر ۱۳۵۲

به اتّفاق خانم و دختر و نوه‌ام و مهندس اسدی و دکتر کنی به دیزین آمدم. این جا هوا مثل بهشت است.

از اخبار مهمّ جهان اتّحاد مصر و لیبی است. سرهنگ معمّر قذّافی رئیس کشور لیبی اصرار دارد با مصر متّحد شود. خواب و خیال ریاست عرب را در سر می‌پروراند و می‌خواهد جای ناصر را بگیرد. سادات رئیس جمهور مصر گرفتار شده است، نه می‌تواند نه بگوید و نه بلی! از قدیم گفته‌اند: نه باید فلان دیوانه گذاشت و نه فلان به دیوانه داد! گو اینکه من او را دیوانه عامل آمریکاییها می‌شناسم. نفت آمریکاییها را هم ملّی بکنند، بکنند، به هر صورت که به آنها می‌فروشد. بعد هم اگر مصر را در دست بگیرد، از نفوذ شورویها خارج می‌کند. مخارج آن را هم که می‌دهد. حالا اگر کتب ضالّه را در لیبی بسوزاند، به گاو و گوسفند کسی که برنمی‌خورد....

یکشنبه ۱۰ تیر ۱۳۵۲

ملاقاتهای بسیار زیادی داشتم. از جمله مدیر کمپانی نفتی [اشلند] Ashland آمریکایی که آمده با شرایط خیلی سهل از ما نفت بگیرد و با ما شریک شود و از محل فروش این نفت یعنی از منافعی که ما می‌بریم، از ۵۰٪ حصّهٔ خودمان ده ساله [تأسیسات] installation آنها را در آمریکا بخریم. ما در حقیقت نفت را به قیمت ارزان بفروشیم، مثل فروش به دیگران، ولی از مشارکت هرچه گیر آمد، بابت قیمت [تأسیسات] installation می‌رود. اوّلین معامله از این نوع است، ولی چون این کار را فلّاح می‌کند، اقبال به هم می‌زند.[1]

بعد از ظهر وزیرمختار انگلیس را پذیرفتم (چون سفیر در مرخصی است.) [گفت] وزیر خارجه دارد نسبت به [وضع حقوقی] status [مستشاران آمریکایی] در ایران مطالعه می‌کند که ببیند منطبق با سربازان انگلیسی در خلیج فارس می‌تواند باشد یا نه؟ (چون شاهنشاه فرموده بودند حالا که ما می‌خواهیم اعلامیه بدهیم که قدرتهای بزرگ از خلیج فارس بیرون روند، وضع سربازهای انگلیسی در شیخ‌نشینها باید صورت دیگری بخود بگیرد).

راجع به آمدن وزیر دفاع انگلیس گفت بین ۳ تا ۱۶ اکتبر خواهد آمد، چه مسائلی مورد علاقهٔ شاهنشاه است که بحث شود؟ پرسید خلعت‌بری در عربستان سعودی چه گفت و

۱- پیشنهاد شرکت اشلند این بود که پالایشگاه خود را در شهر اشلند (ایالت کنتاکی)، به شرکت ملّی نفت بفروشد و نفت ایران درآن جا تصفیه شود و در بازار آمریکا از راه شبکه پخش اشلند به فروش رسد. مدیریّت پالایشگاه، در برابر پرداخت کارمزد (fee) با اشلند باشد و از سود فروش فرآورده‌ها نیز سهمی به اشلند پرداخت شود. این پیشنهاد در سن موریتز به شاه عرضه و مقرّر شد دکتر پرویز مینا، مدیر امور بین‌المللی شرکت ملّی نفت ایران، آن را بررسی کند. نتیجهٔ این بررسی نشان داد که معاملهٔ پیشنهادی به هیچ رو به سود ایران نیست. پالایشگاه اشلند از دریا بسیار دور است و نفت مورد نیاز آن باید از داخل آمریکا تأمین شود. خود پالایشگاه نیز فرسوده است و بهره‌برداری از آن اقتصادی نیست. در واقع شرکت اشلند می‌خواست نفت ایران را به بهای ارزان بخرد و در برابر پالایشگاه زیان ده خود را به شرکت ملّی نفت ایران بفروشد و تازه بابت ادارهٔ پالایشگاه و پخش فرآورده‌ها، سودی به جیب بزند. کارشناسان شرکت ملّی نفت ایران که مورد پشتیبانی دکتر منوچهر اقبال بودند به این نتیجه رسیدند که درآمد فروش نفت خام بیشتر از فروش فرآورده‌های پالایشگاه اشلند است. این معامله به‌وسیلهٔ یکی از ایرانیان مقیم آمریکا که از دلّالان بنام آن زمان بود و با دکتر فلّاح روابط بسیار نزدیکی داشت ساخته و پرداخته شد ولی سرانجام به نتیجه‌ای نرسید.

گو می‌کند؟ گفتم نمی‌دانم.... فکر می‌کنم اینها به عربستان سعودی خیلی اهمیّت می‌دهند، منتها خجالت می‌کشند به ما بگویند. چنان که... [درمورد] شیخ‌نشینها... [نیز] وزیر خارجه انگلیس خجالت کشیده بود به شاهنشاه عرض کند تا وضع عربستان کاملاً روشن نشود، من نمی‌توانم چیزی عرض کنم. راجع به خرید تانکهای [اسکورپیون] Scorpion اظهار تشکّر می‌کرد.

راجع به تغییرات در حزب اقلّیت (مردم) از من پرسید که چه پیشرفتی ممکن است داشته باشد؟ من گفتم شما نیامده‌اید که با من بحث سیاسی بکنید، برای کار آمده‌اید. بی‌نهایت خجالت کشید و قرمز شد که من از حرف خودم خجل شدم، ولی دیر بود. بعد پرسید خبر داری که بوتو به هند می‌رود؟ از بس خجالت کشیده بود، این سؤال بی‌معنی را کرد که هیچ ارتباطی به هیچ جا نداشت و هنوز اساس هم ندارد. من گفتم نه، و قدری راجع به هند و پاکستان صحبت کردم که تلافی حرف اوّل خودم را بکنم.

دوشنبه ۱۱ تیر ۱۳۵۲

صبح به نوشهر رفتم. دو ساعت تمام شرفیاب بودم. از ساعت ۱۲ تا ۲ بعد از ظهر. در صورتی که شاهنشاه [ساعت] یک با ملک حسین معمولاً ناهار می‌خورند.

سر ناهار شهبانو از شاهنشاه اظهار گله از این تأخیر کردند. شاهنشاه خیلی با بی‌اعتنایی نسبت به شهبانو و ملک حسین، هر دو، فرمودند: «چه کنم؟ با وزیر دربار کار داشتم.» ولی ملک حسین ناراحت نشد. عرض کرد شاهنشاه خیلی کار دارید. مذاکرات با سفیر آمریکا، سفیر شوروی و وزیرمختار انگلیس را به تفصیل عرض کردم. خلاصه[ای] که از گزارش [گروه] اندیشمندان تهیّه کرده بودم به عرض رساندم.... فرمودند: با وصف این متن را بخوانم. قربانت گردم! اگر می‌خواستی متن را بخوانی، چرا ده ساعت بیشتر وقت مرا گرفتی که این خلاصه را تهیّه کنم؟ گزارش اشلند را به عرض رساندم. معلوم شد اقبال خرابکاری زیاد کرده [است].

درمورد لایحهٔ درختکاری، عرض کردم: این لایحه پدر مردم را به دستشان می‌دهد. ژاندارمری و کدخدا به جان مردم می‌افتند و به هر بهانه آنها را توقیف می‌کنند و پول

می‌گیرند. فرمودند: بگو مطالعهٔ بیشتری بشود.

راجع به آمدن پادشاه یونان و خانم جانسون عرض کردم: اگر من جای پادشاه یونان بودم، با این موقعیّت نمی‌آمدم. فرمودند: چه مانع دارد؟ عرض کردم: ایشان سابقاً پادشاه همین کلنل‌ها بود، حالا دشمن اینها است. به این صورت ما چه طور می‌توانیم با یونان رابطه داشته باشیم؟ فرمودند: اهمّیّت ندارد.

سر ناهار تمام صحبت از انقلاب داخل عراق بود، چون دیروز رئیس امنیّت عراق وزیر دفاع و وزیر کشور را به خانه‌اش دعوت کرد و خواست آنها را بگیرد و توقیف کند، با مقاومت آنها رو به رو شد و وزیر دفاع کشته شد. رئیس امنیّت متواری شد و بعد دستگیرش کردند. به هر صورت صحبت تمام بر سر این وحشیها بود و صحبت خوبی هم بود. هم شاهنشاه راضی بودند هم ملک حسین.

بعد از ناهار شاهنشاه به من فرمودند: اوّلاً به وزیرمختار انگلیس بگو مسائلی که می‌خواهم با کارینگتون (وزیر دفاع انگلیس) صحبت کنم همان دنبالهٔ مسائل قبل است. راجع به ارتباط ارتش ما با ارتش انگلیس، مخصوصاً از لحاظ اسلحه و اختراعات تازه منجمله به کار بردن اشعهٔ [لیزر] در تیراندازی تانکها و ساختمان اسلحه‌سازی اصفهان و خرید [رزمناو] Through deck cruiser. بعد هم به وزیرمختار انگلیس و سفیر آمریکا، هر دو بگو، که بیچاره ملک حسین جز moral [روحیه] خود و ارتش خود چیز دیگر[ی] ندارد. چرا عربستان سعودی و آمریکا به او کمک نمی‌کنند؟ سوریه همین حالا ۲۰۰۰ تانک دارد، هواپیمای میگ روسی مدرن دارد. اردن هیچ ندارد. چرا به او کمک نمی‌کنند؟ عربستان سعودی به جای دو هزار ملیون دلار که می‌خواهد برای تسلیحات خودش خرج کند، اگر دویست ملیون دلار به ملک حسین، بدهد اثرش صد برابر برای اعراب و برای خود ملک فیصل بیشتر است.

بعد من با ملکه اردن به تهران برگشتم. شب ملکه اردن در هتل اینترکنتیننتال برای شام مهمان بود....

چهارشنبه ۱۳ تیر ۱۳۵۲

صبح را آزاد بودم که با یک دختر ایرانی پس از روزها ملاقات کنم. تلفن داخل اتومبیل من زنگ زد که شاهنشاه چون دندان درد گرفته‌اند، الان به تهران تشریف می‌آورند. فوری خودم را به آن منزل رسانده دختر را بوسیده خداحافظی کردم. به فرودگاه رفتم، به اتّفاق شاهنشاه به محکمه دندانسازی رفتم. [دکتر منوچهر] اقبال هم که به شمال برای شرفیابی رفته بود در رکاب برگشت. مجدّداً شاهنشاه را از محکمه دکتر نواب به فرودگاه بردم.

بعد به سفارت آمریکا رفتم. عید استقلال بود. چون معاون رئیس جمهور به سفارت ما به مناسبت عید تولّد شاهنشاه می‌رود، من ناچارم بروم.

ناهار شهردار اسرائیلی بیت‌المقدّس که از دوستان قدیمی من است، مهمان من بود...

ساعت $7\frac{1}{2}$ برای مهمانی علیاحضرت شهبانو به نوشهر آمدم.... بعد از شام مدّتی عرایضم را به شاهنشاه عرض کردم. تعجّب است در مذاکرات خودم با وزیرمختار انگلیس گفته بودم سوریه ۲۰۰۰ تانک ت-۶۲ روسی دارد. شاهنشاه خیلی عصبانی شدند. فرمودند: من کی گفتم؟ گفتم ۲۰۰۰ تانک دارد که تعدادی هم ت-۶۲ است. همین حالا تلفن کن، تصحیح کن. ساعت ۱۱ شب به وزیرمختار انگلیس تلفن کردم... بدبخت را از خواب پراندم و این تصحیح را کردم. بعد رفتم با شاهنشاه و ملک حسین نشستم به حرف زدن، یک ساعتی طول کشید. فرمودند: همین حالا به سفیر آمریکا تلفن کن فردا بیاید ملک را ببینند.

بدبخت سفیر آمریکا را هم از خواب پراندم، در نصف شب! حال آن که امروز ۴ ژوئیه بود و اینها خیلی گرفتاری داشتند. ترتیب هواپیما و آمدنش را هم دادم.

یکشنبه ۱۷ تیر ۱۳۵۲

صبح به نوشهر رفتم و شرفیاب شدم. از ساعت $10\frac{1}{2}$ تا $1\frac{1}{2}$ بعد از ظهر سه ساعت شرفیاب بودم. خودم خجالت کشیدم و باعث حسادت عدّهٔ زیادی شدم. کارهای اداری زیادی بود از جمله گزارشات بدبخت بانک عمران که عرض کرده بود باید قیمت

محصولات کشاورزی ایران مخصوصاً گندم بالا برود. چه معنی دارد گندم گران به دو برابر قیمت از خارج وارد کنیم و قیمت گندم داخلی نصف این باشد، یعنی تنی ۶۰۰ تومان؟ (و ۱۲۰۰ تومان از خارج وارد می‌شود). شاهنشاه فرمودند: باعث گرانی قیمتها می‌شود. عرض کردم: پس چه طور می‌خواهید سطح زندگی روستاییان را بالا ببرید؟ فرمودند: بروید مطالعه کنید....

لایحهٔ درختکاری را عرض کردم. عرض کردم: باعث خرابی باغات و جلوگیری از احداث باغ جدید می‌شود. فرمودند: اصلاح شد، گفتیم قطر درختها را از ۱۰ سانتیمتر به ۱۵ سانتیمتر در متن قانون اضافه کنند. خیلی مایهٔ تعجّب شد مردی با این فراست چه طور گاهی ممکن است نسبت به بعضی مسائل این طور خام بشود. ولی مطلب دیگری فرمودند که کاملاً صحیح بود و این بود که تمام برنامه‌های انقلابی ما همین معایب را در اوّل داشت ولی وقتی اجرا شد، دیدیم که خوب است. این صحیح است ولی ممکن بود خیلی بهتر هم باشد، با آن که مجری آن خودم بوده‌ام، این موضوع را می‌گویم....

شب مهمانی در شاه چشمه نزدیک چالوس که چای‌خوران اعلیحضرت فقید بود و حالا مهدی شیبانی استاندار مازندران از ادارهٔ املاک خریده [است] مهمانی بود. شاهنشاه مهمان استاندار بودند. شب خوشی گذشت....

سه‌شنبه ۱۹ تیر ۱۳۵۲

صبح شاهنشاه [به اتّفاق شهبانو] از نوشهر تشریف آوردند که از مهمان خودشان بدرقه بفرمایند. قبل از آمدن شاهنشاه دو هواپیما از اردن رسید یکی برای اینکه ملک حسین را مستقیماً به لندن و دیگری ملکه او را مستقیماً به عمّان ببرد. نخست‌وزیر (رفاعی)، رئیس ستاد و سازمان امنیّت هم آمدند که با ملک به لندن بروند.... شاهنشاه و شهبانو به اتّفاق مهمانها وارد شدند. من بسیار خوشم آمد که ملک صورت تمام عمله و اکره خود را از نخست‌وزیر تا پایین بوسید، با آن که آنها دست او را نبوسیدند!

من عرایضی نداشتم. شاهنشاه مرا صدا زدند و نامه خانم گاندی نخست‌وزیر هند را

به من دادند (در جیبشان بود، معلوم بود رشیدیان برده است) که جوابی تهیّه کنم. در این نامه گفته است من نمی‌آیم، شما بیایید و تعجّب است که شاهنشاه عصبانی نبودند. فرمودند: جواب مناسبی بدهید و بعد هم ببینید وزیر خارجه هند می‌تواند به ایران بیاید؟ در صورتی که بلافاصله بعد به من فرمودند: به این فرانسه‌ها رو ندهید، بگوئید من به فرودگاه نخواهم رفت. تو می‌روی، پمپیدو را برمی‌داری، می‌آوری به کاخ، با من شام بخورد. بعد او را برمی‌گردانی. تأکید فرمودند غیر از این چیزی نگوئید. می‌خواهد نیاید، نیاید (پمپیدو به پکن می‌رود و رئیس تشریفات او آمده است این جا راجع به آمدن پمپیدو مذاکره کند).

نشانی قرار بود به عزری سفیر غیررسمی اسرائیل بدهیم. [نشان درجه] ۲ تاج تصویب فرمودند که به تاریخ... قبل از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ داده شود. چه قدر شاهنشاه پیش‌بین و عاقل است. خدا حفظ کند.

... ناهار والاحضرت شاهدخت اشرف با عدّه[ای] مهمان من بودند که اموالشان را وقف بر خیرات بکنند. جلسه بسیار خوب و میمونی بود و کار تمام شد....

شنبه ۲۳ تیر ۱۳۵۲

صبح به کارهای جاری و تهیّهٔ برنامه و کارهای مسافرت آمریکای شاهنشاه گذشت. بعد از ظهر عروسی سرگرد اویسی با دختر دکتر رام بود. آن جا رفتم. سرکار فریده خانم مادر علیاحضرت تشریف داشتند. دیدم افسرده هستند. چیزی نگفتم. وقتی منزل آمدم، غفلتاً فریده خانم به منزل من آمدند و مدّتی در مورد اشاعهٔ خبر ازدواج شاهنشاه مذاکره کردند. من گفتم دروغ محض است، ولی شایعه را دشمنان ما می‌اندازند. با وصف این سرکار نباید این حرفها را بزنید. از این حرفهای خاله زنکی، گریه کردن و سر و صدا راه انداختن بر ضرر خود شماست. چه طرفی از این کار می‌بندید؟ حال آمدیم چنین اتّفاقی هم افتاده باشد، سر و صدا راه انداختن شما که علاج آن را نمی‌کند. من اگر برای سرکار احترام قائل بودم و هستم برای این [است] که خودتان را بالاتر از این حرفها نگاه داشته بودید. به هر صورت طوری شدید حرف زدم که خانم از کرده پشیمان شد و از من قول

گرفت که چیزی به شاه عرض نکنم... [وگرنه] خیلی مسائل دیگر را هم مخلوط با این کار می‌کردند و چیزی هم طلبکار می‌شدند! بعد که رفتند، خانم علم که حضور داشت، گفت خیلی تندی کردی، معنی نداشت. گفتم شما فضولی نکنید....

دوشنبه ۲۵ تیر ۱۳۵۲

صبح... سفیر آمریکا پیش من آمد. مقدار زیادی راجع به خاورمیانه و بچگیهای فیصل و ارزش ملک حسین و تقویت سوریه توسّط شوروی صحبت کردیم. با وصف بچگیهای فیصل، به عربستان سعودی خیلی اهمّیّت می‌گذارند. [بزرگترین ذخیره] نفت دنیا را دارد....

... بعد از ظهر شاهنشاه از شمال وارد شدند خیلی سرحال نبودند.... یک صبح به استقبال خانم جانسون رئیس جمهور فقید سابق آمریکا رفتم که مهمان ماست.

...

سه‌شنبه ۲۶ تیر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. روز بسیار بدی بود چون صبح در افغانستان کودتا شده است. سردار داود خان نخست‌وزیر اسبق افغانستان، پسر عمو... و شوهر خواهر شاه بر علیه شاه [کودتا کرده است]. تف بر این دنیا. بیچاره سردار عبدالولی خان شوهر دختر شاه، فرمانده پادگان کابل، هم گویا کشته شده باشد. خیلی با من دوست بود. شاهنشاه خیلی ناراحت بودند، به خصوص که این شخص طرفدار بسط نفوذ شوروی است گو اینکه نمی‌تواند کمونیست باشد، چون خیلی مالک بزرگ و متموّلی است. اغلب دهات آباد افغانستان مال اوست. مضحک این است که این شخص دیکتاتور بود. ۱۵ سال نخست‌وزیر افغانستان بود، به طور استبداد مطلق. حالا می‌گوید برای آزادی دادن به مردم کودتا کرده‌ام. حتّی با تشکیل مجلس رسمی هم مخالفت می‌کرد. با همهٔ این تفصیل باز اگر کار به خودش ختم بشود راضی هستیم. مطلب مهمّ این است که تمام افسران ارتش افغانستان در شوروی درس خوانده‌اند و مسلماً [شستشوی مغز] brain wash شده‌اند، به خصوص با فقر و

مسکنت بزرگی که دامنگیر آن هستند و بلاتردید بعد از مدّت کوتاهی کلک داود را خواهند کند و افغانستان هم یک بلای دیگر مثل عراق برای ما می‌شود. آقای داودخان هم جمهوری اعلام کرده‌اند. مدّتی در این باره گفت و گو شد. به شاهنشاه عرض کردم: اگر پادشاه که حالا در ایتالیا بسر می‌برد، به خود دل بدهد، بیاید در غرب افغانستان پیاده بشود، می‌توانیم زیاد به او کمک کنیم و کلک داود را بکنیم، بدون درگیری نظامی، با عشایر فقط. فرمودند: این جَنَم را ندارد، به علاوه باید صبر کرد. وای که این صبر پدر ما را درمی‌آورد!

ناهار مهمان سفیر آمریکا بودم. با خانم جانسون مدّتی دربارهٔ افغانستان صحبت کردیم. یا واقعاً خبر ندارند، یا به اهمّیّت موضوع واقف نیستند. فقط گفت بیوگرافی داود را امروز خوانده است. در جیبش هم بود!

بعد از ظهر باز شرفیاب شدم. نتیجه مذاکرات با سفیر آمریکا را عرض کردم. فرمودند: یعنی چه؟

بعد ملّامصطفی بارزانی رهبر کردها که آمده است، دو ساعتی شرفیاب بود. عریضه[ای] به شاهنشاه تقدیم کرده است که این جا می‌گذارم.[۱]

سر الک هیوم وزیر خارجهٔ انگلیس از من با پیغام پرسیده بود حالا که شاهنشاه به انگلیس تشریف می‌آورند آیا ما تکلیفی داریم؟ گفته بودم البتّه که دارید. باید خودت به فرودگاه به استقبال شاهنشاه بروی. با آن که غیررسمی توقّف می‌فرمایند، بیچاره جواب داده بود چشم! به شاهنشاه عرض کردم. فرمودند: چرا گفتی؟ و ناراحت شدند. نمی‌دانم در باطن هم ناراضی بودند یا نه. ولی به هر حال من کارم را کردم. شاهنشاه من در این موقع باید خیلی در سطح بالا قرار گیرند، به خصوص بعد از جریانات افغانستان.

---

۱ - رونوشت نامه به پیوست این یادداشت آمده است. در صفحهٔ سوم این نامه تأکید شده که رابطهٔ ایران و کردهای عراق عمیق‌تر از رابطهٔ ترکیه با ترکهای قبرس است.

14/7/1973

To His Imperial Majesty the Shahinshah Aryamihr

We are utmost honoured to have this audience from You and are very grateful for it.

Your Imperial Majesty has been always concerned about Kurds who have been suffering for the last 12years from the oppression and the racial war waged by successive Iraki governments and Iran under Your esteemed leadership has done its best to help us survive and be protected from the aggressive policy practised by Baghdad towards us. We express here in the name of Kurds in Iraq our gratefulness and thanks to Your Imperial Majesty and the policy pursued towards us.

Events show that Baghdad regime will not implement the clauses of the March agreement by 11 march 1974, the dead-line set for that. as a consequence the resumption of their large scale hostil-ities against our people is the possibility one for-sees. We expect that then all measures including non-conventional ones like poisanous gases will be used against our population, and we think that Kurdish people in Iraq has to become stronger in order not only to face events but to take initiatives against the aggressors.

Iraqi political formula shows clearly that Kurdish ele-ment in Iraq is a strong and stable one and has the greatest influence on events in this country. Furthermore we think that this importance has now increased because Baath regime did bring in foreign powers and tries to create troubles in the Persian Gulf and in the area as a whole including the Indian Ocean and Pakistan in cooperation with the others.

..../2

The Kurdish movement in Iraq, being the only uncontrolled opposition, could through Your Majesty's support and under Your advices play a bigger role in the region's affairøs and that role could well be backed by the big majority of Iraqi people who are against the regime. Taking into consideration the fact that the regime in Baghdad is not stable and internal differences are creating a process of gradual elimination of its members(well witnessed by latest events in Baghdad) and the fact that its hated by the big majority of Iraqi people; the role that we can play could go even up to the point of trying through cooperation with decent Arab elements and the way You think is feasible to change the present regime.

To try to take initiatives from our side and play that role our movement's capability level must be raised from a defensive to an offensive one and our financial problems need to be solved besides the utmost sponsoring possible by your Imperial Majesty's country for the whole thing .

At this very point we believe that full American understanding and backing for the big role Iran plays in the struggle for stability and freedom in the area,and for our cause and that of all the Iraqi people at this critical period is necessary specially when we see that the other front has USSR clearly and as deep as possible behind it and efforts are going on to strengthen Soviet influence and communism in the area .

Our people look at Your Imperial Majesty as a father and protector and is certain that any other door open to us had Your efforts behind it. Consequently and taking into consideration the fact that you have on many occasions said that

Iran cannot stay indifferent when genocide goes on against Kurds in Iraq and that relations between Iran and Iraqi Kurds should be deeper than what exist between Turkey and Cyprus Turks, we turn towards You to protect us from Baath threats backed by the Russians and to try to increase support to our movement in Iran and outside the way You think is feasible and through Iran, and we have no doubt that Your Imperial Majesty will not endeavour any efforts for that and on any occasion You have including Your coming visit to the United States of America. We have no doubt that any strength added to our movement will be an active participation in the struggle for stability, freedom and getting rid of foreign inflence in the region that struggle which Iran under Your esteemed leadership courageously leads, and concerns all states who like that struggle to succeed.

We would like to make it clear here that Your Imperial Majesty could talk in United States or any other place you find it necessary for us and we are ready to accept the committments needed from us when we are helped and the way Your Majesty thinks those committ-ments should be made.

We again present our gratefullness to Your Imperial Majesty for every thing and are sure that you do what is best for us. We express here also our gratitude for our friend general Nasiri who has always applied what you have ordered for our cause with the best of good - will

Mustafa Barzani

چهارشنبه ۲۷ تیر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. باز موضوع افغانستان مطرح بود. داود دارد مسلّط می‌شود. با پادشاه هم تماس گرفته‌ایم، یعنی هیچ! گفته است حالا منتظرم! معلوم نیست عبدالولی کشته شده باشد. شرح جریان را که از ساواک رسیده بود بررسی کردیم و دیگر هیچ.

... مذاکرات با فریده خانم را به تفصیل عرض کردم. عرض کردم: من جواب محکم دادم، ولی به هر حال این شایعه بسیار بد است. فرمودند: برو فکری بکن. عرض کردم: این دخترهای بی سر و پا را که هر کسی معرّفی می‌کند، بالأخره این زحمتها را راه می‌اندازند. شاهنشاه خندیدند، ولی ناراحت بودند.

سر شام رفتم، صحبت تمام از افغانستان بود و صحبت خصوصی مدعوین، منجمله خود علیاحضرت ملکه پهلوی، ازدواج شاهنشاه! یعنی چه؟ مثل اینکه همه دیوانه شده‌اند.

پنجشنبه ۲۸ تیر ۱۳۵۲

صبح به اختصار شرفیاب شدم. برنامه‌ای از بی‌بی‌سی شنیده بودم که شاه افغانستان را با شاهنشاه ایران مقایسه می‌کرد.

میان ماه من تا ماه گردون　　　تفاوت از زمین تا آسمان است

خیلی خوب و بی‌طرفانه بود و بالأخره می‌گفت شاه ایران یک وزنهٔ بین‌المللی و یک مرد دینامیک است. شاه افغانستان در چهل سال سلطنت متحجر شده بود و کاری از پیش نمی‌برد. بعد هم می‌گفت به نظر می‌رسد یک عمل خانوادگی و با توافق بود. فرمودند: پس کشت و کشتار چه بود؟ ولی پسر پادشاه در نایروبی [کنیا] برای داود امید موفّقیّت کرده است.

عرض کردم وزیرمختار انگلیس عرض می‌کند آن [اعلامیه] declaration که مورد علاقهٔ شاهنشاه بود که کشورهای اطراف خلیج فارس صادر کنند و از حضور کشورهای بزرگ در آن جا اظهار بیزاری نمایند، با مخالفت فیصل رو به رو شده [است]. پس دیگر آن

مسأله که امر فرمودند ما راجع به حضور نیروهای خودمان در شیخ‌نشینها تجدید نظر نماییم، منتفی می‌شود (شاهنشاه می‌خواستند که آنها به صورت مشاورین آمریکایی درآیند). فرمودند: به این احمق فیصل مگر می‌شود حرف حالی کرد؟...

جمعه ۲۹ تیر ۱۳۵۲

ظهر شرفیاب شدم.... افشار از لندن عرض کرده بود نخست‌وزیر انگلیس هم استدعای شرفیابی دارد. اجازه فرمودند. عرض کردم: لابد در فرانسه هم نخست‌وزیر و وزیر خارجه و پمپیدو، رئیس جمهور، شرفیاب می‌شوند. فرمودند: هیچ [اقدامی] نکنید. ولی من اقدام کرده‌ام و بعدها البتّه مورد بی‌مرحمتی قرار می‌گیرم! نمی‌دانم به ظاهر یا باطن؟ به هر صورت شاهنشاه مرد بزرگ و عاقل و نکته‌سنجی است و انسان حقیقتاً خیلی دشواری دارد که [سرخود] کار کند و نمی‌داند چه کار کند. عرض کردم: رادیو پختونستان هم شروع به کار کرد، از کابل. فرمودند: چشم ما روشن!

شنبه ۳۰ تیر ۱۳۵۲

صبح به اختصار چند دقیقه سر صبحانه شاهنشاه شرفیاب شدم. تلگرافی از اردشیر زاهدی سفیر از واشنگتن رسیده بود. مذاکراتی که با سفیر افغانستان راجع به اینکه رژیم جدید را بشناسیم کرده بود. سفیر افغانستان اصرار کرده است زودتر بشناسیم. اردشیر با سفیر پاکستان هم صحبت کرده است، هم چنین با تلفن با بوتو، و بوتو گفته بود خوب است به آمریکا و انگلیس بگوییم، که بعد از ما بشناسند. فرمودند: ما که تصمیم اتّخاذ کردیم که امروز بشناسیم. به اردشیر جواب بده برای اینکه بهانه‌ای بعدها برای رژیم جدید به دست نداده باشیم، تصمیم گرفتیم آنها را بشناسیم. تا حالا شوروی و هند و آلمان غربی آنها را شناخته‌اند.

بعد سفیر ونزوئلا و سفیر یمن شمالی اعتبارنامه تقدیم کردند. وقتی سفیر یمن آمد، شاهنشاه یواشکی به من فرمودند: تو خیال می‌کنی این چند نفر را با دست خودش سر بریده باشد؟

ناهار وزیر خارجهٔ هند شرفیاب شد. من سر ناهار بودم. صحبتهای اقتصادی بیشتر بود. ولی قبل از ناهار برای یک ساعت وزیر خارجهٔ هند شرفیاب بود. وزیر خارجهٔ ما هم نبود.

...

سر شام رفتم، در کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی. فریده خانم از این مسائل خاله‌زنکی و ازدواج شاهنشاه یک ساعت با من صحبت کردند، پوستم را کندند. من هم باز سخت جواب دادم.

امروز مصادف با ۳۰ تیر کذائی است که دکتر مصدّق که وسیلهٔ قوام‌السلطنه برای سه چهار روز برکنار شده بود با کمال قدرت قوام را ساقط کرد و مجدّداً بر سر کار آمد.[۱] البتّه از پفیوزی ما! من در این زمینه بعدها اگر عمری بود چیزی خواهم نوشت که این اطرافیان آن وقت شاهنشاه مثل مرحوم [حسین] علاء وزیر دربار و مرحوم سپهبد [مرتضی] یزدان‌پناه و مرحوم حشمت‌الدوله دیبا چه پفیوزی به خرج دادند و دوباره کارها را دو دستی تقدیم مصدّق کردیم و مقدّمات اخراج شاهنشاه توسّط مصدّق از کشور پیش آمد. مردم خیال می‌کنند تمام بازی خارجی است، یا خارجی بود. ولی من تصوّر می‌کنم اگر انسان اندکی شهامت و دل داشته باشد، خارجی گه می‌خورد که بتواند فضولی بکند. تمام بدبختیها که داشته‌ایم بر اثر پفیوزی و بزدلی خودمان بوده است.

خارجی می‌خواست مرا هم روز پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ از نخست‌وزیری بیندازد. به شاهنشاه عرض کردم توپ و تفنگ و قدرت در دست من است. از چهار تا اراذل و اوباش که پول سپهبد بختیار را گرفته است و او که پول آمریکاییها را داده است، بترسم؟ اوّل و آخر آنها را پاره می‌کنم! و کردم. نه تنها اوّل و آخر آنها را پاره کردم، آخوندها و نفوذ آنها را

۱- در تیر ماه ۱۳۳۱ دکتر مصدّق، نخست‌وزیر وقت ایران، تصمیم گرفت خود عهده‌دار وزارت جنگ شود. مخالفت شاه با این امر منجر به استعفای دولت مصدّق و روی کار آمدن احمد قوام شد. ولی دولت قوام بیش از چند روزی نپایید و به دنبال موج اعتراض در سراسر کشور و تظاهرات خونین در تهران و چند شهر دیگر، در ۳۰ تیر ۱۳۳۱، دوباره دکتر مصدّق مأمور تشکیل دولت شد. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:
Mostafa Elm: *Oil, Power and Principle. Iran's Oil Nationalization and its Aftermath.* ch. 16 "Qavam's Prime Ministership..." pp. 234-247.

برای همیشه از میان برداشتم. بعد خارجی از طریق دیگر آمد. حسنعلی منصور را به عنوان لیدر روشنفکران تراشیدند و به شاهنشاه قبولاندند که این شخص و این روشنفکران، ایران را گلستان خواهند کرد. شاهنشاه قبول فرمودند و به من امر دادند استعفاء کن. فوری سمعاً و طاعتاً اطاعت کردم. من به هر حال امر شاهنشاه ایران را که از جان و دل دوست دارم، اطاعت کردم وگرنه دوباره پدر خارجی و خارجی‌پرست را درآورده بودم. مطلب به قدری شور بود که در انتخابات نسبتاً آزادی که من انجام دادم، منصور که کاندید وکالت تهران بود و می‌خواست وکیل درجه یک تهران باشد، وکیل دوازدهم می‌شد. بعد از ظهر قرائت آراء [راکول] Rockwell پدرسوخته، وزیرمختار آمریکا، سراسیمه پیش من دوید که دستم به دامنت، بگو منصور را بالا بیاورند. یاللعجب! او را فحش‌کاری کرده از منزل بیرون کردم و شب گزارش را به شاهنشاه دادم. باری وکیل درجه ۱ نشد، ولی دو ماه بعد نخست‌وزیر ایران بود و حالا هم هنوز همان حزب بر سر کار است و آقای هویدا نفر دوم منصور و مغز متفکر او بعد از کشته شدن منصور نخست‌وزیر هست که هست. حالا ۸ سال می‌گذرد.

...

یکشنبه ۳۱ تیر ۱۳۵۲

صبح حضور شاهنشاه شرفیاب شدم که قرار بود دو ساعت دیگر به سمت لندن و واشنگتن پرواز فرمایند. شاهنشاه سرحال و تنها و نسبتاً بی‌کار بودند. دستخطی برای پادشاه یونان توشیح فرمودند، در جواب عریضه او. مدّتی در خصوص یونان صحبت کردیم که آیا رژیم کلنل‌ها قابل دوام است یا نه. فرمودند: معلوم نیست، ولی عجب این است که تمام کشورهای کمونیستی هم از اینها راضی هستند، چون کار یونان به هر حال الان سر و سامانی گرفته است.

بعد در خصوص افغانستان صحبت شد. عرض کردم گو اینکه پادشاه هیچ عکس‌العملی نکرد، ولی ما هم خیلی مفتی آنها را شناختیم. ما امکان همه جور اقدامات داشتیم و داریم. فرمودند: آخر اقدام یک طرفی ما کافی نبود. عرض کردم: برای امتیاز

گرفتن که خوب بود. من خودم می‌توانستم تا هرات دردسرش را فراهم کنم.[1] فرمودند: می‌دانم، ولی از این عمل داود را جریحه‌دار می‌کردیم. عرض کردم: هنگام این بدبختی و اوّل کار ناچار بود امتیازات فراوانی به شاهنشاه بدهد. دیگر چیزی نفرمودند. مثل اینکه از کمک آمریکا و انگلیس در مقابل شوروی خاطر جمعی ندارند. به هر حال من بندهٔ شاه هستم، هر چه او خواست می‌کنم و مطمئن هستم از من بهتر می‌بینند.

صحبتهای دیشب فریده خانم را عرض کردم و منجمله اینکه ایشان به من می‌گفتند، دختر من خوشبختانه به تجمّل عادت نکرده [است] (یعنی اینکه می‌تواند طلاق بگیرد). گو اینکه این را بر زبان نیاوردند، ولی معنی آن این بود. فرمودند: زکی! و بعد مفصّل صحبت کردیم که چه باید بشود. قرار شد برای این دخترهٔ پدرسوخته شوهری پیدا کنیم.

کاری نبود عرض کنم. نامه‌ای از یک دختر بسیار خوبی رسیده بود، حضورشان تقدیم کردم. خوشحال شدند. مدّتی خواندیم و مشغول شدیم. امر فرمودند مدّتی حرف زده‌ایم، یک چای برای تو هم بیاورند. چای خوردیم، باز هم حرف زدیم. حوصلهٔ علیاحضرت شهبانو سر آمد. تلفن فرمودند: چه قدر حرف می‌زنید؟ فرمودند: آخر کار داریم!... شاهنشاه ساعت ۱/۲ ۱ پرواز فرمودند....

دوشنبه ۱ امرداد ۱۳۵۲

... وزیرمختار آمریکا آمد. در خصوص برنامهٔ والاحضرت همایونی... [و] افغانستان و اینکه آیا داود دوام می‌آورد یا نه، صحبت کردیم. می‌گفت یک سال پیش داود به سفیر ما

۱- خانواده علم از زمانهای گذشته با سران منطقهٔ هرات (خراسان خاوری تاریخی)، روابط نزدیک دوستی و خانوادگی داشتند و دارای املاکی در آن سوی مرز بودند. همسر امیر اسماعیل‌خان (شوکت‌الملک اوّل) برادر بزرگتر محمّد ابراهیم (پدر علم)، دختر سلطان احمد خان بلوچ، شاه هرات، بود. برای آگاهی بیشتر در این زمینه نگاه کنید به تز دکترای پیروز مجتهدزاده در دانشگاه لندن:

Evolution of Eastern Iranian Boundaries. Role of the Khozeimeh Amirdom of Qaenat and Sistan. London, June 1993.

[این کتاب به فارسی ترجمه و با عنوان "امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران" منتشر شده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

گفته بود که اگر وضع شاه به همین طورها بماند، قابل دوام نخواهد بود، باید حرکتی بکند. و حالا برادرش نعیم، که سابقاً وزیر خارجهٔ افغانستان بود و من خوب می‌شناسم، به سفیر ما یادآوری کرده است که مگر حرف پارسال ما را از خاطر برده‌اید که از حرکت ما اظهار تعجّب می‌کنید؟ بعد هم می‌گفت عکس کمیتهٔ انقلاب داود برای ما رسیده [است]. تمام افسران جوان یا همکاران سابق داود یا پسران آنها هستند....

چهارشنبه ۳ امرداد ۱۳۵۲

صبح... رضا فلّاح پیش من آمد و گفت باید در هیئت مدیرهٔ جدید نفت چهره‌های تازه بیایند. راست می‌گوید. قرار شد در پاریس عرض کنم. از اخبار مهمّ داخلی که هیچ جا انعکاس پیدا نکرد، موافقت شورویها با اضافه پرداخت قیمت گاز ماست که در سال دویست ملیون دلار می‌شود.... در عوض برای موفّقیّت در امر نفت جشن و چراغانی شروع شده و پشتیبانیهای لوس و خنک شبیه کارهای مصدّق. امروز در مجلس آن قدر تملّق گفتند که من به حال تهوّع افتادم. واقعاً شاهنشاه ادّعای خدایی نمی‌کند، مرد بسیار بزرگی است و یک انسان واقعی است. ما ایرانیها اسکندر را با تملّق به روزی انداختیم که تمام سران لشکری خودش را کشت که تملّق او را نمی‌گفتند.

... شب دیدن ولیعهد رفتم. با ایشان و والاحضرتهای فرحناز و علیرضا کاراته بازی کردم. مقداری لگد به پر و پای من زدند. سرکار فریده دیبا آن جا بودند. باز صحبتهای خاله زنکی را آغاز و یک ساعت و نیم وقت مرا تلف کردند.

شاهنشاه وارد واشنگتن شدند. نیکسون تجلیل زیادی کرد. شاهنشاه هم جواب بسیار خوبی دادند....

پنجشنبه ۴ امرداد ۱۳۵۲

... امروز عباس مسعودی مدیر اطّلاعات دیدنم آمد. گفت از عراق خبر دارد که عراقیها حاضر شده‌اند مذاکره با ما را مجدّداً شروع کنند و راجع به خطّ میانه شطّالعرب وارد مذاکره گردند. معلوم می‌شود وضع داخلی آنها متزلزل شده [است]. فوری به شاهنشاه

تلگراف عرض کردم. [عباس] آرام[1] سفیر شاهنشاه در چین که تهران است، دیدنم آمد. گفت دیشب مهمان سفیر چین در ایران بود. او هم گفته بوده است که ما از یک سال پیش می‌دانستیم که روسها با داودخان مشغول مقدّمه‌چینی کودتایی هستند. احتیاطاً به شاهنشاه تلگراف عرض کردم....

جمعه ۵ امرداد ۱۳۵۲

امروز مصادف با سالروز درگذشت اعلیحضرت شاهنشاه فقید بود. ساعت ۷½ صبح برای ادای احترام به آرامگاه رفتم. بعد به دفترم برگشتم. تا ظهر کار کردم و ظهر به طرف پاریس پرواز کردیم. قبل از حرکت معلوم شد رئیس تشریفات ساعت مراجعت موکب شاهانه را از واشنگتن اشتباه کرده است! اوقاتم خیلی تلخ شد. برنامهٔ پروازها به هم می‌خورد، چون باید والاحضرت همایونی در پاریس با شاهنشاه ملاقات کنند و [بعد] به واشنگتن پرواز نمایند. شاهنشاه هم به موقع از واشنگتن به پاریس برسند....

...

... پرون رئیس جمهور اسبق آرژانتین که با آن تمهیدات برگشت که رئیس جمهور آرژانتین شود، دچار مرض قلبی شده [است]. مردکهٔ احمق فکر نکرد که در هشتاد سالگی این کارها از آدم ساخته نیست.

امروز در راه فرودگاه باز اخبار لوس و تلگرافات پشتیبانی مردم را از امر نفت گوش می‌کردم. وای که چه کار بزرگی را با این حرکات احمقانه چه قدر خراب می‌کنند. اوقاتم تلخ شد. رادیو را بستم. رانندهٔ من پسر باهوشی است. فهمید من عصبانی شدم. گفت «فلانی، البتّه کار مهمّی انجام شده [است]. ولی ملت درست سر در نمی‌آورد. به اضافه که قند و شکر و روغن نباتی و گوشت که مابه‌الاحتیاج مردم است، پیدا نمی‌شود. سیمان هم که برای ساختمان یافت نمی‌شود. من بعد از مدّتها دوندگی موفّق شدم از شهرداری جواز

۱- عباس آرام در دولتهای علم، منصور و چند سال اوّل نخست‌وزیری هویدا، وزیر خارجه بود. بعد از بازنشستگی مدّتی سناتور شد و سپس علم شغلی به او در دربار داد تا از نظر مالی در مضیقه نباشد. [سال ۱۳۶۳ در تهران درگذشت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

ساختمان بگیرم، آن هم به زور تو و می‌خواستم در تابستان چند اتاقی برای خودم بسازم، تازه سیمان نیست.» خیلی حرف عجیب عبرت‌انگیزی گفت. پشت من لرزید. خُدا لعنت کند این هویدا را. مثل اینکه واقعاً مأموریت خرابکاری دارد و کک هم او را نمی‌گزد.

حالا در هواپیما به طرف پاریس می‌رویم.

یکشنبه ۷ امرداد ۱۳۵۲

ساعت ۹ شاهنشاه وارد پاریس شدند. در فرودگاه، نخست‌وزیر فرانسه با گارد احترام حاضر بود. قبل از ورود شاهنشاه، من یک ساعت با نخست‌وزیر در فرودگاه... صحبت کردم. مسیو [پیر مسمر] Pierre Messmer... از گلیستهای خیلی پر و پا قرص است و اتّفاقاً از اطرافیهای پمپیدو و سالها وزیر دفاع بوده است. خیلی هم [پاک دامن] intègre است. ژنرال ارتش [بوده] است. راجع به خاورمیانه، نفت دنیا، دموکراسی و همچنین خاور دور و وضع آمریکا صحبت کردیم.

وقتی شاهنشاه وارد شدند، من داخل هواپیما رفتم. شاهنشاه به صورت استفهام، نه اعتراض، از من پرسیدند: این تشریفات چیست؟ عرض کردم: از خودشان بپرسید، اعلیحضرت مهمّ هستید، اینها کوچکی می‌کنند. چه باید کرد؟ باری شاهنشاه با نخست‌وزیر فرانسه سوار شدند، ما در [صف همراهان] cortege رفتیم. در طول راه به قدری تشریفات پلیسی بود که به وصف درنمی‌آمد. با آن که مسافرت به کلّی غیررسمی است، این همه تشریفات قائل شده‌اند. البتّه دست امیر متّقی معاون من هم در کار است. ولی که جرأت می‌کند به شاهنشاه عرض کند؟

باری چون شب تمام شاهنشاه پرواز کرده بودند، تشریف بردند استراحت. فرمودند یک بعد از ظهر بیدارشان کنند، برویم [بوآدوبولونی] Bois de Boulogne ناهار بخوریم و بعد از ناهار راه برویم. من عرض کردم: چون والاحضرتها ساعت ۱ وارد می‌شوند، من می‌روم آنها را بردارم بیاورم سر ناهار. فرمودند: برو. علیاحضرت مخالفت فرمودند، ولی چون شاهنشاه اعتناء نکردند، همین کار را کردیم. ولی علیاحضرت تشریف نیاوردند، رفتند استراحت کنند.

بعد از ظهر با بچه‌های شاهنشاه رفتیم سه ساعت گردش کردیم. البتّه من خیلی خسته شدم. با آن که قرار بود برای به دست آوردن نتیجه چک آپ به بیمارستان بروم، نرفتم. من باز دچار زیاد شدن گلبول سفید شده‌ام. به شاهنشاه عرض کردم. فرمودند: غصّه می‌خوری، از این جهت است. ضمن گردش بعد از ظهر... به شاهنشاه عرض کردم: مسافرت چه طور بود؟ فرمودند: بسیار بسیار خوب بود. هر چه خواستم دادند و برای هر کس هم وساطت کردیم، قول مساعدت دادند (منظور ملک حسین می‌باشد). عرض کردم: شاهنشاه سر حال نیستند، آیا هنوز از پرواز دیشب خسته هستید؟ فرمودند: بعد یواشکی به تو خواهم گفت. آخر گردش که به سفارت برگشتیم، به من فرمودند: هنوز کسالت من باقی است و به هیچ وجه معالجه نمی‌شود.... شاهنشاه فرمودند: تمام جهات نزدیکی نیکسون با شوروی را فهمیدیم. اوّلاً آمریکا می‌خواهد بین چین و شوروی اختلاف بیندازد، با هر دو لاس می‌زند. ثانیاً هر دو از جنگ اتمی وحشت دارند. ثالثاً شوروی به حدّی از لحاظ تکنولوژی عقب است که چاره ندارد که این عقب‌افتادگی را با نزدیکی با آمریکا جبران نماید. از لحاظ غذا و مواد خوراکی هم که به آمریکا محتاج است. بنابر این یک [نزدیکی] rapprochment قهری است. ولی خود آمریکاییها هم معتقدند که به هر صورت اگر از دست روسها برآید از سیاست جهانی خود که [تخریب] subversion در ردهٔ اوّل آن است دست بر نخواهند داشت. به این جهت با چینیها هم برای حفظ موازنه، قطعاً از این نزدیکتر می‌شوند.

شب به رستوران [کلوزری د لیلا] Closerie des Lilas برای شام خصوصی رفتیم.[۱] خوب بود. سر شام تمام به [حکایت‌گویی] anecdote گذشت. آخر شب عرض کردم: اگر برای معاینات شاهنشاه که باید به اسم ناخوشی من در دانشگاه پهلوی انجام گیرد وجود من لازم است، در رکاب برگردم. فرمودند: تا ببینیم نتیجهٔ معاینات این جا... [چه می‌شود]! اگر فایده نکرد بیا.

۱- در ماههای نخستین انقلاب، زمانی که آیت‌الله خمینی و هواداران او در پاریس بودند، این رستوران پاتق صادق قطب‌زاده شد.

دوشنبه ۸ امرداد ۱۳۵۲

صبح باز نخست‌وزیر فرانسه با وزیر خارجهٔ فرانسه آمدند سفارت، با همان تشریفات رفتیم فرودگاه. قبل از حرکت، شاهنشاه مصاحبهٔ مختصری با تلویزیون فرانسه کردند. وقتی آنها علّت خرید این همه اسلحه و توجیه آن را از شاهنشاه سؤال کردند، شاهنشاه جواب دادند، من احتیاج ندارم این کار را برای دنیا توضیح بدهم! ما ملت زنده و بزرگی هستیم و هرچه لازم دانستیم برای عظمت خود انجام می‌دهیم. خیلی خیلی عالی بود. شب هم عیناً تلویزیون فرانسه نقل کرد، یعنی نشان داد. شاهنشاه تشریف بردند. بعد هم والاحضرتها را راه انداختم که به سلامتی به آمریکا رفتند.

از اخبار مهمّ جهان رفراندوم یونان است که البتّه به نفع کلنل‌ها بود و پادشاه خلع شد.

امروز در تهران از شاهنشاه استقبال بزرگی به عمل آمد. می‌گویند یک ملیون و نیم نفر شرکت کرده‌اند. احتیاج به این کارها نیست. اگر برای چشم داخلیها است که اغلب می‌دانند به چه صورت این مردم را جمع‌آوری کرده‌اند و اگر برای خارجی است که خارج اعتنایی به آن ندارد. چنان که یقین دارم در هیچ جا منعکس نخواهد شد. جز در این گرمای تابستان باز هم مردم را ناراضی کردن نتیجه[ای] عاید نمی‌شود. قرار است تمام وکلا و سناتورها هم به فرودگاه بروند. اگر برای سفر آمریکا است که شاهنشاه خیلی به آمریکا تشریف برده‌اند، و اگر برای فتح نفت است که آن چه لازمهٔ تملّق بود در مجلسین گفته‌اند. وزیر دارایی می‌گفت در مجلس یک نفر هم درمورد مواد قرارداد حرف نزد. تمام تملّق بود و بس! عجب ملت بی‌چاره[ای] هستیم.... به هر حال افسوس من آن است که کار با این عظمت شاه بدون دلیل کوچک می‌شود. می‌گویند: گفتی باور کردم؛ تأکید کردی شک کردم؛ قسم خوردی، فهمیدم دروغ می‌گویی. به نظر من هویدا این بازیها را برای گول زدن و منحرف کردن افکار شاهنشاه درمی‌آورد و تعجّب دارم که مردی چنین با هوش و با عظمت گول این حرفها را می‌خورد، یا وانمود می‌کند که گول می‌خورد. این هم یک طرف قضیّه است. در این صورت، با این قضاوت، ما گول می‌خوریم.

پنجشنبه ۲۵ امرداد ۱۳۵۲

ساعت ۴ صبح وارد تهران شدم. بچه‌ها را بردم منزل خودشان خواباندم. خوشبختانه در راه گرفتار ناراحتی بچه‌ها، یا راهزنی هوایی، یا حمله در فرودگاه بیروت که نشسته بودیم، نشدیم. تمام روز را در منزل گذراندم. فقط ظهر یک ساعتی به دفتر رفتم. تلفنی حضور شاهنشاه عرض کردم که اگر شنبه به سلامتی تهران خواهند آمد، من دیگر به شمال نیایم و مزاحم نشوم. فرمودند: عیبی ندارد، نیایید.

جمعه ۲۶ امرداد ۱۳۵۲

جمعه در منزل گذراندم. عدّه[ای از] دوستان و اقوام دیدن آمدند. عصری سواری رفتم، بسیار خوش گذشت. اسب عزیزم را بعد از تقریباً یک ماه می‌دیدم. دل هر دومان برای هم تنگ شده بود!

... از اخبار داخلی باید همان ترقّی اجناس را به خصوص ترقّی قیمت شکر که در دست دولت است، نام ببریم. یاللعجب که نیکسون و هیث و پمپیدو و تمام مسئولین دولتهای جهان همّ و غم خود را مبارزه با انفلاسیون گذاشته‌اند و دولت ما نرخ اجناس را به شورای اصناف سپرده و خود را برکنار داشته است و این شورا چه می‌کند؟ همان کاری که گربه با دنبه بکند، اگر به او سپرده شود! قندی که باید کیلویی ۲۲ ریال فروخته شود، به پنجاه ریال در بازار سیاه گیر می‌آید و [قیمت] سایر اجناس نیز به همین نسبت بالا رفته است. دولت بالاخره معاملهٔ ۶۰۰ هزار تن گندم را با آمریکا کردند. قبل از محصول می‌گفتند بیش از ۲۰۰ هزار تن کسر نداریم. حالا می‌بینند ۶۰۰ هزار تن هم کم است، باید یک ملیون تن خرید. قیمت گندم از آن تاریخ تا حالا ۱۰۰٪ بالا رفته و ملت ایران ۷۰ ملیون دلار غرامت این ندانم‌کاری را می‌دهد. باری زیاد ننویسم. در این گیرودار جشن ۲۸ مرداد برپا می‌کنیم و همین مردم را به سان و رژه می‌بریم، یا از شاهنشاه استقبال یک ملیون نفری می‌کنیم. برای چه؟ من وضع را قابل انفجار می‌بینم و بسیار نگرانم.

شنبه ۲۷ امرداد ۱۳۵۲

صبح تمام به ملاقات گذشت، شاید صد نفری را دیده باشم. واقعاً این کار جانکاه است. ولی چه کنم؟ تنها سوپاپ اطمینان من هستم که لااقلّ مردم دلخوش می‌کنند که شاید عرض آنها به گوش شاهنشاه برسد. درست است که دستگاههای انتظامی دائماً گزارش عرض می‌کنند، ولی به هر حال دست مردم به آنها نمی‌رسد که باعث دلخوشی مردم بشود. حزب اقلّیّت هم که ماشاءاللّه تعالی دست‌نشاندهٔ دولت شده [است]. واقعاً نمی‌دانم چه طور و به چه صورت ممکن است مرد بزرگ و با عظمتی را این طور گول زد. یا شاهنشاه گول مصلحتی می‌خورند! این را دیگر نمی‌دانم. از زیرکی و هوشیاری شاهنشاه هرچه تصوّر کنم، دور نرفته‌ام. ولی به هر حال [واقعیّت این است] the fact remains که اوضاع مایهٔ نگرانی تامّ و تمام است و من به زودی این مسائل را به شاهنشاه عرض خواهم کرد.

بعد از ظهر، اوّل علیاحضرت شهبانو و بعد شاهنشاه تشریف آوردند.[1] علیاحضرت که طبق معمول اظهار لطفی نکردند، ولی شاهنشاه خیلی اظهار مرحمت فرمودند و احوالپرسی کردند. بعد هم مرا همراه بردند.

اوّلین چیزی که به من فرمودند این بود که اوضاع بلوچستان خیلی مایهٔ نگرانی است. افغانها دم درآورده‌اند و توسّط سفیر ما پیغام داده‌اند که دولت شاهنشاهی ایران باید به پاکستان بگوید که ما در مقابل حبس و تبعید سران بلوچ در بلوچستان پاکستان نمی‌توانیم ساکت بنشینیم. اگر دولت پاکستان بخواهد این رویّه را تعقیب نماید، باید عواقب آنرا تحمّل کند. شاهنشاه فرمودند: این نیست مگر دست روسها و هندیها که درست پشت سر این التیماتوم پیداست. عرض کردم: هیچ تردیدی در این امر نیست، ولی ما چرا نباید از موضع قدرت با آنها صحبت کنیم؟ چرا اجازه نمی‌فرمایید من غرب افغانستان را بشورانم؟ این کار امکان زیاد دارد. باید پاکستان و آمریکا و انگلیس هم کمک کنند. شاه [افغانستان] را هم که می‌توانیم در دست بگیریم. آتوهای زیاد داریم. چرا اجازه

۱- شاه و شهبانو از نوشهر می‌آمدند.

نمی‌فرمایید استفاده شود؟ من که همان موقع کودتا عرض کردم که نظرم بر مسالمت نیست. فرمودند: مثل اینکه درست می‌گویی و باید از این فکرها کرد. حالا یک نقشه به من بده که چه می‌توانی بکنی؟ عرض کردم: همه کار می‌توانم بکنم. به علاوه شاهنشاه از وضع بلوچستان خود ما به هیچ وجه ناراحت نباشید. من به اعلیحضرت همایونی اطمینان قطعی می‌دهم که صد درصد در کنترل ماست و در کنترل غلام شماست که من باشم. من در عالم خصوصیّت طوری با مردم تا کرده‌ام که به من معتقد هستند. سوای اوامر و از این حرفهای پوچ است. نظر مبارک هست وقتی در چند سال قبل یک آمریکایی را در بلوچستان کشتند، دولت نتوانست قاتل را به دست بیاورد، ایادی من پیدا کردند. با قاتلین جنگ کردند. چندین نفر کشته دادند، کشته گرفتند، تا بالاخره قاتلین را گرفتند. تازه آن دادشاه هم که یاغی شده بود، بر اثر بدرفتاری ژاندارمری بود که خیال تجاوز ناموسی به او کرده بودند وگرنه وقتی غلام شما حاکم بلوچستان بود، این دادشاه خانه شاگرد آشپزخانهٔ من بود. فرمودند: کاملاً خاطرم هست، ولی به هر صورت حواست جمع باشد که وضع بسیار ناراحت‌کننده به نظر می‌رسد....

یکشنبه ۲۸ امرداد ۱۳۵۲

صبح بر سر مزار شهدای ۲۸ مرداد و سپهبد زاهدی گل گذاشتم. فاتحه[ای] هم در آرامگاه شاهنشاه فقید خواندم. قسمت امور اجتماعی دربار شاهنشاهی درمورد شهدا واقعاً عالی عمل کرده است. در آن جا یک استخر شنا و وسایل ورزشی بسیار خوب آماده شده است. سابقاً مردم دسته گلهای بزرگ می‌آوردند. ما قدغن کردیم هر کسی یک شاخه گل بیاورد و بقیّه پول دسته گل (یا سبد گل را) پول بدهد. از این کار سالی یک ملیون تومان جمع می‌شود. البتّه در فرصتهای مختلف و تشریفات متفاوت با این پول ما مدرسه، استخر شنا، درمانگاه و غیره می‌سازیم که خیلی طرف توجّه مردم واقع شده است. امروز هم احساسات خوبی نشان دادند. امّا عجب این بود که بر سر مقبرهٔ زاهدی بانی کودتای ۲۸ مرداد و ساقط کنندهٔ مصدّق مگس هم پر نمی‌زد. یاللعجب از این مردم ابن‌الوقت.

بعد برگشتم. شرفیاب نشدم. به فرودگاه رفتم. وقتی شاهنشاه وارد شدند، فرمودند: باز هم خبرهای بسیار بد از بلوچستان دارم که دسته‌های گریلای تربیت شده از عراق وارد شده‌اند (در بلوچستان ما). فرمودند: ابلاغ کن خائنین اگر گیر افتادند، فوری باید محاکمه شده، اعدام شوند. عرض کردم: من هم خبر دارم، ولی غمی نداشته باشید، اوضاع تحت کنترل است، ولی باید به سرعت جنبید. درمورد افغانستان هم عرایضی دارم که به نوشهر خواهم آمد، عرض کنم. مهمّ است، باید کار کرد و سرعت به خرج داد.

شاهنشاه تشریف بردند.[1] من در برگشتن [مصاحبه] شاهانه را با *Meet the Press* در واشنگتن خواندم. بسیار عالی است. به شاه دعا کردم. فقط درمورد افغانستان فکر می‌کنم خوب نبود شاه و خانوادهٔ سلطنتی را به این زودی فراموش کنیم. چندی پیش هم شاهنشاه مصاحبه[ای] با یک روزنامهٔ هندی کردند و سران عشایر را به طور کلّی خائن خواندند. من عرض کردم: این صحیح نیست. فرمودند: همین که گفته‌ام خوب است، اصرار کردند که باشد. من بالأخره موفّق شدم و اجازه گرفتم که در ترجمهٔ فارسی و جرائد ایران این مطلب حذف شود. چه باید کرد؟ قدرت، این اعتمادها را به شخص می‌بخشد.

از اخبار مهمّ جهان قسم خوردن رئیس جمهور جدید یونان است. همهٔ زندانیان سیاسی را عفو کرد، حتّی آنها که در کودتای اخیر بحریّه دست داشته‌اند، و قول داد که جرائد آزاد خواهند بود و انتخابات آزاد هم تحت یک حکومت غیرنظامی ظرف یک سال انجام می‌پذیرد. باری پادشاه یونان هم مهمان ماست و هواپیمای شخصی شاهنشاه هم ایشان را آورده و می‌برد. من سابقاً عرض کردم: خوب نیست ایشان بیایند. فرمودند: چه عیب دارد؟ (این میل علیاحضرت شهبانو به اغوای دوست یونانی ایشان الی خانم است که خیال استفاده از قبل پادشاه داشت).[2] هزار عیب دارد. این مرد حالا مخالف رژیم جدید است، خود احمقش نباید بیاید و ما را گرفتار محظور سازد. ولی این مرد آن قدر گداست که چهار روز مهمانی را مغتنم می‌شمارد. در زمستان که در سنت موریتز هنوز

۱- شاه به نوشهر باز می‌گشت.

۲- الی آنتونیادس Eli Antoniades مدّتی دبیر دبیرستان ژاندارک بود. سپس همکار مهدی بوشهری، همسر والاحضرت اشرف، شد.

پادشاه و مهمان ما بود، خرج سلمانی خود و خانم خود و بچه‌هایش را در سیاهه ما می‌نوشت.

...

دوشنبهِ ۲۹ امرداد ۱۳۵۲

امروز صبح رئیس سازمان امنیّت و رؤسای عشایر بلوچ را در منزل خواستم و دو ساعتی دستورات لازم برای دستگیری گریلاها دادم. ولی این کافی نیست، باید ستاد عملیّاتی به ریاست خودم در چاه‌بهار تشکیل شود. پس فردا که به نوشهر می‌روم، به عرض می‌رسانم و در برگشتن اقدام لازم می‌کنم. علاوه بر عملیات، باید مراقبتهای زیادی بشود.

بعد به فرودگاه رفتم که علیاحضرت شهبانو را که [از نوشهر] برای افتتاح کنگره ورزشکاران آسیا تشریف می‌آورند خیر مقدم بگویم. تشریف آوردند و طبق معمول با من سرسنگین بودند. من در دلم می‌خندیدم و در عین حال حقّ به ایشان می‌دهم. بالأخره زن و تابع احساسات است. شاید یک ارزش زن هم همین باشد! در فرودگاه بودم، تا تشریف بردند و برگشتند به فرودگاه و رفتند.

بعد دفتر آمدم. وزیرمختار انگلیس دیدنم آمد و گفت ملکه انگلیس شکرگزار است که شاهنشاه سر راه برگشت از استرالیا برای ناهار از ایشان دعوت کرده‌اند که در فرودگاه صرف شود. من متأسّفانه موقعی که این تصمیم اتّخاذ شده، در تهران نبودم، وگرنه نمی‌گذاشتم که شاهنشاه به فرودگاه تشریف بیاورند. او را خدمت شاه می‌بردم که افتخار صرف ناهار داشته باشد. خیلی حیف که دیر شده [است.]

بعد از ظهر... دیدن والاحضرت شاهدخت شهناز رفتم، یعنی ایشان خواسته بودند که بروم. مدّتی با من مشورت کردند که چه جور پدرشان را ببینند. من مشورت دادم که صبح چهارم آبان، روز تولّد شاهنشاه، بدون خبر قبلی بروید به کاخ و وارد اتاق پدرتان بشوید و به ایشان تبریک عرض کنید و شروع به بوسیدن پدرتان نمایید. گفتم پدر، شما را دوست دارد و اگر با شما متغیّر است برای سلامت خود شماست که دست از حرکات ناشایستی که

به اغوای شوهرتان مرتکب شدید بردارید (اعتیاد به مواد مخدّر و السدی). گفتند حالا که برداشته‌ایم (و به نظر می‌رسد که راست می‌گویند). گفتم پس دیگر اشکالی در پیش نیست.

...

سه‌شنبه ۳۰ امرداد ۱۳۵۲

صبح با وزیر اقتصاد ملاقات داشتم. مدّتی درمورد گرانی و بی سر و سامانی کارهای دولت صحبت کرد. خوب آقای من خودتان که دولت هستید و وقت گرانبهای کشور را به این صورت تلف می‌کنید! یک ساعتی صحبت کردیم. خودش آدم باهوشی است (هوشنگ انصاری). دوست من هم هست. در خصوص گرانی اجناس در دنیا به این نتیجه رسیدیم که متزلزل بودن وضع پول بین‌المللی که همهٔ ارزها مواج شده و بدی وضع زراعتی چین و شوروی و فشار آمریکا بر ژاپن و آلمان برای بالا بردن قیمت ین و مارک و عکس‌العمل متقابل ژاپن برای تهیّه [ذخیره] stock pile باعث این گرانی و بدبختی بین‌المللی شده و درست هم هست. لکن در ایران این مسائل نیست. به نان و گوشت که [کمک‌هزینه] subside می‌دهیم، چرا قیمت را بالا می‌برند؟ جز آن که رئیس اصناف دزدی می‌کند و خدا می‌داند با چه اشخاصی دست اندر کار است.

چهارشنبه ۳۱ امرداد ۱۳۵۲

امروز صبح... به نوشهر رفتم. پیش از ظهر دو ساعت و بعد از ظهر ۱ ۱/۲ [ساعت] شرفیاب بودم. به این صورت که وقتی صبح دو ساعت شرفیاب بودم، نزدیک ظهر عرض کردم: اقبال، مدیر عامل شرکت ملّی نفت هم منتظر شرفیابی است. اگر اعلیحضرت او را نپذیرید، دق می‌کند. فرمودند: درست می‌گویی، برو بگو اقبال بیاید. خودت ناهار با ما بخور. بعد از ظهر باز کار می‌کنیم.

اوّل از سلامتی شاهنشاه جویا شدم. فرمودند: خوشبختانه به‌کلّی معالجه شدم، معلوم شد کسالت ویروسی است. عرض کردم: من که برای امتحان خون خودم به انستیتو

پاستور پاریس رفته بودم، معلوم شد اخیراً ویروسها به قدری زیاد شده‌اند که اصولاً باب جدیدی در طب می‌گشایند و شاید تقریباً تئوریهای سابق را به هم بریزند. به این جهت من دیروز در انستیتو پاستور تهران اصرار کردم که کار ویروس‌شناسی خود را آغاز کنند. مدّتی در راز خلقت و قدرت خدا صحبت شد.

بعد در خصوص بلوچستان و افغانستان به تفصیل صحبت کردیم و تصمیمات مهمّ اتّخاذ شد. به این معنی که عرض کردم: قضیّهٔ بلوچستان همان طور که شاهنشاه توجّه دارید، مسألهٔ روسها است. چهارتا گریلایی که در عراق تربیت شوند، نمی‌توانند مؤثّر باشند و کاری از پیش ببرند. باید منتظر پیش آمدهای بیشتری از جانب پاکستان (از جانب بلوچهای طاغی) و هم‌چنین از سمت افغانستان بود که خواه ناخواه باید به بلوچهای طاغی کمک کنند. بنابراین ما دو کار در پیش داریم، یکی اینکه این چند نفر طاغی را در بلوچستان از بین ببریم، که به اقبال شاهنشاه کار مشکلی نیست، من ترتیب آن را دادم. دیگر اینکه افغانها را به زانو دربیاوریم. فرمودند: آخر دست روس پشت سر آنهاست. عرض کردم: باشد، روس که نمی‌تواند به آن جا سرباز بفرستد. بر فرض هم کار مشکلی بود، چاره نیست، باید اقدام کرد. ما که نمی‌توانیم بنشینیم که بیایند سر ما را ببرند. اگر اندک موفّقیّتی پیدا کنیم، چنان که در کردستان به دست آمده (ملاّ مصطفی بارزانی)، خواه ناخواه انگلیس و آمریکا دنبال ما می‌آیند، چنان که در کردستان آمده‌اند. فرمودند: «درست می‌گویی. خوب، چه فکر کرده‌ای؟» عرض کردم: در وهلهٔ اوّل اجازه فرمایید من غرب افغانستان را بشورانم. این کار امکان دارد. در ثانی باید پادشاه را در دست گرفت. فرمودند: خیلی پفیوز است، هیچ علاقه به اقدامی ندارد. هر قدر سفیر ما در رم خواسته است با او تماس بگیرد، نشده [است]. عرض کردم: بدبخت زندانی نورمحمّد اعتمادی صدراعظم سابق و سفیر فعلی افغانستان است، که مرد دورویی است. مسلماً پادشاه به او اعتماد ندارد. بنابراین قطعی است که جرأت نمی‌کند با سفیر شاهنشاه تماس حاصل کند، باید از راه دیگر رفت. فرمودند: چه راهی؟ عرض کردم: مثلاً اجازه فرمایید دکتر خانلری (پرویز ناتل) را که مرد نویسنده‌ای است و طرف توجّه افغانها هم می‌باشد و سابقاً که به افغانستان می‌رفت خیلی طرف توجّه پادشاه بود و حتّی ناهار و

شام با او خورده است، به عنوان اینکه در اروپا بوده و می‌خواهد ادای احترامی به شاه بکند، بفرستم. از طرف خودش این اقدام را بکند و برود شاه را ببیند و وقتی نفس او به نفس شاه رسید، یواشکی بگوید من آمده‌ام از طرف شاهنشاه به شما بگویم اگر در عسرت هستید هر قدر پول بخواهید تقدیم می‌کنم، که لااقلّ شاه در دست ما باشد و منّتی از ما داشته باشد. موقعش که رسید و زمینه که آماده شد، هم خودش تشویق به آمدن می‌شود و هم ممکن است آمریکا و انگلیس به او فشار بیاورند، حتّی چینیها. به خصوص که در ماههای آخر در قبال خواستهٔ شورویها خیلی مقاومت به خرج می‌داد، چنان که هنگام آمدن پادگورنی به کابل در گرویدن به بلوک شرق خیلی مقاومت کرد. فرمودند: به هر حال نظر خوبی است، فوری اقدام کنید.

راجع به سرکوبی چند نفر گریلایی که فعلاً به بلوچستان آمده‌اند هم نقشه‌هایم را تمام تصویب فرمودند. فرمودند: هر چه زودتر، من نمی‌توانم این مسائل را تحمّل کنم، قابل قبول برایم نیست. عرض کردم: با عجله نمی‌شود، ولی انشاءاللّه قطعاً انجام می‌شود، نگران نباشید.

در خصوص داود خان، صدراعظم و رئیس جمهور افغانستان، مدّتی بحث کردیم که آیا چه وضعی به خود خواهد گرفت. آیا آلتی در دست نظامیهای متمایل به شوروی می‌شود یا تکانی می‌خورد و لااقلّ عشایر و علما را در قبال آنها حفظ می‌کند که تعادلی نگاهدارد؟ فرمودند: هیچ معلوم نیست. عرض کردم: مرد پخته‌ایست، فکر نمی‌کنم به این آسانیها آلت بشود. فرمودند: تا چه امکاناتی داشته باشد، ولی سابقاً که علما از او نفرت داشتند.

شاه را خیلی خسته کردم. چون این صحبتها زیاد طولانی شد، قدری راجع به صحبت عروسی شاهنشاه و شایعات بین مردم گفتم، خیلی خندیدند....

راجع به والاحضرت شهناز عرض کردم شاه را ملایم کردم.

عرض کردم: چرا تلگراف تبریک به رئیس جمهور یونان را اجازه نفرمودید مخابره کنم؟ فرمودند: آخر بیچاره پادشاه مهمان ماست. چه طور من تلگراف تبریک مخابره کنم؟ واقعاً شاه یک انسان تمام عیار است. عرض کردم: به همین ملاحظات بود که عرض

کردم باید امسال نیاید، ولی خودش بچه احمقی است و مفت‌خور. شاه خندیدند. فرمودند: تو اصلاً از او بدت می‌آید. عرض کردم: چنین نیست.

...

راجع به یک معامله عرض کردم که فلان کس یک ملیون دلار حقّ معامله می‌خواهد از طرف ما بگیرد. با کمال تعجّب دیدم اجازه دادند که باز هم معامله بکنیم. بعد پیش خودم این مطلب را تجزیه و تحلیل کردم که چه طور شاهنشاه که در این مسائل این همه سختگیر هستند، به این آسانی تسلیم این نظر شدند. باز هم دیدم شاه انسان کاملی است. می‌خواهد به این شخص کمک شده باشد.

...

یک مطلب آخری هم... [که] چون پمپیدو نخست‌وزیر خود را به استقبال شاهنشاه فرستاد، لابد شاهنشاه هم امر می‌فرمایند نخست‌وزیر با غلام از پمپیدو استقبال کند. فرمودند: در آن وقت پمپیدو در پاریس نبود، حالا که او می‌آید، خود من در تهران هستم! بنابراین لازم نیست نخست‌وزیر برود. من حالت تعجّب به خود گرفتم. عرض کردم: مگر شاهنشاه به فرودگاه تشریف می‌آورید؟ فرمودند: خیر. عرض کردم: پس چه فرقی می‌کند؟ فرمودند: آخر نخست‌وزیر فرانسه به عنوان پذیرایی من آمده بود. به هر صورت دیگر من بحثی نکردم، ولی می‌دانم که شاهنشاه تا حدّ اعلا می‌خواهند تلافی نیامدن پمپیدو را به جشنهای شاهنشاهی درآورند. دیگر راجع به گارد احترام عرضی نکردم ولی مسلماً باید گذاشته شود.

راجع به آمدن ملکهٔ انگلیس صحبت کردم که حیف شد قبول فرمودید ناهار در فرودگاه میل فرمایید. او را به خدمت می‌آوردیم. دیدم فوری احساس ناراحتی کردند و به هر صورت فرمودند: بلی، درست فکر نکرده بودم. به هر صورت قبول کرده‌ایم، تمام شده [است]، ولی گارد احترام برایش لازم نیست.

پنجشنبه ۱ شهریور ۱۳۵۲

صبح اوّل وقت ساعت ۷ با فرمانده ژاندارمری و رئیس ساواک جلسه دو ساعته برای

کارهای بلوچستان داشتم.

بعد به ملاقاتها گذشت. از جمله سفیر سابق آمریکا دوگلاس ماک آرتور که مشاور کمپانی اسلحه‌سازی هیوز در بلژیک شده، به دیدنم آمد.

بعد از ظهر... به دیدن آیت‌الله خوانساری رفتم. بعد دیدن خانم مرحوم سپهبد ضرغام، فرمانده سابق ژاندارمری، که از افسران فوق‌العادّه قابل و صحیح‌العمل بود و تازگی سکته کرد، رفتم.[1] وقتی من نخست‌وزیر بودم و عشایر کهکیلویه اغتشاش راه انداختند، او سرتیپ بود و آنها را با شجاعت و هوشیاری تمام قلع و قمع کرد. خدا رحمتش کند.

...

جمعه ۲ شهریور ۱۳۵۲

امروز... ظهر به فرودگاه رفته، پادشاه سابق یونان که از نوشهر آمد، راه انداختم که به اسپانیا رفت.

یک آمریکایی که به مسائل خاورمیانه خیلی وارد است دیدنم آمد. راجع به جانشینی ملک فیصل مثل اینکه خیال آنها راحت است. پرنس خالد شاه می‌شود، پرنس فهد نخست‌وزیر، و پرنس سلطان وزیر دفاع، اللّه اعلم به حقایق‌الامور[2]. ولی به هر حال عربستان سعودی شیشه عمر (نفت) آمریکا را در دست دارد و اوّلین تولیدکنندهٔ دنیاست و بزرگترین ذخایر نفت جهان را در اختیار دارد. آمریکا نمی‌تواند در قبال چنین مسأله[ای] ساکت و خاموش باشد. حتّی شنیده‌ام نقشه‌های محرمانه دارند که در صورت لزوم آن جا را اشغال نظامی بکنند. معلوم نیست در مسافرت برژنف به واشنگتن چه جور تقسیماتی در این منطقه کرده باشند، ولی به هر حال قطعاً عربستان سعودی سهم آمریکاست، چنان که فکر می‌کنم ما هم باشیم! زبانم لال! ولی اوضاع و احوال این طور

۱- سپهبد محمّدحسین ضرغام در ۱۳۴۱ فرمانده لشکر خوزستان بود و در عملیّات سرکوبی شورشیان بویراحمدی، شدت عمل زیادی از خود نشان داد.

۲- ["اَللّهُ اَعْلَمُ به حَقایقِ الاُمور"، خداوند، از حقیقت کارها آگاه‌ترین است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

نشان داده است. به هر حال آنها ابرقدرت هستند و:

در کف شیر نـر خـون‌خواره‌ای غیر تسلیم و رضا کو چـاره‌ای؟

البتّه یک چاره هست و آن اعتقاد و ایمان به وطن و شاهنشاه و از خودگذشتگی است، ولو عدّه[ای] ناچیز باشند. آن وقت می‌شود ابرقدرت را انسان به دنبال خود بکشاند، ولی با یک عدّه دیّوث نوکر باب نمی‌شود. باری من فکر می‌کنم کـه افـغانستان در حـوزهٔ نـفوذ شوروی واقع شده باشد، چون نفوذ شوروی در جوار چین و هند در ایـن مـنطقه بـرای شوروی یک مسألهٔ حیاتی است و به ایـن جـهت است کـه فکـر مـی‌کنم مـا آهـن سـرد می‌کوبیم. امّا باید کوبید، نمی‌شود بیکار نشست که سر انسان را ببرند. لااقلّ بـا بـعضی اقدامات شاید بتوان یک راه [سازش] compromise پیدا کرد.

...

شنبه ۳ شهریور ۱۳۵۲

امروز مصادف با حملهٔ متّفقین به ایران در زمان جـنگ دوم است. یـعنی شـوروی و انگلیس از تمام مرزها به ما حمله کردند و غافلگیرانه به ما شبیخون زدند. انصافاً ارتش ما با روحیه بسیار ضعیف و بد پا به فرار گذاشت که مایه ننگ است. فقط سرلشکر مقدّم در کرمانشاه ایستادگی کرد و سبیل انگلیسها را دود داد. در همه جا با این کوهستانها همین کار را می‌توانستیم بکنیم، ولی فرماندهان ما متأسّفانه از طبقهٔ نوکرباب و معلّق‌زن بودند و فقط در فکر خود و ما را با آن افتضاح رو بـه رو سـاختند. نـیروی دریـایی هـم مـقاومت مذبوحانه[ای] کرد، ولی انصافاً خوب جنگید و شهدای فـراوانـی داد، مـنجمله مـرحـوم دریادار بایندر، فرمانده وقت که مردانه جنگید و کشته شد. خدایش بیامرزد. به هر صورت از بی‌ایمانیها متأسّفانه پند نمی‌گیریم و در راه تولید ایمان هم نیستیم.

تمام امروز من به ملاقات گذشت. منجمله عـلی رضـائی پـیش مـن آمـده و تـعریف می‌کرد چه جور ناجوانمردانه نخست‌وزیر خـواست او را جـلوی شـاهنشاه بـی‌آبرو کـند. خوشبختانه شاهنشاه متوجّه شدند که باید حرف دولت بی‌معنی باشد، چون چندی قبل

[رضائی] به نخست‌وزیر ایراد کرد که چرا پیش‌بینی گرانی مواد اوّلیّه را قبلاً نکرده بودند، خواستند او را بزنند (رضائی رئیس کارخانجات... نورد اهواز).

ساعت ۵½ شاهنشاه از نوشهر به اتّفاق علیاحضرت شهبانو تشریف آوردند. اوّلین مطلبی که به من فرمودند این بود که دیدی پادشاه افغانستان چه کرد؟ امروز اعلامیه داده و به نفع جمهوری استعفاء و با داود بیعت کرده است. عرض کردم: بلی قربان، از وقتی شنیدم تا حالا سرم درد می‌کند، ولی قدری تقصیر با ماست. او را رها کردیم. یک بدبخت با عائله سنگین در اروپا از گرسنگی که نمی‌تواند بمیرد. بیعت کرد که پول به او برسانند. امان‌الله پادشاه اسبق افغانستان هم تا چند سالی که با محمّد نادرشاه، پدر ظاهرشاه، بیعت نکرد، به او پولی نمی‌دادند. بالأخره بیعت کرد. شکم گرسنه ایمان ندارد. ولی به هر حال او با داود بیعت کرده است. اگر جوانها داود را بیندازند، هنوز ممکن است از وجود او استفاده کرد و من عقیده دارم که ما کار خودمان را بکنیم. چیزی نفرمودند. در این ضمن وزیر خارجه جلو آمد و عرض کرد که نعیم برادر داود خواسته است به ایران بیاید. درمورد بلوچستان و پختونستان عرایضی به شاهنشاه بکند. فرمودند: گه خورده است! مگر من پاکستانم؟ خیلی جواب سخت بدهید که این افکار را از سر خارج کنید.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود. سفر والاحضرت شاهدخت اشرف به هند مطرح بود. بوتو استدعا کرده بود والاحضرت شاهدخت سر راه، به جای کراچی، در کویته بنشینند. قبول فرمودند. من نفهمیدم برای چه؟

یکشنبه ۴ شهریور ۱۳۵۲

امروز سلام مبعث بود. من درست هشت سال است که وزیر دربار شده‌ام. یک عمر است. چون روز مبعث بود که شاهنشاه به من امر فرمودند وزیر دربار باشم. شاهنشاه مجموعاً سرحال نبودند، با آن که سعی می‌فرمودند خودشان را خوشحال نشان دهند و بر خلاف معمول جواب همهٔ تبریک‌ها را دادند!

اوّل که تشریف آوردند، به من فرمودند: «تا یادم نرفته، خانلری لازم نیست به رم برود. با این مرد (منظور پادشاه افغانستان) فایده ندارد.» عرض کردم: برای بعدها مفید خواهد

بود. چون از دو حال خارج نیست، یا داود آدم می‌شود و با ما کنار می‌آید و یا از بین می‌رود. در صورت دوم باز هم مفید خواهد بود که در دست ما باشد. فرمودند: ابداً. من دیگر لجاجت نکردم ولی بر عقیدهٔ خودم باقی هستم و باز هم اصرار خواهم کرد. ما سی و هشت روز اعتنایی به این بدبخت نکردیم. در اروپا که هوا نمی‌توانست بخورد. بالاخره احتیاج داشت، چه کند؟ گویا وقتی [محمدظاهر] شاه لندن بوده، نعیم برادر داود پیش او رفته و خواسته است که شفیق نخست‌وزیر را برکنار و داود را صدراعظم نماید. شاه زیر بار نرفته، در عوض عبدالولی خان[1] را که از ترس کودتای خود عبدالولی همراه داشته است، به عجله به کابل پس فرستاده است. عبدالولی به محض ورود قضایا را احساس می‌کند و به ولیعهد پیشنهاد می‌نماید داود را بگیرد. ولیعهد موافقت نمی‌کند [و] می‌گوید پدرم تا سه روز دیگر برمی‌گردد. ولی تعجّب از این است که یک هنگ خود عبدالولی هم جزء یاغیها بوده است. عبدالولی به اتّکای چه قدرتی می‌خواسته چنین عمل تندی بکند؟

در سلام امروز نکتهٔ مهمّی که شاهنشاه اشاره فرمودند این بود که انقلاب ما طبیعت و رنگ وطنی دارد و منطبق بر قوانین اسلام است. به رئیس سنا و مجلس هم فرمودند که از جانب افغانها نگرانی دارند و لایحهٔ هیرمند را که این همه ایران در آن گذشت کرده است (به عقیدهٔ من به صورت خطرناک) و مجلسین هم تصویب کرده‌اند، دارند افغانها زیرش می‌زنند.

بعد از ظهر چند مجلس عروسی رفتم. بعد با پروفسور لنچوسکی استاد دانشگاه برکلی آمریکا دو ساعتی حرف زدم. این شخص متخصّص امور خاورمیانه است! و فکر نمی‌کرد که کیسینجر به اعراب اعتنایی بکند، ولی من برعکس خیال می‌کنم. به هر صورت فعلاً نگرانی آمریکا این است که مبادا واقعاً اعراب مسألهٔ نفت را در مبارزه خود با اسرائیل مورد استفاده قرار دهند.

از اخبار مهمّ جهان... مذاکرات کویت و عراق بر سر جزائر بوبیان و وربه به نتیجه نرسیده و جای تعجّب است که رادیو بغداد به جای آن که این مطلب را بگوید (چون

۱- عبدالولی خان داماد پادشاه و فرمانده پادگان کابل بود.

هیئت کویتی به ریاست نخست‌وزیر کویت در بغداد است) مقداری به ما فحش داد و اینکه دو کشور از ایران نگرانند....

امروز صبح مبعث رفتم منزل خواهرم که از من بزرگتر است (فاطمه خزیمه علم)، تبریک بگویم. از جلوی اتاق مرحومه مادرم گذشتم، خیلی خیلی منقلب شدم. تا چند ساعتی در سلام حالم بسیار بد بود. مردم خیال می‌کردند مورد بی‌مرحمتی اعلیحضرت همایونی واقع شده‌ام!

دوشنبه ۵ شهریور ۱۳۵۲

صبح... در شرفیابی مقداری باز راجع به شایعهٔ ازدواج صحبت شد و اینکه بر ما مسلّم شده است که این تبلیغات وسیلهٔ شورویها انجام می‌گیرد (در دلم گفتم اگر نه وسیلهٔ دولت خودتان). البتّه قسمت اوّل درست‌تر است، ولی من اخیراً نسبت به دولت خیلی سوءظن پیدا کرده‌ام و ترسم از این است که علیاحضرت شهبانو را نیز در دست گرفته باشند. زبانم لال باشد! ولی زن ضعیف‌النفس است و جاه‌طلب.

شرح مذاکرات با سفیر آمریکا را در جمعه شب گذشته به عرض رساندم که فوق‌العادّه از سفر شاهنشاه به آمریکا تعریف می‌کرد. می‌گفت فولبرایت که از هیچ‌کس تعریف نمی‌کند، در مجلس مهمانی سفارت ایران می‌گفت: He is a pro یعنی کار خودش را خوب می‌داند....

...

برای انتخابات دکتر بینا به سناتوری انتخابی آذربایجان عرض کردم. فرمودند: جزء حزب مردم است که اصلاً اکثریّت ندارد. عرض کردم: باکمال تأسّف ایران نوین هم اکثریّت ندارد (حزب اکثریّت). شاهنشاه خندیدند. ولی فرمودند: حالا فکر کرده‌ایم این چیزها را آزاد بگذاریم. خیلی من از این فکر شاهنشاه عرض تحسین کردم. بعد موضوع ولیان و مداخله در انتخابات اتاقهای فرهنگ روستایی را به عرض رساندم که چه قدر احمقانه است. خواستم عرض کنم بدبخت دکتر کنی هم که غیر از این چیزی نمی‌گفت (کنی دبیر کلّ حزب مردم پیش از این بود). تأمّل کردم. دیدم هنوز زود است.

اجازه خواستم از جانب شاهنشاه به احوال‌پرسی منصورالملک نخست‌وزیر اسبق پدر [حسن] علی منصور نخست‌وزیر سابق بروم. اجازه فرمودند.... [سفیر] اقتصادی ایران در آمریکا (جهانگیر آموزگار) عرض کرده بود که مجلّات و روزنامه‌های بزرگ، بر اثر مقالاتی که در خصوص نفت منتشر کرده است، از او دعوت کرده‌اند برود برای آنها سخنرانی کند. فرمودند: باید این نکته را دائماً تذکّر بدهد که قیمت نفت ما با قیمت [کالاهایی] که ما از آنها می‌گیریم هیچ تناسب ندارد....

چهارشنبه ۷ شهریور ۱۳۵۲

صبح باز هم خیلی به اختصار شرفیاب شدم... تلگرافی از عیسی مبارکی از بلوچستان رسیده بود که شش قبضه مسلسل به دست آورده (یعنی همین گریلاها آورده تسلیم کرده‌اند).[1] مسلسل‌ها ساخت روس است. شاهنشاه ضمن قدردانی، فرمودند: چرا فشنگ آن را نداده‌اند؟ عرض کردم: می‌پرسم... لابد مهمّات در دست رؤسای گریلاست و به دست افراد نمی‌دهند. ولی اصولاً مسلسل دستی اسلحهٔ مؤثّری نیست. اعلیحضرت مطمئن باشند همه را می‌گیریم. مسلسل برای بچه شهری مترسک است و از نزدیک مؤثّر می‌باشد، در کوه اثری ندارد، چون نمی‌توان تیراندازی دقیق کرد. آن هم از راه دور...

...

سر شام رفتم... بعد از شام عرض کردم: امروز صبح که نخست‌وزیر کابینه را ترمیم کرد، رؤسای دانشگاههای ملّی و مشهد را هم معرّفی کرد. آخر اگر از غلام مسئولیّت می‌خواهید چه طور بدون نظر غلام رئیس دانشگاه تعیین می‌فرمایید؟[2] فکر می‌کردم عصبانی بشوند. اتّفاقاً نشدند. فرمودند: خوب حالا شده، دیگر نمی‌توان کاری کرد. با من دعوا نفرمودند. خیلی حرف حسابی بود، شاهنشاه هم با انصاف است....

۱- عیسی مبارکی از سران طایفه مبارکی (ساکن جنوب ایرانشهر)، مدّتی فرماندار ایرانشهر و سپس نماینده مجلس شد. در منطقه خود بسیار بانفوذ بود.

۲- بازرسی دانشگاهها به عهدهٔ وزارت دربار بود.

پنجشنبه ۸ شهریور ۱۳۵۲

... بعد از ظهر در رکاب شاهنشاه و علیاحضرت شهبانو برای شرکت در جشن هنر رفتیم به شیراز. در راه من پهلوی دست اعلیحضرت همایونی نشسته بودم و عرایضم را عرض کردم. مطالب مهمّ تمام راه طول کشید. علیاحضرت هم تنها مشغول روزنامه خواندن بودند. من قدری ناراحت شدم. خوشبختانه خبر خوشی به اعلیحضرت همایونی دادم. درمورد عروسی که روزنامه‌ها نوشته بودند، به عرض رساندم. فرمودند: بده شهبانو بخوانند....

عرض کردم: پادشاه نپال که می‌آید، همان طور که برای ملکهٔ انگلیس تشریف می‌برید در فرودگاه صرف ناهار بفرمایید، با پادشاه نپال هم در آن جا صرف ناهار فرمایید، به جای آن که او را به سعدآباد بیاوریم. فرمودند: چرا؟ عرض کردم: آخر بین این دو برای ما فرقی نیست. هر دو رئیس کشور هستند و هر دو پادشاه، چرا فرقی بگذاریم؟ شاهنشاه فوری متوجّه نکته شدند. فرمودند: راست می‌گویی. این تشریفات احمق هیچ عقل ندارد. عرض کردم: اجازه فرمایید برای پمپیدو رئیس جمهور فرانسه هم گارد احترام بگذاریم. اجازه فرمودند (چون آن بی‌چاره این کار را کرده بود وقتی [پاریس] تشریف بردند).

عرض کردم: آیت‌اللّه خوانساری به دزآشیب آمده همسایه ماست. بدون خبر خانه‌اش رفتم و متقاعد شد که بر علیه این مارکسیستهای اسلامی فتوی بدهد. عرض کردم: قبلاً که دکتر کنی رئیس حزب مردم بود، اجازه نفرمودید رستم امیربختیار جزو کمیته مرکزی باشد، چون عضو دربار است. حالا اجازه فرموده‌اید که برود. کسب تکلیف می‌کند. قدری تأمّل فرمودند. فرمودند: خیر نباید برود (با آن که قبلاً اجازه داده بودند).

عرض کردم: پاکستان برای عملیّات نظامی در بلوچستانِ پاکستان هلیکوپتر خواسته [است]. فرمودند: گفته‌ام امروز شش فروند بروند.... صحبت کم گندمی پیش آمد. خیلی خیلی با ملایمت به رئیس دولت، هویدا، فرمودند راستی در این کار هم قدری تأخیر شد. یاللعجب از این رودرواسی با این هویدا. گندم تنی ۸۴ دلار را حالا به ۲۴۰ دلار خریده‌ایم. در هفتصدهزار تن، اقلاً یک صد و سی ملیون دلار خسارت دیده‌ایم. بازخواست همین است؟ اگر در دولت من این کار شده بود، نمی‌دانم چه غوغایی می‌شد.

نمایش باله تخت جمشید خوب بود. توسّط [موریس بژار] Bejart [1]... تهیّه شده بود. خیلی سعی و دقّت کرده بودند. تم آن چنین بود:

به چه کار آیدت ز گل طبقی؟ — از گلستان من ببر ورقی
گل همین پنج روز و شش باشد — وین گلستان همیشه خوش باشد

تطبیق حرکات باله، آن هم عدهٔ زیادی با آهنگهای موسیقی ایرانی، فوق‌العادّه جالب بود....

جمعه ۹ شهریور ۱۳۵۲

با آن که دیشب دیر خوابیده بودم، صبح زود برخاستم و حسب‌الامر شاهانه به باغ عفیف‌آباد که حالا ارتش تعمیر کرده و بسیار عالی شده و از باغ ارم، محل توقّف شاهنشاه، بهتر شده [است] رفتم که ببینم چرا درختهای آن جا می‌خشکد. چیزی نبود. درختی ضایع نشده بود. قدری درخت تازه کاشته بودند. افراها نگرفته بود وگرنه بقیّهٔ درختها، به خصوص نارنج‌ها که تازه کاشته بودند، عالی بود. برگشتم گزارش، سر صبحانه، به شاهنشاه عرض کردم. ماشاءالله شاهنشاه چه علاقه به آبادانی کشور دارد. خدا عمرش بدهد و این دولت چه قدر در خواب است و چه قدر با این امکانات وقت تلف می‌کند. بودجه دولت من، عمرانی و غیرعمرانی، سالیانه دو ملیارد دلار بود و بودجه حالا ۱۸ ملیارد است که باز هم بالاتر خواهد رفت و چه تلفاتی به این پول خداداده می‌زنند. نمی‌دانم بالأخره جواب شاهنشاه و مردم را چه خواهند داد. حالا که باید صبر کرد.

ناسزایی را چو بینی بخت یار — عاقلان تسلیم کردند اختیار

ساعت ۱۰ در رکاب شاه تهران آمدیم....

شنبه ۱۰ شهریور ۱۳۵۲

صبح به اختصار شرفیاب شدم. قبل از شرفیابی مثل معمول ملاقات‌گر زیاد داشتم، از

۱- موریس بژار، از هنرمندان و طراحان رقص بنام بلژیکی است و در آن هنگام مدیر Ballet du XXe Siecle بود.

جمله میرعبدی بلوچ که او هم به شیخ‌نشینها فرار کرده بود و دو سال قبل بر حسب وساطت من برگشت.[۱] مرد صاحب نفوذی است و حالا ما به او حقوق می‌دهیم. مطلبی که به من گفت و ناراحتم کرد این [بود] که محمّد میرلاشاری با موسی مبارکی که حالا در عراق است، رابطه دارد. این محمّد از طایفهٔ خدمتگزار لاشاری است و این دوره می‌خواست وکیل مجلس بشود، نشد. ولی من برای آن که بی‌کار نباشد، او را بازرس نخست‌وزیر در بلوچستان قرار دادم و از دولت حقوق می‌گیرد. تعجّب دارم اگر این خیانت را بکند.

باری شرفیاب شدم. به اختصار... به من فرمودند: فلانی علیاحضرت شهبانو کاملاً متقاعد شده و باور کرده‌اند که این دختره[ای] که مردم با حرف به ریش ما چسباندند، دوست ارتشبد خاتم، فرمانده نیروی هوایی است. تا جایی که به من می‌گویند ما چرا برای خاتم باید این همه [فداکاری] sacrifice بکنیم؟ عرض کردم: چه بهتر! یکی از مشکلات اساسی ما حل شد، که علیاحضرت کلافه نشوند. حقیقت این است که شاهنشاه چند دفعه این دختر را دیده بودند، ولی بعد که مرخّص شد، خاتم عاشق دلباختهٔ او شد و چون چندین دفعه با هلیکوپتر و اتومبیل اسکورت او را جا به جا کرد، مردم خیال کردند زن شاه است. به خصوص که خیلی هم خوشگل است و به علاوه صاحب ادّعا و جاه‌طلب و خودش را لانسه کرد.

بعد به من فرمودند: «به خواهرم اشرف بگو من از این حرکات عوام‌فریبانه خوشم نمی‌آید. شما ثروت خودتان را وقف بر امور خیریه می‌کنید، در حدود چندین ده ملیون تومان. آن وقت برای تعمیر کاخ خودتان از من می‌خواهید که به دولت بگویم چندین ده ملیون تومان به شما بدهد. که را می‌خواهید گول بزنید، خدا را یا من را، یا مردم را؟ خدا و من را که نمی‌توانید گول بزنید، از مردم هم چیزی پنهان نمی‌ماند. این حرکات چیست؟ به علاوه کاخ شما مال من است، چه طور جزو ثروت خودتان آن را وقف می‌کنید؟ من حرفی ندارم، ولی از این حرکات عوام‌فریبانه نفرت دارم.» بارک‌اللّه بر این طرز فکر. خدا

۱- میرعبدی اهل چهار بود و در دشتیاری و جنوب سرباز نفوذ داشت. بیشتر هنگام یاغی بود.

عمرش بدهد.

بعداً اعضای مدیرهٔ حزب مردم شرفیاب شدند. شاهنشاه نطقی فرمودند که برای یادگار این جا می‌گذارم و قضاوت را به خواننده واگذار می‌کنم که به این صورت تشکیل اقلیّت ممکن است یا خیر؟[1] من فکر نمی‌کنم کسی باز جرأت حرف زدن پیدا کند. یعنی دولت هم به این صورت نخواهد گذاشت ولی فکر واقعاً عالی است و انصافاً خوب هم بیان فرموده‌اند. خدا کند توفیق حاصل نماید.

بعد از ظهر تمام کار کردم. تقریباً می‌توانم ادّعا بکنم که کار عقب‌افتاده ندارم. زهی خوشبختی. سر شام رفتم. به من فرمودند این بخشنامه را که این جا می‌گذارم به قسمتهای دربار بدهم.[2] معینیان رئیس دفتر مخصوص هم به دولت بدهد. آیا دولت مسئول نیست که این همه غفلت کرده و حتّی تا شش ماه قبل اجازهٔ توسعهٔ کارخانجات داخلی قند داخلی را نمی‌دادند؟ عجب است، عجب است.

...

یکشنبه ۱۱ شهریور ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. بخشنامه مربوط به کم مصرف کردن قند و کاغذ را که... پاکنویس کرده بودم، به نظر مبارک رساندم. عرض کردم: وظیفه دارم عرض کنم، صدور این بخشنامه از طرف من [به دربار] و مشابه آن از طرف دفتر مخصوص به دولت ایجاد نگرانی می‌کند و ضرر آن بیش از نفع آن است. فکر می‌کردم عصبانی بشوند، ولی فرمودند:

۱- متن سخنان شاه در روزنامه‌های ۱۰ شهریور ۱۳۵۲ منتشر شد. همچنین نگاه کنید به یادداشتهای علم، جلد یکم، مقدمهٔ ویراستار.

۲- متن بخشنامه به این شرح است: «برحسب امر مطاع مبارک همایونی، به‌کلیّهٔ قسمتهای تابعهٔ دربار شاهنشاهی ابلاغ می‌نماید، مادام که برای مصرف داخلی قند و کاغذ، کشور ناچار است قسمتی از این متاع را از خارج وارد کند، با آن که موجودی به حدّ فراوان هست، باید در مصرف آن نهایت صرفه‌جویی به عمل آید به طوری که مصرف آن به حدّاقل تقلیل پیدا کند. تقلیل مصرف بلافاصله باید ۵۰٪ باشد. بعد اگر بیشتر امکان داشته باشد انجام خواهد شد. این امر مطاع مبارک، شامل آبدارخانهٔ اختصاصی نیز می‌شود. بازرسی دقیق در این زمینه به عمل خواهد آمد و متخلفین به شدّت مورد تنبیه قرار خواهند گرفت.» وزیر دربار شاهنشاهی.

درست می‌گویی، بگو با آن که به حدّ وفور هست! عرض کردم: مردم خواهند گفت: قسم حضرت عباس را باور کنیم یا دم خروس را؟ باز فکری فرمودند. فرمودند: بگو چون قیمت آن را می‌خواهند بر ما تحمیل کنند، باید کمتر مصرف شود. عرض کردم: این یک حرفی، با وصف این غلام شاهنشاه خیال می‌کند که بیشتر تولید نگرانی بکند تا آن که مفید باشد. به هر صورت امر می‌فرمایید صادر می‌شود.

...

ظهر علیاحضرت شهبانو از شیراز وارد شدند. استقبال ایشان رفتم. بعد از ظهر حضور والاحضرت شاهدخت شهناز رفتم. شوهر ایشان، خسرو جهانبانی، خیلی آدم شده است ولی ماشاءالله بچه‌های خیلی قشنگ و خوبی دارند، کیخسرو و فوزیه. مخصوصاً فوزیه خیلی مامانی است. فعلاً کار و فکرشان این است که به اعلیحضرت همایونی نزدیک بشوند. کاری که از اوّل باید می‌کردند.

...

دوشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۵۲

صبح به اختصار شرفیاب شدم. عرض کردم: برنامهٔ سفر غرب را درست کنم؟ فرمودند: تا ببینیم. عرض کردم: شاهنشاه مرتباً به شمال و جنوب تشریف می‌برند، به مشهد هم که سالی یک بار مشرّف می‌شوید. خوب نیست به غرب این همه دیر تشریف فرما شوید. بعد هم می‌خواهم به غرب تشریف ببرید، سفر شرق و بلوچستان را هم درست کنم. ولی اگر اوّل به بلوچستان تشریف ببرید، خواهند گفت به علّت انقلابات آن جاست. خیلی تأمّل فرمودند. مثل اینکه از لحاظ امنیّتی نگرانی دارند. فرمودند: باشد برای بهار. عرض کردم: برای بلوچستان تا آن وقت دیر است و ابتدا به ساکن هم خوب نیست به بلوچستان تشریف ببرید. باز هم چیزی نفرمودند.

دربار شاهنشاهی

یادداشت 529 تاریخ ۱۰ / ۵۱

[illegible]

دربار شاهنشاهی

یادداشت تاریخ 30 ک ماه ۱۳۴

ارتباط جواد بوشهری در امر سفاین بازرگانی نامه

آنچه از جانب اختصاص نیز می‌شود

با دقت و بررسی در این زمینه جواب گرفته و تحقیقات

به نتیجه مثبت قرار خواهد گرفت

[illegible]

۱۰-۶-۵۲

عرض کردم: خبری که از شیراز دادند که شهبانو در اتوموبیل معمولی مثل سایر مردم به فلان محلّه تشریف بردند، خیلی مضحک بود. اوّلاً اینکه گفتن ندارد. ثانیاً علیاحضرت باید با محافظ و اسکورت بروند. آخر جانشان در خطر است. در همهٔ دنیا این طور است. شاهنشاه خندهٔ معنی‌داری فرمود. فرمودند: خیر! کسی شهبانو را نمی‌کشد. کشتنی من هستم. من دیگر چیزی عرض نکردم.

مرخّص شدم. بعضی ملاقاتها انجام داده فرودگاه رفتم. پادشاه نپال می‌آمد که به الجزیره به کنفرانس کشورهای غیرمتعهّد برود. شاهنشاه و شهبانو تشریف آوردند و ناهار را با پادشاه در فرودگاه صرف کردند، برحسب صلاح دید چندین روز قبل من. سر ناهار از موضوعات مختلف بحث بود. منجمله من فضولی کرده از پادشاه نپال پرسیدم، definition of non-alignment [تعریف عدم تعهّد] چیست؟ جوانک دستپاچه شد. همه چیز مرتّب و خوب گذشت... شهبانو به پادشاه نپال فرمودند: می‌خواهم بیایم نپال هیپی‌ها را ببینیم (چون آن جا حشیش آزاد است، هیپی زیاد می‌رود). پادشاه نپال را خوشایند نیافتاد.

بعد از ظهر باز ملّا مصطفی بارزانی شرفیاب شد. البتّه خیلی خیلی محرمانه.

سه‌شنبه ۱۳ شهریور ۱۳۵۲

صبح... شرفیاب شدم. روزنامهٔ *لوموند* شرحی نوشته بود که هر لحظه [اگر وضع سخت بحرانی شود] ممکن است هرات و غرب افغانستان به ایران ملحق شود.... فرمودند: ببینم چه می‌شود. عرض کردم: سیاست صبر و حوصله خوب است، ولی ممکن است خیلی ضرر بکنیم. فرمودند: آخر از بازی بزرگها خبر درستی نداریم. صحبت به درازا کشید. فرمودند: هنوز فکر می‌کنم انگلیسها با آن که پشم و پیل آنها ریخته است، می‌توانند این جا و آن جا به طور کلّی اعمال نفوذ بکنند. چنان که فکر می‌کنم در عراق هنوز نفوذ دارند و بَکر نوکر خود آنهاست، ولی پیش ما دست خودشان را باز نمی‌کنند.... فرمودند: آخر من با هند که صحبت می‌کنم، می‌بینم آن جا شدیداً تحت تأثیر انگلیسهاست. در عراق دم خروس پیداست. نفت خودشان را که از آن جا می‌برند، گور پدر چندتا عرب که یک دیگر را

بکشند. فرمودند: این نعل وارونه را چه طور جلوی روسها می‌زنند و برای چه می‌زنند؟ این را نمی‌فهمم. آیا می‌خواهند دست آمریکا به آن جا نرسد، که روسها پاراوان باشند؟ عرض کردم ما که هر وقت از اینها راجع به عراق می‌پرسیم، می‌گویند آن جا که ما سفیر و سفارت نداریم، پس خبری نداریم. ولی مگر خبر را سفیر می‌گیرد؟ فرمودند: زکی! سفیر یک مقام رسمی است. خبر و عمل را دیگران می‌کنند و من تردید ندارم که آن کودتای چهار سال قبل ما را هم انگلیسها لو دادند. عرض کردم: امّا به نظرم می‌رسد درمورد کردستان به ما حقّه نمی‌زنند. فرمودند: تصوّر نمی‌کنم، چون خود وجود کردستان بین شوروی و عراق عامل مهمّی در قطع نفوذ قاطع شوروی در عراق است. گو اینکه هواپیمایی خیلی مسائل را حل کرده، ولی ارتباط زمینی به کلّی مطلب جداگانه و بسیار مهمّی است. بعد فرمودند: ما از انگلیسها گله نمی‌کنیم، چون اخیراً به ما روشن شده که واقعاً قصد همکاری صمیمانه با ما دارند و روی ما حساب می‌کنند. نمی‌شود هم انتظار داشت که تمام اسرار خودشان را هم که به ما مربوط نمی‌شود به ما بازگو کنند.

عرض کردم: در افغانستان داود اعتنایی به آنها نمی‌کند. فرمودند: همین طور است، ولی امیدوارم ظاهری باشد. فرمودند: بوتو هم می‌خواست آنها را کنار بزند، به او گفتم چه طرفی از این کار خواهی بست؟ هند که شدیداً تحت تأثیر آنهاست. بوتو حرف مرا قبول کرد و فکر می‌کنم موضوع حل شدن کار اسرا هم عمل انگلیسها باشد (۹۰ هزار اسیر جنگی پاکستان که در هند بود). بعد فرمودند: نمی‌دانم جدا شدن بنگلادش از پاکستان چه نفعی برای انگلیسها داشت؟ عرض کردم: اوّلاً که آن پاکستان عملی نبود! به علاوه سرشاخ سیاست شوروی با چین را در این نقطه هم بند کردند. فرمودند: خیلی عجیب است. هند با آن قرارداد عجیب خودش با شوروی جزء کشورهای غیرمتعهّد در کنفرانس الجزایر شرکت می‌کند. عرض کردم: همه چیز معنی خود را از دست داده است، مثل است که همهٔ رؤسای کشورها از بچگی کونی بوده‌اند که هیچ قباحتی سرشان نمی‌شود! شاهنشاه خیلی خندیدند. فرمودند: باید همین طور باشد (البتّه به شوخی).

باز راجع به پادشاه افغانستان عرض کردم. فرمودند از این آدم هرگز طرفی نخواهیم بست. بعد با قدری تأمّل فرمودند: نمی‌توانی نقشه بکشی، عبدالولی را از کابل فرار بدهیم؟

عرض کردم: در خود کابل پهلوی قصر داود زندانی است. به این آسانی که هیتلر، موسولینی را از سر کوه فرار داد، نمی‌شود عمل کرد.[۱] ولی اجازه بفرمایید فکر بکنم، یا با یک عدّه از خود گذشته که همه خطر مرگ را بپذیرند، یا با پول و رشوه به نگهبانان. فرمودند: ارزش دارد مطالعه شود.

...

چهارشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۵۲

صبح... سفیر جدید لهستان اعتبارنامه تقدیم کرد. مرد چاقی بود. به زحمت از جلوی در سعدآباد تا سالن کاخ سفید در طبقهٔ بالا رسیده بود. اتّفاقاً شاهنشاه شش دقیقه زودتر به سالن تشریف آوردند و فوری او را خواستند. من عرض کردم: اجازه فرمایید نفس تازه کند، ممکن است بمیرد. با وصف این سه دقیقه زودتر احضار شد و اتّفاقی هم نیفتاد.

من بعد شرفیاب شدم. مدّت زیادی هم شرفیاب بودم، ولی مطالب مهمّی نبود.

مقدار زیادی به شوخی و حرفهای معمولی و صحبت از این طرف و آن طرف... بود.[۲] کارهای عقب‌افتاده زیادی را هم عرض کردم و البتّه این حرفها برای این بود که شاهنشاه را زیاد هم خسته نکرده باشم. دستورات شاه قاطع است و تکلیف انسان معلوم. در این ضمن چای خواستند. فرمودند پیشخدمت چای با کشمش بیاورد. فرمودند: حالا که دستور [ساده زندگی کردن] austerity داده‌ایم، باید خودمان سرمشق هم باشیم. من لذّت بردم. ولی افسوس که همهٔ ما پیروی از این روح بزرگ نمی‌کنیم که هیچ، او را گمراه هم می‌کنیم. افسوس!...

پنجشنبه ۱۵ شهریور ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. گزارش وضع مزاجی علیاحضرت ملکه پهلوی را که طبیب ایشان

۱- بنیتو موسولینی (Benito Mussolini) دیکتاتور فاشیست ایتالیا، در ۱۹۴۳ به دنبال کودتای سران ارتش، برکنار و در قلعه‌ای کوهستانی زندانی شد. کماندوهای آلمانی او را نجات دادند و به منطقهٔ زیر اشغال نیروهای خود در شمال ایتالیا بردند.

۲- [این جا هم مثل بقیه یادداشت‌ها، متن اصلی عیناً و بدون کم و زیاد آورده شده است.] (توضیح ویراستار کتاب‌سرا).

داده بود عرض کردم. ماشاءاللّه در سن بالای ۸۰ از هر حیث رضایت‌بخش است. گو اینکه خودشان گله دارند! فرمودند: با ایشان صحبت کن که میل دارند برای چک آپ به آمریکا یا اروپا بروند یا نه؟

راجع به کنفرانس غیرمتعهّدین صحبت کردیم و مقداری خندیدیم. یکی اینکه چه طور مثلاً هند با قرارداد با شوروی غیرمتعهّد است و عربستان با آن وابستگی با آمریکا غیرمتعهّد می‌شود؟ عراق چه طور غیرمتعهّد است، مگر با شوروی قرار ندارد و افغانستان چه طور؟ و قس علیهذا. بعد هم از حرفهای مضحک قذّافی. ولی یک حرف حساب زده است که کشورهای در حال توسعه باید منابع خویش را ملّی کنند، البتّه اگر از لحاظ [کاردانی] know-how و پرسنل بتوانند.

بعد در خصوص اینکه علیاحضرت شهبانو به کلّی متقاعد شده‌اند که چیزی (موضوع مضحک عروسی) در بین نبوده [است]، صحبت کردیم. عرض کردم: مایه خوشحالی است. کارهای جاری به خصوص موضوعات مالی و خانوادگی شاهنشاه را عرض کردم. وقت زیادی از ما گرفت، یک ساعت شرفیاب بودم.

بعد وزیر خارجه را پذیرفتم. درمورد تعقیب افشار [قوقولی] پدرسوخته که خود دزد و تحت تعقیب است و ایران آزاد برای ما منتشر می‌کند، صحبت کردیم.[۱]

شنبه ۱۷ شهریور ۱۳۵۲

... امروز به رامسر آمده‌ایم، برای کنفرانس عالی آموزشی یا انقلاب آموزشی که ششمین سال برگزاری آن است. صبح کنفرانس بود. بعد از ظهر من بی‌کار بودم.... چیز غریبی است. با آن که تنها هستم، از این آزادی بی‌قید و شرط لذّت فراوانی می‌برم. خانم علم در رکاب علیاحضرت شهبانو برای خاتمه جشن هنر شیراز به آن جا رفته و دیگر من هیچ نگرانی ندارم! نمی‌دانم خانمها چه قدر دیوانه هستند که ما را به این حالت می‌اندازند

۱- ناصر افشار قوقولی در آمریکا هفته‌نامه‌ای به نام *ایران آزاد* منتشر می‌ساخت و به همین سبب دولت ایران تلاش نافرجامی برای استرداد او کرد. نشریهٔ دیگری به نام *ایران آزاد* در اروپا از سوی جبههٔ ملّی منتشر می‌شد که با این یک هیچ گونه ارتباطی نداشت.

که فقط در نبودن آنها این همه لذّت ببریم.

باری صبح کنفرانس بود. نخست‌وزیر، وزیر علوم، [و] وزیر آموزش و پرورش گزارشاتی عرض کردند. بعد دکتر محمّد باهری معاون من که حسب‌الامر مبارک ملوکانه دانشگاهها را بازرسی می‌کند، خلاصه[ای] از نتیجهٔ بازرسی خود عرض کرد که یک ساعت تمام طول کشید و همه را تحت تأثیر قرار داد. شاهنشاه هم فوق‌العادّه توجّه فرمودند. خوشحال شدند که دستگاه خودشان یک همچو مطالعات عمیقی و صحیحی می‌تواند بکند. گزارش باهری سه هزار صفحه است... از نکات مهمّی که به عرض رساند وضعیّت دانشجویی بود. با آن که از همهٔ تسهیلات و بورسها استفاده می‌کنند، دل به کشور ندارند. برای چه؟ واقعاً سؤال مهمّی است. به عقیدهٔ من چون در هیچ چیز کشور، چه در محیط دانشگاه و چه در محیط خانواده و کشور احساس مشارکت نمی‌کنند. درست است که بعضی از آنها تحت تأثیر عوامل خارجی ممکن است باشند و عدّه[ای] را هم دنبال خودشان بکشانند، ولی این بی‌تفاوتی عمومی فقط معلول این عامل نمی‌تواند باشد. همهٔ مردم که منحرف نمی‌توانند باشند. اگر ما بتوانیم بر همین یک عیب غلبه بکنیم، دیگر در این نقطهٔ دنیا هیچ قدرتی به پایهٔ ما نخواهد رسید. شاهنشاه مطالب روشن و صریح و بسیار عالی و پر مغز بیان داشتند. ولی افسوس و هزار افسوس که دولت غافل است.

... دولت خود را در پناه این مرد بزرگ قرار می‌دهد و طرز رفتاری که با مردم دارد مثل دولت غالب به مردم کشور مغلوب است، بی‌اعتنا و گاهی هم [خشونت‌آمیز] agressive. انتخابات را که مداخله می‌کند و انگشت می‌برد. انگشت که چه عرض کنم! به مردم حقنه می‌کند، حتّی انتخابات ده و شهر را. برای مردم و علاقهٔ مردم چیزی باقی نمی‌ماند، همه بی‌تفاوت می‌شوند. من موفّق شده‌ام این مطلب را کم‌کم به خاطر شاهنشاه خودم راه بدهم که این راه، هر قدر هم ترقّی مادّی بکنیم، راه صحیحی نیست. اخیراً تراوشاتی می‌شنوم که انتخابات آینده آزاد خواهد بود. ولی هنوز نمی‌توان حکمی کرد، چون معلوم نیست دولت چه بکند، مگر آن که حکومت [موقتی] caretaker بیاورند، وگرنه با این دولت نمی‌شود.

مطلب مهمّ دیگری هم که گفته شد این بود که دستگاه نخست‌وزیری بزرگترین رقم هزینهٔ کمک به دانشجو را می‌دهد! من در قیافهٔ شاهنشاه می‌خواندم که می‌خواهند بفرمایند این جا هم رشوه می‌دهید؟ ولی چیزی نفرمودند، امّا معلوم بود ناراضی شدند. مطلب دیگر اشتغال دانشجویانی است که به ادارات معرّفی می‌شوند. پولی می‌گیرند و کاری نمی‌کنند. ادارات به این صورت راضی‌تر هستند تا اینکه اینها بیایند، اسباب زحمتشان بشوند.

...

یکشنبه ۱۸شهریور ۱۳۵۲

صبح به تنهایی ولی به خوشی گذشت. نزدیک سه ربع در دریا شنا کردم. دریا بسیار آرام بود، با آن که هوا ابری بود. مقداری هم تنها در ساحل راه رفتم و فکر کردم. ناهار با نخست‌وزیر خوردم. شاهنشاه را هم تنها گذاشتم. آخر این آدم هم حقّ دارد که قدری تنها، آن طور که دلش می‌خواهد، بگذراند! ولی اگر تنهای تنها باشند، حوصله‌شان سر می‌رود. قطعاً کسی باید با ایشان باشد. تازه چنین شخص هر قدر هم خوب و attractive [جذّاب] باشد، پس از حداکثر دو سه ساعت شاه را خسته می‌کند، دوباره باید به کار برسند.

بعد از ناهار، شورای اقتصاد را احضار کرده بودند. بدبخت وزرا با هوای بسیار بد و باران شدید، با هواپیما از تهران خودشان را رساندند. من به راه رفتن گذراندم.

سر شب، نیم ساعتی حضور شاهنشاه بودم. از هر دری سخن رفت، منجمله راجع به فرمایشات شاهنشاه. عرض کردم مطلبی را که عنوان فرموده‌اید که هیچ فردی حقّ ندارد یک ایرانی را از سوادآموزی یا از راه تحصیلات عالیه بازدارد و چنین فردی باید مجازات شود، خیلی فرمایش انقلابی بزرگی است که حتّی کدهای مدنی امروزی اروپا را هم تغییر می‌دهد. من امروز بی‌کارتر بودم، عصری با باهری مطالعه می‌کردیم، چون او مرد حقوقدانی است و این مطلب را خوب درک می‌کند... فرمودند: بالأخره راه ورود ما به تمدن بزرگ است. من مطلب را خیلی طبیعی گفته‌ام. چه طور باهری فکر می‌کند این

موضوع اساس کدهای مدنی اروپا را تغییر می‌دهد؟ عرض کردم: چون در کدهای امروز، تمام دفاع از حقوق شخص است. ولی اگر این شخص که در قانون از او دفاع می‌شود، به طور عمد یا غیرعمد زیانی به دیگر رساند، یا از این زیان رساندن به عنوان حقوق پدری یا مادری خود را ذی‌حقّ هم دانست، چنان که بگوید بچه من به مدرسه نرود، به من نان برساند، مسئولیّت در هیچ جا ندارد، مگر جایی که قانون تعلیمات اجباری باشد. آن هم که تا حدودی است، ولی برای تحصیلات عالیه نیست. حال که فرمودید چنین شخصی را باید تنبیه کرد، یک قدم انقلابی بزرگی برداشته‌ایم. خیلی خیلی گوش دادند و توجّه کردند.

عرض دیگرم درمورد گرفتاری دو گریلای بلوچ با مسلسل و فشنگ بود. عرض کردم: اینها سرنخ خوبی هستند. به علاوه من از عراق به آن دوری، در این طرف شرق، هراسی ندارم. اینها را هم جمع می‌کنیم یا سرکوب می‌کنیم. ترسم از تحریکات شوروی است از راه افغانستان که همسایه دیوار به دیوار است. فرمودند: به خصوص حالا که وزیر خارجه پاکستان سفر خودش را به مسکو موقوف کرد، لابد روسها در این جاها مجدّداً عکس‌العملی نشان می‌دهند. عرض کردم: این دو نفر را عفو بفرمایید. فرمودند: اگر آدم نکشته باشند، عفو می‌کنم. من هم همین امشب به عیسی مبارکی تلگراف رمز کردم و عفو شاهانه را اطّلاع دادم. دیدم حیف است بیش از این وقت شاه را بگیرم... گفتم مرخّص فرمایید بروم و به کارهایم برسم. فرمودند: شام بخور. عرض کردم: یک شب هم شاهنشاه راحت و تنها باشید و قیافه ما را نبینید.

شاهنشاه در ویلای کوچک دولت که از والاحضرت شمس خریداری شده، شب توقّف می‌فرمایند و روز هنگام کار در کاخ مرمر.[۱] من به هتل برگشتم با باهری شام خوردم.

...

دوشنبه ۱۹ شهریور ۱۳۵۲

صبح کنفرانس آموزشی تشکیل شد که قطعنامهٔ نتیجهٔ کنفرانس را به عرض برساند و

۱- منظور کاخ مرمر کوچکی است که در جنب هتل قدیمی رامسر قرار دارد.

رؤسای دانشگاهها هم عرایض خودشان را بکنند. قطعنامه خوانده شد. یک کلمه از فرمایشات شاهنشاه (یعنی آن فرمایشات انقلابی) در آن نبود. شاهنشاه خیلی برآشفتند و فرمودند: پس مرا چرا به این جاکشاندید؟ معلوم می‌شود این جا یک عدّه چرسی و بنگی آمده‌اند که نمی‌فهمند من چه می‌گویم، تمام یادشان رفته است. نخست‌وزیر هر قدر خواست اصلاح کند، چون خیلی دستپاچه شده بود، ممکن نشد. رنگ او شبیه به زعفران شده بود. عرض کرد می‌خواستم آن قسمت را کسب اجازه کنم! فرمودند: اگر نمی‌خواستم منعکس شود که نمی‌گفتم. اتّفاقاً شب به من اطّلاع داده بودند که قطعنامه[ای] که خود رؤسای دانشگاهها و مدارس عالی حاضر کرده بودند، دولت قبول نکرده و داده است چند نفر وزیر چیزی حاضر کنند. چون رؤسای دانشگاهها به من شکایت کرده بودند، من ناچار مطلب را صبح قبل از کنفرانس به شاهنشاه عرض کردم، چون وظیفه داشتم. این هم شاهنشاه را خیلی ناراحت‌تر کرد که شاید قصد و غرضی در کار بود.

...

یک بعد از ظهر تهران آمدیم. قبل از آمدن یک هلیکوپتر و یک هواپیمای سم‌پاش که برای دفع آفات گرگان آمده‌اند، نمایشات بسیار قشنگی دادند.

بعد از ظهر شاهنشاه نمایشگاه صنایع داخلی و بین‌المللی را افتتاح فرمودند. سه ساعت تمام سرپا ایستاده بودیم. شب منزل نیک‌پی شهردار تهران مهمان بودم.

سه‌شنبه ۲۰ شهریور ۱۳۵۲

صبح... شرفیاب شدم... از طرف انگلیسها و آمریکاییها تاکنون معمول این بود که هر دو هفته شخصی با اطّلاعات [محرمانه] intelligence شرفیاب شود. عرض کردم این کار خیلی تأخیر شده و از غلام می‌پرسند و کسب تکلیف می‌کنند. فرمودند: مگر من بی‌کارم که به مزخرفات گوش کنم؟ یک مقدار اخبار رادیوها را روی کاغذ می‌نویسند، به عنوان خبر برای من می‌آورند! عرض کردم: تمام هم که چنین نیست. فرمودند: خوب، اگر کاری باشد، آنها را خواهم پذیرفت. اگر کاری دارند به تو بگویند. فرمودند: باز آمریکایی، او را

ممکن است ببینم. فرمودند: بالأخره می‌توانیم به انگلیسها اعتماد بکنیم. عاقبت فهمیدند که درگیری با ما فایده ندارد....

چهارشنبه ۲۱ شهریور ۱۳۵۲

صبح به اختصار شرفیاب شدم. بعضی هدایا که شاهنشاه امر فرمودند به بعضی اشخاص بدهیم، به نظر رساندم. درمورد بلوچستان عرض کردم: فکر می‌کنم لازم باشد دسته دیگر هم به سرپرستی بهمن، پسر دولت محمّدخان[1]، که طرف اعتماد است، به تعقیب گریلاها بفرستیم، که از همه طرف عرصه بر آنها تنگ شود. عیسی خان از یک طرف تعقیب می‌کند، کافی نیست. فرمودند: آخر ژاندارمری هم هست. عرض کردم آن را فراموش بفرمایید. یک عدّه بچه مزلّف شهری تهرانی و اصفهانی و یزدی که نمی‌توانند جنگ بکنند! فرمودند: بسیار خوب، عمل کنید.

درمورد امور خانوادگی صحبت کردیم. فرمودند: به اشرف، خواهر من، بگو شما باید تصمیم بگیرید یا واقعاً کار خیر بکنید و از تظاهر و دماگوژی بپرهیزید، در این صورت من حاضرم با شما راه بروم و یا آن که اگر می‌خواهید از این کارها بکنید، با من کاری نداشته باشید. آخر چه طور می‌خواهید استفاده‌های بی‌ربط بکنید و از دست دیگر اموال خود را وقف می‌کنید؟ من سر در نمی‌آورم. مگر خواهرم شمس که زندگی عالی برای خود ترتیب داده [و] از محل فروش زمینهای خود الان قصور عالی بنا می‌کند و بهترین زندگی را می‌کند، کسی از او طلبکاری می‌کند؟ اتّفاقاً مردم این زندگی صاف و راست را بهتر دوست دارند. عرض کردم اطاعت می‌کنم، با ایشان شخصاً صحبت خواهم کرد.

بعد از ظهر پیش والاحضرت شهناز رفتم. ایشان دارند خیلی از کرده‌های سابق پشیمان می‌شوند. هم خودشان و هم شوهرشان. من هم حرفی ندارم. چه بهتر که چنین شود.

۱- [در متن اوّلیه کتاب به همین صورت آمده اما این نام باید "دوست محمدخان" بوده باشد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

... بعد حسب‌الامر شاهنشاه، آندرسن وزیر خزانه‌داری آمریکا در زمان آیزنهاور را پذیرفتم، که می‌خواهد در استرالیا گاوداری کند، در زمینی به مساحت یک ملیون و چهارصد هزار [ایکر] acre که دویست میل ساحل دریا دارد! می‌خواهد ایران شریک بشود و گوشت گاو خود را از آن جا تأمین نماید. مدّتی بحث کردیم. شرایط مختلفی داشت از جمله اینکه باید پولی که قرض می‌کند، دولت ایران تضمین نماید. گفتم این نمی‌شود. باری مذاکره جریان خواهد داشت.

شام به مهردشت مهمان والاحضرت شاهدخت شمس بودیم، به مناسبت تولّد دخترشان شهرآزاد که دختر خوب و تمیز و پاکیزه، به علاوه خوشگلی است. سالروز ۲۱ سال تولّد ایشان بود. مهمانی مفصّل و عالی در منزل تازه‌ساز ایشان بود. البتّه با اینکه این منزل عالی است، خوشم نیامد، برای کازینو مناسبتر است تا منزل....

پنجشنبه ۲۲ شهریور ۱۳۵۲

صبح عدّه[ای] از بلوچها را در منزل پذیرفتم. عدّه[ای] را هم مأمور کردم دنبال گریلا[ها] رفته، خبر بیاورند. به دو نفر از آنها هم دو اتوموبیل پیکان هدیه دادم.

بعد شرفیاب شدم. ابتدا عرایض فوری را عرض کردم. شاهنشاه فرمودند: اتّفاقاً وقت زیادی داریم. اگر کار غیرفوری هم داری بگو. عرض کردم پرونده‌ها در دفتر من است، فرمودند: برو بیاور. چند دقیقه شاهنشاه را معطّل کردم تا پرونده‌ها رسید. در این بین برایشان چائی چینی که بدون قند می‌توان خورد دم کردم. خیلی خوششان آمد.

بعد کارها را عرض کردم. یک نفر به علّت حمل چند گرم هروئین به اعدام محکوم شده بود، مادرش عریضه داده بود.... فرمودند: چه باید کرد؟ قانون است و در کار کشور نمی‌توان گذشت کرد. عرض کردم متأسّفانه نمی‌دانم چنین مجازات سنگین مناسب چنین جرمی هست یا نه؟ مضافاً به اینکه هیچ اثر مثبت هم تاکنون گرفته نشده [است]. فرمودند: حالا پرونده او را ببین ولی ما برای یک گرم هروئین هم اعدام کرده‌ایم. عرض کردم: با تمام این تفصیل فایده نبخشیده. فرمودند: به هر حال، اینکه تریاک‌کاری را دوباره در شرکتهای سهامی زراعی شروع کردیم، کار خوبی بود، چون بی‌جهت پول کشور به خارج می‌رفت و

ترکها و افغانها هم که دست بردار نیستند. با آن که ترکها با فشار آمریکاییها تریاک‌کاری را قدغن کردند، حالا بعد از یک سال موضوع پلات فورم انتخابات آنها شده است و می‌خواهند شروع کنند. عرض کردم زراعت پرمنفعتی است. من امسال با اجازهٔ وزارت کشاورزی ۳۰ هکتار زراعت کردم. بعد امر فرمودید منحصر به شرکتهای سهامی زراعی دولتی باشد، من و یک عدّهٔ دیگر مردم که چنین اجازه را داشتند، زراعت را امحاء کردیم. ضرر من در حدود پانصد هزار تومان است. فرمودند: عجب، عجب، هیچ نمی‌دانستم چنین باشد.

عرض کردم هویدا نخست‌وزیر به من می‌گفت شاهنشاه خیال دارند در ۱۴ مهر، روز افتتاح مجلس، موضوع گرانی و نایابی را تشریح فرمایند. دیگر آن وقت کسی جرأت حرف زدن نخواهد داشت. عرض کردم اگر راست می‌گوید و شاهنشاه چنین خیالی دارند، استدعای من این است که واقعاً صرفنظر فرمایید، چون به هر حال مردم از این نایابی و گرانی عصبانی هستند و واقعاً هم دولت غفلت کرده [است]. چرا اعلیحضرت همایونی بی‌جهت این مسئولیّت را به‌گردن می‌گیرید؟ با آن که بی‌لیاقتی قطعی دولت است. مثلاً اگر اینها پیش‌بینی می‌کردند [و] فقط صدهزار تن شکر در بهار می‌خریدند، الان کمیابی قند نبود. هم چنین گندم، هم چنین سیمان. موضوع گندم که در نظر مبارک هست، از شب عید که در جزیرهٔ کیش بودیم، امر فرمودید گندم بخرند. اوّل گفتند احتیاج نداریم. بعد گفتند فقط دویست‌هزار تن احتیاج هست. امر فرمودید، فوری بخرید، باز هم نخریدند. بعد بالأخره به هفتصدهزار تن رسید که یک ماه قبل تصمیم گرفتند به جای تنی ۸۴ دلار ۲۲۰ دلار خریدند. آن هم اگر اعلیحضرت در آمریکا تشریف نمی‌داشتید که دولت آمریکا اجازهٔ صدور نمی‌داد. اینها غفلت است و غفلت غیرقابل بخشایش. من کاری ندارم که آنها را ببخشید یا نبخشید، این با خود شاهنشاه است. من هم عرضی ندارم، ولی این غفلت را دیگر چرا می‌خواهید شخصاً بر عهده بگیرید؟ من وظیفه دارم که این عرایض را بکنم و ناچارم عرض کنم که مردم به شدت ناراضی هستند، به طوری که فتوحات نفتی کوچکترین تأثیری در آنها نداشته است. تازه شاهنشاه می‌خواهید بفرمایید این غفلتها با من بوده است؟ برای چه؟ چه اجباری دارید؟... فرمودند: آخر مردم

هم قرقرو[1] هستند و پفیوز. گاهی فکر می‌کنم مردم ایران بهترین مردم روی زمین هستند، گاهی هم می‌بینم که خیلی پفیوز و ضعیف‌النفس هستند. عرض کردم قرقر کردن به قول تالیران از حقوق حقّهٔ مردم است. شاهنشاه خندیدند. [اضافه کردم که مردم] بالأخره حقّ بازخواست هم دارند. آخر دولت، دولت آنهاست. حالا به احترام عمیقی که به شاهنشاه دارند و می‌دانند که مآلاً از منافع آنها دفاع می‌فرمایید، حرفی نمی‌زنند و نمی‌توانند هم بزنند، حرف دیگری است. ولی دیگر سرکوفت زدن به آنها که معنی ندارد. شاهنشاه خیلی تأمّل فرمودند. خدا عمرش بدهد که نسبت به من تغیّر نکرد، بلکه وانمود کردند که حرف تو مورد نظر خواهد بود، چون فرمودند نطق من در مسائل بالا و دنیایی خواهد بود.

درمورد دیوار کاخ سعدآباد عرض کردم که بودجه آن را از دولت گرفته‌ایم، حالا امر فرموده‌اید ساخته نشود. فرمودند: آخر معنی ندارد پول دولت در منزل شخصی من خرج بشود. عرض کردم برای حفاظت جان شماست. فرمودند: دیواری که شما می‌خواهید بکشید، مثل تعیین حدود ثبتی است یا دیوار قلعه. برای حفاظت سیم و این چیزها لازم است نه چنین دیوار. به هر حال اجازه نمی‌دهم پول دولت در منزل من خرج شود. خدا عمرش بدهد. باری باز هم موضوع منتفی ماند!

بعد از ظهر به کاخ گلستان برای جشن سالروز تولّد حضرت امام عصر رفتم. من در جلسات مذهبی دربار معمولاً شرکت نمی‌کنم، چون وقت ندارم. دکتر باهری معاون من می‌رود و ترتیب پذیرایی مردم را که خیلی هم استقبال می‌کنند می‌دهد. ولی این عید به خصوص را مرتّب می‌روم که خودم را از جرگه بهائیها کاملاً مشخص و متمایز بکنم. این بهائیهای بی‌وطن در همهٔ شئون رخنه کرده‌اند. مخصوصاً مشهور است که نصف اعضای دولت بهائی هستند و مردم از این بابت خیلی ناراضی هستند. سپهبد ایادی طبیب مخصوص شاهنشاه هم که متأسفانه مشهور بهائی است. از این حیث شاهنشاه خیلی

۱- [در اصل به همین صورت نوشته شده اما صورت درست آن غرغر است. در صفحات دیگر این مجلد و مجلدهای دیگر هم این واژه با همین نگارش تکرار شده است. از آوردن توضیح مکرر خودداری خواهد شد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

صدمه می‌خورد.

از اخبار مهمّ جهان شورش شیلی (ارتش) بر علیه آلنده رئیس جمهور کمونیست آن کشور است که دیروز اتّفاق افتاد. مدّتی اعتصابات گوناگون در جریان بود تا بالأخره امور کشور فلج شد و دیروز ارتش کودتا کرد و آلنده خودکشی کرد، ولی البتّه او را کشته‌اند. از خوشحالی آمریکا و ناراحتی شوروی و بلوک شرق چنین پیداست که دست [سیا] CIA در کار بوده [است]. بالأخره آمریکای جنوبی حوزه نفوذ آمریکاست. آمریکا نمی‌توانست ساکت بنشیند که تمام سرمایه‌های او در آن جا ملّی بشود که هیچ، یک کوبای دیگر به این بزرگی به وجود بیاید.... به قول بی‌بی‌سی خود آلنده هم اشتباه دیگری می‌کرد و آن این بود که خیال می‌کرد می‌تواند کمونیسم را با لیبرالیسم تحمیل نماید. در صورتی که لازمهٔ تحمیل کمونیسم، فشار و قدرت است و بی‌رحمی و حکومت پلیسی. کمونیسم نقل و نبات نیست که مردم با میل بخورند. ابتدا ممکن است بین جوانها و احمقها [شوری] enthusiasm باشد، ولی یک رژیم خلاف نوامیس طبیعی را چه طور ممکن است بشر بپذیرد؟ مگر در جایی که بدبختی به حدّی باشد که چارهٔ دیگری برای جامعه نباشد، مثلاً چین یا هند. هند هم به نظر من بعد کمونیست می‌شود. باری خود آلنده مرد خوبی بود و صاحب ایده‌آل.

...

امروز سفیر چین دیدنم آمد و پاکت دعوت رسمی از شاهنشاه را از طرف دولت چین به من داد که به امضای چوئن لای است.

شنبه ۲۴ شهریور ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم... اجازه خواستم باهری روح مطلب کنفرانس رامسر را در تلویزیون تشریح کند. فرمودند: آخر نوکر خود ما مطالب ما را بازگو کند صحیح نیست، مگر در یک فرصت مناسب باشد. عرض کردم هنگام توزیع جوائز سپاهیان ممتاز اجازه فرمایید باشد. فرمودند: بسیار خوب است.... بعد از ظهر کمیسیون پذیرایی از پمپیدو بود که آخرین تصمیمات را گرفتیم.

سر شام رفتیم. موضوع کمبود و گرانی قند و گرانی سایر اجناس مطرح بود. شاهنشاه فرمودند: باید مردم صرفه‌جویی کنند. علیاحضرت شهبانو فرمودند: به هر صورت فکر می‌کنم تنها کسی که در تمام دستگاههای دولتی و درباری قند نمی‌خورد، شاهنشاه و من باشیم. من ناچار بودم سکوت توأم با رضا بکنم، چون مطلب درست بود. شاهنشاه هم چیزی نفرمودند.

راستی فراموش کردم بنویسم. صبح شرح ملاقات خودم را با سفیر چین به عرض رساندم، منجمله عرض کردم وقتی پاکت دعوت را به من داد، پاشد و به من تعظیم کرد. وقتی تراديسيون تربيتی هست، برای کمونیست هم که شد فراموش نمی‌شود. مطالبی که با سفیر چین مذاکره کردم، به عرض رساندم که این مسأله تقریباً برای اینها روشن شده است که شاهنشاه منتظر آمدن چوئن‌لای به ایران هستند که بعد بازدید بفرمایند.... [سفیر] می‌گوید فعلاً خیال خروج از چین ندارد. چون باز گرفتار کنگرهٔ خلق چین که سوای کنگره حزب کمونیست است می‌باشد. بعد هم گفت در کنفرانس حزب لین پیائو و لیو شائوچی را اخراج کردیم (یعنی اخراج آنها را تأیید کردیم) و این کارهای انحرافی نتیجهٔ فعّالیّت‌های شوروی است. گفتم اطّلاعات و ضداطّلاعات شما که قوی است. گفت به همین دلیل اینها گرفتار شدند، ولی شوروی دست‌بردار نیست. شاهنشاه فرمودند: دستگاه شوروی خیلی قوی‌تر است.... راجع به خاورمیانه صحبت می‌کردیم. گفت در شبه قارّهٔ هندوستان که شاهنشاه موفّق شدند بین هند و پاکستان آشتی بیندازند. شاهنشاه فرمودند: عجب! از این مطلب خبر دارد؟ من به انگلیسها فشار زیاد آورده بودم.... [سفیر] سیاست خلیج فارس ایران را تأیید می‌کرد و می‌گفت روسها فشار.... [می‌آورند] از راه بلوچستان به دریای عمّان و خلیج فارس برسند. از اینکه ایران در صلح ویتنام ناظر شده [است] به ما تبریک می‌گفت و از سیاست آمریکا در خاورمیانه که باعث توسعهٔ نفوذ شوروی شده است، تنقید می‌کرد.

یکشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. ابتدا تبریک سی و سومین سال سلطنت را عرض کردم. شاهنشاه

فرمودند: واقعاً چند سالی که با بدبختی عظیمی مواجه بودیم. عرض کردم واقعاً [گرفتاریهای] زمان جنگ غیرقابل تصوّر است. فرمودند: نه! آن قدرها آن وقت مشکل نبود، چون ما جز مقاومت منفی و [پاسیو] passive کاری نمی‌توانستیم بکنیم. ولی زمان مصدّق از بدترین دوران زندگی و سلطنت من است. این پدرسوخته پای جان من هم ایستاده بود. هر روز صبح خود را رفته می‌دیدم و ناچار فحشهای جرائد را هم برای چاشنی کار باید بخوانم. پدرسوخته کریم‌پور شیرازی از اهانت به ناموس من هم خودداری نمی‌کرد.[۱]

عرض کردم پمپیدو از پکن نطق سر شام خود را فرستاده و خیلی تملّق گفته است. خواندند، خندیدند. فرمودند: نطق گرمی از طرف من تهیّه کنید و در آن راجع به دوگل و شباهت سیاست ما و اخلاق ما حرف بزنید. عرض کردم چشم.

بعد درمورد اینکه چه طور علیاحضرت شهبانو قبول کرده‌اند که موضوع آن دختر که گفتند زن شاه شده دروغ است و او رفیق ارتشبد خاتم شوهر خواهر اعلیحضرت همایونی است، فرمودند: چند شب علیاحضرت به منزل خاتم تلفن کرده، جواب داده‌اند والاحضرت فاطمه که در لندن هستند، خاتم هم دو بعد از نصف شب به منزل خواهد آمد و علیاحضرت از این مسأله خیلی خوشحال شده و یقین کرده‌اند که خاتم مشغول الواطی است. بهر صورت مدّتی خندیدیم که ماشاءالله اقبال شاهنشاه بلند است.

... بعد از ظهر شاهنشاه از پارک جنوب شهر که در محل گودها درست شده بازدید کردند. خیلی خوب بود. شب به احوالپرسی والاحضرت شاهدخت اشرف رفتم. ایشان مدّتی با من مذاکره می‌کردند که چرا شاهنشاه بی‌مرحمت شده‌اند. عرض کردم نتیجهٔ حرکات و اعمال خودتان است.

دوشنبه ۲۶ شهریور ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. نطق شاهنشاه را در جواب پمپیدو تقدیم کردم، خوب تهیّه شده

---

۱ - کریم‌پور شیرازی، مدیر روزنامهٔ شورش، از مخالفان سرسخت دربار بود. پس از واژگون شدن دولت مصدّق، مدّتی پنهان بود ولی سرانجام دستگیر و در زندان کشته شد.

بود. پسندیدند.... مدّتی راجع به رادیو و تلویزیون صحبت فرمودند که به طور قطع افراد خرابکار در آن رخنه کرده‌اند. با سپهبد نصیری رئیس ساواک بنشین و آن جا را کاملاً تصفیه کنید.

...

راجع به تأسیس بنیاد علم که در بیرجند تأسیس می‌کنم و در وصیّت نامه‌ام هست، اجازه گرفتم. شاهنشاه با تأمّل اجازه فرمودند. خیلی باعث تعجّبم شد. بعد هر چه فکر کردم که این شاهنشاه روشن‌دل خیّر، چه طور در این مسأله تأمّل فرمود؟ به این نتیجه رسیدم که اظهار وجود را به هیچ صورتی نمی‌تواند قبول بکند. البتّه حقّ هم دارد. شاهنشاه است و الملک عقیم است.

بعد از ظهر پمپیدو آمد.... پمپیدو را با هلیکوپتر به سعدآباد بردم. سرشام نطقها ردّ و بدل... شد. یک ساعت و نیم هم [دو نفری] tête à tête صحبت داشتند. وقتی پمپیدو را برگرداندم، خیلی راضی بود. به من گفت از وسعت اطّلاعات و نظر شاهنشاه در حیرتم و خودم با معلومات کم خود در مقابل شاهنشاه شما خجل شدم. من احساس غرور کردم. سر شام نخست‌وزیر و عده[ای] از وزرا و نظامیها بودند. ولی کسی در مذاکرات شرکت نکرد.

...

سه‌شنبه ۲۷ شهریور ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. مطالبی که دیشب پمپیدو گفته بود، عرض کردم. فرمودند: من در مسائلی که علاقه‌مندم به این اندازه وارد هستم، نه در همه چیز. ولی از اینکه صحبتها با پمپیدو چه بود، مطلبی نفرمودند. من هم دیگر نخواستم سؤال کنم.

صحبتهای والاحضرت اشرف را عرض کردم. فرمودند: جواب خوب دادی. ولی به ایشان بگو اگر من با شما قلباً بد بودم که نمی‌گذاشتم به سازمان ملل بروید یا به هند بروید. عرض کردم: دیشب با والاحضرت شمس هم دعوا کردم. در آخرین دقیقهٔ حرکت به طرف مسکو به من تلفن می‌فرمایند که نمی‌توانم بروم، چون اسهال خونی گرفته‌ام.

من هم عرض کردم باید بروید. من چنین مطلبی را نمی‌توانم به عرض برسانم. اگر مریض هستید، در بیمارستانهای مسکو بستری شوید و ایشان را با کمال وقاحت راه انداختم. فرمودند: خیلی خوب کردی. عرض کردم: دیشب خیلی حیف شد که علیاحضرت شهبانو به استقبال مردکه پمپیدو آمدند. هیچ لازم نبود. شاهنشاه فرمودند: آخر علیاحضرت آن جا می‌روند و اینها هم سنگ تمام گذاشته‌اند برای تشریفات آن جا. عرض کردم با وصف این لازم نبود. دیگر چیزی نفرمودند.

...

سفیر آمریکا دیدنم آمد.... بعد فریده خانم مادر گرامی علیاحضرت شهبانو دیدنم آمدند. باز هم همان حرفها و گله‌های زنانه را آغاز کردند. جواب بسیار سخت دادم که مطلبی که گذشته دیگر حرف و گله ندارد (موضوع عروسی)، و معلوم شده که دروغ است. دیگر چه می‌فرمایید؟

صبح که سفیر آمریکا آمد کاغذ سربسته[ای] داد که تقدیم کنم. بعد هم گفت شاهنشاه سؤال فرمودند: چند خلبان کره شمالی شنیده‌ام در عراق هستند، تحقیق کنید. تحقیق کردم، سی نفر هستند ولی [انگیزه] motif آنها برای جلب پشتیبانی عراق در [سازمان ملل] هست، نه تشویق روسها.... از مذاکرات شاهنشاه ـ پمپیدو پرسید. گفتم خبر ندارم. گفت می‌خواهم مشهد بروم و شنیده‌ام می‌خواهند مرا در آن جا بکشند. گفتم: بروید در باغ ملک‌آباد بمانید، آن جا محفوظ است. ولی نترسید، به هر صورت خطر چندانی نیست. سفیر آمریکا معتقد است سیاست نسبتاً آزادی‌گرایانه شوروی، برای بستن دهن اروپا در این هنگام [تنش‌زدایی] détente است. این نظر را من هم می‌پسندم. بعد هم این آدم باتجربه‌ای است، حرف مفت نمی‌زند.

چهارشنبه ۲۸ شهریور ۱۳۵۲

صبح، قبل از شرفیابی، سفیر انگلیس که از سفر دو ماه و نیم انگلیس برگشته، با من ملاقات کرد. راجع به آمدن وزیر دفاع، لرد کارینگتون، و برنامه او صحبت کردیم و موضوع شرفیابی. او استدعا داشت ناهار در پیشگاه شاهنشاه صرف کند. من گفتم مشکل است،

چون فقط به وزرای خارجه ناهار مرحمت می‌فرمایند، آن هم گاهی. از اینکه [هیث] Heath نخست‌وزیر انگلیس خیلی از زیارت شاهنشاه راضی بود گفت. ولی کسی اطّلاع ندارد چه گذشته، چون کسی حضور نداشته [است] (وقتی شاهنشاه به آمریکا تشریف می‌بردند، هیث در انگلستان یک ساعت و نیم شرفیاب شد).

مدّتی راجع به افغانستان صحبت کردیم که جالب بود. می‌گفت اوّلاً علّت‌العلل این کودتا، تا آن جا که ما می‌دانیم، بی‌حالی پادشاه بود. یک نقشه هم عبدالولی و شفیق، نخست‌وزیر وقت، برای کودتا گویا داشته‌اند ولی نمی‌دانستند چه کنند.... می‌گفت روسها قطعاً از کودتای داود مطّلع بوده‌اند ولی دست نداشته‌اند. ولی معلوم نیست داود صد درصد روسی باشد.... نعیم، وزیر خارجه و برادر داود، در شوروی است و به زودی برمی‌گردد. بعد سفیر ما را می‌بیند. آن وقت می‌توانیم اخبار بیشتری بدهیم. می‌گفت دفعه قبل که نعیم با سفیر ما صحبت کرده، گفته ممکن است برای پختونستان راه میانه[ای] جست، به این معنی که پختونستان در کادر پاکستان استقلال داخلی پیدا کند. می‌گفت پیام شاهنشاه راجع به پختونستان و اینکه افغانها بلوچستان را جزئی از پختونستان می‌دانند و ایران نمی‌تواند این مزخرفات را تحمّل کند، به وزارت خارجه رسید. ما گمان نمی‌کنیم افغانها زیاد دنبال چنین مزخرفاتی را بگیرند به خصوص که از جانب روسها فکر نمی‌کنم زیاد تشویق بشوند چون روسها فعلاً با درگیری با چین و [تنش‌زدایی] détente اروپا، با آن که هرگز از آمالشان صرفنظر نمی‌کنند، ولی نخواهند خواست در این جا درگیری تازه پیدا کنند و حتّی خیال می‌کنم جلوی تندرویهای داود را، اگر دولت ایران از روسها بخواهد، بگیرند (خیلی باعث تعجّب من شد). می‌گفت تا آن جا که ما می‌دانیم، حرکت ارتش افغانستان به طرف مرز پاکستان و ایران به منظور جلوگیری از یک کودتای داخلی است که نزدیک کابل نباشند....

بعد من شرفیاب شدم. مذاکرات دیروز با سفیر آمریکا و سفیر انگلیس را عرض کردم. در جواب سفیر آمریکا فرمودند: به او بگو مطالب کاغذ شما را حضوراً [پاسخ] خواهم داد. ولی مذاکرات با پمپیدو بیشتر در خصوص سیاست چین و شوروی بود که چینیها به حدّ اعلا از شورویها می‌ترسند و نفرت دارند. این احساس پمپیدو بود. چینیها به پمپیدو

گفته‌اند که شوروی از طرف افغانستان و بلوچستان می‌خواهد خود را به دریای عمّان و خلیج فارس برساند. چینیها و فرانسویها سیاست ما را در خلیج فارس تأیید می‌کنند. پمپیدو به من گفت اگر در انتخابات رئیس جمهور فرانسه شرکت نکند، ممکن است میتران ببرد و این [سانحه] catastrophe است. به این جهت در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه شرکت خواهد کرد. فرمودند: اینها را به سفیر آمریکا بگو، ولی درمورد مسألهٔ کره‌ایها در عراق به او دو مثل از طرف خود بگو. یکی موضوع آن دهاتی که پلنگ را در جنگل دید و آن قدر گفت که انشاءالله گربه است، تا پلنگ آمد و او را خورد! دیگر آن مثل رشتی که یک غیررشتی در منزل رشتی، زن و بچه‌های رشتی را می‌کرد و رشتی می‌گفت باید دید عاقبت کار به کجا می‌کشد، تا آمد و خود او را هم گایید! وضع شما غربیها شباهت به همین امثال دارد. گو اینکه در آخر کار ایستادگی می‌کنید، ولی قیمت زیادی برای آن می‌پردازید، چون پیش‌گیری نمی‌کنید. الان کوباییها، چینیها و از همه بیشتر شورویها، در عدن هستند. شما چه می‌کنید؟

فرمودند: به سفیر انگلیس هم بگو حرفهای من با هیئت بیشتر بر سر آشتی پاکستان و هند بود. فرمودند: اگر پختونستان پاکستان مجزّی شود، مال افغانستان هم که مجزّی می‌شود! ولی شاید تجزیهٔ افغانستان خود راه حلی باشد که تمام به دست شوروی نیفتد. چنان که زمان جنگ جناب بوین وزیر خارجه کارگر انگلیس همین نقشه را برای ایران داشت و می‌خواست از آذربایجان و کردستان شروع کند.[1] ...

بعد کمیسیونی برای تصفیهٔ تلویزیون و رادیو با قطبی رئیس تلویزیون و ارتشبد نصیری رئیس ساواک داشتم.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود. سناتور علی دشتی سر شام آمده بود. گفت و گو تمام بر سر عشق مولانا به شمس تبریزی و خواندن اشعار بود. خیلی خوشحال شدم که کمی راجع به عرفان و ادب فارسی گفت و گو می‌شود....

۱- اشاره به مذاکرات وزیران خارجه سه کشور آمریکا، انگلستان و شوروی، پس از جنگ جهانی دوم است. نگاه کنید به یادداشتهای علم، جلد یکم، صفحه ۲۳۸، پانویس ۱.

پنجشنبه ۲۹ شهریور ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. تلگراف خارجی زیادی بود که باید به عرض برسانم، و تلگرافاتی هم که باید توشیح فرمایند همه را به عرض رساندم. منجمله تلگرافی از طوفانیان (ارتشبد) از آمریکا که می‌خواهم برای خرید اسلحه وام بگیرم، وزارت دارایی برای گرفتن نرخ کمتری بهره، مداخله می‌کند، کار عقب می‌افتد. فرمودند: به نخست‌وزیر ابلاغ کن تا بیست و چهار ساعت اگر موفّق نشوید، شما را ممنوع‌المداخله خواهم کرد.

...

بعد مرخّص شدم. اخبار خوشی تیمسار نصیری از بلوچستان داشت که خوشحالم کرد. ولی یک خبر بدی داد که یک شبکه (باز هم در تلویزیون) کشف کرده، که قصد داشته‌اند ولیعهد را ترور کنند. همه راگرفتند. خیلی متأثّر شدم.

بعد از ظهر شاهنشاه به پدافند ملّی تشریف بردند و نطق بسیار عالی فرمودند، ضمناً سطح دانشگاه هم خیلی بالا بود، باعث خوشحالی من شد. عدّهٔ زیادی افسر [دکترا] Ph.D. داشتند. بعد از مرخّص شدن صبح، سفیر آمریکا را دیدم. شاهنشاه هنگام راه رفتن در محیط دانشگاه پدافند مرا خواستند و جویا شدند که مَثَل‌ها را برای سفیر آمریکا گفتی؟ عرض کردم بلی. خیلی خیلی خندیدند. مردم تعجّب کردند که ما چه می‌گوییم. عرض کردم: سایر مطالب سفیر آمریکا را شنبه به عرض می‌رسانم.

...

از اخبار محرمانه خوب هم این است که بغداد شلوغ است و... معلوم نیست چه دسته‌ای به منازل اشخاص مختلف می‌ریزند و همه را یکجا سر می‌برند. خیلی وحشت زیادی پیدا شده است.

شنبه ۳۱ شهریور ۱۳۵۲

صبح زود سفیر انگلیس را پذیرفتم.... خبرهای تازه[ای] از افغانستان داشت.... شارژدافر سفارت آنها از کابل مخصوصاً آمده و این اطّلاعات را داده است... روسها میل ندارند نزدیک مرزهای آنها حتّی‌الامکان شلوغ بشود. سابقه همیشه این را نشان داده

است. چنان که در چکسلواکی، لهستان و آلمان شرقی، اگر ناراحتی بود، حتّی به زور خاموش کرده‌اند. بنابراین در افغانستان چنین میلی ندارند که شلوغی راه بیفتد. اگر در کوبا و شیلی یا ویتنام باشد، هیچ عیبی ندارد، ولی شلوغی را در مرز خودشان نمی‌توانند ببینند. بنابراین سعی خواهند کرد افغانستان با کسی درگیری پیدا نکند و داخله آن هم آرام بماند. به این جهت کمکهای مالی معتدلی هم خواهند کرد، نه اینکه بی‌انتها باشد، چون این هم دردسر بزرگی برای آنها خواهد بود. نعیم وزیر خارجه با وحیدعبداللّه که سابقاً رایزن سفارت افغانستان در لندن بود به یالتا رفته‌اند. در یالتا دو جلسه با برژنف داشته و یک ناهار هم خورده‌اند. سر ناهار مترجم هم حضور نداشته است. برژنف دائماً سیگار می‌کشیده و ناهار نمی‌خورده است. بعد نعیم تقاضا کرده که دوست شکار خود، کاسیگین نخست‌وزیر شوروی، را ببیند. به این جهت ترتیب سفر او را به مسکو داده‌اند. گویا نوهٔ نعیم به اتّفاق خانمش که خواهر پادشاه است، در مسکو می‌باشد و نوهٔ نعیم مریض است. به این جهت به آن جا رفته‌اند. این مسافرت از دهم تا چهاردهم سپتامبر طول کشیده [است].

خلاصهٔ مذاکرات اینکه روسها قبول کرده‌اند به دولت افغانستان کمک بدهند. ولی اولویّت برای کارهای عمرانی مثل راهسازی و سدسازی و غیره خواهد بود. همین طور استخراج منابع آهن حاجی گک که حالا ژاپنیها و آلمانها در آن جا کار می‌کنند. نسبت به پختونستان و امنیّت جمعی آسیا مذاکره شد و وحیدعبداللّه خیال می‌کند که این مسأله [بالقوّه انفجارآمیز] potentially explosive است. راجع به امنیّت آسیا فکر می‌کند برژنف می‌خواهد [تنش‌زدایی] détente مثل اروپا به وجود بیاورد که در این مورد افغانستان هم سهم خود را باید بازی بکند. افغانستان به هیچ صورتی به یک پیمان نظامی نخواهد پیوست.

روی هم رفته سفیر انگلیس در کابل خیال می‌کند که این مسافرت یک [اقدام روابط عمومی] public relation exercise خوبی بوده است، چون نشانهٔ علاقهٔ روسها به افغانستان هست. ولی تعهّدات قطعی برای طرفین آن قدر شدید نیست و سفیر انگلیس عقیده دارد که این مطابق همان نظر ماست که روسها با احتیاط عمل می‌کنند و

انگلیسها خیال می‌کنند که روسها به نعیم فشار آورده‌اند که درمورد پختونستان محتاط باشد. از آن چه نعیم بعد از کودتا و حالا با سفیر انگلیس حرف زده و از آن چه که وحید عبدالله شنیده است، داود با ایران دعوایی ندارد، ولی نگران بوتو است و حتّی خیال می‌کند پاکستان موقع بازداشت سران بلوچ را طوری انتخاب کرد که دهن کجی به ادّعاهای افغانستان کرده باشد (به عقیدهٔ من - عَلَم - کاملاً درست بود). سفیر انگلیس (در کابل) خیال می‌کند که راجع به بازداشت سران بلوچ هر رژیمی در افغانستان بود، جز اینکه با حرف لااقلّ عکس‌العمل نشان دهد، چاره[ای] نداشت و این [اقدام] داود... [دلیل پرخاشگری]... او نمی‌تواند باشد. داود خیلی متزلزل‌تر از آن است که بتواند حالا عملی بر علیه ایران بکند. به علاوه... روسها هم او را تشجیع به این کار نمی‌کنند. وحید عبداللّه خیال می‌کند نگرانی ایران از نفوذ روسها در افغانستان غیرطبیعی است و اینها راهی جز دوستی با ایران ندارند. علّت انتخاب محمّد غازی، داماد داود، به سفارت ایران همین است. غازی مرد خوبی است. همیشه نسبت به شاه [سرسپرده] loyal و درمورد [گرایاندن] orientation شاه به سمت غرب مؤثّر بوده است. زن او، دختر داود، این روزها در مهمانیها اغلب با پدرش دیده می‌شود. خواسته‌اند با این ژستها نشان بدهند که با ایران دعوایی ندارند. به انگلیسها گفته‌اند راجع به پختونستان با ایران کاری ندارند، ولی با بوتو... [خصومت دارند]. نعیم گفته است چرا پشتونستان مستقلّی در داخل پاکستان درست نشود؟ (این جا نظر شاهنشاه را درمورد حرف بوین به سفیر گفتم. خیلی به فکر فرو رفت).

انگلیسها درمورد وضع بوتو نگرانی دارند که زیاده‌روی نکند، یعنی استدعا دارند شاهنشاه توصیه به بوتو بفرمایند. چنان که احساس می‌کنند در مسافرت لندن، شاهنشاه به بوتو اشاره فرموده‌اند که با انگلیسها زیاد کج‌تابی نکند (من گفتم همین طور است و سفیر گفت در این صورت ما مدیون شاهنشاه هستیم).

بعد... سفیر از من پرسید کمک ایران به پاکستان کمک نظامی است یا برای سیل است. من گفتم هر دو، ولی از این کمک هندیها خبر دارند که برای جنگ پاکستان و هند نمی‌تواند مؤثّر باشد. برای جلوگیری از تجزیهٔ پاکستان است. گفت خوب شد این مطلب را

گفتی، چون ما با هندیها روابط خوب داریم. اگر از ما توضیح خواستند باید بتوانیم جواب بدهیم. به هر صورت سیاست ایران نسبت به افغانستان تا حالا [استوار، متین و نگران از آینده] steady, sober and apprehensive است که غیر از این در این برهه از زمان نمی‌تواند باشد. ضمناً باید در نظر داشته باشیم (نظر سفیر انگلیس) که داود و دار و دسته‌اش شاید بی‌میل نباشند از زیر بار روسها شانه خالی کنند. شانس ماندن داود، طبق پیش‌بینیهای اینها، در سال آینده پنجاه پنجاه است. در این چند ماهه انقلاب فقط رنگ تاکسیها را عوض کرده و سرجوخه‌ها را نایب سوّم کرده‌اند و حقوق نظامیها (افسرها) را ۳۰٪ بالا برده‌اند.

در خاتمه یادداشتی هم از وزیر خارجهٔ انگلیس [الک هیوم] به من تقدیم کرد و من این جا می‌گذارم.[1]

شاهنشاه فرمودند: در جواب به سفیر بگو، چه طور افغانها هر گهی بخورند خوب است، ولی در قبال مزخرفات آنها اگر بوتو حرفی بزند یا عملی بکند باید جلوی آن را گرفت؟ خیلی عجیب است. وانگهی افغانستان [در امور داخلی] پاکستان مداخله می‌کند، این را به چه می‌توان تعبیر کرد؟ پس ما هم باید ادّعاهای خود را بر هرات از سر بگیریم، یا اصولاً بر تمام افغانستان. من عرض کردم: چرا نکنیم؟ شاهنشاه خندیدند. [گفتم] ما که هزاره‌ها و افشارها و بربری‌ها را تقریباً به طور قطع می‌توانیم در این قسمت در دست بگیریم.

فرمودند: درمورد هلیکوپترهای ما در پاکستان، به سفیر انگلیس بگو من فقط به این شرط هلیکوپترها را داده‌ام که کاملاً مشخص و معیّن باشد که مال ایران است و خلبانها هم با لباس نظامی باید پرواز کنند. شترسواری دولا دولا نمی‌شود. ما در قبال تقاضای پاکستان این کار را می‌کنیم. به علاوه این سیاست خود را برای تمام دنیا روشن کرده‌ایم. [راجع] به هند هم که به طور جداگانه با آنها کنار آمده‌ایم و گفته‌ایم این کار ما برای جلوگیری از تجزیهٔ پاکستان است.

...

۱- عکس یادداشت در صفحه ۱۶۰ آمده است.

$۱۱\frac{۱}{۲}$ نخست‌وزیر بلژیک را پذیرفتم. نشان درجه ۱ تاج از طرف شاهنشاه به او اهدا کردم. سر ناهار که نخست‌وزیر بلژیک و نخست‌وزیر ما و هیئت بلژیکی (و طرف ایرانی متقابل) شرفیاب بودیم، از هر دری سخن می‌رفت. بلژیکیها از وسعت نظر و اطّلاعات دقیق شاهنشاه به حیرت افتاده بودند (از مسائل نفت و اتم و سیاست دنیا و امور اجتماعی و اقتصادی) و بعد به من گفتند چنین شخصی با چنین کالیبر و با این عظمت هرگز نه تنها دیده بودیم، تصوّر هم نمی‌کردیم.

... سر شام رفتم.... فرمودند: اگر سفیر انگلیس را دیدی، به او بگو آقایان افغانها با ما هم سر به سر گذاشته، روزنامه‌های اطّلاعات و آیندگان را قدغن کرده‌اند که به داخله افغانستان نرود...

...

یکشنبه ۱ مهر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه خوشحال نبودند. ناراحت شدم. ترجمه مصاحبهٔ شاهنشاه را با مخبر تلویزیون فرانسه دادم ملاحظه فرمودند. خوب نبود، عصبانی شدند. چای چینی که داده بودم میل کنند که بدون قند هم مطبوع است، پیشخدمت آورد، ایراد گرفتند. معلوم شد نوع آن را عوض کرده است، بر اوقات تلخی بدون تظاهر البتّه افزوده شد.

فرمودند: یک زن ترک روزنامه‌نویس پدرسوخته آمده با اقوام این دختره پدرسوخته ملاقات کرده [است]. آنها گفته‌اند موضوع عروسی در بین نبود، ولی رفیقهٔ شاه بوده است. فوری تحقیق کن موضوع چیست. اینها دیگر باید تنبیه بشوند. راجع به بزرگ علوی،

SECRET

British Embassy
Tehran

445

A MESSAGE TO HIS IMPERIAL MAJESTY FROM HER MAJESTY'S SECRETARY OF STATE FOR FOREIGN AND COMMONWEALTH AFFAIRS

" Thank you for your recent message about the situation in Afghanistan. I, too, am greatly concerned about the direction in which the new régime's policies may lead, and about Soviet aims and intentions in the area.

Although the Russians almost certainly had foreknowledge of the coup, we do not think they instigated it, and the new régime's relationship with the Soviet Union is still not clear. Daoud obviously still regards the Russians as his principal friends, but the government's attitudes so far seem to support his public statements that Pakistan is the only country with which Afghanistan has a dispute. We, ourselves, have seen no indication that the Afghans now regard Iranian Baluchistan as part of "Pakhtunistan": in fact, such evidence as we have, suggests the contrary, though I look forward to hearing what you have to say to Sir Peter Ramsbotham about this.

The Afghan reticence about the Helmand (Hirmand) waters agreement is disquieting, but we very much hope that good sense will prevail and that they will decide to implement it.

Peter Carrington will, of course, be very glad to discuss developments in Afghanistan with you during his visit."

SECRET

توده‌ای معروف تبعیدی، عرض کردم می‌خواهد به ایران برگردد و این جا بمیرد.[۱] فرمودند: بیاید، ولی از توده‌ای‌های انگلیسی بود (حزب توده، حزب کمونیست سابق ایران بود که غیرقانونی شده).

...

بعد از ظهر شاهنشاه به دانشگاه تشریف بردند به مناسبت یکم مهرماه. صبح هم ساعت ۸ والاحضرتها را به مدرسه رساندند که من نرفتم، ولی به دانشگاه رفتم. سر شام رفتم. یواشکی عرض کردم: پول زمینهای والاحضرت ثریّا را از دولت گرفتم. خیلی خوشحال شدند. سؤال فرمودند: سفیر انگلیس را دیدی؟ عرض کردم: فردا صبح. فرمودند: بگو این افغانها دائماً دارند تهمت می‌زنند. این چه معنی دارد؟ عرض کردم چه تهمتی؟ فرمودند: روزنامه‌های امروز را بخوان خواهی فهمید. صحبت از [رسانه‌های گروهی] mass media آمریکا و اروپا شد. بیشتر از آمریکا شاهنشاه راضی بودند که حالا خیلی خوب شده است و دیگر آزار نمی‌رسانند. من پیش خودم حساب می‌کردم یک ناخدای کشتی که کشتی به این بزرگی را در دریای متلاطم امروزی جهان هدایت می‌کند، لابد پیش خودش حساب می‌کند که اگر دولت هویدا ضررهایی دارد، شاید منفعتهایی دارد و لابد نفع و ضررش را پیش خودش می‌سنجد و حساب می‌کند. به هر صورت چون من به قضاوت آن هم این مرد بزرگ تاریخ ایمان دارم، اعمالش را صحّه می‌گذارم. در عالم خدمتگزاری و صداقت اگر مطالبی ادراک کردم، البتّه اظهار می‌کنم، ولی بعد دیگر هرچه او خواست می‌کنم.

دوشنبه ۲ مهر ۱۳۵۲

صبح زود سفیر انگلیس را خواسته بودم که اوامر شاهنشاه را به او ابلاغ کنم. آمد. گفتم

۱- بزرگ علوی (جزو گروه معروف ۵۳ نفر) در زمان رضاشاه به جرم فعالیّت کمونیستی بیش از چهار سال در زندان ماند. از رهبران حزب توده ایران بود ولی پس از چندی از همکاری با این حزب دست کشید و از حدود چهل سال پیش به برلین (بخش آلمان شرقی پیشین) رفت. نویسنده سرشناسی است. از کتابهای او *پنجاه و سه نفر* و *چشمهایش* را باید نام برد. کار عمدهٔ اخیر بزرگ علوی تدوین فرهنگ بزرگ فارسی - آلمانی است. [متولد ۱۲۸۲ تهران بود و در بهمن ۱۳۷۵ در برلین درگذشت.] (توضیح ویراستار کتاب‌سرا).

شاهنشاه می‌فرمایند که چه طور است افغانها هر غلطی می‌خواهند بکنند خوب است، ولی اگر پاکستانیها حرکتی بکنند، باید جلوی آنها را گرفت؟ گفت من ابداً چنین چیزی نگفتم. خیلی تعجّب کردم. گفت روال صحبت بر آن بود که افغانها چه می‌گویند، نگفتیم که این عقیده ماست. برعکس ما خیلی نسبت به کار افغانها [نگران] concerned هستیم. هم چنین خیلی میل داریم فعلاً به پاکستان کمک کنیم و سفیر ما هم در جواب نعیم گفته است که شما چه طور در کار داخلی کشور دیگری می‌توانید مداخله کنید؟ منتها من حرفهای سفیر را به تو نگفتم و شاید اشتباه کردم که باعث این [سوءتفاهم] misunderstanding شدم. گفتم به هر صورت افغانها دائماً دارند تحریک و کارشکنی می‌کنند. اخیراً روزنامه اطّلاعات و آیندگان را هم جلوگیری کرده‌اند که به افغانستان نرود. به علاوه بازداشتهای داخلی را تمام به‌گردن پاکستان می‌اندازند. یعنی هر کس را که می‌گیرند [عامل] agent پاکستان [می‌خوانند]. این حرفها یعنی چه؟ ازاین پیش آمد هیچ خبرنداشت، یا خودش را به خریّت زد.

...

بعد... شرفیاب شدم. مطالب سفیر انگلیس را عرض کردم. فرمودند: معلوم نیست آن وقت هر چه دلش خواسته بود و مکنون قلبش بود گفته، یا حالا درست می‌گوید. عرض کردم به هر صورت تاکتیک افغانها که به هر صورت تاکتیک عراق است که مخالفین را وسیلهٔ ایادی خود تحریک به دسته‌بندی کنند، بعد بگیرند و از بین ببرند. اگر قبول داشته باشیم که آن جا کار روسها است، این هم همان است. فرمودند: نسبت به عراق من هنوز به انگلیسها مشکوک هستم که البکر آدم خود آنها باشد، ولی راجع به افغانستان نمی‌توانم قضاوت کنم.

نامهٔ سفیر شاهنشاه در مراکش را خواندند (این جا می‌گذارم).[1] فرمودند: هیچ نمی‌دانم نامهٔ پادشاه مراکش را کجا گذاشته‌ام، برو پیدا کن...

۱-گزارش عباس نیّری، سفیر ایران در مراکش، حاکی از این است که ملک حسن دریافت نکردن پاسخ نامه‌اش را حمل به‌کدورت شاه کرده و گمان داشته برادرش، مولای عبدالله، در سفر تهران مطالبی علیه او به شاه گفته است.

آخری عرض کردم: آیت‌الله خوانساری بابت اینکه بخشنامه شده در بعضی دبیرستانها که به نام دبیرستان اسلامی معروف است، بعضی دخترها چادر دارند باید چادر را بردارند، ناراحت است. او از لحاظ خودش ناچار است ناراحت باشد، چون پیشوای شیعه است و از لحاظ شیعه حرف او درست است. فرمودند: درست است، ولی من هم چاره ندارم. اگر این کارها را نکنیم که نمی‌توانیم جلوی چپ یا چپ‌گراها را بگیریم. به هر قیمتی شده این کار را خواهیم کرد ولو به [قیمت] بستن این مدارس. مگر تمام انقلاب ما را همین آخوندها تخطئه نمی‌کردند؟

بعد مرخّص شدم. قبل از مرخصی دو موضوع کوچک را عرض کردم. یکی استعفای [رضا] قطبی رئیس تلویزیون که دائی‌زاده علیاحضرت است و دیگری اینکه کنسرسیوم خریداران گاز بلژیک مرکّب از روهر گاز و [الپاسو] El Paso گردن‌کلفت‌تر و معتبر‌تر از انی ایتالیایی می‌باشد. درمورد اوّل فکر می‌کنم به علّت شهبانو تأمّل فرمودند و درمورد دوم هم به علّت اینکه نمی‌دانم به چه مناسبت انی بیشتر طرف توجّه است، جوابی ندادند.

...

سه‌شنبه ۳ مهر ۱۳۵۲

صبح به چاه‌بهار رفتم. بهانه برای سرکشی کارهای عمرانی بود، ولی حقیقت این بود که می‌خواستم ببینم کار گریلاها در بلوچستان چه طور پیش می‌رود. عیسی مبارکی و فرمانده عملیّات ژاندارمری، هر دو را فرستادم با هلیکوپتر آوردند به چاه‌بهار. کاملاً بررسی به عمل آوردیم. به حمدالله تقریباً کار تمام است و جای نگرانی نیست. چند نفری که باقی مانده‌اند، در همین چند روزه دستگیر یا تسلیم خواهند شد. مراقبت مرزهای دریایی هم از راه هوا و دریا بسیار خوب و دقیق انجام می‌گیرد.

در مراجعت از چاه‌بهار، نقشهٔ عملیّات را در ستاد نیروی دریایی بندرعباس دیدم. معلوم شد بسیار خوب مراقبت می‌کنند. چنان که دو لنج مشکوک را گرفته‌اند. معلوم شده هر کدام چند تن طلا و نقره دارند، ولی چون طلا متعلّق به شیخ دوبی بوده است که با ایران دوست است مرخّص شده. به هر حال مراقبت کاملاً دقیق است. شیخ دوبی از راه

قاچاق طلا به هند زندگی می‌کند. اخیراً نفت پیدا کرده [است]، آن هم به مقدار کم.

گرفتاری مهمّ بلوچستان هنوز فقر و گرسنگی است به خصوص در منطقهٔ اهوران که فعلاً قرار است کمک‌های جنسی و نقدی به آن جا بکنیم.[1]

پنجشنبه ۵ مهر ۱۳۵۲

صبح... شرفیاب شدم.... به عرض مبارک رساندم که کار بلوچستان دیگر نگرانی ندارد. تمام جریان و اینکه چه جور تعقیب کردیم و چه عملیّاتی انجام دادیم، همه را به عرض رساندم. و وقتی توضیح می‌خواستند، عرض کردم که به نظرم عراقیها یک عمل مذبوحانه انجام داده‌اند. با این فاصله چه می‌توانند بکنند؟ باز اگر در مرز کردستان و لرستان عملی انجام دهند قابل قبول و ادراک است، ولی آن سر دنیا چه طور ممکن است بتوانند عملاً اقدام مؤثّری بکنند؟ مگر اینکه فکر بکنیم یا به بلوچستانِ پاکستان، یا به افغانستان، امید دوخته باشند. شاهنشاه فرمودند: باید همین طور باشد. بر فرض چهار نفر گریلا بفرستند، دیگر در بلوچستان خان و فئودالی نیست که دنبال آنها راه بیفتد. من از این فرمایش، خیلی گوشه و کنایه حسّ کردم و به روی خودم نیاوردم. فرمودند: به هر حال مطالبی که در نظر داری باید در بلوچستان از لحاظ مبارزه با فقر یا سایر کارها بشود، به دولت ابلاغ کن. عرض کردم اطاعت می‌کنم.... بعد در جواب کنایه شاهنشاه عرض کردم: خبر نداشتم که امر فرموده‌اید صد نفر آدم‌های عیسی خان به عنوان چریک و به نام دلاوران در ژاندارمری استخدام شوند، خیلی مفید و خوب است! دیگر چیزی نفرمودند!

عرض کردم آیت‌اللّه خوانساری باز پیغام فرستاده است درمورد حجاب بچه‌های مدرسه. با آن که امر مبارک شاهانه به نظر من هم منطقی و هم مطاع است که در دنیای امروز و ایران امروز نمی‌شود دنبال این حرفها رفت، ولی چون با ایشان دوست هستیم و

۱- اهوران، روستایی در نزدیکی بمپور است. [بمپور در غرب ایرانشهر و اهوران یا آهوران در حومه سرباز در جنوب شرقی ایرانشهر واقع است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

او هم اخلاص کیش شاهنشاه است، بهتر این است که برای او مفری پیدا کنیم. دکتر باهری این طور فکر کرده که به او بگوییم شما به هر صورت در مقام خود که دارید و خلاف کلام‌الله هم درمورد حجاب نمی‌توانید حرفی بزنید، می‌توانید توصیه بکنید که اگر کسی نخواست بچه‌اش بدون حجاب باشد، به مدرسه نرود. از طرفی دولت هم بگوید بچه‌هایی که با چادر می‌آیند در مدرسه پذیرفته نمی‌شوند. هم ایشان به وظیفهٔ دینی خود عمل کرده و هم دولت به وظیفهٔ اجتماعی خود و مطلب تمام می‌شود. شاهنشاه فوق‌العادّه عصبانی شدند. فرمودند: مگر من پریروز در رامسر نگفتم که هیچ کس نمی‌تواند کسی را از تحصیل منع کند؟ اینکه خلاف امر من است. این چه مزخرفاتی است که باهری می‌گوید؟ عرض کردم: مزخرفات نیست. ما می‌خواهیم از این سیّد استفاده کنیم و اتّفاقاً مرد پاک منزّهی است. چرا او را در محظور بگذاریم؟ ما باید کار خودمان را بکنیم، او هم وظیفهٔ دینی خودش را انجام بدهد. بالأخره هم به نتیجهٔ خودمان می‌رسیم. فرمودند: داری مرا عصبانی می‌کنی. اصلاً باهری مداخله نکند. او را چه به این فضولی‌ها؟ دیگر من عرضی نکردم.

فرمودند: دیگر چه کاری داریم؟ عرض کردم گوشت و خواربار خیلی گران شده [است]. قیمت گوشت ران از ۱۲ تومان کیلویی به ۱۶ تومان معامله می‌شود، آن هم ظرف دو روز. گوشت مخلوط از ۱۰ تومان به ۱۴ تومان. [آن] هم وسیلهٔ گوشت‌فروشیهای وزارت کشاورزی! شاهنشاه خیلی عصبانی شدند. فرمودند: وقتی گوشت نیست، چه باید کرد؟ عرض کردم چرا نباید باشد؟ من ناچارم از لحاظ وظیفهٔ غلامی و خدمتگزاری به عرض برسانم که مردم فوق‌العادّه ناراحت هستند. آن هم سر زمستان و سر [ماه] رمضان، همه چیز غفلتاً گران شده [است]. درست است که یک قسمت تحت تأثیر دنیاست، ولی غلام فکر می‌کنم مسئولین امر هم خیلی غفلت کرده و می‌کنند، و مخصوصاً این تشکیلات اصناف مشغول سوءاستفاده‌های کلان است. فرمودند: ابداً چنین چیزی نیست. شما خارج گود هستید، نمی‌دانید چه می‌گذرد. عرض کردم: البتّه همین طور است، ولی مطلب این است که به هر صورت عدم رضایت مردم زیاد است و غلام این امر را خطرناک می‌بینند. شاهنشاه خود دانید. دیگر چیزی نفرمودند.

...

شب سر شام رفتم... صحبت از مبارزه با بیسوادی بود. والاحضرت اشرف گزارش می‌دادند که هیچ پیشرفتی نصیب نشده [است]. یعنی به علّت ازدیاد سریع جمعیّت... با همهٔ مدارس جدید و سپاهیان دانش، باز همان هشت ملیون نفر بیسواد را داریم. من از دور گوش می‌کردم و مطلقاً با جریانات صبح، دیگر خودم را آلوده نکردم. به علاوه به من ربطی نداشت. خواهر و برادر حرفی می‌زنند که خواهر هم مسئول است و خوب هم از عهدهٔ حرفها برمی‌آید. به من چه ربطی داشت که فضولی کنم؟

شنبه ۷ مهر ۱۳۵۲

صبح... شرفیاب شدم.... از شرکت چینی فروشی [اسپود] Spode انگلستان که برای جشنهای ۲۵۰۰ ساله بشقاب مخصوص ساخته بود، خواستم یک سرویس صد و پنجاه نفره بخرم. نمونه را به شرف عرض رساندم. خوب بود، تصویب فرمودند. بعد فرمودند: علیاحضرت شهبانو هم ببینند. در این ضمن فرمودند: راستی این درویش خانم، می‌دانی بهترین سرویس غذاخوری مرا برده است؟ به جا نیاوردم. فرمودند: فریده خانم، مادر شهبانو، بهترین سرویس غذاخوری که داشته‌ام به خانهٔ خودش برده است. عرض کردم به اجازهٔ چه کسی؟ فرمودند: نمی‌دانم (خیلی با عصبانیّت). عرض کردم: عصبانیّت ندارد، از نو سفارش می‌دهیم. فرمودند: آن شرکت در دانمارک به کلّی برچیده شده [است]. بعد فرمودند: من حرفی ندارم کسی صاف و صریح زیادت‌طلبی بکند و از انسان همه چیز بخواهد، ولی ادّعای درویشی و این حرکات با هم جور درنمی‌آید. فرمودند: خواهرم اشرف هم متأسّفانه همین طور است. من دیدم دیگر ارزشی ندارد بیشتر در این زمینه حرف بزنم و شاهنشاه را عصبانی بکنم. کاغذهای خوبی و مفصّلی هم رسیده بود. با دقّت خواندند آرام شدند....

...

سر شام رفتم. صحبت از انفلاسیون پیش آمد. شاهنشاه فرمودند: مگر من ویلسون هستم که نتوانم از عهدهٔ انفلاسیون برآیم؟ نخست‌وزیر هم حضور داشت. اتّفاقاً مطلب همین طور است. شاهنشاه ابداً ویلسون نیستند. مرد قوی‌الاراده و شدیدالتأثیر و با

عکس‌العمل شدید[ی هستند]. ولی اگر اطّلاعات و [داده‌ها] données را به این مرد بزرگ اشتباه بدهند، چه باید کرد؟ چون مجلس مناسب نبود، عدّهٔ زیادی غیر از نخست‌وزیر هم بودند، عرضی نکردم.

...

یکشنبه ۸ مهر ۱۳۵۲

امروز صبح در رکاب اعلیحضرت همایونی برای بازدید منطقهٔ عمرانی قزوین رفتیم. در این جا ده سال است که فعّالیّت می‌شود، واقعاً یک [مجموعه] complex کشاورزی و صنعتی بزرگ و مدرنی به وجود می‌آید. به این صورت که سدّ طالقان بسته می‌شود و آب به دشت قزوین سرازیر می‌گردد و در محلّ زیاران یک سدّ انحرافی ساخته می‌شود و آب را در تمام دشت قزوین پخش می‌کند. ضمن این برنامه، منابع آب زیرزمینی هم تمام اندازه‌گیری شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد. سیلابها هم به جای اینکه به نمک‌زار بریزد، در مخازن کوچک جمع‌آوری می‌شود که نفوذ کرده، بر منبع آبهای زیرزمینی اضافه [می]شود. خود حوزهٔ قزوین وسیلهٔ یک شرکت اسرائیلی و ایرانی در حال توسعهٔ سریع و وسیع کشاورزی است (وقتی من نخست‌وزیر بودم اسرائیلیها را آوردم). مجموعاً حدود هشتادهزار هکتار در فاز آخر زیر کشت خواهند آورد. ولی تا حالا بیست و شش هزار هکتار زیر کشت رفته است. دامداری و مرغداری هم می‌شود که همگی اینها مورد بازدید قرار گرفت (با هلیکوپتر و اتومبیل). در عین حال قزوین اوّلین منطقهٔ نزدیک تهران است که [از مقرّرات عدم تمرکز صنایع در] تهران (خارج از شعاع ۱۲۰ کیلومتر) [بهره برده است] و قهراً چون نزدیک تهران است، اوّلین مرکزی شده که سرمایه هنگفت خصوصی به آن جا سرازیر گشته [است]. کارخانجات کوچک و بزرگ زیادی چه تأسیس شده و چه در حال تأسیس است و پیش‌بینی می‌شود که جمعیّت آن هم به نزدیک یک ملیون نفر برسد. دهکده‌های نمونه بسیار قشنگی هم آن جا ساخته می‌شود و در مجموع دو برنامهٔ چهارم و پنجم مجموعاً برای بخش دولتی تنها ۱۵۰۰ ملیون تومان یعنی دویست ملیون دلار در آن جا خرج خواهد شد.

من که واقعاً لذت می‌بردم و تمام مدّت به شاه دعا می‌کردم. سر ناهار عرض کردم این آبادیها را که امروز می‌دیدم، با این شبکه آبیاری مدرن که طول کانال اصلی آن ۹۰ کیلومتر یعنی از زیاران تا قزوین خواهد بود، به یاد سفرنامهٔ مظفّرالدین شاه که به فرنگ می‌رفته است افتادم. فرمودند: چه بود؟ عرض کردم: می‌گوید نزدیک قزوین از راه دور یک کلاغی را با تفنگ گلوله‌زنی زدیم. الحق خوب زدیم! امیربهادر جنگ صد اشرفی دست خوش تقدیم کرد. شب هم به علّت پا درد نمک کارلسباد خوردیم. چون نخوابیدیم، فکرهای خوبی برای قزوین کردیم. شاهنشاه خیلی خندیدند. ولی من غافل بودم که نوهٔ مظفّرالدین‌شاه، سرتیپ... پسر... فرمانده لشکر قزوین و سر ناهار نشسته است.[1] بعد از ظهر ملتفت شدم. به اتاق خواب شاهنشاه رفتم و مطلب را عرض کردم و مجدّداً خیلی بیشتر خندیدیم. در سفر امروز، نخست‌وزیر هویدا، وزیر کشاورزی روحانی، و وزیر تعاون ولیان در رکاب بودند.

بعد از ظهر با نخست‌وزیر دو نفری نشسته بودیم. به من گفت چه خوب است لااقلّ من و تو هر هفته[ای] یک بار با هم ناهار بخوریم. خیلی مسائل ما حل می‌شود و می‌توانیم مشترکاً مسائلی را به عرض برسانیم. وقتی دو صدای یک جور شدیم، شاهنشاه زودتر قبول می‌فرمایند. گفتم من حاضرم راجع به مسائل کشوری این کار را بکنم، در صورتی که خودم متقاعد بشوم که این یک امر کشوری و مهمّ است. ولی شما انتظار نداشته باشید که بنده کارهای نامناسب شما را بخواهم به شاهنشاه بقبولانم یا لااقلّ سعی در این کار بکنم. آن وقت بر خلاف وجدان خودم در وهلهٔ اوّل و بعد برخلاف عهد صداقت خودم به شاه عمل کرده‌ام و این کار میّسر نمی‌شود. خیلی به ظاهر از این اظهار من خوشوقتی کرد، ولی با این حرف فکر نمی‌کنم دیگر ما با هم ناهار بخوریم!

شاهنشاه سؤالات دقیق و عجیبی از مسئولین و متخصّصین می‌فرمودند که همه را به حیرت انداخته بود، هم ایرانیها و هم خارجیها.

۱- نقطه چین‌های این جمله از علم است.

دوشنبه ۹ مهر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. کاغذ دیگری از سفیر شاهنشاه در مراکش رسیده بود... فرمودند: نمی‌دانم چه منفعتی برای آمریکاییها داشت که ملک حسن را بردارند.[۱] عرض کردم نمی‌دانم، گاهی اینها زیاد احمق می‌شوند. این خرّم که مرد بیلمز کنتراتچی می‌باشد[۲] و شاهدوست است، به غلام می‌گفت زمان رئیس‌الوزرائی امینی که شاهنشاه می‌خواستند در دوشان تپّه میتینگ بدهند، آمریکاییها به من سخت گرفتند که آدم و وسائل نفرستم، ولی با وصف این فرستادم. فرمودند: باید درست بگوید، آن وقت از امینی خیلی جانبداری می‌کردند و او را تنها امید ایران می‌نامیدند. فرمودند: نمی‌دانم از سرنگون کردن نگودین دیم چه طرفی بستند؟[۳] عرض کردم احمق هستند و خیلی اشتباه حساب می‌کنند، منتها چون قدرت دارند، زود به زود اشتباهات آنها احساس نمی‌شود. گو اینکه مال اینها که زود هم برملا می‌شود. فرمودند علاوه بر آن، وقتی به‌کسی بند کردند، به‌زودی هم ول نمی‌کنند، حتّی تا پای جانش ایستاده‌اند. حالا وضع بیچاره پادشاه مراکش بهتر شده، چون آن پدرسوخته راکول (همان حامی منصور) را از آن جا منتقل کردند.[۴]

یک عدّه بچهٔ احمق پیدا شده بودند که خواستند به جان شاهنشاه و شهبانو و ولیعهد سوءقصد کنند. عرض کردم چه لزومی دارد این خبر منتشر شود؟ فرمودند: لازم است، چون بعد باید محاکمه شوند. عرض کردم با وصف این مصلحت نیست. فرمودند: چرا مصلحت هست، تو نمی‌فهمی!

عرض کردم: امشب سفیر انگلیس به مناسبت ورود لرد کارینگتون وزیر دفاع انگلیس دعوت کرده، اگر لازم است بروم، وگرنه من معمولاً به سفارتها نمی‌روم. فرمودند: لازم

۱- اشاره به دو توطئه‌ای که علیه ملک حسن صورت گرفت و برخی بی‌هیچ دلیلی آن را زیر سر آمریکا می‌دانستند.

۲- رحیمعلی خرّم، به رغم کم‌سوادی، برای چند سالی در پایان دههٔ ۱۳۳۰، مقاطعه‌کار موفقی بود و علّت آن گویا مشارکت یکی از اطرافیان نزدیک شاه با او بود.

۳- Ngo Dinh Diem رئیس جمهور ویتنام جنوبی در کودتایی که با تأیید کندی صورت گرفت، کشته شد.

۴- دربارهٔ رابطهٔ راکول با منصور، نگاه کنید به «یادداشتهای علم» جلد یکم، صفحه ۴۶.

نیست.

... سر شب شاهنشاه تلفن فرمودند که همین الان به سفیر آمریکا بگو چشم شما روشن! روسها بمب‌افکنهای TU 22 به عراق داده‌اند. بعد هم شما باید به ما بگویید هواپیماهای اف-۱۴ را کی به ما می‌دهید....

سه‌شنبه ۱۰مهر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم پیام دیشب شاهنشاه را به سفیر آمریکا دادم. فرمودند: چه گفت؟ عرض کردم: گفت... فکر نمی‌کنم موضوع هواپیماها آن قدر جدّی باشد. مقدار زیادی نامه خارجی به عرض رساندم، از آن جمله یک نامه مربوط به یک معاملهٔ نفت.

فرمودند: راستی با نخست‌وزیر صحبت کردم که این دخترهای مدارس به اصطلاح اسلامی باید در داخل مدرسه چادر را بردارند. اگر خواستند وقتی که از مدرسه بیرون می‌روند چادر سر کنند، مانع ندارد. فوری به باهری بگو به آیت‌اللّه خوانساری خبر بدهد. گو اینکه دیشب به نخست‌وزیر گفتم به باهری تلفن بزند. عرض کردم باهری صبح پیش من بود، خبر نداشت.

... شب سفیر چین پیش من مهمان بود. موضوع مسافرت احتمالی شاهنشاه و قبول دعوت را برای سپتامبر آینده به او گفتم. خیلی خوشحال شد. از خبر سوءقصد به شاهنشاه که امشب در جرائد درآمد خیلی اظهار تأسّف می‌کرد و با اصرار می‌خواست این مسأله را هم به‌گردن روسها بیندازد!... سیاست ایران در خلیج فارس را خیلی تأیید می‌کرد و می‌گفت حالا ما در افغانستان وارد عمل شده‌ایم که نگذاریم داود تماماً در دامن روسها بیفتد. تعجّب است که چنین حرفی می‌گوید. خیلی دیر وقت نشست، خسته‌مان کرد. [احمد] میرفندرسکی [1] قائم‌مقام وزیر خارجه را دعوت کرده بودم (وزیر خارجه

۱- احمد میرفندرسکی از دیپلماتهای باسابقه ایران بود. در دولت شاپور بختیار وزیر خارجه شد. [سال ۱۳۸۳ در پاریس درگذشت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

نیویورک است). میرفندرسکی هم نسبت به قدرت ایران و عمل متقابل ما در امور کشورهای دیگر خیلی حرف زد.

چهارشنبه ۱۱مهر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. فرمودند: پس عیسی خان چه می‌کند؟ [چرا] این چند نفر باقیمانده را در بلوچستان دستگیر نمی‌کنند؟ عرض کردم عجله نفرمایید، طولی نخواهد کشید. فرمودند: ۴۸ ساعت بیشتر وقت نمی‌دهم. عرض کردم قربان این کار تمام است، عجله نفرمایید. فرمودند: همین است که گفتم. شاهنشاه معمولاً از این جور ضرب‌الاجلها می‌دهند. انسان باید قبول کند و هم کارش را بکند.

صحبت افغانستان و عبدالولی شد. فرمودند: خبر داری میمندوال، رئیس‌الوزرای اسبق، در محبس خود را کشته است؟ عرض کردم صبح در اخبار [بی‌بی‌سی] شنیدم. البتّه او را کشته‌اند. فرمودند: باید این طور باشد. عرض کردم: به نظر می‌رسد کار از دست داود خان خارج می‌شود. فرمودند: به هر حال ما باید شروع به کارهای خودمان در افغانستان بکنیم. عرض کردم: اگر اجازه فرمایید ما هرات را ادّعا می‌کنیم و قدرت هم داریم که آن جا را لااقلّ به هم بریزیم. فرمودند: بروید فکرهای خودتان را بکنید. فرمودند: راجع به فرار عبدالولی چه کردی؟ عرض کردم فقط مطالعه!

راجع به [بی‌بی‌سی] شاهنشاه خیلی عصبانی بودند. چون اخبار عجیبی گفته است... ولی شاهنشاه هم در مصاحبه‌ای که با آنها کرده‌اند پدرشان را درآورده‌اند و چند روز پیش نگران این بودند که عکس‌العمل آنها شدید باشد. به نخست‌وزیر تلفن... فرمودند که عجیب است، من باید این مسائل را به شما بگویم؟ عکس‌العمل جرائد در مقابل سوءقصد به ما و حرفهای مزخرف [بی‌بی‌سی] هیچ نبود، چرا دستورات مرا اجرا نمی‌کنید؟ فرض کنید من دستور ندهم، پس وظیفهٔ اخلاقی و وطنی شما کجا رفته است؟ بعد که گوشی را گذاشتند، فرمودند: عجیب است که هرچه می‌گویم فراموش می‌کند.

...

پنجشنبه ۱۲ و جمعه ۱۳ مهر ۱۳۵۲

در مشهد بودم. پنجشنبه تمام به کار گذشت. مسائل مربوط به فروش اراضی و ساختمانهای چندطبقه در آن اراضی و تزئینات حرم مطهّر و دو تا صحن و کارخانجات قند و مسألهٔ گلّه‌داری در خراسان که با شرکت آستان قدس می‌شود و تأسیس کارخانهٔ پوست و غیره و غیره را بررسی کردم. ولی شب متأسّفانه خسته و ناخوش شدم.

جمعه والاحضرت همایونی برای اهداء جام ولیعهد به بازیکنان برجستهٔ تیم خردسالان کشور که بین خراسان و اصفهان به فینال رسیده بود، به مشهد تشریف آوردند. عندالورود، طبق معمول، ایشان را به حرم مطهّر بردیم. ماشاءالله بچه باهوش و بافطانتی است و من تعجّب کردم از اینکه در مقابل ضریح واقعاً با خلوص نیّت ایستاده، دعا کرد به پاپا و مامان و مردم ایران. من دو سه دقیقه صبر کردم که واقعاً شاید دعا می‌کند. بعد دیدم حرکت نمی‌کند. به ایشان نزدیک شدم و عرض کردم حالا می‌توانید حرکت کنید. مثل این بود که واقعاً از خواب بیدارش کرده باشم. تمام آن تشریفات و ما را به کلّی فراموش کرده بود. بچه ۱۳ ساله! خیلی تعجّب کردم.

عصر تشریفات فوتبال برگزار شد. ولی دو ساعتی که والاحضرت همایونی در باغ ملک‌آباد بودند، تمام خودشان فوتبال بازی کردند. من را هم به بازی کشاندند. چه عرض کنم خستگی با کسالت و ناخوشی دیشب با من چه کرده است.

عصری به تهران برگشتیم.

شنبه ۱۴ مهر ۱۳۵۲

صبح شاهنشاه مجلسین را افتتاح فرمودند... بعد من شرفیاب شدم.... جریان مسافرت والاحضرت همایونی به مشهد را عرض کردم، خوشحال شدند. باز درمورد [بی‌بی‌سی] صحبت فرمودند. فرمودند: نمی‌دانم این لاطائلات را از طرف خودش می‌گوید، یا دولت انگیس هم‌دست دارد؟ فرمودند: فکر نمی‌کنم از طرف دولت انگلیس با این همه لاف دوستی که با ما می‌زند، تحریک شوند. عرض کردم هیچ معلوم نیست. مگر پریروز عرض نکردند معاون وزارت خارجه را که بازنشسته می‌شود [سر آرتور دنیس

گرین‌هیل] Sir Arthur Denis Greenhill را می‌خواهند آن جا بگذارند. فرمودند تعجّب است. بعد فرمودند: [بی‌بی‌سی] به *تایمز* نوشته است که ما به شاه ایران فرصت دادیم که از خودش دفاع بکند. مگر من می‌بایست از خودم دفاع کنم؟ ببین این پدرسوخته‌ها نظر امپریالیستی دارند. عرض کردم: فکر می‌کنم این سیاق عبارت باشد.

سر آرتور دنیس گرین‌هیل در سال ۱۹۷۳ معاون دائمی وزارت خارجهٔ انگلستان بود. این شخص از متخصّصین مسائل کشورهای عربی است. سر گرین هیل فعلاً لرد می‌باشد و از اعضای مجلس لردها است.

...

بعد از ظهر جنگ مصر و سوریّه با اسرائیل شروع شد. فوری به شاهنشاه تلفنی عرض کردم: هنوز خبردار نشده بودند. فرمودند: فوری بگو رؤسای ستاد و نیروها [به] سعدآباد بیایند. اوامر احتیاطی بدهم.

سر شام رفتم. تمام صحبت جنگ بود. من معتقد بودم یکی از دو حالت است: یا اینکه جنگ به صوابدید خود آمریکاییها توسّط مصریها به راه افتاده که افکار عمومی آمریکا بیشتر برای فشار بر اسرائیل آماده شود، یا اینکه اسرائیلیها مصریها را تحریک کرده‌اند که مقدّم بشوند و کتک بخورند که تلافی عملهای وحشیانهٔ اخیر اسرائیل در افکار عمومی بشود. شاهنشاه می‌فرمودند چند نظر دیگر را هم باید گرفت.... شاید شورویها با آمریکا کنار آمده‌اند که فعلاً... کنار [بکشند]... تا اعراب و اسرائیل خود حساب یک دیگر را برسند، روی آن پایهٔ نهائی می‌توان اقدام به صلح کرد که قوای هر دو برای خود آنها و دنیا روشن شده باشد، یا که اسرائیلیها خود به مصریها گفته باشند شما تا یک جایی از سینا را بگیرید که بعد با هم کنار بیاییم و کانال سوئز هم باز شده باشد. عرض کردم: فکر می‌کنم اسرائیل می‌داند که اگر چنین فتحی با سازش با اعراب نصیب اعراب بکند، دیگر هیچ کشور عربی و هیچ لیدر عربی حاضر به مذاکره و صلح و سازش نیست. باری از این صحبتها زیاد شد. حالا مصریها ادّعا دارند که از کانال سوئز گذشته‌اند. ممکن است هم درست باشد، ولی اگر با این تجاوز دوباره یک شکست مفتضحی بخورند، دیگر جبران‌ناپذیر خواهد بود....

یکشنبه ۱۵مهر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. تمام صحبت جنگ اعراب و اسرائیل بود. من به عرض رساندم نمی‌توانم باور کنم مصریها به این آسانی از کانال بگذرند. الّا اینکه تله[ای] برای آنها فراهم شده باشد. فرمودند: ممکن است این طور باشد، به هر حال حالا که مصریها ساحل شرقی کانال را اشغال کرده‌اند و به قول خودشان برای تصرّف زمینهای اشغالی اسرائیل به پیش می‌تازند.

کاغذی از حالات پادشاه افغانستان از سفیر شاهنشاه در رم رسیده بود. دادم به دقّت مطالعه فرمودند،[1]... فرمودند: فوری سفیر عربستان و کویت را بخواه و با آنها مطلب را در میان بگذار. عرض کردم: جسارت می‌کنم، ولی ارزش ندارد. ماهی ده‌هزار دلار را خود شاهنشاه مرحمت فرمایند. قدری تأمّل فرمودند. فرمودند: شاید خودش راضی نباشد که از ما تنها بگیرد. عرض کردم ما که محرمانه می‌دهیم. شاید اگر بخواهد منزلی یا قصری بخرد، احتیاج به کمک عربستان و کویت باشد. تازه من عرض می‌کنم اعلیحضرت همایونی آن را هم مرحمت فرمایید. فرمودند: پس بنویس که ما این ده‌هزار دلار را [برای] مخارج ماهیانه شما... می‌دهیم، اگر بیشتر لازم است و می‌خواهید منزلی بخرید (اگر در این موقع مصلحت در خرید منزل برای شما باشد)، آن وقت شاید کمک کویت و عربستان لازم بشود. آیا می‌خواهید ما با آنها تماس بگیریم، یا خود شما تماس خواهید گرفت؟ من هم اطاعت کردم. مدّتی راجع به [بی‌بی‌سی] صحبت شد. فرمودند: مردکهٔ پدرسوخته گفته است با این همه اسلحه که ایران می‌خرد، احتمال انقلاب در ایران نمی‌رود، چون با قوای انتظامی سرکوب می‌شود. پدرسوخته! کارگر و دهقان راضی ما می‌خواهد انقلاب کند؟ خیلی عصبانی بودند. ضمناً *فیننشال تایمز* هم مقالهٔ بسیار بدی راجع به انفلاسیون در ایران نوشته بود. پرسیدند خواندی؟ عرض کردم بلی.

...

صبح پیامی از کیسینجر برای شاهنشاه آمده بود که ما سعی داریم برای صلح وساطت

---

۱ - متن نامه علینقی سعید انصاری، سفیر ایران در ایتالیا، به دنبال این یادداشت آمده است.

بکنیم، ولی اگر به جای باریک کشید، ناچاریم به تعهّدات خود نسبت به اسرائیل وفادار بمانیم. فوری فرستادم. تقدیم شد، ولی جوابی نفرمودند، جوابی هم نداشت.

دوشنبه ۱۶مهر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم... عرض کردم به نظر می‌رسد جنگ به نفع اسرائیلیها برگشته و پلهای مصریها را روی کانال سوئز بریده‌اند. فرمودند: هنوز که خبر رسمی داده نشده، ولی مسلم است که بالاخره اسرائیلیها شکست نمی‌خورند. مدّتی بحث شد که چرا سادات حالا جنگ را شروع کرد. یک دلیل هم شاید این باشد که تحت فشار افسران بوده است. اگر شکست بخورد، می‌گوید دیدید که شما هیچ گوزی نبودید. امّا در این صورت وضع خودش چه می‌شود؟ یا پیشدستی کرده که اگر جنگ نفت شروع بشود، باز هم سادات سخنگوی اعراب باشد. به هر حال آمریکا هم نمی‌گذارد اسرائیل به این آسانیها شکست بخورد چون یک لولو خورخوره بالای سر اعراب لازم دارد.

بعد باز راجع به برنامه [بی‌بی‌سی] و بدگویی انگلیسها صحبت شد. شاهنشاه را خیلی [نگران] دیدم. تعجّب است. تازه اگر دشمنی هم می‌کردند، این قدر فکر نداشت. عرض کردم باکی نیست. فرمودند: البتّه باکی نیست، ولی این پدرسوخته‌ها که اخیراً این قدر راه آمده بودند، چه طور یک دفعه برگشتند؟ به هر صورت دیگر اعتنای سگ به آنها نکنید.

...

بعد از ظهر... برنامهٔ پانورامای بی‌بی‌سی انگلیس را که باعث این همه صحبت شده است، رفتم در عمارت تلویزیون ایران تماشا کردم و یادداشتهایی برداشتم که فردا به عرض برسانم. شب منزل کار کردم. حالا نصف شب است. این کسالت اخیر خیلی مرا خسته و فرسوده کرده است. امروز آن دختر خانم ایرانی که گاهی ملاقات می‌کنم، به من تلفن می‌کرد که چرا تو را نمی‌بینم؟ بلکه سرت جای دیگر گرفتار شده [است]. گفتم درد پیری است!

سفارت شاهنشاهی ایران

رم

۴ اکتبر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سفارت شاهنشاهی ایران
رم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سفارت شاهنشاهی ایران
رم

صفحه ۲

ما همه را که در این مدت بر ما رفته است برایت نمی‌گویم [illegible] وقتی که از لندن آمده بودی زیرا با توجه

به طرز [illegible] وقت تنگ است که در این روزها [illegible] دوستان [illegible] او [illegible] نتوانستم

ولکن به حد برادر عزیز [illegible] شما شد [illegible] در دوری [illegible] مشغول شدم

شما را بنده [illegible] خوب [illegible] و تشریف [illegible] بود [illegible] ایشان

که [illegible] شد [illegible] هستند ... [illegible] را [illegible] استقلال [illegible]

[illegible] نمی‌دانستم که [illegible]

وضع [illegible]

[illegible] از وقتی که [illegible] شد [illegible]

[illegible] هم داشتم [illegible]

و از [illegible] که [illegible] تا [illegible] افتاد

[illegible] خداوند نتوانستم [illegible] را [illegible]

[illegible] واقعاً [illegible] حل کنیم [illegible] بود

با وجود اینکه ... از بسیاری گذرانده‌ایم [illegible] وضع داخلی [illegible] برنامه‌های [illegible] خود را وسیع

طرح شد [illegible] خود را عملی [illegible]

دارد [illegible] و [illegible] دارد و [illegible]

[illegible] افراد

[illegible] هستند [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] کشور [illegible] چطور

[illegible] از اینکه

[illegible] و در

[illegible] دوره

[illegible] بودیم

در [illegible] ... [illegible]

سفارت شاهنشاهی ایران
رم

صفحه ۴

از [illegible] و دیگر اینکه [illegible] [illegible] بودیم [illegible] [illegible]

به [illegible] دادند [illegible] [illegible] و البته [illegible] بودند

[illegible] دادند [illegible] چشم و [illegible] بودیم که [illegible] جمع [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] هرگز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چرا)

[illegible] سلطنت و خوشبختی [illegible] [illegible] چهل سال [illegible] [illegible]

ولی [illegible] [illegible] خودشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بودند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] کردند [illegible] [illegible] دادند [illegible] کردند

[illegible] [illegible] [illegible] شده [illegible] [illegible]

سفارت شاهنشاهی ایران

رم

صفحه ۵

[illegible]

[illegible]

سفارت شاهنشاهی ایران

رم

صفحه ۶

افسوس میخورم که داود و امثال ایشان مانع شدند خداوند بزرگ کشور عزیز ما

و ملت نجیب افغان را نگهدارد من در آخر عمر خود خبر خیر و صلاح

ملت خود آرزو نداشتم چه آن بیچاره گرفتاری که با جوانان خود میزنند

ادامه دارند ... اردو؟ و شعبه اش را افغانستان سرکوب طرفدار ما بودند

یک مقدار بیت [illegible] ندارد اردو در [illegible] آنها بود باید بین [illegible]

سربازان ما همه را گلوله باران کردند افسران و طرفدارانش هم

در زندان هستند و دادن خبر در زندان باب [illegible] چیز آورد

از زندان و شکنجه بردن انفرادی ایشان چه اند [illegible] چیست

نصیب امثال کردند که بیدار نیست هیچ از او خبر نداریم

و شدیداً گریه افتادند ...

طالب [illegible] دیگر گفته شد که تا آخر [illegible]

و فقط [illegible] برادرش [illegible] میداد

سفارت شاهنشاهی ایران

رم

هیئت و ادامه دادند وضع ما را [illegible] درباره ترقی و جهات مختلفی از اوضاع

خارج شدند گفتند ... [illegible] و کمیته برای ما تشکیل روشن کرده [illegible]

در این خانه کوچک که بیشتر از ۵ اطاق ندارد ما ۳۲ نفر هستیم که زندگی

میکنیم ۵ پسر ۳ دختر و نوه‌ها مدرک نداریم در این مدت ما

مملکت ما را ترک نکردیم و باز هم جهت دولت [illegible] نکردیم

همه تسلیم شدند ... [illegible] ملت خود بستگی داریم تا از همه چیزی

صحبت شود همه برای آنکه [illegible] صادر کردیم شرایط ما

گذشتن از همه چیز صرفنظر نمودیم همه چیز ما را گرفتند حتی

مقبره پدرم را خراب کرده اند الان ما داریم که برادرم

شاه و از وضع ما متاثرند آیا شاه هم [illegible] در

راه حق ما را [illegible] که سلطنت به همه

وزرای [illegible] سلطنت خواهد شد

سفارت شاهنشاهی ایران

رم

[illegible] از اصل

[illegible]

[illegible] برادر [illegible] از اصل [illegible]

[illegible] کشور را [illegible]

[illegible] بین دو کشور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما فقط میخواهیم تا دو ماه دیگر [illegible]

سفارت شاهنشاهی ایران

رم

صفحه ۹

معلوم نیست دارد تا که بدرجهٔ سلطنت میدانم برادرم شاهنشاه ایران کنند

هستند و اگر به تنهائی نخواهند سلطنت را بدهند سنگین است

زندگی را ببخشند به کشورشان ایران عربستان سعودی و کویت

با هم برای صلح با شکایت نباشند تا سلطنت افغان

حدیث خود را معلوم نمایند با جمهوری انشاالله حدیث کردیم

خیلی متعلق بودند و مطلب زیاد هسته گشته که شنیده نشد

خداوند فقط بار را با هم با شما نخواهند گذارد

از خبر رادیو در مورد ترکیه بر جای خود

که در سلطنت خیلی متاسف شدیم که ... شدید

از قول ما به شاهنشاه عرض کنید و ... لطف

درباره ... باید مراقبت خود باشید

... و هر روز

بدون جهت با فرزندان [illegible] ما و ملکه در غربت [illegible] سخت بازیچه؟

بازی و شوخی میکرد با [illegible] فرزندان ما و قوف داشت [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] با [illegible] ما را گذاشته خانه ما را با توپ خراب کرده

ما و ما را در زندان شکنجه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بود و خیلی [illegible] کرد در زندان از طرف خود ما را [illegible]

خودکشی نمود [illegible] [illegible] و [illegible] خود [illegible] [illegible] خدا

[illegible] [illegible] [illegible] تا [illegible] داده همه چیز را بر باد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] که فقط [illegible] [illegible]

نا [illegible] [illegible] داده [illegible] [illegible]

[illegible] تا [illegible] [illegible] راه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] شخصی که [illegible] ما را در زندان

[illegible] [illegible] شخصی [illegible] کرد و [illegible] آزاد بود

خیلی [illegible] دارم [illegible] [illegible] [illegible]

سفارت شاهنشاهی ایران

رم

ضمیمه ۱۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سفارت شاهنشاهی ایران
رم

برای چهارم دیگر با خانواده را فرهنگی سیاسی و در پیش صحبت شده بود

پیدا شد شاهنشاه ایران شاهنشاه ناجیه هستند خط ناجیه با ادبی

اش هم است ما زنان مطالعه داریم ایران حرکت شاهنشاهی به دیگر

و دانش و تدبیر برادران ایرانی همت شاهنشاه آریامهر داشته است

خوشحالیم که تشخیص و تعظیم ملت ایران شاه را فهمیده و

با تمام و صدقه قلبی حس خود را ابراز داشته ...

فرزندم ناچیز شما را تا دم دیگر در اختیار خواهد بود

ما هم لبیک گفته نموده رسالت را حس نمودیم

در جهت منفی و در جهت دلبسته که تازه رسیدند

تجربه‌ای که تاریخ بوده ایستاده ما اساس صحبت

نموده و در آن صحبت رسیده ایستاده بودن

ملت‌ها تحول نمودند و از اینجا خود را فرو داده‌اند

با بهترین احترام
سرکار حشمت ...

سه‌شنبه ۱۷ مهر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم دیشب برنامهٔ پانورامای انگلیس را رفتم اداره تلویزیون دیدم. به نظر من فوق‌العادّه خوب بود. مخصوصاً فرمایشات شاهنشاه خیلی محکم بود، پدرشان را درآوردید، حالا گله هم می‌فرمایید؟ درمورد خداپرستی و آزادی و آینده ولیعهد به قدری خوب جواب داده‌اید که حدّ ندارد، با آن که سؤال‌کننده خواسته است پدرسوختگی زیاد بکند. من عقیده دارم باید عیناً در تلویزیون ما پخش شود. فرمودند: بد فکری نیست، بگویید یک کمیسیونی مطالعه بکند، ولی در... [تفسیر]، خیلی پدرسوختگی کرده است. عرض کردم او خواسته است اعراب را از قدرت ما بترساند. بعد هم بگوید در ایران آزادی نیست. بعد هم بگوید قدرت شاهنشاه زائل‌شدنی است، چون قدرت یک شخص قابل دوام نیست. خوب، جوابش را می‌دهیم. ولی در عوض فرمایشات شاهنشاه غرور ملّی را خیلی تحریک می‌کند، عالی است. فرمودند: بسیار خوب عمل کنید. فرمودند: جواب اینها را جور دیگر خواهم داد، در صحنهٔ تجارت. آن جاست که می‌توان دم آنها را پیچاند. خیال می‌کنی پمپیدو که با این اصرار به دیدن ما آمد، اگر فشار تجارتی ما نبود این کار را می‌کرد؟ همهٔ کارهای آنها را قطع کردم، منجمله مطالعه در متروی تهران را. به این جهت به گه خوردن افتاده‌اند.

صحبت جنگ را کردیم. فرمودند: به هر صورت اعراب را نمی‌توان آن قدرها هم حقیر گرفت. اسلحه دارند و مخصوصاً موشکهای ضدهوایی SAM که شورویها به اعراب داده‌اند، خیلی در انداختن هواپیماهای اسرائیل مؤثّرند. عرض کردم عاقبت کار با عقیده و ایمان تعیین می‌شود. هر طرف مؤمن‌تر بود از پیش می‌رود. فرمودند: وسیله و مخصوصاً کمیّت و کیفیّت آن را در دنیای امروز نمی‌توان از نظر دور داشت. عرض کردم: صحیح است ولی فاصلهٔ زیادی بین اسلحهٔ آنها نیست.

بعد مرخّص شدم. بعد از ظهر دختر خانم ایرانی را دیدم. این شعر را برایش خواندم، در جواب گله[ای] که از ندیدن من کرد:

جوانی گفت پیری را چه تدبیر؟   که یار از من گریزد چون شوم پیر

جـــوابش داد پـــیر نـــغز گـفتار　　　　که در پیری تو هم بگریزی از یار

...

چهارشنبه ۱۸مهر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. سفیر آمریکا نامه‌هایی فرستاده بود که روسـها ۱۴ هـواپـیمای TU 22 به عراق داده‌اند. بعد هم در نامهٔ دیگر گفته بود هنوز تاریخ تحویل هواپیماهای اف-۱۴ و اف-۱۵ معلوم نیست. فرمودند: جواب بنویس در قسمت اوّل که خود ما مطّلع بودیم. در قسمت دوم هم اسلحه موقعی لازم است که به درد بخورد. اگر چند سال دیگر دادید، چه نتیجه دارد؟ و عصبانی شدند.

باز هم صحبت جنگ شد. فرمودند: این دیوار آهنی که مصریها از تانک ساخته‌اند، هر قدر هم اسرائیل شجاع باشد، نمی‌تواند از آن بگذرد. به خصوص که هواپیماهای اسرائیل مثل گذشته بر اثر موشکهای SAM آزادی عمل کامل ندارند. عرض کردم: هـمین طـور است و تاریخ جنگ چالدران بین شاه اسمعیل و ترکها را عرض کردم که با همهٔ شجاعت شاه اسمعیل، ما شکست خوردیم، چون ترکها هم زیاد بودند و هم اسلحه داشتند.

تلگرافی از [امیر خسرو] افشار سفیر شاهنشاه آریامهر از لندن رسیده بود که سـفیر جدید افغانستان او را دیده و خیلی خواستار عنایت شاهنشاه شده است و گفته است بین داود و افسرهای جوان به هم خورده و تنها تقویت داود ممکن است از کمونیست شدن افغانستان جلوگیری کند....

عرض دیگرم در خصوص تند راندن ماشین وسیلهٔ والاحضرت همایونی بـود. عـرض کردم به صورت وحشتناکی در این خیابانهای سعدآباد تند می‌روند. فرمودند: خودت برو با ولیعهد صحبت کن که تو تعلّق به کشور داری، چرا این کار را می‌کنی؟ عرض کردم: با بچهٔ سیزده ساله چه جور حرف بزنم؟ با آن که ماشاءاللّه منطقی و خیلی باهوش است، ولی بچه است و علاقه به سرعت دارد. فرمودند: برو حرف بزن! بچه منطقی است قبول می‌کند.

دکتر غلامحسین مصدّق، پسر دکتر مصدّق معروف نخست‌وزیر اسبق، استدعا کرده بود اتوموبیلی برای خود از طریق دربار وارد کند.[۱] اجازه فرمودند. عجبا از روی اوّلی و گذشت دومی.

درمورد بلوچستان و جمع‌آوری اسلحه این سه چهار نفر که از دستهٔ اعزامی از طرف عراق باقی مانده‌اند، صحبت شد. عرض کردم به زودی تمام می‌شود، فعلاً جای نگرانی نیست. ولی چراغ شیرانی را سازمان امنیّت [احضار کرده است]. این یک آدم وحشی است، امّا به‌کسی کاری ندارد. در خانهٔ خود نشسته است. چرا به‌گرده‌اش سیخ بزنیم؟ با وصف این آدم پیش غلام فرستاد که اگر تو اطمینان می‌دهی می‌آیم. اگر او را نخواهند گرفت، اطمینان بدهم. فرمودند: بده.

...

... بعد درمورد پادشاه یونان، عرض کردم این پسره می‌خواهد پول املاک خود (۴ ملیون دلار) را از رژیم یونان بگیرد و یونان را بفروشد. نباید قبول می‌کرد. فرمودند: املاک خودش بود. عرض کردم باشد، ولی معنی آن این است که من سلب امید از بازگشت خودم کرده‌ام.

پنجشنبه ۱۹مهر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. فرمودند: محافل آمریکایی و انگلیسی حالا معتقد شده‌اند که درمورد قدرت جنگی اعراب اشتباه کرده‌اند. فرمودند: این را که ما می‌دانستیم و دائماً هم به آنها تذکّر دادیم ولی گوش شنوائی نبود. عرض کردم: شاهنشاه خیلی دقّت و به علاوه [عقل سلیم] bon sense دارید. فرمودند: علاوه بر آن اطّلاع دارم این آمریکاییها و انگلیسها واقعاً کون گشاد شده‌اند.

عرض کردم: دیشب سفیر انگلیس به غلام تلفن کرد و گفت تا امروز می‌ترسیدم به تو تلفن کنم. امروز که با سلوین لوید وزیر خارجهٔ اسبق انگلیس و رئیس فعلی مجلس عوام

۱- اتوموبیلهایی که به‌وسیلهٔ دربار وارد می‌شد از پرداخت حقوق گمرکی و سود بازرگانی معاف بود.

شرفیاب شدم و شاهنشاه را خندان دیدم، می‌توانم صحبت کنم. به او گفتم دلیل نداشت بترسی تلفن بکنی. جواب داد تو خیلی بداخلاق هستی. وقتی عصبانی باشی نمی‌توان با تو حرف زد. وقتی عصبانی هستی که شاهنشاه عصبانی باشند. به این جهت می‌دانستم که نمی‌توانم به تو نزدیک شوم. شاهنشاه خیلی خندیدند. فرمودند: خوب! چه می‌خواست؟ عرض کردم: اوّلاً می‌خواست مقداری اطّلاعات راجع به جنگ اعراب و اسرائیل بدهد. گفتم بنویس و بفرست، که اینک تقدیم می‌کنم. ثانیاً می‌خواست غلام را برای ملاقات سلوین لوید به شام دعوت کند، قبول نکردم. ثالثاً می‌خواست مرا ببیند، نپذیرفتم. فرمودند: نه دیگر تو هم زیاد تند رفتی. اگر خواست تو را ببیند او را ببین. عرض کردم: فعلاً که گفته‌ام تا هفتهٔ آینده وقت ندارم. باز هم خندیدند....

...

اسرائیلیها معتقدند جبههٔ سوریه را شکافته، به طرف دمشق پیشروی می‌کنند. باید درست هم باشد، چون بعد از ظهر سفیر شوروی با عجله به من تلفن کرد و از شاهنشاه استدعای وقت شرفیاب خیلی فوری نمود. فرمودند: ساعت $\frac{1}{2}$۶ بیاید (معمولاً وقت شرفیابی را سفرا از طریق تشریفات می‌خواهند، مگر در موارد خیلی ضروری و فوری که نمی‌توانند منتظر جریان عادی تشریفات بشوند که یا من را می‌بینند و یا استدعای شرفیابی می‌کنند).

جمعه ۲۰ مهر ۱۳۵۲

امروز بیستم مهر مصادف با روز شروع جشنهای ۲۵۰۰ سالهٔ شاهنشاهی است. پارسال به این مناسبت مراسمی داشتیم ولی امسال از پیشگاه شاهانه استدعا کردم که نباشد. هم رمضان بود و هم فکر کردم موضوع، خنک و کوچک می‌شود. یک کار بزرگی کردیم، یادگار بماند و به تاریخ سپرده شود، بهتر است.

با آن که جمعه بود شرفیاب شدم. بودجه [دربار] را عرض کردم و به تصویب نهائی رساندم. ماشاءاللّه شاهنشاه در کار خودش چه قدر سختگیری می‌کند! نفس ما را گرفتند. برای مثال فقط پانصدهزار تومان اضافه نظارتخانه خواسته بودم. فرمودند: به هیچ وجه

لازم نیست، قطعاً بزنید، مخارج گاراژ را بزنید، اصطبل را بزنید، فقط حقوق حقّه و اضافه حقوق نوکرها و باغبانها را تصویب فرمودند. بالأخره کل بودجهٔ دربار با حقوق والاحضرت همایونی که از اوّل تغییری نکرده و ماهی فقط پنجاه هزار تومان است، در... تومان بستم.[۱] فرمودند: معنی ندارد ما هم در پول دولت اسراف بکنیم.

بعد فیلم [پانورامای بی‌بی‌سی] BBC Panorama را ملاحظه و دستور فرمودند که در تهران [نشان] داده شود. جوابش را هم بدهیم. [ریپورتر] Reporter یا [سر شاپور] Sir Shapoor که بچه فضولی است، در این خصوص نامه[ای] نوشته بود. دادم، ملاحظه فرمودند...

...

سلوین لوید رئیس مجلس انگلیس نامه[ای] به من نوشته و عریضه[ای] تقدیم کرده بود. دادم، ملاحظه فرمودند. خیلی تعریف و تمجید از شاهنشاه و اظهار بندگی کرده بود. فرمودند: جواب گرمی بدهید.

راجع به قیمت جدید نفت که به دو برابر افزایش می‌یابد و عایدات هنگفت عجیب و غریب آن، مدّتی صحبت کردیم. عرض کردم: همان طور که فلّاح عرض می‌کند، باید فرمولی پیدا کرد که هر سه ماه یک دفعه مجبور به دبّه کردن نشویم. فرمودند: صحیح است.

عرض کردم: رئیس این حزب مردم، [ناصر] عامری، جای تشریفاتی خودش را می‌خواهد تعیین کند اجازه می‌فرمایید اقدام کنیم؟ خندیدند. فرمودند: این هم رئیس حزب انقلابی ما! به چه چیزها فکر می‌کند؟ عرض کردم اجازهٔ کار دیگری که ندارد. باز هم خندیدند. فرمودند: اگر می‌داشت هم نمی‌کرد! من وقتی این عرضم را کردم، پشیمان شدم، ولی به خیر گذشت. اجازه فرمودند والاحضرت همایونی ریاست هیئت امناء دانشگاه بوعلی همدان را که جدیداً تأسیس می‌شود و فرانکوفون خواهد بود، قبول

۱- نقطه چین در این جمله از علم است.

فرمایند.[1]

مقداری از دعوای پریشب خودم با فریده خانم عرض کردم. فرمودند: کار بسیار خوبی کردی. ولی با وصف این مادرزن من است. حقوقشان را اضافه کردم. عرض کردم: البتّه باید بفرمایید.

گزارشات محرمانه که انگلیس و آمریکا از جبههٔ جنگ داده بودند ملاحظه فرمودند. به نظر می‌رسد که جبههٔ سوریه را تثبیت کرده، حساب مصر را خواهند رسید.

...

شنبه ۲۱ مهر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. ابتدا به ساکن شاهنشاه فرمودند: نمی‌دانم این مطلب را به آمریکاییها بگوییم یا نه؟ عرض کردم: مطلب چیست؟ فرمودند: سفیر شوروی که پنجشنبه پیش من آمد، تقاضا داشت هواپیماهای شوروی از راه ایران به بغداد و دمشق بروند، من رد کردم. بعد اصرار کرد که [آئروفلوت] که خطّ سیویل است، برای یک پرواز جهت بردن وسایل یدکی خودشان، به بغداد برود. آن را اجازه دادم. عرض کردم: از دو حال خارج نیست. یا آمریکاییها دوست هستند، یا نیستند. اگر دوست هستند. باید مسائل را به هم بگوییم و اگر نیستند که باید سیاست خودمان را عوض کنیم. من عقیده دارم باید به آنها گفته شود. فرمودند: بسیار خوب، پس سفیر آمریکا را بخواه و به او بگو. بعد هم بگو که من دائماً به شما می‌گفتم که باید راه حلّی بین اعراب و اسرائیل پیدا کنید، نتوانستید یا نخواستید. به هر صورت حالا کار بالا گرفته و شما و همه آلوده خواهند شد. همین الان عربستان سعودی از من هواپیمای حمل و نقل خواسته است، البتّه برای داخلهٔ خودش، که خدمهٔ ایرانی هم داشته باشد. من به دو دلیل قبول کردم: یکی اینکه با عربستان سعودی می‌خواهیم دوست بمانیم و مدّتهاست در پی فرصت هستیم که تقاضایی بکنند. حالا که چنین تقاضایی کرده، نمی‌توانم رد بکنم. ثانیاً یک کشور مسلمان

۱- ریاست هیئتهای امنای بیشتر دانشگاههای کشور با اعضای خاندان سلطنتی بود.

است و کوچکترین چیزی است که خواسته است. اگر چیز دیگر هم بخواهند ممکن است بدهم.

...

در مورد بلوچستان عرض کردم: عیسی خان مبارکی آمده، عرض می‌کند ستون اعزامی ژاندارم می‌خواهد برای سه نفر مسکین و بدبخت، دست به عملیّات نظامی بزند. من که اسلحهٔ آنها راگرفته‌ام، خود آنها را هم می‌گیرم. چه معنی دارد که این سر و صداها راه بیفتد؟ فرمودند: جلوی این کار را بگیر....

شرحی که آیت‌الله خوانساری به رئیس جمهور مصر و سوریه نوشته بود تأیید فرمودند و اجازه دادند که فردا سفرای اسلامی بروند با آیت‌الله نماز بخوانند و برای مسلمین دعا کنند.

تشریفات [دربار] اعلامیه‌ای حاضر کرده بود که ملکه انگلیس که برحسب دعوت اعلیحضرتین در سر راه استرالیا در تهران توقّف می‌کند، ناهار را در پیشگاه مبارک صرف خواهند کرد. فرمودند: این گوزها چیست که این قریب (رئیس تشریفات) در غریبی می‌اندازد؟ بگو مهمان ما هستند! مگر من هم فتحعلی شاه هستم که شمشیر بکشم و بگویم وای به حال روس؟ واقعاً از این طرز تفکّر شاهنشاه لذت بردم.

بعد مرخّص شدم، سفیر آمریکا را خواستم. مطالب را به او گفتم. او یکی دو سؤال داشت که فردا به عرض برسانم، جواب خواهم داد. راجع به جنگ خاورمیانه صحبت کردیم. پرسیدم اگر روسها به این صورت اسلحه به اعراب بدهند شما چه کار خواهید کرد؟ گفت ما هم به اسرائیل خواهیم داد. گفتم نتیجه؟ گفت خودمان هم نمی‌دانیم. به به! گفت دو جنگ گذشته را بین اعراب و اسرائیل من چون رئیس سیا بودم، کاملاً تحت نظر داشتم و می‌دانم که آن هم بی‌نتیجه بود.

... سر شام رفتم. صحبت از جنگ بود و اینکه چه طور روسها که به اعراب کمک می‌کنند کسی چیزی نمی‌گوید، ولی نسبت به آمریکا همه ایراد دارند. علیاحضرت قضاوتهای بچگانه می‌فرمودند. من چیزی عرض نکردم. تشریفات مختصری برای تولّد علیاحضرت شهبانو با حضور علیاحضرت ملکه برگزار گردید.

...

یکشنبه ۲۲مهر ۱۳۵۲

صبح سفیر انگلیس دیدنم آمد. در موضوع جنگ و نفت و ملک حسین و شرکت او در جنگ اعراب صحبت کردیم. مخصوصاً اینکه نفت به چه صورتی ممکن است مورد استفادهٔ اعراب قرار گیرد. او عقیده داشت باید به اعراب حالی کرد درمورد استفاده از این اسلحه، فعلاً آمریکا صدمه نمی‌بیند، کشورهای اروپایی صدمه می‌بینند که ممکن است بعضی یا اکثر آنها دوست اعراب باشند و خواست که این مطلب را من به عرض برسانم.

مقداری راجع به برنامهٔ پانوراما صحبت کردیم. گفت، من حقّ دارم گله کنم. وقتی کسی را برای برنامه از انگلیس می‌آورید، قبلاً باید با من هم مشورت کرده باشید. بعد هم این برای برنامه‌های داخلی ماست. در هیچ کشور خارجی [نشان] داده نشده است و خلاصه قصد اصلاح داشت. به خصوص که تهدید پولی و مالی هم شده‌اند، یعنی ما گفته‌ایم این کار و این پدرسوختگی شما در کارهای تجارتی شما مؤثّر خواهد بود. از این جهت انگلیسها خیلی می‌ترسند. از من توضیح خواست. به او گفتم شما سختگیری ما را درمورد [بی‌بی‌سی]، می‌گویید در افکار عمومی انگلیس برای ایران ناخوشایند خواهد بود، ولی این تمام چیزی است که ما گم می‌کنیم. ولی شما ممکن است تمام این معاملات بزرگ و حتّی نفت را از دست بدهید. حالا فرض کنیم افکار عمومی انگلیس پشتیبان ما نباشد. ثمّ ماذا؟[1]

راجع به آمدن ملکه صحبت کردیم و برنامهٔ آن را دیدم و تصویب کردم. التماس دعا داشت که دیگر برای آمدن ملکه روزنامه‌ها دست از سر ما بردارند. گفتم به عرض می‌رسانم، ولی مگر شما نمی‌گویید روزنامه‌ها آزاد هستند.

بعد شرفیاب شدم. جریان ملاقات دیروز سفیر آمریکا و ملاقات امروز سفیر انگلیس را عرض کردم. درمورد نفت اروپا و آمریکا فرمودند: اتّفاقاً من این حرف را به مخبر مجلّه مصری *Egyptian Gazette* زده‌ام. هم برای او مجلّه را بفرست و هم برای سفیر آمریکا. درمورد آمدن ملکه انگلیس فرمودند: اگر شوهرش همراه نیست، چرا علیاحضرت

۱- [ثُمَّ ماذا، بعد از آن، چی؟ (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

به فرودگاه تشریف بیاورند؟ عرض کردم: یقین دارم فیلیپ همراه نیست، باز هم تحقیق می‌کنم. بعد مرخّص شدم. تحقیق کردم، معلوم شد نمی‌آید....

بعد از ظهر تمام کار و ملاقات داشتم. شب مهمانی تولّد علیاحضرت شهبانو بود، توسط شهرام. آن جا رفتیم. خوشبختانه چون فردا صبح علیاحضرت عازم فرانسه هستند که نشان خیریه[ای] را دریافت فرمایند به نام (Couronne Civique)، مهمانی نصف شب تمام شد....

دوشنبه ۲۳مهر ۱۳۵۲

صبح به فرودگاه رفتم که علیاحضرت شهبانو تشریف بردند. فوری با هلیکوپتر برگشتم، به شرفیابی ساعت ۱۰ رسیدم. دیشب عرض کرده بودم، بوتو کسب اجازه کرده تهران بیاید. فرموده بودند برای چه؟ به هر حال امروز برنامه را عرض کردم که فردا خواهد آمد. تصویب فرمودند.

نامهٔ دیگری از [علی‌نقی] انصاری [سفیر ایران در ایتالیا] راجع به پادشاه افغانستان رسیده بود که این جا می‌گذارم.[1] فرمودند: به هر حال بیست هزار دلار بفرست که به ایشان برساند تا جواب ایشان از افغانستان برسد و ضمناً بگو که از این جریان جز من و تو و انصاری کسی آگاه نیست.... بعد مرخّص شدم. فوری کار پادشاه افغانستان را راه انداختم.

سفیر آمریکا دیدنم آمد. خلاصهٔ مذاکراتش را ضمن... عریضه...[ای] عرض کردم،...

سه‌شنبه ۲۴مهر ۱۳۵۲

صبح به اختصار شرفیاب شدم. فقط عرض کردم: دیروز که سفیر آمریکا پیش غلام

---

۱ - در این گزارش از قول پادشاه افغانستان چنین نقل شده است: «شاهنشاه همیشه به ما محبّت داشتند و در این موقع بدطالعی بیشتر از همیشه عنایت می‌فرمایند. زبان ما قاصر است که تشکّر نماییم. فقط چون نامه‌ای به داود نوشته‌ام و به وسیلهٔ دامادش راهی کرده‌ام، منتظر پاسخ هستم. اگر از طرف دولت افغانستان کمک برسد، برای ادامهٔ زندگانی ما کافی خواهد بود و دیگر راضی به زحمت برادر خود نیستیم. وقتی پول برسد، نزد خود نگهدارید تا ما در طیّ همین یکی دو هفته که تکلیف معلوم می‌شود، به شما نتیجه را اطّلاع بدهیم.»

بود، مطلبی هم راجع به تقاضای اسرائیلیها که کردها فوری بر علیه عراق وارد جنگ شوند می‌گفت. ولی خودش عقیده داشت این کار، کردها را بر باد می‌دهد، چون اسلحه‌ای که بتوانند خارج از کوه و زادگاه خود جنگ کنند ندارند. فرمودند: درست می‌گوید. فوری به او تلفن کن، بگو عقیدهٔ او صحیح است و ضمناً ما نمی‌خواهیم کردها حالا آلت دست اسرائیل و آمریکا شناخته شوند.... فرمودند: به سفیر آمریکا بگو من از نیروی هوایی گزارش خواستم، به هیچ وجه هواپیمایی از آسمان ما نگذشته است که به عراق یا سوریه برود. لابد از راه دیگری [کمک هوایی] airlift روسها عملی می‌شود. و ضمناً به سفیر آمریکا بگو مطالبی که دیروز به تو نوشته است [همان است] که ما همیشه می‌گفتیم، شماها می‌گفتید [ارزیابی] assessment ما غیر از این است.[۱]

عرض کردم: سفیر پاکستان هم استدعا دارد اعلیحضرت به استقبال بوتو تشریف ببرید، چون دوست شماست. فرمودند: گه خورده. عرض کردم وقتی مطلب را به من گفت رد کردم. فرمودند: اگر غیر این کرده بودی که چشمم روشن می‌شد. به عجله با هلیکوپتر به فرودگاه رفتم. هواپیمای بوتو به زمین نشسته بود و روی زمین حرکت می‌کرد. به موقع رسیدم، او را برداشته، با هلیکوپتر به سعدآباد آوردم. در کاخ پذیرایی نخست‌وزیر (منزل سابق [سپهبد تیمور] بختیار، پهلوی وزارت دربار) گذاشتم. (این هم گویا مورد ایراد بوتو بود). بعد شرفیاب شدم. عرض کردم بوتو روزه است. باور نفرمودند. فرمودند: حالا برو، با او بیا این جا، که احترامی بیشتر به او کرده باشیم. همین کار را کردم. تا ساعت یک و نیم بعد از ظهر شرفیاب بود. من با عزیزاحمد وزیر خارجه‌اش و چند نفر از همراهانش در اتاق دیگر حرف می‌زدیم.

به من تلفن شد والاحضرت همایونی را زنبور زده، کهیر ریخته‌اند و حالت خفقان

۱- در بند ۳ یادداشت سفیر آمریکا به تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۷۳ چنین آمده است:

"We hope that His Imperial Majesty will understand that an Arab victory in the present conflict, obtained as it would be by the use of the Soviet arms, coupled with the victory by the Soviet arms in the Indo-Pakistan conflict of 1971, would most certainly lead to a radicalization of regimes in the area and, at least to some extent, globally."

این یادداشت، پیام رئیس جمهور و وزیر خارجهٔ آمریکا [کیسینجر] به شاه بوده است.

دارند. با عجله خودم را رساندم. در همین کاخ سعدآباد در عمارت خوابگاه کوچک رضاشاه هستند. حال بچه بد بود. خوشبختانه خانم دکتر پیرنیا برای تب والاحضرت فرحناز آمده بود، آمپول ضدآلرژی تزریق کرد، حالشان بهتر شد. گفتند باید تا ۲۴ ساعت سرم به دستشان بست که مبادا خونریزی داخلی بکنند. من خیلی برای بچه ناراحت شدم، ولی گفتم به هر صورت هرچه لازم است بکنید. برگشتم به کاخ، اعلیحضرت سر ناهار بودند. رفتم، شرفیاب شدم، جریان را عرض کردم. فوق‌العادّه ناراحت شدند. پرسیدند ولیعهد حرف می‌زند؟ عرض کردم: البتّه! قدری راحت شدند. فوری خودشان تلفن کردند و حرف زدند، تا اندازه[ای] راحت شدند.

... [بعد از ناهار] فرمودند: انشاءالله حال ولیعهد خوب بشود که خیال ما راحت باشد. شاهنشاه را خواباندم و پیشخدمت مشغول ماساژ شد. خودم دوباره پیش ولیعهد رفتم. دیدم خیلی بهتر است و گرسنه شده، غذا می‌خواهند. فوری آش خوبی حاضر بود دادم با ماکارونی به اتاق ایشان بردند، با اشتها خوردند. خیالم راحت شد. گفتم بی‌جهت سرم به ایشان نبندید، بچه به این راحتی غذا خورد، هیچ لازم نیست اذیّتش کنید. تلفن به شاهنشاه کردم، گویا در حال خواب بودند. نخواستم ناراحتشان کنم. آمدم یادداشتی عرض کردم که خیالتان راحت باشد، حال ولیعهد خوب است و سرم هم وصل نکردیم.

ساعت $3\frac{1}{2}$ بعد از ظهر منزل رسیدم، ناهار خوردم. بعد از ظهر منزل ماندم، تمام کار کردم، ملاقات زیاد بود. شب برای شام بوتو مهمان من بود.... بوتو خواسته بود که سفیر آمریکا هم باشد، او هم بود. بوتو قبل از شام ویسکی و سر شام شراب زیادی خورد. مایه تعجّب شد. گفتم مگر شما امروز روزه نبودید؟ گفت، بودم، فردا هم روزه می‌گیرم. ولی حساب شب و روز با هم جداست. تا نصف شب بود. مجموعاً خوش گذشت.

...

چهارشنبه ۲۵ مهر ۱۳۵۲

صبح به اختصار شرفیاب شدم. سؤال فرمودند: دیشب چه کار کردید؟ عرض کردم: مطلب خاصّی مذاکره نشد. سه چهار ساعتی نشستیم. سفیر آمریکا هم بود. ولی جداگانه

با هم مذاکراتی کرده بودند. آخر شب سفیر آمریکا خیلی خسته و خواب‌آلود بود که بپرسم چه کرده‌اید و چه گفته‌اید؟

درمورد دستور چای که فرمودند و رئیس تشریفات نفهمید، مدّتی گله و شکایت فرمودند که همین یک کار کوچک مرا هم انجام نمی‌دهند. حقّ هم دارند. آقایان تمام به فکر افکار و منافع خودشان هستند. واقعاً من خجالت کشیدم.

درمورد والاحضرت شهناز مدّتی صحبت کردم که وضع ایشان بهتر شده [است]. فرمودند: چون آن پسره (منظور خسرو جهانبانی شوهر والاحضرت) فهمیده که از آن راهی که می‌رود، به جایی نمی‌رسد، والاحضرت را هم تغییر داده است. به هر حال معلوم می‌شود شاهنشاه برای والاحضرت و تصمیمات ایشان ارزشی قائل نیستند. باز من سعی کردم و مدّتی درمورد هیپیگری و اینکه از روی [عقده] complex یا از روی [سرکشی] revolt و جوانی این کارها را می‌کنند، عرایضی بکنم که شاهنشاه را نرم کرده باشم، قانع نشدند.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بوتو دو ساعت و نیم شرفیاب بود. من ساعت $۲\frac{۱}{۴}$ به کاخ پذیرایی [رفتم] و بوتو را با هلیکوپتر به فرودگاه بردم.

... ساعت ۶ بعد از ظهر نماینده غیررسمی جدید اسرائیل را پذیرفتم. مدّتی دربارهٔ جنگ صحبت کردیم. می‌گفت موشکهای SAM-6 که متحرک هستند و همچنین موشکهای کوچکتری که سربازان روی دوش خود حمل می‌کنند و از اختراعات اخیر شورویهاست، هواپیماهای ما را خیلی ناراحت می‌کنند. اوّل دفعه است که یک اسرائیلی شکایت می‌کند! به قراری که دیشب سفیر آمریکا محرمانه به من می‌گفت، اسرائیل یک صد و پنج هواپیما از دست داده است. البتّه اعراب عقیده دارند ششصد هواپیما. در حالی که از اوّل هم بیش از چهارصد تا نداشته است ولی آمریکاییها همه چیز را می‌دهند.... سفیر اسرائیل عصری به من می‌گفت اگر حساب کنید که تمام تانکهای آلمان در جبههٔ شوروی بیش از ۲۰۰۰ نبود، می‌توانید بفهمید که ما با ۲۰۰۰ تانک مصری و ۱۴۰۰ تانک سوری چه می‌کشیم.

...

پنجشنبه ۲۶ مهر ۱۳۵۲

صبح سفیر انگلیس دیدنم آمد. مدّتی در خصوص تغییر شغل خودش که سفیر در واشنگتن می‌شود صحبت کرد و غصّه می‌خورد. گمان نمی‌کنم درست می‌گفت. از شرفیابی دیروز خودش صحبت می‌کرد. من گفتم... اعلیحضرت همایون شاهنشاه امر فرمودند به شما بگویم همان طور که ونزوئلا و نیجریه قیمت نفت را بالا می‌برند، ما هم بالا می‌بریم... شما چه طور مال آنها را قبول می‌کنید، ولی برای ما از طرف هیث پیام می‌آورید.[1] پیام یعنی چه؟... گفتم: شاهنشاه می‌فرمایند چرا باید کمپانیها این قدر استفاده ببرند و به مصرف‌کننده تحمیل بکنند؟

...

قدری راجع به [بی‌بی‌سی] صحبت کرد که آن مخبری که با شاهنشاه مصاحبه کرده است، سخت مورد اعتراض واقع شده، بیرونش خواهیم کرد. می‌گفت با کیسینجر در دانشگاه دفاع انگلیس هم کلاس بود و به این جهت یک دیگر را می‌فهمند. شاید علّت انتصاب او بعد از استعفای سفیر فعلی انگلیس این باشد. به خصوص که آمریکاییها از سیاست اروپایی [انگلستان] قدری دلخور شده‌اند.

بعد شرفیاب شدم. مذاکرات با سفیر را عرض کردم. فرمودند: واقعاً شرکتهای نفتی چه حقّ دارند این قدر استفاده کلان ببرند؟ فرمودند پمپیدو می‌گفت من شاید تاکس دولتی را روی نفت کم بکنم که قیمت آن زیاد بالا نرود. ولی هیث نخواهد توانست، چون همیشه خزانهٔ آنها تهی است. راجع به [بی‌بی‌سی] فرمودند: کاش به او می‌گفتی فعلاً که شما فقط حرف می‌زنید ما شما را... مرد و زن شما را... (اشاره به کارهای تجارتی و نفت و دخترهای انگلیسی). از [امیر خسرو] افشار تلگرافی رسیده بود که روزنامهٔ *تایمز* به علّت اینکه می‌گوید من این حرفها را به [بی‌بی‌سی] افترا می‌زنم، چاپ نمی‌کند (منظور نامهٔ اعتراضیّهٔ افشار است به [بی‌بی‌سی] که باید در *تایمز* چاپ شود). فرمودند: جواب بده چه طور حرفهای او افترا نیست و چاپ می‌کنند، ولی حرفهای سفیر ایران را چاپ نمی‌کنند.

۱- پیام هیث به دنبال این یادداشت آمده است.

افشار پافشاری کند، حتّی اگر لازم شد وکیل بگیرد.

...

بعد از ظهر شرفیاب شده گزارش جنگ... [و] کارهای جاری را عرض کردم.... در مورد بیمارستانی که دریانی، تاجر تبریزی، درست کرده و ده سال است در دست علیاحضرت شهبانو باقی مانده، تصمیم اتّخاذ نمی‌فرمایند، عرض کردم. شاهنشاه فرمودند: فوری ببین باید چه کار کرد. بعد آهی کشیده فرمودند: علیاحضرت شهبانو سختگیر و بی‌تصمیم هستند. هر کس هرچه می‌گوید بر ایشان تأثیر می‌گذارد و خودشان هم نمی‌دانند چه می‌کنند. من مکرّر با ایشان قهر کرده‌ام، دعوا کرده‌ام، به جائی نمی‌رسد و اصلاح نمی‌شوند. این اطرافیهای احمقشان هم کار را خرابتر می‌کنند. هریک هم از دیگری بدتر است و همه مغرض و اهل سوء استفاده هستند. علیاحضرت هم به زندگی و همه چیز بدبین و در حقیقت [متعارض] contestataire هستند. بعد به شوخی فرمودند: خدا مرا عمر بدهد، شما هم دعا کنید! وگرنه این [نهاد] institution جامعی که به وجود آورده‌ایم، دردی را دوا نمی‌کند و من نگرانم. عرض کردم در دعای من شک نداشته باشید.

بعد مرخّص شده منزل آمدم. سفیر آمریکا دیدنم آمد و خبر آورد که اطّلاعاتی که راجع به پرواز هواپیماها داشتید به نظرم درست است و کسی که خبر داده بود از مرز ایران و ترکیه هواپیماهای شوروی گذشته‌اند، درست نگفته [است].

بعد تعداد دقیق تلفات طرفین را داد. پس از سیزده روز جنگ:

تلفات انسانی اسرائیل

از همه جور یعنی کشته و اسیر و مفقود..........	۳۲۰۰
تلفات انسانی اعراب..........................	۱۴۰۰۰
هواپیمای اسرائیل..........................	۱۱۰-۱۲۰
اعراب (مشکوک) حدود.........................	۳۰۰
تانک اسرائیل..........................	۷۵۰
تانک اعراب..........................	۱۵۰۰

سفیر آمریکا استدعا داشت اگر از مسافرت کاسیگین، اطّلاعی از سفیر شاهنشاه در قاهره رسید، به او بدهیم.

صبح که شرفیاب بودم، در خصوص پیامی که پادشاه عمّان و مسقط داده بود جویا شدم که جواب چه می‌فرمایند. فرمودند: آمدنش، هر وقت خواست، مانع ندارد. راجع به [کارآموزی] training افراد او هم موافقم، ولی اینکه ظفاریها زیاد می‌شوند و کم نمی‌شوند، نکند دل خود انگلیسها می‌خواهد این طور باشد! عرض کردم برای چه؟ فرمودند: جنگ باشد و آنها استفاده کنند!

...

جمعه ۲۷مهر ۱۳۵۲

صبح سواری رفتم. هوا مثل بهشت بود (با آن که بارندگی دیر شده). با وصف این اوقات من بسیار تلخ بود. از بداخلاقی خانم علم که چرا صبح، به جای عصر، سواری می‌رویم (به علّت لکّه‌های پوست، خانم از سواری در آفتاب پرهیز می‌کنند)، دیگر اینکه نوه‌ام نیلوفر ناخوش است.

والاحضرت همایونی سواری آمده بودند. قدری با ایشان رفتم. ماشاءالله خوب سوار می‌شوند. دیشب به شاهنشاه عرض کردم فردا سواری تشریف می‌آورید؟ فرمودند: فردا قتل امیرالمومنین است (۲۱ رمضان). من نمی‌آیم، ولیعهد می‌تواند برود. عرض کردم: خدا به شما عمر بدهد که همه چیز را با عقیده و طبیعی انجام می‌دهید و قصد تظاهر ندارید.

بعد از ظهر منزل کار کردم. دیدن سردار فاخر رئیس اسبق مجلس رفتم. مرد بسیار محکمی است در دوران مصدّق مثل کوه ایستاد.

...

چاه نفت شیخ‌نشین دوبی که دوست ماست آتش گرفته [است]. به شاهنشاه عرض کردم. فرمودند: فوری کمک بفرستید.

BRITISH EMBASSY,
TEHRAN.

17 October, 1973.

His Excellency
Mr Amir Asadollah Alam,
Minister of Court.

Your Excellency

I am sending you herewith, on the instructions of my Government, the enclosed personal message to His Imperial Majesty The Shahanshah from The Prime Minister, The Rt. Hon. Mr Edward Heath.

Yours sincerely
Peter Ramsbotham

(Peter Ramsbotham)
H M Ambassador

British Embassy
Tehran

PERSONAL MESSAGE TO HIS IMPERIAL MAJESTY

THE SHAHANSHAH

FROM THE PRIME MINISTER, THE RT. HON.

MR EDWARD HEATH

"I was most interested to hear from Peter Carrington an account of his recent visit to Iran and in particular of his audience with Your Imperial Majesty. I know how pleased he was to have this opportunity of seeing for himself the striking progress in all fields which Iran has achieved under Your Majesty's guidance and leadership.

"Your Majesty reminded Peter Carrington of the close inter-dependence between Western Europe and Iran, and indeed between Europe and the oil producers of the Middle East. It is for this reason that I am now writing to Your Majesty. When I heard of the proposals put forward last week by the OPEC representatives in Vienna, it seemed to me that these would if met in full have had immediate and grave repercussions on the economies of the oil consuming countries and serious effects on world inflationary trends, on trade and on the economic progress of all countries, whether developed or developing. The only people who, in the long run, can benefit from such a situation are the Communists.

"I have now seen reports which suggest that the OPEC Ministers' meeting in Kuwait may have decided unilaterally to break off negotiations and fix new prices 66% above the existing level.

"As Your Majesty well knows, I have admired the wise statesmanship and foresight with which Your Majesty has conducted past negotiations with the oil companies. I earnestly hope that

British Embassy

Tehran

20 October, 197[illegible]

Your Majesty will feel able to ensure that hasty decisions are not taken and that discussions with the companies can continue. I know that the companies recognise that an adjustment of posted prices is necessary. But it seems to me most important that adequate time should be allowed for these discussions to reach an agreed conclusion which would serve to promote stable and mutually beneficial economic growth in both producer and consumer countries."

17 October, 1973

شنبه ۲۸ مهر ۱۳۵۲

صبح زود در حدود ساعت ۶½ در حمام مشغول ژیمناستیک بودم، تلفن زنگ زد. سفیر آمریکا می‌خواست صحبت بکند. پیامی از کیسینجر داشت که به شاهنشاه عرض کرده بود که ظرف چند ساعت آینده به مسکو خواهد رفت. برای من خواند.... و خواهش کرد فوری به عرض برسد. من تا ساعت ۸ تأمّل کردم به خیال آن که مبادا خواب باشند، بعد برای شاهنشاه خواندم. بعد عدّهٔ زیادی را از بلوچ و کرد و لر و غیره و یک عدّه مفت‌خور پدرسوختهٔ تهرانی (منظورم کاسه‌لیسهای تهرانی هستند) پذیرفتم.

بعد شرفیاب شدم. به محض ورود فرمودند: متن پیام را سفیر آمریکا به تو داد؟ عرض کردم: قرار است ساعت ۱۱ بیاورد. فرمودند: پس وقتی آمد، به او بگو که: طوری که ما احساس می‌کنیم، بدترین خبرها را که *لوموند*، *گاردین*، *اکونومیست* و بدترین محافل ضدّایرانی منتشر می‌کنند، به عنوان خبر مهمّ به دست مقامات بالای آمریکا می‌رسد. مثلاً همین خبر عروسی من که یک خبر روزنامه [*فرانس دیمانش*] *France Dimanche* و یک خبر شاگرد آشپزخانه‌هاست، مقامات بالای آمریکا خیلی مهمّ تلقّی می‌کنند. یا مثلاً دو نفر را در ارتش مورد تعقیب قرار می‌دهیم، فوری انعکاس آن این است که آیا ارتش ایران قابل اطمینان هست یا نه؟ یا موضوع [فساد] corruption را که یک روزنامه‌نویس مغرض می‌نویسد. اینها از لحاظ ما البتّه اهمّیّتی ندارد، ولی اگر واقعاً یک در هزار در طرز قضاوت مقامات بالای آمریکا اثر بگذارد، به نظر من برای روابط حسنهٔ ما خوب نیست. خواسته بودم برای ما تحقیق کنید که این خبرها را چه جور این آقایان دریافت می‌کنند؟ عرض کردم اتّفاقاً یک ماه است که نخست‌وزیر دو سه دفعه از من خواسته است که ما باید یک‌دیگر را ببینیم، برای اینکه خیلی مطالب هست که می‌توانیم با هم حل کنیم. از آن روز که در قزوین بودیم، مکرّر مرا دنبال می‌کند. من فکر می‌کردم که زیر دم او سست شده [است]. حال بعید به نظر نمی‌رسد که وقتی احساس سستی می‌کند، او هم در سم‌پاشی بی‌دست نباشد. فرمودند: فکر نمی‌کنم، علّت تقاضای نخست‌وزیر سختگیریهای اخیر ما به دولت بوده است.

...

بعد مرخّص شدم. سفیر آمریکا آمد، مطالب را به او گفتم. می‌گفت، قطعاً از طرف سفارت نیست. جریان را فوری کتباً به شاهنشاه عرض کردم.

...

بعد از ظهر... [عده‌ای]، منجمله وزیر آموزش عالی سابق را که حالا از کابینه خارج شده [است پذیرایی کردم]...[1] چه چیزها از درد دل مردم می‌گفت. گفتم چه طور حالا از درد دل مردم مستحضر می‌شوید؟ آدم بدی نیست، تصدیق کرد. هنگام سواری انسان زیر پای خودش را نمی‌بیند.

سر شام رفتم. باز پیامی از هیث رسیده بود. چون فوریّت داشت، تقدیم کردم.[2] فرمودند: همین امشب با وزیر دارایی جواب آن را تهیّه کنید. مدّتی هم دربارهٔ مذاکرات صبح با سفیر آمریکا صحبت فرمودند. مرخّص شدم. به وزیر دارایی فوری تلفن کردم. خوشبختانه مهمان داشت. گفت صبح زود ساعت ۷ خواهم آمد.

...

صبح فلّاح گزارشی عرض کرده بود راجع به قیمت حقیقی و [قیمت اعلام‌شده] posted price و اینکه این دو را چه جور می‌توان با هم تلفیق داد. فرمودند: کمیسیونی با فلّاح و وزیر دارایی بکنید و گزارش مشترکی به من بدهید. بعد هم پیشنهاد کرده بود حالا که این قدر از قیمت نفت گیرمان می‌آید، بهای نفت مصرف داخلی را تخفیف بدهیم. فرمودند: نمی‌خواهیم مصرف نفت داخله زیاد بالا برود. من چون در این زمینه فکر نکرده بودم، با آن که نظر فلّاح به نظرم صحیح می‌آمد، دیدم ناپخته پافشاری نکنم. ولی فکر می‌کنم فلّاح صحیح می‌گوید. آخر مردم یک چیزی لمس کنند، در مردم هم مؤثّر است.

از اخبار مهمّ جهان در هفتهٔ گذشته یکی انتخابات آزاد ترکیه است که حزب خلق اقلّیّت برنده شد. البتّه با اکثریّت ضعیف، ولی به هر صورت برنده شد. آنها عصمت اینونو را

۱- حسین کاظم‌زاده، کاریر اصلی او در سازمان برنامه بود. وزیر مشاور و دبیر کلّ سازمان امور اداری و استخدامی کشور و سپس وزیر علوم و آموزش عالی شد. در سالهای پیش از انقلاب رئیس هیئت مدیرهٔ بانک ایران و مصر بود.

۲- پیام هیت به دنبال یادداشت ۵۲/۷/۲۹ آمده است.

کنار گذاشته و رهبری جوان چپ‌رو جدیدی حزب را زنده کرده [است]. حزب دمیرل، اکثریّت سابق، که به نام عدالت است بازنده شد. این کار روی ما چه تأثیری خواهد گذاشت، قابل توجّه است.

...

یکشنبه ۲۹مهر ۱۳۵۲

... صبح ساعت ۷ وزیر دارایی را خواستم و یادداشتها[یی]... را که هیث تقدیم کرده به او دادم که جواب تهیّه بکند. ساعت ۷ ۱/۲ به کارخانهٔ ایران ناسیونال رفتم که پیشرفت موتورسازی آنها را ببینم و به شاهنشاه گزارش بکنم، چون گزارش به عرض رسیده بود که خوب پیشرفت ندارد. اینها باید سال آینده ۱۵۰۰۰۰ موتور بسازند و بعد به ۳۰۰۰۰۰ در فاز دوم برسانند، با این شرط که ۵۸٪ تمام وسائل اتوموبیل در داخل کشور ساخته شود. رفتم دیدم کارشان خوب بود.

ساعت ۱۰ شرفیاب شدم. به محض ورود به من فرمودند: به *کیهان* اینترنشنال (روزنامهٔ *کیهان* انگلیسی زبان) تلفن کن این مزخرفات را چرا نوشته و ارتش انگلیس را کونی خوانده است؟ باید اصلاح کند. این دیگر صحیح نیست. به من به فارسی فرمودند: باید بنویسد ارتش انگلیس ارتش متّفق ماست و ما به آن احترام می‌گذاریم. من یادداشت کردم. بعد جریان مفصّل ملاقات دیروز را با سفیر آمریکا عرض کردم. جریان مذاکره صبح را با وزیر دارایی عرض کردم. باز هم تعلیماتی فرمودند که به ایشان ابلاغ کنم، تا جواب تهیّه شود. کارتهای تبریک عید فطر به رؤسای کشورهای اسلامی را توشیح فرمودند. فرمودند: برای الجزایر لازم نیست، مردکه بی‌جهت در کنفرانس غیرمتعهّدین به ایران بد گفت. من پرسیدم آیا برای کاردار سوریه و عراق کارت عید فطر بفرستم؟ فرمودند: بلی عیب ندارد. عرض کردم سفرای اسلامی از من وقت خواسته‌اند مرا ببینند. فرمودند: عیب ندارد. وقت بده....

... [بعد از ظهر] پنج نفر از سفرای اسلامی مراکش، مصر، کویت، عربستان سعودی [و] لبنان به دیدنم آمدند. یک ساعت با آنها سر و کلّه زدم، چون گله می‌کردند که در ایران...

[از] پشتیبانی عمیق از اعراب خبری نیست. گفتم برعکس! چند هزار دفعه باید شاهنشاه این پشتیبانی را اعلام فرمایند؟ همان روزهای اوّل بعد از جنگ ۱۹۶۷، شاهنشاه [تهاجم] agression را محکوم فرمودند که هیچ یک از کشورهای جهان هنوز حرفی نزده بودند. به علاوه ما باید از شما گله کنیم که با این همه محبّت که ما به شما می‌کنیم، یک طرف رئیس جمهور الجزیره به ما بد می‌گوید، یک طرف شما خلیج فارس را در هر محفل بین‌المللی خلیج عربی می‌نامید و می‌خواهید هرجا هم که دست شما می‌رسد بر سر جزایر ما هوچی‌بازی راه بیاندازید. به علاوه ما بیش از این چه گذشت بکنیم که یک حکومت ظالم بدخواه و خون‌خوار را مثل حکومت عراق که شصت‌هزار ایرانی به خارج عراق تبعید کرد، شناختیم که بتواند سه لشکر خود را از مرز ایران به سوریه ببرد؟ شما نمی‌دانید چه اندازه از طرف مردم ایران به این عمل [اعتراض] می‌شود. ولی چون همه به شاهنشاه معتقدند، این [اعتراض] ها به صورت عریضه و تلگراف فقط به دربار می‌رسد. باری یک ساعت نوک آنها را چیدم. بعد با خود آنها به منزل سرکار فریده خانم برای افطار رفتم. وزیر دارایی تلفن کرد. جواب هیث را حاضر کرده است. گفتم آورد آن جا. تا ساعت ۹ شب جواب را به اتّفاق همایون بهادری معاون دربار تنقیح کردیم تا حاضر شد. وزیر دارایی رفت. من ساعت ۱۰ منزل آمدم... سفیر آمریکا تلفن کرد فوری می‌خواهم تو را ببینم. ساعت ۱۱ شب آمد، پیام کیسینجر را آورد و رفت.[1] من به شاهنشاه تلفن عرض کردم. جواب تبریک به کیسینجر مرحمت کردند که:

Thank you for letting me know about your achievments.

I congratulate you whole-heartedly.

Sincerely,

من باز جواب را به سفیر آمریکا تلفن کردم. خیلی تعجّب کرد، چه طور به این زودی جواب مرحمت فرمودند. از طرز کار ما تعجّب داشت. گفتم تمام ۲۴ ساعت است.

...

۱- پیام کیسینجر دربارهٔ نتیجهٔ سفر او به مسکو برای برقراری آتش‌بس میان اسرائیل و اعراب بود. شاه یکی از کسانی بود که از پیش از این سفر و نتیجهٔ گفت و گوهای مسکو آگاه می‌شد.

British Embassy
Tehran

20 October, 1973.

His Excellency
Mr Amir Asadollah Alam,
Minister of Court.

Your Excellency

You will remember that, under cover of my letter of 17th October, I conveyed to you the message from my Prime Minister about the current oil situation which I also submitted to His Imperial Majesty in the course of an audience on the same day.

I transmitted at once to Mr Heath the comments which His Imperial Majesty had made, and these have been carefully studied in London. I have been instructed to transmit the following further points with the request that these should be submitted to His Imperial Majesty.

Mr Heath is concerned over the magnitude and sudden impact of the OPEC decision. The new "market price" may be only 17% above the price at which some "participation" oil may have been sold; but it is vastly higher than the price at which the great bulk of Middle Eastern oil has been moving in international trade. The new price for Arabian Light of $3.65 compares with a realised price just after the Tehran Agreement was signed in 1971 of $1.70 and thus represents a rise of about 115%.

During the same period, producer government income from oil has risen from $1.26 to $3.14, an increase of nearly 150%.

/Apart

Apart from the immediate effect on the balance of payments of consuming countries, the most worrying feature is the inflationary effect which the consequent price rises are bound to set in train and which will inevitably be reflected in the export prices from industrialised countries. For these reasons, Her Majesty's Government are especially concerned over the reported decision to adjust posted prices when "market prices" move by 1%. It has not been made clear how OPEC intend to measure market prices for this purpose and it is, in the opinion of Her Majesty's Government, most important that whatever formula is adopted should avoid causing further general inflation. There is clearly a risk that some sales of oil may attract high prices because of the needs of a particular consumer and, if such sales were then taken as setting the standard for a revised posted price, great instability would be introduced into the market and the damage to the world economy would be greatly increased, with the results referred to by the Prime Minister in his message.

Her Majesty's Government feel sure that His Imperial Majesty shares their anxiety that the stability and growth of the world economic system should not be jeopardised by inflation. They express the hope that Iran's wise counsels may prevail within OPEC to ensure that the arrangements for future price adjustments do not endanger this further. Even if there can be no negotiation with the companies about the newly-determined price levels, Her Majesty's Government hope that OPEC would wish to discuss the arrangements for future price adjustments with the companies in order to work out a system that can satisfy the needs and aspirations of both the producers and consumers

/and

and so contribute to stable development of the world's economy and trade.

I avail myself of this opportunity to renew to Your Excellency the assurances of my highest consideration.

Peter Ramsbotham

(Peter Ramsbotham)
H M Ambassador

دوشنبه ۳۰ مهر ۱۳۵۲

صبح مصباح‌زاده مدیر *کیهان* را پذیرفتم که شرح لازم در *کیهان اینترنشنال* نوشته بود، برایم آورد....

بعد شرفیاب شدم. اصل پیام کیسینجر را که سفیر آمریکا فرستاده بود، تقدیم کردم. بعد هم عرض کردم شورای امنیّت هم گویا همین السّاعه جلسه داشته باشد. فرمودند: خوب اسرائیلیها که چیزی گم نمی‌کنند. عرض کردم همین طور است. فرمودند: مضافاً که تحت فشار آمریکا و روس وارد مذاکرهٔ‌مستقیم با اعراب می‌شوند. اعراب هم ناچار تن در می‌دهند. من عرض کردم: باید همین طور باشد. امّا چند نکته هم مسلّم شد که به هر صورت هیچ کدام از گردن‌کلفتها دوستانشان را رها نکردند. بعد هم مثل اینکه راهی جز این نبود که جنگی بشود، طرفین ببینند از پس یک دیگر برنمی‌آیند، بعد بنشینند فکری بکنند و ناچار رضایت هم بدهند. چون آبروی آنها هم نریخت. امّا مسلّم شد که اعراب هم دیگر آن عربهای ۱۹۶۷ نیستند و جنگی می‌کنند. فرمودند: همین طور است، مخصوصاً این موشکهای روسی پدر اسرائیلیها را درآورد. بعد فرمودند: نکند بعد از این کنار آمدن، آمریکا و شوروی، خاورمیانه را بین یک دیگر تقسیم بکنند و ساخت و پاختی در این زمینه شده باشد. فرمودند: ولی من که در آمریکا بودم چنین قراری در بین نبود.

جواب هیث را تقدیم کردم، پسندیدند. قدری اصلاح کردند، مخصوصاً این نکته را که اگر ما پیشنهاد مذاکره و مطالعه می‌کنیم برای آیندهٔ قیمت اجناس دنیاست. آن هم با دولتها خواهد بود، نه با شرکتهای نفت...[۱]

منوی ناهار فردا را که ملکهٔ انگلیس می‌آید تقدیم کردم. تمام را تقریباً عوض کردند. فرمودند: ملکه خاویار نمی‌خورد، به جای آن جگر غاز بگذارید. معلّم عربی بچگی شاهنشاه، آیت‌اللّه برقعی، پایش شکسته است، در بیمارستان دربار است. عرض کردم دکتر یحیی عدل عرض می‌کند عمل کنیم می‌میرد، عمل نکنیم هم می‌میرد، چه می‌فرمایید؟ فرمودند: به هر صورت باید عمل کرد، متجاوز از صد سال دارد ولی چاره[ای]

۱- پیش‌نویس پاسخ شاه با تصحیحی که خود او در حاشیهٔ صفحهٔ سوّم کرده، به دنبال یادداشت ۵۲/۸/۱ آمده است.

نیست.

نامهٔ سفیر شاهنشاه را در رم درمورد پادشاه افغانستان دادم ملاحظه فرمودند. فرمودند: این بیچاره پادشاه![1]...

قبل از مرخصی فرمودند: همین الان سفیر انگلیس را بخواه، هم جواب پیام هیث را به او بده و هم ببین از جریان امروز *کیهان* راضی است یا نه؟ خبرش را به من بده. من مذاکرات دیروز با سفرای عرب را عرض کردم. فرمودند: خوب جواب دادی، ولی باز هم کم گفتی.

من مرخّص شدم... سفیر انگلیس را خواستم، آمد. هم از پیام شاهنشاه به هیث راضی شد و هم از *کیهان* صبح راضی بود. جریان را با تلفن عرض کردم. او می‌گفت مسألهٔ قیمت نفت در انتخابات آینده هیث بسیار مؤثّر است.

... زودتر شام خورده به فرودگاه رفتم که علیاحضرت شهبانو از اروپا برمی‌گشتند. شاهنشاه هم تشریف آوردند، برخلاف مشایعت، استقبال فرمودند. نخست‌وزیر هم در رکاب علیاحضرت شهبانو به پاریس رفته بود، برگشت. در این موقع جنگ، یک هفته برای تفریح، علیاحضرت که به ایشان لطف مخصوص دارند ایشان را همراه برده بودند. در صورتی که به مجارستان نرفت که دعوت رسمی داشت، به بهانهٔ اینکه جنگ شده است!...

سه‌شنبه ۱ آبان ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. به اختصار فقط چند نکته را عرض کردم که فوریّت داشت برای شرفیابیها و تلگرافات لازم. گزارشی که این جا ضمیمه می‌گذارم دکتر فلّاح داده بود ملاحظه فرمودند.[2] خیلی ناراحت شدند. فرمودند: این کار که گذشته است، دیگر کمپانیها چه می‌خواهند بگویند؟ فرمودند: شاید دکتر فلّاح مبالغه کرده است. عرض کردم دیروز که سفیر انگلیس پیش من هم بود و یادداشت شاهنشاه را به او دادم، او هم موضوع

۱- گزارش علینقی سعید انصاری، سفیر ایران در ایتالیا، به دنبال یادداشت ۵۲/۷/۳۰ آمده است.

۲- گزارش دکتر رضا فلّاح، مدیر امور بین‌المللی شرکت ملّی نفت ایران، به دنبال یادداشت ۵۲/۸/۲ آمده است.

قیمت‌گذاری اوپک را یک امر تمام شده و گذشته تلّقی می‌کرد و من هم چند بار مخصوصاً برگشتم و این مطالب را تأکید کردم. او فقط به آینده اهمّیّت خاص می‌دهد. در این مورد هم به او گفتم این یک مسأله‌ایست که در سطح بالای بین‌المللی، شاهنشاه حاضرند با دولتها گفت و گو فرمایند، نه با کمپانیها. گفت مسألهٔ ترانسپورت چه می‌شود؟ این را باید با کمپانیها گفت. به هر صورت شاهنشاه فرمودند: بسیار خوب، الان که فرودگاه رفتم با سفیر مذاکره خواهم کرد. بعد من مرخّص شده [به] فرودگاه رفتم. به سفیر انگلیس گفتم الان شاهنشاه تشریف می‌آورند و با شما در مورد مذاکرات کمپانیها [گفت و گو] خواهند فرمود. ولی استنباط من از مذاکرات شما این بود که این کار تمام شده است. گفت، ولی استنباط کمپانیها این نیست. فکر می‌کنم امشب در این زمینه به وزیر دارایی امر شود التیماتوم بدهند که اگر قیمت اوپک را قبول نکردید، ما نفت را قطع می‌کنیم.

ساعت ۱۱/۴۰ ملکهٔ انگلیس وارد شد. قبل از ناهار یک ساعت مذاکره داشتیم. من را هم فرمودند در مذاکرات باشم. مذاکرات [مختلفی] شد، در مورد تسلیحات غرب و اثرات تسلیحات شوروی... و موشکهای سام و جنگ اعراب و اسرائیل و اینکه این دفعه اعراب خوب جنگ کردند و... حالا که اعراب قدری آبرو پیدا کردند شاید بهتر حاضر به مذاکره باشند. صحبت امنیّت خلیج فارس و اقیانوس هند و مسافرت آیندهٔ شاهنشاه به استرالیا [شد]. ملکه از مسافرت به استرالیا اظهار رضایت می‌کرد. راجع به اپرایی که ساخته‌اند و ۶۰ ملیون پوند خرج کرده‌اند صحبت و کریتیک می‌کرد. راجع به عراق و گله[ای] که عربها از انگلیسها می‌کنند، در صورتی که ما آن قدر به آنها کمک کرده‌ایم. راجع به همکاریهای غرب و ایران و قیمت نفت و وضع عربستان سعودی و ثروت لایتناهی آنها و امکان کشف [منابع] جدید نفت و گاز در کشور ما. [امنیّت] security اروپا و بستگی آن به گاز و نفت ما و لوله نفت و گاز ایران به اروپا چه از طریق چهار کشور ترکیه، بلغاری، رومانی و یوگسلاوی به ایتالیا، و چه از طریق بنادر مدیترانه و بندر اسکندرون در ترکیه، اسلحه‌ای که غرب به اسرائیل رساند و اینکه انگلیسها [لوازم یدکی] را ندادند و از این جهت ملکه می‌گفت من پیش خودم خجل بودم. تمام این مسائل مختلف پیش از ناهار صحبت شد، ولی برنامهٔ خاصّ صحبت نبود.

HIS EXCELLENCY
THE RIGHT HONOURABLE MR. EDWARD HEATH, M. P.,
BRITISH PRIME MINISTER
LONDON

I THANK YOU FOR YOUR MESSAGE OF 17TH OCTOBER 1973 AND FOR THE FURTHER POINTS ON THE RECENT DEVELOPMENT IN THE FIELD OF OIL WHICH YOU HAVE TRANSMITTED THROUGH THE BRITISH AMBASSADOR IN TEHRAN AND WERE BROUGHT TO MY ATTENTION IN THE LIGHT OF THE MATTERS WHICH YOU HAVE RAISED, I HAVE DEEMED IT NECESSARY TO DRAW YOUR ATTENTION TO THE FOLLOWING FACTS:

WITH REGARD TO YOUR CONCERN FOR THE MAGNITUDE OF THE NEW MARKET PRICE OF OIL, I WOULD LIKE TO POINT OUT THAT IN ARRIVING AT THIS PRICE NOT ONLY THE ACTUAL SALE OF CRUDES IN THE PERSIAN GULF, WHICH IN MANY INSTANCES WERE ABOVE POSTED PRICES, WERE TAKEN INTO ACCOUNT, BUT ALSO THE SALES AND SALES OFFER OF CRUDE OIL ELSEWHERE SUCH AS IN THE MEDITERRANEAN BASIN AS WELL AS IN VENEZUELA, INDONESIA AND NIGERIA WERE CAREFULLY CONSIDERED. NO JUSTIFIABLE DIFFERENCE BETWEEN THE PRICES OF MIDDLE EASTERN OIL AND OIL PRODUCED IN THESE OTHER AREAS CAN BE IMAGINED EXCEPT FOR THE FREIGHT ADVANTAGE, GRAVITY DIFFERENTIAL AND SULPHUR CONTENT ALL OF WHICH HAVE BEEN TAKEN INTO ACCOUNT.

REGARDING YOUR REFERENCE TO THE NEW PRICE FOR ARABIAN LIGHT, I MUST STRESS THE FACT THAT DURING THE PERIOD FOLLOWING THE SIGNING OF THE TEHRAN AGREEMENT OF 1971 THE WEIGHTED AVERAGE OF PRODUCT PRICES IN ROTTERDAM, ACCORDING TO THE PUBLISHED FIGURES, HAVE RISEN FROM $4 PER BARREL TO $6. 44 PER BARREL REPRESENTING AN INCREASE OF $2. 44 PER BARREL. THE EX-REFINERY WEIGHTED AVERAGE PRICE OF A COMPOSITE BARREL IN SEVEN MAJOR CONSUMING COUNTRIES OF EUROPE DURING THE SAME PERIOD HAS BEEN

INCREASED BY NEARLY $2.00 PER BARREL, WHEREAS THE POSTED PRICE OF THE CRUDE IN THE PERSIAN GULF DURING THE SAME PERIOD HAS BEEN RAISED FROM $2.18 TO $3.01, A DIFFERENCE OF ONLY $0.83. THUS THE PRESENT INCREASE IN CRUDE OIL PRICES ONLY FOLLOWS THE ALREADY INCREASED PRODUCT PRICES.

CONCERNING YOUR STATEMENT THAT DURING THE SAME PERIOD PRODUCER GOVERNMENT INCOME FROM OIL HAS INCREASED BY NEARLY 150%, I WOULD LIKE TO DRAW YOUR ATTENTION TO THE FACT THAT DURING ONE YEAR ALONE THE PRICES OF VEGETABLE OIL, WHEAT, SUGAR, CEMENT, WOOL, IRON AND STEEL, SYNTHETIC FIBRES AND PLASTICS HAVE INCREASED FROM 200 TO 400 PER CENT. AS AN INDICATION, LAST YEAR ONE BARREL OF OIL COULD BE EXCHANGED FOR ONE BUSHEL OF WHEAT WHEREAS THIS YEAR THREE BARRELS OF OIL ARE REQUIRED FOR SUCH AN EXCHANGE.

IT IS FURTHER INTERESTING TO NOTE THAT EVEN A PRODUCER GOVERNMENT INCOME OF $3.14 PER BARREL IS ONLY BETWEEN 10 TO 14 PER CENT OF THE WEIGHTED AVERAGE PRICE OF A COMPOSITE BARREL OF PRODUCT PAID BY THE CONSUMER IN WESTERN EUROPE.

YOU HAVE ALSO EXPRESSED CONCERN WITH REGARD TO THE INFLATIONARY EFFECT OF THE PRICE RISES. I WISH TO INDICATE HERE THE FACT THAT THE INCREASE IN EX-REFINERY PRICES, WHICH REQUIRED A REVIEW OF THE CRUDE OIL PRICES, WERE NOT MADE BY THE PRODUCING GOVERNMENTS. INDEED IT WAS THE OIL COMPANIES WHO CAUSED THIS INCREASE. WHAT THE PRODUCING COUNTRIES IMPLEMENTED LAST WEEK WAS MERELY THE INEVITABLE REFLECTION OF THE HIGHER PRODUCT PRICES ON CRUDE.

ONE ALSO WONDERS WHY AN INCREASE OF FROM 200 TO 400 PER CENT ON THE GOODS MENTIONED ABOVE IS NOT CONSIDERED AS A "MOST WORRYING FEATURE", BUT A MUCH LESS AND YET MORE JUSTIFIED INCREASE IN THE PRICE OF OIL IS CONSIDERED TO BE SO; MOREOVER, NO ONE SPEAKS OF THE CONSIDERABLE INCREASING CONSUMING GOVERNMENT TAXES ON OIL PRODUCTS.

SO FAR AS THE EFFECT ON THE BALANCE OF PAYMENTS OF THE MAJOR CONSUMING COUNTRIES IS CONCERNED, I BELIEVE THAT YOU HAVE GIVEN THE ANSWER WHEN YOU STATED IN YOUR MESSAGE THAT:"OIL PRICE RISES WILL INEVITABLY BE REFLECTED IN THE EXPORT PRICES FROM INDUSTRIALIZED COUNTRIES". I AM SURE YOU WILL AGREE THAT THIS HAS ALSO BEEN THE CASE IN THE PAST. BUT THE VICIOUS CIRCLE OF RAISING PRICES WAS NEVER PUT INTO MOTION BY PRODUCING COUNTRIES.

ONE CANNOT OVERLOOK THE FACT THAT DURING THE DECADE OF THE FIFTIES THE OIL COMPANIES ACTUALLY REDUCED THE PRICE OF OIL TIME AFTER TIME WHILE PRICES OF MANUFACTURED GOODS FOLLOWED THEIR ROUTINE INCREASES.

NEEDLESS TO SAY, WE ARE VERY MUCH CONSCIOUS OF THE SERIOUS EFFECTS OF RUN-AWAY INFLATION ON TRADE AND ON THE ECONOMIC PROGRESS OF ALL COUNTRIES. BUT THIS IS A SUBJECT TO BE DEALT WITH AMONG THE GOVERNMENTS AND NOT WITH THE OIL COMPANIES.

AS TO THE PROCEDURE TO BE FOLLOWED IN MEASURING MARKET PRICES IN FUTURE THE PRODUCING GOVERNMENTS HAVE IN MIND TO ADOPT A PROCEDURE SIMILAR TO THAT NEGOTIATED BETWEEN ARAMCO AND SAUDI ARABIA ON BUY-BACK PRICES OF BRIDGING AND PHASE-IN OIL, IE. ON THE BASIS OF THIRD PARTY SALES.

2 FOR THE FUTURE

HOWEVER, MY COUNTRY ~~HAS ALWAYS FOLLOWED A LOGICAL AND REASONABLE ATTITUDE AND WE~~ WILL ~~THEREFORE~~ BE PREPARED TO CONSIDER ANY SUGGESTIONS THAT YOU MIGHT HAVE ~~IN THIS RESPECT AND ALSO~~ TO REVIEW WITH YOUR GOVERNMENT ANY POSSIBLE MEASURES THAT MIGHT BE NECESSARY TO ARRIVE AT FAIR AND REASONABLE OIL PRICES IN ORDER TO COPE WITH THE INFLATIONARY TRENDS IN THE INDUSTRIALIZED COUNTRIES OF THE WORLD. AND KEEP ALWAYS THE PURCHASING POWER OF OIL INTACT

I GREATLY APPRECIATE THE FRIENDLY SENTIMENTS WHICH YOU HAVE EXPRESSED IN YOUR MESSAGE AND I SEND YOU MY BEST WISHES AND CORDIAL REGARDS.

MOHAMMAD REZA PAHLAVI

سفارت شاهنشاهی ایران

رم

[illegible]

جمعه ۲۲ مهر

جناب آقای علم وزیر دربار شاهنشاهی

[illegible] زیارت و شرمنده شدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سفارت شاهنشاهی ایران

رم

[illegible] عرض کرده‌ام [illegible] به موجب امر بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... در مورد [illegible] هزار دلار مرحمت شده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ده هزار دلار [illegible]

[illegible]

[illegible] عرض کرده [illegible]

سفارت شاهنشاهی ایران
رم

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سفارت شاهنشاهی ایران

رم

٤

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

به هر حال ملکه کاملاً سرحال و وارد به همهٔ مسائل بود. علیاحضرت شهبانو تشریف داشتند، ولی کمتر در صحبت [مداخله] می‌فرمودند.... سر ناهار [معینیان] رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی هم بود. چون رمضان بود، ایشان که مرد بسیار خوب و صوفی و با صفات عالی است، متأسفانه مشروب نمی‌خورد (گو اینکه غیر رمضان هم نمی‌خورد). دیدم زبان انگلیسی هم خوب نمی‌داند، قدری بین انگلیسها نشسته ناراحت است. من پهلوی ملکه نشسته بودم. دیدم پهلوی سه پادشاه، یعنی شاهنشاه، ملکه انگلیس، و علیاحضرت شهبانو نشسته‌ام. شعری از حافظ به خاطرم رسید، برای معینیان رئیس دفتر مخصوص نوشتم:

بر در شاهم گدایی نکته‌ای در کار کرد
گفت بر هر خوان که بنشستم خدا رزّاق بود

ایشان شعر را خواند. دیدم منقلب شد. چون من هم واقعاً از روی اخلاص نوشته بودم، از انقلاب ایشان منقلب شدم. بعد از ناهار می‌گفت، تو مرا مست کردی.

بعد از ظهر تمام کار کردم. یک جلسه برای خرید بعضی ابنیه جهت آستان قدس داشتم و دیگری برای پیش‌بینی جشنهای پنجاه سالهٔ سلطنت خاندان پهلوی...

چهارشنبه ۲ آبان ۱۳۵۲

صبح... شرفیاب شدم. شرفیابی خیلی کوتاه بود چون شاهنشاه با معاون وزارت خارجهٔ شوروی که برای مذاکرات اقتصادی به تهران آمده است ملاقات داشتند. فقط عرض کردم والاحضرت شهناز را ببخشید، چون خیلی مرتّب شده‌اند. فرمودند: من این جور ترتیب نمی‌خواهم که هر وقت شوهر خواست به هر طرف افسار ایشان را بکشد. عرض کردم به هر صورت آن چه که مورد علاقهٔ ماست مرتّب بودن زندگی ایشان و سعادت ایشان است، حالا این کار را خود یا با راهنمایی دیگر بکنند به نظر غلام آن قدرها مهمّ نیست. قدری تأمّل کرده، قبول فرمودند که چهارم آبان ماه، مولود مسعود خودشان، والاحضرت بروند دست شاهنشاه را ببوسند. من خیلی خوشحال شدم.

جریان مذاکرات فلّاح را با نفتیها که مجدّداً دیشب صحبت کرده، عرض کردم. فرمودند: به انگلیسها و آمریکاییها حالی کن که اگر بخواهید حرفی بزنید و به قیمت اعتراض کنید ما به هر صورت نفت را می‌بندیم. آن وقت فقط به خریداران، نفت خواهیم فروخت [و این به معنای پایان زندگانی شرکتهای عضو کنسرسیوم خواهد بود] and it will be the end of consortium companies. عرض کردم: فلّاح خیلی سخت با آنها حرف زده است. فرمودند: تو هم بگو. درمورد هدیه[ای] که باید برای پنجاهمین سال جمهوری ترکیه فرستاد، ما قالی تهیّه کرده بودیم، نپسندیدند. فرمودند: یک شیء تاریخی باشد.

بعد مرخّص شدم. به سفیر آمریکا و انگلیس تلفن کردم و امر شاهانه را ابلاغ نمودم. به فلّاح هم گفتم مجدّداً تأکید بکند. او هم گفت من به آنها گفته‌ام اینکه می‌گویند موقعیّت حساس است، حرف مفت می‌باشد. موقعیّت برای شما [انفجارآمیز] explosif است و آخر عمر شما ممکن است برسد. به شاهنشاه با تلفن عرض کردم.

بعد پیش دوستم رفتم که دیشب آمده است. قدری چاق شده و بی‌ریخت! چائی خورده منزل رفتم که احکام اضافات را با سر فارغ، قبل از چهارم آبان ماه، امضاء کنم. متأسفانه حالا هزار تا که امضاء کردم، بعد از سه ساعت، دستم درد گرفت، پیری است!

بعد از ظهر به دانشگاه تهران رفته، پیام شاهنشاه را به مناسبت روز ملل متّحد خواندم.... برگشته باز دیدن دوستم رفتم. احساس صبح را تأیید می‌کنم. نمی‌دانم در این تابستان در جنوب فرانسه چه کرده که به این حال افتاده است!

از اخبار مهمّ جهان اینکه عصر امروز باز آتش جنگ شعله کشید. من فکر می‌کنم تقصیر اسرائیلیها باشد چون در داخل مصر به موفّقیّتهای چشمگیر رسیده‌اند و می‌خواهند استفاده کنند.

...

جناب آقای علم

مذاکره با نمایندگان کنسرسیوم در تهران

۱- عصر امروز در منزل جناب آقای دکتر اقبال مذاکره شد. ایشان مطالبی را که اینجانب از حضور شرفعرض پیشگاه مبارک رسانده بودم گزارش دادم تا نماینده و در این زمینه گزارشی تهیه و تقدیم خواهد شد. دکتر اقبال با بنده هم عقیده و معتقد است که پیشنهاد اخیر این شرکتها سبب شده که درین دوره اختلافات مهم وجود داشته باشد که باید در جلسه مذاکره بین طرفین روشن شود

۲- امروز کلیه رؤسای شرکتهای نفتی در لندن جلسه تشکیل میدهند تا جواب نامه‌های کشورهای تولید کننده را تهیه و ارسال دارند

۳- گذشته از نمایندگان کنسرسیوم که منظورشان حل نظر بود و جلسه دیروز با اینجانب در قضایای شرکتها صحبت داشته اینطور استنباط داشته که کلیه شرکتها اتفاق دارند که نامه کشورها با متن قراردادهای آنها مطابقت ندارد و باید در دوره تغییر قرارداد حتی شرکتهای تنها روی عقیده دارند که باید صحبت از قراردادی پیش آورند

۴- در صحبتی که دیروز با یکی از نمایندگان کنسرسیوم برپا شده بود بنده با اطلاع قبلی دکتر اقبال به رئیس هیئات و رابط نماینده CFP و ... در اوان روزی متذکر شدم که وضع در کشورهای تولید کننده فوق العاده حساس است و دیگر شرکتها ... شده است ... دولتها و کنسرسیوم ... که در قبول متن آن تردید نکرده راه ندهند. چون عکس العمل ... (که صورت ارجاع به داوری) در جواب آنها به نامه کشورهای دارا نا مسلماً جواب نامطلوبی برای همه آنها در بر خواهد داشت

۵- تصمیم گرفتیم امروز صبح آقای Van Reeven و آقای Danner تلگرافی را در باب ... به روسای خود در لندن ارسال دارند. بنده سعی خواهم کرد متن تلگراف یا اقلاً مفاد آن را به شرف عرض پیشگاه مبارک برسانم

رضا

شماره ________

تاریخ ________

پیوست ________

دربار شاهنشاهی

[illegible]

۲ - ۸ - ۵۲ [illegible]

[illegible]

and it will be the end of Western Civilisation

نمونه‌ای از یادداشتهای روزانه علم

پنجشنبه ۳ آبان ۱۳۵۲

صبح گویی شهر تهران را به منزل من ریخته بودند. به هر دفتر و اتاق و گوشه و کنار منزل که می‌رفتم آدم می‌جوشید. به هر زحمت بود همه را راه انداختم. امروز... نخست‌وزیری و اغلب وزارتخانه‌ها تعطیل می‌باشند، ولی ما هرگز و به هیچ مناسبتی تعطیل نداریم. فردا هم که سلام مولود مسعود همایونی است، روز پر مشغله‌ای خواهیم داشت.

بعد شرفیاب شدم. شاهنشاه سر حال نبودند. به اختصار کوشیدم. نامه[ای] مرحمت کردند که محرمانه به بوتو برسانم. خواستم قدری آتمسفر را عوض کنم، موضوع برنامهٔ مسافرت جنوب را مطرح کردم. جواب خیلی مختصر و سربالایی دادند! بعد برای کارهای داخلی کسب تکلیف‌های زیادی کردم که تمام با شکست روبه‌رو شد.... بالاخره در آخر کار توانستم ترتیب شرفیابی والاحضرت شهناز را برای فردا بدهم. فرمودند: با علیاحضرت شهبانو ترتیب کار را بده.

...

امشب به تالار رودکی رفتیم. اپرای کارمن برای تولّد شاهنشاه داده بودند. بسیار خوب بود. ولی سر شب خبر عجیبی دنیا را تکان داد و آن اینکه روسها به [پیام] انور سادات رئیس جمهور مصر جواب مثبت داده و برای نظارت بر آتش‌بس خاورمیانه قوا اعزام می‌دارند. این خبر مثل بمب در دنیا ترکید و آمریکا فوری در بعضی نقاط جهان آمادگی نظامی اعلام کرد و بلافاصله هم اعلام کرد که این آمادگی نظامی برای این است که آمریکا موافق نیست ارتش شوروی در خاورمیانه پیاده شود و جلوی آن را خواهد گرفت. کیسینجر هم فوری نطق کرد که ما و شوروی نباید رو در روی هم بایستیم و دنیا را به خاک و خون بکشانیم. نیکسون نطق خود را به مناسبت قضیهٔ واترگیت در تلویزیون و هم چنین مصاحبهٔ مطبوعاتی خود را موقوف کرد. وقتی شاهنشاه به تالار رودکی تشریف آوردند، فوق‌العادّه نگران بودند. فرمودند: پس تو به داخل سالن نیا و مواظب اخبار جهان باش. من در اتاق استراحت شاهنشاه ماندم و به‌گوش کردن اخبار و گرفتن اخبار از تلکسهای دربار و وزارت خارجه مشغول شدم. خوشبختانه رادیو ایران فال حافظ گرفته

بود و نیم ساعتی کاملاً مرا سرگرم ساخت. فکر می‌کنم فوق‌العادّه بهتر از اپرای کارمن بود.
آخرین خبری که از دنیا گرفتم این بود که هشت کشور غیرمتعهّد از شورای امنیّت خواستند که قوای خود را به خاورمیانه بفرستند، غیر از قوای کشورهای بزرگ. چینیها گفته‌اند ما با آن مخالفت نخواهیم کرد و بلافاصله هم روسها گفتند ما اصلاً اصراری به اعزام قوا نداشتیم! شاهنشاه فرمودند: اگر آمریکا تجهیز نکرده بود، محال بود روسها چنین گذشتی کنند. به هر صورت نفس راحتی همه کشیدیم.

اما در همین بین انتراکت که شاهنشاه و شهبانو به سالن استراحت تشریف آورده و با حضور چندین تن از والاحضرتها و نخست‌وزیر برای تولّد پنجاه و چهارمین سال مشغول بریدن کیک بودند، رئیس ستاد وارد شد و گزارش به شاهنشاه عرض کرد. شاهنشاه به دقّت خواندند، فرمودند: فوری به علم بده بخواند. حاضرین تعجّب کردند. من که خواندم، دیدم خبر زد و خورد بین ژاندارمری ما و افغانها می‌باشد که یک افسر افغانی و دو سرباز در نزدیک دوست‌محمّد کشته شده‌اند. قضیّه، چنان که من سابقه داشتم، از این قرار بود که در کنار پریان چند میله سرحدّی خراب شده و افغانها می‌خواهند به این طرف رودخانه بیایند و زمینهایی را تصرّف کنند که البتّه شدیداً جواب آنها داده می‌شود. و خوشبختانه وقتی این آدم آمده که به قول خودش زمین تصرّف کند، با آن که مکرّر به او گفته‌اند باید از طریق گفت و گو باشد، قبول نکرده و باز هم این طرف آمده است، او را زده‌اند. بعد معلوم شد فوری افغانها عکس‌العمل شدید نشان داده، قوای نظامی آورده و فوری افغانهای مرز را مسلّح ساخته‌اند. به من فرمودند: فوری شما هم آن جا اسلحه توزیع کنید. عرض کردم هر اقدامی لازم باشد می‌کنم. تا ساعت یک صبح در این تالار رودکی! با این همه کار و فردا صبح [هم سلام] می‌رویم!

...

جمعه ۴ آبان ۱۳۵۲

سحر از خواب برخاستم. فوری به شهر رفته، رئیس ستاد، رئیس ژاندارمری [و] تیمسار نصیری رئیس ساواک را خواستم. تصمیمات درمورد آمادگی یک گردان برای

احتیاط در مشهد و هم‌چنین مسلّح ساختن تمام عشایر مرز گرفتیم.

شاهنشاه ساعت $\frac{1}{2}$۸ برای سلام تشریف آوردند. جریان را عرض کردم. تصویب فرمودند. شاهنشاه سرحال بودند. سلام تا ساعت یک طول کشید. خسته کننده بود. اخبار جهان هم رضایت‌بخش بود. راحتی خیال شاهنشاه از این جهت است....

راجع به نفت و مذاکرات، اوامری به من و وزیر دارایی و فلّاح صادر فرمودند. البتّه من از طریق سیاسی باید اقدام بکنم. بعد از ظهر هم به استادیوم صدهزار نفری آریامهر رفتیم که نمایشات خوب ورزشی بود.

...

شنبه ۵ آبان ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم... عرض کردم فردا یکشنبه را که برای دادن جام آریامهر [۱] به کلوب شاهنشاهی قرار است تشریف ببرید، گارد عرض می‌کند آن جا بلیط فروخته شده، کنترلی نداریم و بهتر است شاهنشاه تشریف نبرند. فرمودند: گارد گه خورده! مگر من مصدّق‌السلطنه هستم که از زیر پتو بخواهم حکومت کنم؟ عرض کردم: مسعودی عرض می‌کند، فردا به مناسبت عید فطر سفرای عرب انتظار دارند شاهنشاه اظهار مرحمتی به آنها بفرمایید. فرمودند: مسعودی (مدیر اطّلاعات) هم گه خورده!

نقشه‌های مربوط به آمادگی برای اغتشاش راه انداختن در افغانستان به عرض رساندم که از طریق هرات شروع کنیم. عرض کردم اجازه فرمائید ارتشبد نصیری رئیس ساواک را برای شناختن بیشتر مردمی که باید پول بدهیم، به مشهد و به مرز بفرستیم. فرمودند: فوری انجام بدهید.

عرض کردم: سفیر انگلیس می‌خواهد برای جشن عروسی پرنسس آن مهمانی به والاحضرتها و به من بدهد، اجازه می‌فرمایید؟ فرمودند: مانعی ندارد.

موضوع استعمال موشکها را که تقریباً دارد استراتژی جنگ را تغییر می‌دهد به عرض

۱- این جام، به مناسبت مسابقه‌های بین‌المللی تنیس در ایران، به برندهٔ اوّل داده می‌شد.

رساندم. فرمودند: ما به هر صورت غفلت نکرده‌ایم و موشکهای تاکتیکی و زمین به هوا و هوا به هوا همه جور سفارش کرده‌ایم. عرض کردم: ماشاءالله اعلیحضرت همایونی آن قدر کار کرده‌اید و حقّ به گردن مردم دارید که اگر یکی از هزار را قدر بدانیم، باز هم ملت ایران سالیان دراز مدیون شاهنشاه خواهند بود. مگر همین قراری که با روسها همین دو روزه اخیر گذاشتیم، کوچک است؟ فروش گاز از راه شوروی به اروپا به جای خود، همین قراری که راجع به هریرود می‌گذارند و معلوم می‌دارد که ما را به افغانها نمی‌فروشند، مگر کوچک است؟ منتها آن قدر کار پشت سر هم انجام می‌شود که مردم آنها را [طبیعی می‌دانند] They take it for granted. فرمودند: علاوه بر این می‌خواهند خطّ آهن خراسان را به عشق‌آباد هم بکشند.

...

یکشنبه ۶ آبان ۱۳۵۲

یکشنبه عید فطر سلام خاص بود. هیئت دولت و هیئت رئیسهٔ مجلسین شرفیاب شدند. رئیس مجلس شورای ملّی [در تبریک خود] طرفداری از برادران مسلمان در جنگ کرد. شاهنشاه برآشفتند. در گوش او فرمودند: این برادران بزرگترین دشمنان شما هستند، خودتان نمی‌دانید. بعد که به اتاق خصوصی رفتیم، به من فرمودند: این مسلمان بازی را هم نمی‌دانم که مد کرده است. فرمودند: من خودم مسلمانم، ولی این عرب بازی خطرناک است، چنان که می‌دانی من مسلمان فناتیک هم هستم، ولی این چه کار به عرب‌بازی دارد؟

...

بعد از ظهر به کلوب شاهنشاهی برای تماشای تنیس بین‌المللی کاپ آریامهر رفتیم. اگر صحبت خطر برای شاهنشاه نشده بود، من اجازه می‌گرفتم نروم. ولی چون این صحبت شده بود، دلم آرام نگرفت، با تمام خستگی رفتم. بیچاره [نیوکامب] Newcomb قهرمان ۳۴ ساله بین‌المللی مقهور یک جوانک بیست سالهٔ مکزیکی به نام [رامیرز] P. Ramirez شد.

دوشنبه ۷ آبان ۱۳۵۲

صبح به اختصار شرفیاب شدم... دیروز سفیر آمریکا در [کلوب شاهنشاهی] تلگراف محرمانه‌ای از کیسینجر به من داد که به شرف عرض برسانم. تلگراف عنوان شاهنشاه بود که نامبرده نهم نوامبر به تهران خواهد آمد (ضمن بازدید از بعضی ممالک آفریقایی و خاورمیانه). در همان جا فرمودند: عیبی ندارد. من به سفیر آمریکا گفتم. امروز به عرضشان رساندم که دیروز که جواب را به آن فوریّت به سفیر آمریکا دادم، آرزو می‌کرد که کاش طرز کار آنها هم مثل ما بود. شاهنشاه خندیدند. با آن که خندیدند، خیلی خوشحال نبودند، چون یکی دو انتظاری که خوب بود و باید برآورده می‌شد برآورده نشده بود!... خوب شد من کار زیادی نداشتم که به عرض برسانم، وگرنه به سنگ می‌خورد.

بعد از ظهر... به سفارت ترکیه برای جشن پنجاهمین سال تأسیس جمهوری ترکیه رفتم. من نمی‌دانم موفقیّت حزب اقلّیّت ترکیه چه تأثیری در این جا خواهد گذاشت. مطلب مهمّ است، با چشم و هم‌چشمی که با ترکها داریم. معلوم نیست این کار بر اثر فشار آمریکاییها در آن جا بود و یا عقل(!) خود ترکها. به علّت هر کدام که باشد در ما بی‌تأثیر نخواهد بود.

...

سه‌شنبه ۸ تا جمعه ۱۱ آبان ۱۳۵۲

... موفّق نشدم یادداشتی بکنم، چون... گرفتاریها زیاد بود. در این زمان [ماورر] Maurer نخست‌وزیر رومانی آمد و رفت. تولّد والاحضرت ولیعهد بود و یکی دو تا مهمانی و هم چنین وجود دوست من در این جا که هر ساعت بی‌کاری که داشتم با او می‌گذراندم، به جای آن که یادداشت کنم. چون تاکنون:

به هرزه بی می و معشوق عمر می‌گذشت

بطالت بس بود و این چند روزه کار کردم[1]

---

۱ - علم در حاشیه یادداشت، متن صحیح شعر معروف حافظ را نقل کرده است:

... وضع خاورمیانه می‌رود که بر دنیا اثر عمیق بگذارد. چون بلاتردید این جنگ تبدیل به جنگ نفت خواهد شد و دنیا اسیر انرژی است. به این جهت تمام جبهه‌های دنیا چه شرق و چه غرب به صورتی گرفتار و آلودهٔ آن خواهد بود. باید ببینیم چه می‌شود. در این اثناء در ایران اعلامیه صادر شد، از طرف شاهنشاه، که وزرا نمی‌توانند در کارهای جالب نفع شریک باشند.... این را نخست‌وزیر برای خود فتح و فیروزی بزرگی می‌شمارد و حال آن که به نظر من بزرگترین فحش است، چون معلوم می‌شود که تاکنون در این کارها شریک بوده‌اند. قیمت نفت هم در دنیا روز به روز بالا می‌رود.

شنبه ۱۲ آبان ۱۳۵۲

صبح پس از ملاقاتهای منزل شرفیاب شدم. ملاقات مهمّ من در منزل، با علینقی سعید انصاری سفیر شاهنشاه در رم بود که وضع پادشاه افغانستان و تقاضاهای ایشان را بیان می‌داشت. گویا نه تنها [دولت افغانستان] پول به ایشان نمی‌دهند، پاسپورت هم نمی‌دهند و ایشان فعلاً تبعه هیچ جا نیستند. چون انصاری ظهر شرفیاب می‌شود، به ایشان گفته‌ام چه عرض کند که اگر مرحمتی بشود، ما باید چه بکنیم. بعد که مرا دیدند در این زمینه خواهم نوشت.

...

گزارش ضمیمه دکتر فلّاح را عرض کردم.[1] هم‌چنین اینکه قیمت نفت را که شرکتها به گردن گرفتند. فرمودند: غیر از این چه می‌توانستند بکنند؟ تعجّب است که شاهنشاه موافقت فرمودند به آلمانها تا موقعی که پالایشگاه را در ایران نساخته‌اند، نفت خام داده شود. من به سفیر آلمان اطّلاع دادم، خیلی خوشحال شد....

سر شام رفتم. صحبت از سفر سنت موریتز بود که برنامهٔ امسال شاهنشاه به مناسبت بازیهای زمستانی المپیک که در آن جاست به هم می‌خورد. مدّتی جهات مختلف و

به هرزه بی می و معشوق عمر می‌گذرد بطالتم بس! از امروز کار خواهم کرد

۱- گزارش دکتر فلّاح به دنبال یادداشت ۵۲/۸/۱۲ آمده است.

جانشینی آن را بحث کردیم. علیاحضرت شهبانو از اینکه گارد حتّی لباسهای شخصی ایشان را بازرسی می‌کند و دست به همه چیز می‌زند، شکایت داشتند. حقّ هم دارند، ولی چه می‌شود کرد؟ شاهنشاه فرمودند: مأمور زن برای اسبابهای علیاحضرت شهبانو بگذاریم.

یکشنبه ۱۳ آبان ۱۳۵۲

صبح به تشییع جنازهٔ مرحوم [عیسی[۱]] ساعد نخست‌وزیر اسبق رفتم.[۲] مرد خدمتگزار، قرص و با استخوانی بود.... خدا رحمتش کند. در موقع بسیار سخت، بسیار سخت ایستاد. کمتر از این مردان داریم. بعد شرفیاب شدم. جریان مذاکرات دیروز سفیر آمریکا را به عرض رساندم. برنامهٔ آمدن کیسینجر را تصویب فرمودند. عرض کردم بیچاره سفیر ناراحت است که باید باز هم برای توضیحات درمورد مسألهٔ واترگیت به آمریکا برگردد.

درمورد بیچاره [احمد] میرفندرسکی معاون وزارت خارجه که اخراج فرموده‌اند، پرسیدم تقصیرش چه بود؟ فرمودند: مردکه به روسها گفته بود هر قدر می‌خواهید هواپیما از روی ایران عبور بدهید. بعد هم می‌گفت چه عیب دارد؟ این پل پیروزی است![۳] من نفهمیدم با دستورات صریح من چه طور چنین اشتباهی کرده، جز اینکه بگویم تعمّد داشته است یا نوکر روسهاست.

...

۱- [نخست وزیر متوفی در آن تاریخ محمد ساعد مراغه‌ای متولد ۱۲۵۹ و متوفای ۱۰ آبان ۱۳۵۲ بوده که نام او هم در متن یادداشت‌های علم و هم در پانویس دکتر عالیخانی به اشتباه عیسی نوشته شده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- عیسی ساعد مراغه‌ای در مقاله‌ای که در ۱۹۸۵ در ***Middle East Journal*** دربارهٔ اقدامات پشت پرده برای شناسایی دو فاکتوی اسرائیل به وسیلهٔ ایران نوشته شده است، به شرط صحّت، لکّه‌ای بر نام ساعد می‌گذارد. نگاه کنید به:
Yuri Bailer, "The Iranian Connection in Israel's Foreign Policy 1948-1951." *Middle East Journal*. Vol. 39 No. 2, Spring 1985, pp. 292-315.

همچنین نگاه کنید به تفسیر سیروس غنی در:

Cyrus Ghani: *Iran and the West*, pp. 745-6.

۳- پل پیروزی نامی است که به مناسبت استفاده از شبکهٔ راههای ایران برای رساندن کمک به شوروی طیّ جنگ دوم جهانی، بر ایران نهاده شد.

شرکت ملی نفت ایران

محرمانه ـ مستقیم

جناب آقای [illegible] معظم

نمایندگان کنسرسیوم روز دوشنبه و سه‌شنبه جلساتی با شرکت ملی نفت
در تهران تشکیل دادند و در اطراف بودجه شرکت خدمات و برنامه‌های مربوط به تعهدات
ناظر به افزایش تولید و بهبود ضریب بهره‌وری مخازن مذاکرات مفصل بعمل آمد
گزارش مفصل آن از نظر مبارک گذشته و باید برای کسب تعلیمات لازم و ابلاغ
شرکت خدمات خواهد گذشت
ضمناً مطلب در این جلسات مربوط به درخواست خریداران نفت (اعضای کنسرسیوم)
در خصوص میزان تهیه نفت خام از این منطقه بخصوص در ظرف بیست سال
آینده بود که البته در وضع حاضر یک پیش‌بینی بیشتر نیست
سه ماهه پیش‌بینی کنسرسیوم با خطوط نقطه‌چین و سه ماهه اخیر با خطوط پر در دو گرافیک
ضمیمه نشان داده شده و آنچه قابل توجه است آنکه گرافیک منحنی‌ها [illegible] (خطوط قرمز
در ۵ ماه گذشته برای پیشرفت نفت که مورد دقت و مطالعات خارجی و BBC
قرار گرفته، برآورد منحنی کنسرسیوم (نقطه‌چین) [illegible] رضا فلاح

اداره [illegible]
۵۲/۵/۱۴

[illegible] به عرض رسید [illegible]

[illegible]:
Secondary Recovery
[illegible]
۵۲-۸-۸

برآورد میزان تولید نفت خام :

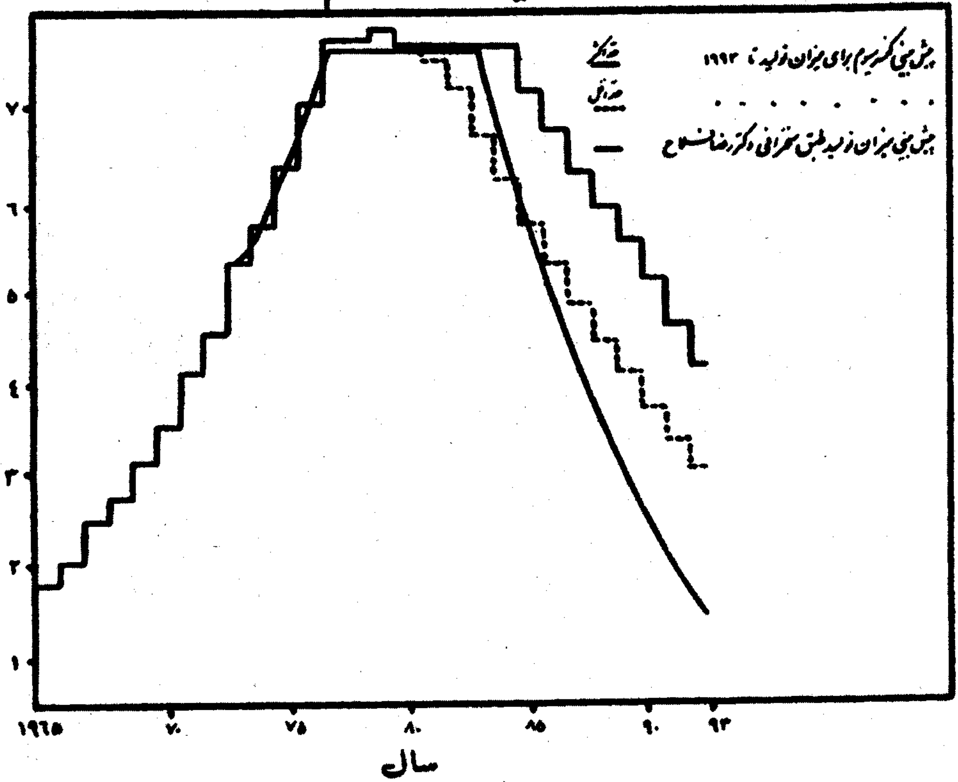

جناب آقای امیر اسدالله علم

در دنبال اوامر مطاع ملوکانه و پیرو گزارش ۲۶ که تقدیم گردیده به استحضار میرساند که کلیه پیش‌بینی‌ها با توجه

به تزریق آب و گاز و بهبود ضریب بهره‌دهی مخازن میباشد ضمناً برای ازدیاد استخراج میزان کل تولید

در ظرف مدت بیست سال تقریباً دو برابر میشود

پیش‌بینی کنسرسیوم : حداقل ۴۵ میلیون بشکه حداکثر ۵۰ میلیون بشکه

طبق استنباط اینجانب نفتی که فعلاً میتوان برای فروش عرضه شود ۲۴ میلیون بشکه در سال است

نفت قابل تولید از این ناحیه شاید به مقدار ۶۵ میلیون بشکه باشد منتهی که در پایان بیست سال

تا مقدار ۲۴ میلیون بشکه نفت قابل استخراج در مخازن این حوزه باقی خواهد ماند

البته با توجه به افزایش بهای روزافزون نفت و عائدات ناشی از منابع دیگر ایران (اعم از گاز و نفت)

بنظر میرسد لازم باشد حداکثر نفت قابل تولید از این ناحیه برای فروش عرضه گردد و اگر گاه

نیاز به بهای کشور ایجاب نماید دولت میتواند میزان تولید را افزایش دهد

ارادتمند

۵۲/۸/۱۰

برنامهٔ سفر جنوب را تصویب فرمودند. خدایا چه گرفتاری برای من خواهد بود. چند هزار نکته را باید بسنجم که هرکدام اشتباه بشود، بسیار خطرناک است.

بعد مرخّص شدم، نامهٔ ضمیمه رسید، مجدّداً تقدیم کردم.[1] دوباره احضار فرمودند و فرمودند: به سفیر بگو، اوّلاً چه قدر نفت می‌خواهید؟ ثانیاً بهتر این خواهد بود که نفت را ما به [نیروی دریایی] خودمان بدهیم، شما از آنها بگیرید. بعد هم چون ما هواپیمای P3 خریده‌ایم، به صورت ظاهر این هواپیماها به عنوان تعلیم خلبانهای ما و نشان دادن پرواز بیایند. از من سؤال فرمودند: انصاری، سفیر رم را دیدی؟ عرض کردم: بلی، اوامر شاهانه را [ابلاغ] کردم که اعضای خاندان پادشاه به ایران بیایند و خودش فعلاً به کویت یا عربستان سعودی برود. چیزی که هست اینکه فرموده‌اید خود انصاری با سفیر این دو کشور در رم صحبت کند، غلام مصلحت نمی‌دانم چون آنها ناچار گزارش می‌دهند و مطالب درز می‌کند. پس بهتر این خواهد بود که ما در محل در سطح بالا اقدام بکنیم. فرمودند: این طور بهتر است. عرض کردم: ولی به هر صورت امر شاهانه که هر جا برود مخارج او را ما خواهیم داد، نهایت مصلحت است...

بعد عرض کردم: به هر صورت کمک به پادشاه باید در عوض اطّلاعاتی باشد که به ما می‌دهد.

...

دوشنبه ۱۴ آبان ۱۳۵۲

از عجایب دنیا اینکه با آن که خیال ناراحتی داشتم، صبح خواب ماندم و به جای ۶$\frac{1}{2}$ صبح که هر روز برمی‌خیزم ساعت ۸$\frac{1}{2}$ برخاستم... امّا ناراحتی خیال من از این جهت بود که دیشب برنامه فارسی رادیو بی‌بی‌سی از خانواده من تعریف کرده است. یعنی چه؟ هرچه فکر کردم نفهمیدم. با سوءظنّ فوق‌العادّه شاهنشاه چه بگویم و چه جور تعبیر بکنم؟ دیشب آخر شب دوست من رسول پرویزی، به من تلفن کرد. به مضمون و

۱- نامهٔ سفیر آمریکا به‌علم به دنبال یادداشت ۵۲/۸/۱۴ آمده است.

به مصداق جمله الملک عقیم با آن که از مرحمت و اعتماد شاه تا حدّ زیادی بیش از دیگران برخوردارم، بسیار ناراحت شدم.

باری صبح که شرفیاب شدم، اوّل این مطلب را عرض کردم. شاهنشاه هم تعجّب فرمودند. یعنی اوّل دادم نطق هیوم را در یک مجلس مهمانی در [شورای اروپا] Council of Europe خواندند که راجع به [تنش‌زدایی] détente در بین قدرتهای بزرگ و اروپا و شوروی بود، تأیید فرمودند. بعد مطلب دوم را عرض کردم و عرض کردم پرویزی مطلب را خوب نشنیده چون پارازیت داشته [است]. حالا اصلش را می‌گیرم ببینم چیست. و به هر صورت منظورم این بود که اوّل خودم گزارش داده باشم. و ضمناً عرض کردم که پرویزی می‌گفت ببینیم چه پدرسوخته‌ای پشت این برنامه است. تا چه اندازه رفع خطر و سوءظّن کرده باشم، نمی‌دانم. بعد هم نمی‌دانم واقعاً این پدرسوخته‌ها از جان من چه می‌خواهند؟ شاهنشاه اوامری صادر فرمودند که درمورد آمدن [هواپیمای] P-3 آمریکایی به بندرعباس چه جور عمل شود که ظاهر و نام تعلیماتی داشته باشد.

بعد مرخّص شدم. شرفیابی کوتاه بود، چون پرنس فهد از عربستان سعودی آمده است، عرایض داشت. بعد سفیر عربستان سعودی را پذیرفتم. ضمن تشکّر از مراحم شاهنشاه تقاضای کوچکی داشت که جلوی پرواز هواپیمای اسرائیلی ال‌آل را بگیریم و نفت هم به لولهٔ نفت اسرائیل ندهیم.[1] خنده‌ام گرفت. گفتم نفت را که ما نمی‌دهیم، ما به کمپانیها می‌فروشیم، آنها می‌دهند، ما چه کنیم؟ ولی راجع به ال آل، ما که در جنگ نیستیم.

...

از اخبار مهمّ جهان فعّالیّت عجیب اعراب است که همهٔ سران و وزرای خارجهٔ آنها با یک دیگر و رؤسای جهان مشغول مذاکرهٔ شدید و جدّی هستند... مسألهٔ مهمّ دیگر قیمت نفت است که با وزرای اوپک در کویت اجتماع کردند که برای اضافه قیمت نفت

۱- ال آل از اواخر دههٔ ۱۳۳۰، پرواز هفتگی مرتّب داشت. نفت را هم شرکت ملّی نفت ایران به اسرائیل می‌فروخت و خود درشرکت لوله نفت اسرائیل شریک بود. نگاه کنید به: یادداشتهای علم، جلد یکم، صفحه ۱۹۹، پانویس ۱.

SECRET

Tehran, November 4, 1973

Dear Mr. Minister:

I would be grateful if you would convey to His Imperial Majesty the following message which I have just received from the Secretary of State. As His Imperial Majesty is aware, the United States has sent the U.S.S. Hancock and accompanying destroyers into the Indian Ocean. The movement of this task force is part and parcel of the United States Indian Ocean policy of the periodic and temporary augmentation of our naval forces in the area. The task force exists to threaten no state in the area and we have no intention at present of having it make port calls or visits. It is presently planned that the task force will move on November 6 to a holding area station some 180 miles southeast of Muscat in the Northern Arabian Sea.

The United States would be grateful for the Shah's personal, frank and considered reaction to our intention. Further, should we proceed in this course we would appreciate an indication from His Imperial Majesty as to whether he would permit the United States to use the air base at Bandar Abbas for long-range surveillance missions by P-3 aircraft, as well as logistic and short-range aircraft flights to the Hancock while the task force is in the immediate area. We would expect the flights to conduct training and exercise operations for a period of approximately 30 days. The frequency of the flights is not yet known but we would provide

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court,
Tehran.

SECRET

His Imperial Majesty with this information as soon as it is available. I understand that this subject may earlier have been raised with His Imperial Majesty through other channels.

Should His Imperial Majesty indicate that he is positively inclined to the deployment of our task force in the Arabian Sea, I have been asked to request whether he would authorize the sale to the United States of fuel oil for the task force. If he is in agreement, the fuel could be picked up and transported by the U.S. Navy for the refueling at sea of the task force.

I await His Imperial Majesty's reaction to the above.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

Richard Helms
Ambassador

به صورت طبیعی در دنیا (یعنی بنا بر عرضه و تقاضا) فرمولی پیدا کنند و برای همیشه اعمال قدرت کمپانیها در قیمت‌گذاری درهم پیچیده شد. دیگر آن حرفهای [قیمت اعلام شده] posted price و [قیمت واقعی] realized price و اینها که کمپانیها داشتند و تحمیل می‌کردند، به‌کلّی از بین رفت. حمد خدا را.

سه‌شنبه ۱۵ آبان ۱۳۵۲

صبح در منزل پذیرایی داشتم، سناتور عباس مسعودی مدیر روزنامه *اطّلاعات* را پذیرفتم. کارهای مطبوعاتی داشتیم. او شرحی می‌گفت که مرحوم ساعد یادداشت کرده است و از جمله اینکه وقتی سفیر ایران در مسکو بود و جنگ دوم جهانی شد و کشور ما پایمال قشون روس و انگلیس گردید، انگلیس و روسها در آن جا پیش ایشان رفته و خواسته‌اند که نایب‌السّلطنه شود و یکی از پرنسهای خردسال ایران به عنوان ولیعهد انتخاب گردد (چون می‌ترسیده‌اند که ولیعهد آلمان فیل باشد) و ساعد این مسأله را به شدّت رد کرده است. گویا سر استافورد کریپس سفیر انگلیس و مولوتف هر دو به طور جداگانه با ساعد صحبت کرده‌اند. من این مطلب را، خیلی به اختصار، سابقاً از شاهنشاه شنیده بودم، امّا نه به این تفصیل. خدایش رحمت کند. بعدها هم در ایران خواستند مرحوم ذکاءالملک فروغی را رئیس جمهور بکنند، او هم مرد بزرگی بود، قبول نکرد.[۱] خداوند چنین مردان بزرگ را غریق رحمت فرماید و باید عمل آنها سرمشق باشد. افسوس که کمیابند.

۱- محمّدعلی فروغی (ذکاءالملک)، ادیب و سیاستمدار، دوبار در زمان رضاشاه نخست‌وزیر بود. در ۱۳۱۴ مغضوب و از کار برکنار شد. پس از اشغال ایران به‌وسیلهٔ نیروهای متّفقین، در شهریور ۱۳۲۰، به‌دعوت و اصرار رضاشاه و تصویب مجلس، به رغم ناراحتی قلبی، مقام نخست‌وزیریَ را پذیرفت. در جریان استعفای رضاشاه و بر تخت نشستن محمّدرضا شاه، فروغی نقش مهمّی در ایجاد تفاهم با متّفقین و استوار کردن پایه‌های سلطنت داشت. فروغی در اسفند ۱۳۲۰ از مقام خود استعفاء داد و چند ماه بعد درگذشت. کتاب او به نام *سیر حکمت در اروپا* هنوز پس از شصت سال نخستین و بهترین کتابی شناخته می‌شود که دربارهٔ تاریخ فلسفهٔ غرب به‌وسیلهٔ یک ایرانی نوشته شده است. [فروغی پس از کناره‌گیری از نخست‌وزیری محمدرضا شاه به حکم او به وزارت دربار منصوب شد و در آذر ماه ۱۳۲۱ درگذشت.] (توضیح ویراستار کتاب‌سرا).

مرحوم پدرم یکی از آنها بود که به استحکام کوه دماوند بود. چون شرح حال او را خیال دارم جداگانه بنویسم، این جا نمی‌نویسم که برای سلطنت شاهنشاه در شب ۲۳ شهریور چه کارها کرد.

... شرفیاب شدم. هوا ناگهانی سرد شده [است]. شاهنشاه شکایت داشتند، ولی شکایت بیشترشان از نیامدن باران است که دیگر از اوّل آبان‌ماه هر روزه انتظارش را دارند و نمی‌آید. فرمودند: بی‌وقت و بی‌تناسب، در غرب برف مختصری باریده است که هیچ به درد نمی‌خورد و این سرما را هم ارمغان آورده [است].

...

کارهای جاری را عرض کردم. منجمله پیشنهاد فرمانده نیروی هوایی را که جهت استتار آمدن هواپیماهای آمریکایی، او تقاضا بکند که چند فروند از این هواپیماها به عنوان تعلیمات بیایند. تصویب فرمودند، ولی فرمودند: نامه‌اش را قبلاً ببینم....

برنامهٔ سفر جنوب را تصویب فرمودند، ولی فرمودند: احمق رئیس تشریفات (هرمز قریب) به من می‌گوید بین بوشهر و شیراز بیست میل است! و فرمودند: عجیب است که ما این قدر بی‌دقّت هستیم و بی‌علاقه! خیلی عصبانی بودند.

نقشهٔ میز ناهار جمعهٔ کیسینجر را به عرض رساندم. اسم رئیس تشریفات خودمان را که گذاشته بودم، حذف کردند. فرمودند: می‌خواهم دنبالهٔ مذاکرات سر ناهار باشد. هر چه کمتر، بهتر. از طرف آنها کیسینجر خواهد بود و [ژوزف سیسکو] Sisco معاون وزارت خارجه در امور خاورمیانه و آفریقا و سفیر آمریکا. طرف ایران شاهنشاه آریامهر، من و وزیر خارجه.

...

چهارشنبه ۱۶ آبان ۱۳۵۲

صبح... شرفیاب شدم. جواب نامهٔ وزیر دفاع آمریکا را خوب تهیّه کرده بودیم، احتیاج به تصحیح نشد، توشیح فرمودند. عرض کردم: سفیر عربستان سعودی استدعا دارد ولیعهد آن جا برای شکار هوبره بیاید. فرمودند: ولیعهد را دعوت کنید، احترام هم بکنید،

ولی شکار هوبره باید تحت ضابطهٔ قوانین شکار ما بشود. آن قتل عام سابق را دیگر اجازه نمی‌دهیم.

...

ملتزمین رکاب سفر جنوب را عرض کردم، تأیید فرمودند. دربارهٔ اشخاص صحبت شد که در سابق چه کرده و حالا چه می‌کنند که چون ممکن است برای خانواده‌های آنها در آتیه خوب نباشد، چیزی نمی‌نویسم.

... ناهار نخست‌وزیر مهمان من بود که دربارهٔ ساختمان کتابخانهٔ بزرگ پهلوی که در خاورمیانه بی‌نظیر خواهد بود، طرحی تهیّه کنیم. وزیر علوم، وزیر اطّلاعات، وزیر فرهنگ، رئیس سازمان برنامه و معاون مطبوعاتی من بودند. مقدّمات طرح ده ساله را تهیّه کردیم که در اراضی عبّاس‌آباد ساخته شود. بعد خانه آمدم حالت سرماخوردگی بدی داشتم. فکر می‌کنم به علّت ناراحتی است. عصری سفارت شوروی رفتم، به مناسبت جشن سالگرد انقلاب و با حالت بد به منزل برگشتم. تا برگشتم، سفیر آمریکا وقت فوری خواست. آمد، نیم ساعتی او را دیدم که در باب پرواز هواپیماها به خاک ایران از ناو هواپیمابر که در اقیانوس هند است با تفصیلات بیشتری صحبت کنیم و ببینیم طرز افشاء آن چه جور در تهران و واشنگتن هم‌آهنگی داشته باشد. از اخبار مهمّ جهان... دیروز شورای وزیران خارجهٔ اتّحادیّهٔ اروپا از اعراب طرفداری کرد و پیشنهاد نمود که با تضمین استقلال اسرائیل، اسرائیل باید از زمینهای عرب خارج شود. البتّه از ترس کمی نفت است! از قدیم گفته‌اند شکم گرسنه، ایمان ندارد. مضحک این است که حزب کارگر انگلیس به حزب محافظه‌کار در این خصوص ایراد گرفته است. خودتان اگر بودید چه می‌کردید؟

جمعه ۱۸ آبان ۱۳۵۲

امروز با آن که گرفتار سرماخوردگی شدیدی هستم، از صبح گرفتاری دارم.

...

سفیر یوگسلاوی را که کار فوری داشت در منزل پذیرفتم. نامه[ای] از مارشال تیتو

رئیس جمهور برای شاهنشاه آورده بود... بعد سفیر انگلیس آمد. درمورد قیمت نفت و نامه (پیام) نخست‌وزیر انگلیس صحبت می‌داشت. گفتم نامهٔ شما را دریافت داشتم و به عرض شاهنشاه رساندم، جواب آن هم روی میز من است ولی تا شاهنشاه نبینند، نمی‌توانم به شما [نشان] بدهم. او را راه انداختم. بعد محلّی که باید همراهان کیسینجر پذیرایی شوند و هدایایی را که بدهم، بازدید کردم....

به کاخ نیاوران رفتم. کیسینجر رسیده و شرفیاب بود. من ماندم تا سیسکو با وزیر خارجه آمدند. شاهنشاه مقرّر فرمودند کیسینجر تنها شرفیاب باشد. من به جای وزیر خارجه خجالت کشیدم (با کیسینجر سفیر آمریکا هم بود، ولی بقیّه نبودند). من مکرّر نوشته‌ام که الملک عقیم. کافر و گبر و یهود باید بداند که در این ملک رئیس فقط یکی است، گو اینکه به وزیر خارجه بربخورد! می‌توانم حدس بزنم که چون وزیر خارجه با نخست‌وزیر صمیمیّت دارد، از این جهت هم شاید نخواسته‌اند مسائل در حضور او بحث شود. خدا و شاه می‌داند و بس!

تا وقتی که شاهنشاه برای ناهار تشریف آوردند، من، وزیر خارجه و سیسکو معاون وزارت خارجهٔ آمریکا درمورد امور خاورمیانه صحبت می‌کردیم. او گفت امشب موافقت مصر و اسرائیل روی شش مادّهٔ پیشنهادی ما اعلام می‌شود و بعد مدّتی دربارهٔ این موافقت‌نامه صحبت شد... از اینکه شخصاً خود سیسکو در تل‌آویو چه قدر زحمت داشته تا این مواد را به اسرائیلیها بقبولاند، تعریف می‌کرد... گفت سه شبانه‌روز است که بیش از سه ساعت نخوابیده‌ام. همین طور کیسینجر.

بعد شاهنشاه و کیسینجر تشریف آوردند. سر ناهار رفتیم. صحبتها مختلف بود، از جمله شرکت آمریکاییها در ساختن تصفیه‌خانه‌های نفت بوشهر. کیسینجر به هیچ‌وجه آن آدم قبلی نبود. خیلی موقّرتر شده بود و به نظر من متکبّرتر.... درمورد وضع مذاکره با روسها صحبت می‌کرد که چه قدر با حقّه‌بازی انعطاف‌پذیر هستند. می‌گفت مثلاً درمورد ویتنام که صحبت می‌کردیم، سه ساعت تمام مشت به میز می‌کوبیدند و یک دفعه می‌گفتند مثلاً شام یا ناهار حاضر است. سر شام یا ناهار مردم دیگری بودند. اگر نیکسون خونسرد و مقاوم نبود، ممکن بود یا پاره کند، یا تسلیم شود، ولی هیچ کدام را نکرد. بعد ما

فهمیدیم که این سخت‌گیریها برای ضبط صوت و صورت جلسه است که بعد به ویتنامیها نشان بدهند که چه قدر طرفدار آنها بوده‌اند. ولی خودشان چیز دیگر می‌خواستند.

شاهنشاه جریانات اشغال آذربایجان را وسیلهٔ روسها تعریف کردند. او از شاهنشاه پرسید [بسیج] mobilisation ارتش شما چند روز طول می‌کشد. فرمودند: اگر بخواهیم احضار کنیم، زیاد. فواصل در کشور ما زیاد است. مثلاً اگر من بخواهم یک لشکر از شرق به غرب بفرستم، حداقّل پنج روز طول می‌کشد. به این جهت این قدر راجع به ساختن فرودگاه و داشتن هواپیمای نیروبر مصّر هستم. صحبت موشک ضدّتانک و ضدّهواپیما شد. شاهنشاه فرمودند: من در این زمینه غفلت نکرده بودم و همه چیز داریم که از شما گرفته‌ایم.

...

بعد از ناهار من خواستم کیسینجر را تا جلوی هلیکوپتر مشایعت کنم. شاهنشاه فرمودند: لازم نیست (با اشاره سر). فراموش کردم بنویسم، سر ناهار سفیر آمریکا و کیسینجر خیلی از من تعریف کردند که کارها با چه سرعت می‌گذرد و جواب آنها را می‌دهم امّا تمام با خوشرویی و خنده‌رویی. شاهنشاه فرمودند: علّت دادن جواب به سرعت، این است که تمام اوقات، حتّی اگر من خواب باشم، به من دسترسی دارد. ولی علّت خوشرویی او این است که گیلاس شراب در دست می‌گیرد و با خوبرویان بی‌رابطه نیست!

...

شنبه ۱۹ آبان ۱۳۵۲

از تهران به شیراز آمدیم. صبح در فرودگاه سه نامه حضور شاهنشاه تقدیم کردم، یکی در جواب ملک فیصل، دیگری در جواب تیتو، سوّمی در جواب نیکسون. جواب نامهٔ نیکسون درمورد نامهٔ پیام مانندی است که وسیلهٔ کیسینجر فرستاده است.... نخست‌وزیر هم در رکاب بود. جای تعجّب است که نخست‌وزیر ابداً در جریان این امور نیست. از جمله اینکه من امر شاهنشاه را ابلاغ کرده بودم که وزیر دارایی باید برای بردن پیام همایونی

پیش ملک فیصل برود[1] و وقتی نخست‌وزیر امروز صبح وزیر دارایی (آموزگار) را در فرودگاه دید، از او پرسید که شما برای چه به فرودگاه آمده‌اید؟ و او گفت برحسب امر همایونی و دستور وزیر دربار، و خودم نمی‌دانم برای چه؟ باری بگذرم از اینکه نخست‌وزیر چه قدر ناراحت بود و حقّ هم داشت. اگر من [هم] به جای او بودم، ناراحت [می‌شدم] که در جریان کارها نیستم. ولی چه باید کرد؟ الملک عقیم است و خدا و شاه باید یکی باشد. هرچه اعضاء و زیردستان هم پست‌تر و مخذول، همان بهتر است.

باری شیراز آمدیم. به حرم مطهّر شاه‌چراغ رفتیم. آئینه‌کاری آن جا که به خرج دربار رضوی می‌شود، واقعاً شاهکار است و کار شاه. بعد هم صحنی در آن جا ساخته خواهد شد، به بزرگی دو صحن مشهد، که از زیباییهای شیراز خواهد بود. کاشی‌کاری مدخل صحن و آئینه‌کاری مدخل حرم تمام می‌شود.

بعد از ظهر تصفیه‌خانهٔ نفت دو ملیون تنی (در سال) آب باریک افتتاح شد. خیلی شیک و تمیز و مدرن است. خیلی به شاه دعا کردم که:

هر دم از این شاه گلی می‌رسد[2] تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد

...

چند کار جالب امروز اتّفاق افتاد. یکی اینکه در فرودگاه استاندار که می‌دانست شاهنشاه نسبت به نیامدن باران ناراحتی دارند، پیش‌بینی یکی از عشایر که در آخر آبان و اوّل آذر و... چه روزهایی باران خواهد آمد، در جیب گذاشته بود و وقتی شاهنشاه اظهار نگرانی فرمودند، فوری صورت را درآورده و نشان داد. شاهنشاه فرمودند: انشاءالله! در دل دوست به هر حیله رهی باید کرد! دیگر اینکه بعد از ظهر، پس از آن که شاهنشاه استراحت فرمودند، به محض آن که تشریف آوردند بیرون، به من فرمودند: مثل اینکه در

۱- جمشید آموزگار حامل نامهٔ محرمانه‌ای از شاه به ملک فیصل بود. شاه در این نامه کمکهای ایران به‌کشورهای عربی هنگام جنگ با اسرائیل، اجازهٔ هواپیماهای شوروی به پرواز از فضای ایران به همین منظور، و کمک نظامی مستقیم به‌عربستان سعودی را یادآور شده بود. آموزگار در فرودگاه هنوز از محتوای این نامه و مأموریت خود آگاهی نداشت.

۲- متن اصلی «هر دم از این باغ بری می‌رسد» می‌باشد.

نامهٔ نیکسون به او تبریک نگفتیم. فوری تلفن کن که نامه را عوض کنند و از این موفّقیّتهای نیکسون در خاورمیانه به او تبریک بگویند. ماشاءالله از این هوش و توجّه! دیگر اینکه در پالایشگاه یک دفعه مرا احضار و در گوشم فرمودند: موضوع نفت دادن به آمریکاییها در بندرعبّاس چه طور شد که گفته بودم بحریّه و خود آمریکاییها هم پیش‌بینی بکنند. عرض کردم مشغول هستند....

دوشنبه ۲۱ آبان ۱۳۵۲

صبح به بوشهر رفتیم. شاهنشاه از تشکیلات نیروی هوایی و پادگان تاکتیکی هوایی که دارای شکاریهای تاکتیکی و شکاری بمب افکن اف-۴ است بازدید فرمودند. بسیار خوب و عالی بود. ساختمانها و باشگاه افسران آنها خیلی خوب بود. واقعاً هرجا انسان می‌رود، آثار زحمات بی‌شائبه شاه برای کشور نمایان است. در بوشهر فرمودند: به زودی این جا سه پالایشگاه نفت پانصد هزار بشکه‌ای در روز ساخته خواهد شد، یعنی سه برابر آبادان.

عصر برگشتیم. به دبیرستان عشایری تشریف بردند.[1] این جا سه سال پیش ۴۰ نفر دانش‌آموز داشت و حالا ۸۰۰ نفر دارد. چه مغزهای روشن و بکر و بیدار! واقعاً جای شکرگزاری و تعجّب است. به شاهنشاه عرض کردم: هرچه از این بچه‌ها زیاد شوند، به نفع کشور است.... سال گذشته ۴۰ نفر داوطلب کنکور دانشگاهها شده‌اند و ۳۸ نفر با نمره عالی قبول شده‌اند.

...

سه‌شنبه ۲۲ آبان ۱۳۵۲

صبح شاهنشاه به بازدید مرکز آموزش زرهی ارتش تشریف بردند و پادگان شیراز را

۱- آموزش عشایری که در سراسر ایران اجرا می‌شد، مبتکر و مسئول آن، محمّد بهمن بیگی، از افراد تحصیل‌کردهٔ قشقایی و مورد پشتیبانی کامل علم بود. [بهمن بیگی در اردیبهشت ماه ۱۳۸۹ در شیراز درگذشت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

هم بازدید فرمودند. من اجازه گرفتم نروم.... بعد از ظهر به مانور و نمایش تیر تانکهای ارتش به دارنگون رفتیم که ۳۶ کیلومتری جنوب غربی شیراز است. تانکها واقعاً عالی و دقیق تیراندازی کردند که باعث تعجّب شد. عیناً مثل تفنگ هدفها را می‌زدند، یعنی با همان دقّت خیلی خوب شد، چون اوقات تلخی شاهنشاه را از نیامدن باران تخفیف قابل ملاحظه داد. شب هم تیراندازی شد، با سه نوع تانک و سه نوع نور که آن هم بسیار عالی برگزار شد.

...

چهارشنبه ۲۳ آبان ۱۳۵۲

صبح از شیراز عازم بافق شدیم در این جا تشکیلات مهمّ برای استخراج سنگ آهن است و به نتایج بسیار درخشان رسیده‌اند هم از لحاظ کمیّت و هم از لحاظ کیفیّت... باز هم به شاهنشاه دعا کردم. یادم می‌آید تقریباً نه سال پیش در رکاب شاهنشاه به مسکو می‌رفتیم. روی کوههای قفقاز، با سفیر شوروی در تهران که در رکاب بود، صحبت همین کارخانهٔ ذوب آهن را می‌کردم. من آن وقت پس از نخست‌وزیری بی‌کار و فقط رئیس دانشگاه پهلوی بودم. او به من می‌گفت این پروژه عالی است که شما به ما گاز بدهید و ما به شما کارخانهٔ ذوب آهن، ولی آمریکاییها و اروپاییها نخواهند گذاشت. من گفتم آن دوره گذشت که نمی‌گذاشتند، خواهی دید، انجام می‌شود. سفیر خندید. امروز به یاد آن روز افتادم که این تشکیلات به وجود آمده است و تا ده سال دیگر چه از این طریق کوره بلند و چه از طریق [احیای مستقیم] direct reduction ما پانزده میلیون تن [فولاد] خواهیم داشت.

واقعاً به شاه دعا کردم. من گاهی فکر می‌کنم چرا باید مردم شکایت از رژیم [اقتدارگرا] authoritarian داشته باشند؟ آن هم از چنین شخصی که وجود خود را وقف کشورش کرده است و می‌بینیم که اگر به صورت دیگری کشور ما اداره می‌شد، محال بود این پیشرفتها نصیب شود. من اگر عقیده دارم که باید مردم را بیشتر در سرنوشتشان دخالت داد، فقط از این جهت است که اوّلاً این کار کاملاً حالا امکان دارد و باعث

به هم‌ریختگی نمی‌شود. ثانیاً مردم در آن صورت قدر این پیشرفتها را بیشتر می‌دانند و خود را سهیم خواهند دانست. افسوس که دولت این مسأله را درک نمی‌کند یا نمی‌خواهد بکند که راحت‌تر باشد. باری بعد از ناهار شاهنشاه در بافق به من فرمودند که هیچ احساس کرده‌ای که روسها بدون ملاحظه دارند حزب توده را تقویت می‌کنند و آنها تلگرافات تبریک به عراق و افغانستان مخابره می‌نمایند؟ عرض کردم بلی، این خطر همیشگی ما و سیاست محاصرهٔ ما از طرف شوروی است، از شمال و شرق و غرب.

پنجشنبه ۲۴ آبان ۱۳۵۲

صبح شاهنشاه در اصفهان از بازار جدید فرش که جلوی هتل شاه‌عبّاس ساخته می‌شود و توسعهٔ هتل بازدید فرمودند. هم‌چنین از پانصد خانهٔ ارزان قیمت سر راه شیراز. بعد تهران آمدیم.

...

جمعه ۲۵ آبان ۱۳۵۲

صبح خواستم سواری بروم. شاهنشاه تلفن فرمودند که شرفیاب شوم و کارهای عقب‌افتاده را عرض کنم. شرفیاب شدم. دو ساعت و نیم طول کشید و کارها تمام نشد!

از مسائل قابل توجّه که صحبت شد، تذکّر به بهبهانیان بود (کارهای خصوصی شاهنشاه را انجام می‌دهد و معاون دربار هم هست) که سهام شخصی شاهنشاه و همهٔ والاحضرتها را قطعاً فوری همان طور که به سایر مردم امر فرموده‌اند، در شرکتهای مختلف تبدیل به پول بکند[1]... فرمودند: چه طور می‌شود به مردم طور دیگر امر بدهم و خودم طور دیگر عمل کنم؟ خدا به شاه عمر بدهد. واقعاً باانصاف و واقع‌بین است.

عرض کردم: در جلسهٔ امروز فدراسیون ورزشهای آسیایی تایوان خارج شد (در تهران تشکیل شده و ما دنبال این کار بودیم) و به جای آن چین کمونیست شناخته شد.

۱- منظور فرمان شاه دربارهٔ خودداری مقامهای بلندپایهٔ دولتی از مشارکت در کارهای انتفاعی است که در یادداشت ۵۲/۸/۸-۵۲/۸/۱۱ به آن اشاره شد.

فرمودند: همین را می‌خواستیم. عرض کردم: حالا حکومت تایوان تلگرافی عرض و تظلّم کرده است. فرمودند: با حرفی که پریشب کیسینجر در پکن زد که ما تایوان را جزء چین می‌شناسیم، دیگر از ما چه توقّعی دارند؟ عرض کردم: واقعاً کیسینجر مرد با جرأت عجیبی است. تمام نقشه‌های چندین سالهٔ آمریکا را درمورد چین و فرمز به هم زد. فرمودند: چاره ندارد. عرض کردم بار دیگر دوربینی شاهنشاه که نمی‌توان به خارجی تکیه داشت، درمورد چیان‌کای چک و کار فرمز و آمریکا ثابت می‌شود. فرمودند: بلی. تلگرافی از رئیس جمهور الجزیره، بومدین، رسیده بود که تشکّر از تلگراف تبریک شاهنشاه بود. خیلی تملّق گفته بود (چون ما سفیر خودمان را به علّت حملهٔ بی‌ربطی که اخیراً در کنفرانس بی‌طرفها به ما کرد، احضار کرده‌ایم). فرمودند: چاره ندارد، بیشتر هم تملّق خواهد گفت....

از اخبار مهمّ جهان همان حرفهای کیسینجر دربارهٔ تایوان است و دیگر خرابی وضع اقتصادی انگلیس. امروز [بی‌بی‌سی] می‌گفت زمستان امسال ما عیناً مثل زمستان بلافاصله بعد از جنگ دوم خواهد بود. شاهنشاه در برنامهٔ پانوراما به مخبر [بی‌بی‌سی] فرمودند که شما با این تنبلی و وضع اجتماعی به زودی به غارها برخواهید گشت! این ماه سیصد ملیون پوند کسر موازنه پرداخت دارند. به علاوه صنایع مهمّ اتومبیل و برق و ذغال در اعتصاب هستند. به علاوه قیمت نفت به وضع سرسام‌آوری بالا رفته که تمام حسابهای اقتصادی آنها را بر هم زده است. تقاص مفت‌خوریهای سابق است که می‌پردازند به علاوه که عامل تنبلی و بیکارگی بر آن افزوده شده است.

...

شنبه ۲۶ آبان ۱۳۵۲

صبح... شرفیاب شدم.... جواب نامهٔ بوتو را مرقوم فرمودند. بوتو خواسته بود کنفرانس سران اسلامی، برحسب تقاضای دبیر کلّ شورای اسلامی، تونکو عبدالرّحمن، نخست‌وزیر اسبق مالزی، تشکیل گردد، درمورد صلح خاورمیانه مفید خواهد بود. شاهنشاه جواب فرمودند: برعکس ممکن است نظرات مختلف پیچیدهٔ اشخاص مختلف،

کار را مشکلتر کند. من حدس می‌زنم تا آن جا که شاهنشاه اطّلاع از تصمیمات روسها و آمریکاییها دارند، بوتو ندارد که در این زمینه این قدر پافشاری کرده بود.

جواب نامهٔ رئیس جمهور سودان [جعفر] نمیری را دادند و از او دعوت فرمودند که به ایران بیاید. او هم شنیده است که شاهنشاه در فوریه به کنیا تشریف می‌برند، دعوت کرده بود که شاهنشاه تشریف ببرند ولی ما این طور دعوت کردیم و بهتر هم بود. با آن که شاهنشاه می‌فرمودند: چون ما [عقده] complex نداریم، نباید هم دعوت او را رد کنیم. برنامهٔ کنیا را با همین نظر تصویب فرمودند. چون... [رئیس جمهور کنیا] هم پیرمرد هشتاد ساله است، شبها زود می‌خوابد، شب اوّل معاونش به شام دعوت کرده، روز بعد او ناهار دعوت کرد. عرض کردم: صحیح نیست. فرمودند: ما که [عقده] complex نداریم. چه عیب دارد؟ آنها خیلی کوچکتر از ما هستند. نباید به این مسائل ایراد بگیریم.

بعد مرخّص شدم. در شرفیابی فرموده بودند از سفیر آمریکا بپرس وزیر دارایی را دیده است یا نه؟ (منظور این است وقتی که از عربستان سعودی برگشته). من تلفن کردم، پرسیدم. گفت همان روز مرا دید. لابد پیامهای بین ملک فیصل و شاهنشاه را باید اطّلاع می‌داد.[1] ضمناً پرسید، یک نفر دیگر را هم قرار بود شاهنشاه به جای دیگر بفرستند. من اظهار بی‌اطّلاعی کردم و اطّلاع هم نداشتم. فردا خواهم پرسید.

...

یکشنبه ۲۷ آبان ۱۳۵۲

صبح زود ناصر عامری دبیر کلّ حزب مردم که جای دکتر کنی است، با سبیلهای آویزان پیش من آمد که از نطقهای من در گرگان که گفته‌ام باید تحصیلات و معالجه برای مردم مجّانی باشد، شاهنشاه عصبانی شده‌اند. بعد هم کاندیدی را که ما فکر می‌کردیم خوب است و پیش مردم رأی دارد، به عنوان اینکه طرفدار مصدّق بود، (ساواک) [خط] زده‌اند و به ما گفته‌اند یکی دیگر [را] انتخاب کنیم. در صورتی که حزب مخالف کاندیدی

۱- نگاه کنید به یادداشت و پانویس شنبه ۵۲/۸/۱۹.

که [انتخاب کرده] است توده‌ای بود و می‌گویند او عیبی ندارد. حالا هم اجازهٔ شرفیابی خواسته‌ام، به من نمی‌دهند. چه خاکی بر سر بریزم؟ در دلم خیلی خندیدم. گفتم حالا چه می‌گویید؟ گفت، ترتیبی بده که شرفیاب شوم. گفتم، بسیار خوب سعی خواهم کرد. در دلم گفتم، ولی شما باید در ته چاه به عشق عمر مار بگیرید. کجایش را خوانده‌ای؟ به این صورت حکومت دو حزبی محال است و لازم هم نیست. نمی‌دانم چرا شاهنشاه این قدر اصرار می‌فرمایند.

...

بعد شرفیاب شدم... در خصوص پسر سناتور کندی که پایش را می‌برند، عرض کردم: اجازه فرمایید احوالپرسی شود. با اکراه اجازه فرمودند به اردشیر زاهدی تلگراف کنم... که احوالپرسی نماید. شاهنشاه به سابقهٔ مداخلات کندیها در امور ما، خیلی از آنها بدشان می‌آید. دو برادر که مرده‌اند، این آخری است (سناتور کندی).

باز شکایت از نیامدن باران بود. عرض کردم: فردا ۲۸ است که غیبگوی قشقائی قبلاً گفته است باران خواهد آمد! این دفعه شاهنشاه هم خندیدند. تلگرافات خارجی دیگری بود که توشیح فرمودند از جمله اینکه گابون که کشور کوچک نفت‌خیز است [در اوپک] پذیرفته شود. عرض کردم: شترهای شاهی را نعل می‌کردند پشه هم پای خود را بالا نگاه می‌داشت. شاهنشاه خندیدند....

بعد رفتم کاخ سفید [سعدآباد] را برای پذیرایی ملک حسین [سرکشی کردم]. برای استقبال از ملک حسین به فرودگاه رفتم. سر ناهار شاهنشاه و ملک حسین و همراهان ملک و من بودیم. تمام صحبت از جنگ بود. آن چه مسلّم است، ملک حسین در جریان کار شروع جنگ نبوده و اسرائیلیها هم غافلگیر شده‌اند. مصریها فقط نقشهٔ عبور از کانال داشته و به هیچ وجه نتوانسته‌اند از فتوحات اوّلیّه استفاده بعدی بکنند، همچنین سوریها... خود اسرائیلیها اظهار کرده‌اند که سوریه‌ایها ممکن بود تا تل‌آویو پیش بتازند و چیزی در مقابل آنها نبود. مسلّم است که نقشهٔ اوّلیّهٔ صحیحی برای فتوحات اوّلیّه از طرف روسها تحت حمایت موشکها به مصریها و سوریها داده شده و شاید روسها

نخواسته‌اند که اینها استفاده بیشتری بکنند.[1] به هر حال تمام اینها را ما هم از اخباری که داشتیم استنباط می‌کردیم.

...

بعد از ظهر شاهنشاه با ملک حسین دو به دو سه ساعت صحبت فرمودند. شام مهمانی در کاخ نیاوران بود (ملک حسین در کاخ سفید سعدآباد است و ناهار هم همان جا صرف شد). بعد از شام فیلم دیدیم. خوشبختانه باران هم آمد.

از اخبار مهمّ جهان باز اجتماع وزراء نفتی اوپک در وین است که می‌خواهند در قیمت نفت تجدید نظر کنند و شرکتها قبول نمی‌کنند. به علاوه عربها می‌خواهند باز هم صدی پنج در این ماه استخراج را تخفیف بدهند، مگر نسبت به کشورهایی که به اسرائیل سمپاتی ندارند...

...

دوشنبه ۲۸ آبان ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. کار زیادی نداشتم. ولی اوّل شاهنشاه گله فرمودند که باران کم بارید و در سایر نقاط کشور هم نبوده است. من چه تقصیر دارم؟ اوقات شاه از این بابت تلخ بود. راجع به ملک حسین و وضع او قدری صحبت شد. عرض کردم: امر فرموده بودید او را برای شکار دعوت کنم ولی قبول نکرد. حالا هم که ساعت ۱۰ صبح است هنوز خوابیده [است]. فرمودند: دیشب چه کار کرده؟ عرض کردم: از این جا که رفته، با نخست‌وزیر و وزیر دربار و رئیس ستاد خود تا ساعت ۳ صبح نشسته، حرف زده است. وضع سیاسی اردن را قدری صحبت فرمودند. به هر حال ملک حسین مرد شجاع قابل احترامی است. شاهنشاه هم به او علاقه دارند.

...

۱- طرح عبور از کانال سوئز با همکاری افسران شوروی تهیّه شد و شماری از سربازان مصری این مانور را در آسیای میانه با عبور از آمودریا، تمرین کردند. این موضوع یکی از اسراری بود که مصریها توانستند خوب نگهدارند و اسرائیلیها را به‌کلّی غافلگیر کنند.

سر شب به دیدن والاحضرت شهناز رفتم. شام امشب شاهنشاه به اتّفاق ملک حسین به منزل والاحضرت فاطمه رفتند. من توانستم عذر بخواهم، چون خیلی خسته هستم.

...

سه‌شنبه ۲۹ آبان ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. در خصوص عامری، عرض کردم... که می‌خواهد به تبریز برود برای انتخابات (!) کرسی خالی سنا. برود یا نرود؟ فرمودند: البتّه برود، ما که به او کاری نداریم. آقایان که این همه سیاستمدار هستند که می‌گویند حالا که پول نقدگیرمان آمده است باید تحصیلات دانشگاهی مجّانی باشد و معالجات مجّانی باشد، دیگر خود می‌دانند. می‌خواهد برود، می‌خواهد نرود. هرچه اصرار کردم فایده نبخشید. هیچ نتوانستم شاهنشاه را نرم کنم. فرمودند: آخر یا باید مثل کشور شوروی بود که تحصیلات مجّانی [است]، ولی اگر کسی خواست تکان بخورد پدرش را درآورد، یا اگر کسی بی‌استعداد بود، به دانشگاه راه نداد. ولی در کشور ما فلان بچهٔ تاجر که احیاناً ممکن است علاوه بر بی‌استعدادی، خبیث و شلوغ‌کننده هم باشد و ما او را به دانشگاه راه می‌دهیم، چرا باید پول ندهد که هیچ، جای دیگران را بگیرد؟ لااقلّ ۹۰٪ آنها که پول می‌دهند به خاطر همین پول هم که شده، قدری رعایت مقرّرات را می‌کنند. به علاوه ما در کنفرانس رامسر که این مطلب را شیرفهم کرده‌ایم که هر کس استعداد دارد، ولو بی‌بضاعت، باید درس بخواند و دولت مکلّف است به او مخارج تحصیل را بدهد. امّا دیگران چرا باید مفت‌خوری کنند؟ این آقایان سیاستمداران (بدبخت بیچاره!) چرا نطق‌های ما را نمی‌خوانند؟ اصولاً چرا یک دقیقه نمی‌خواهند به خود زحمت بدهند که خطّ مشی کشور را بدانند. فرمایشات شاهنشاه صد درصد صحیح است ولی مطلب دیگر این است که اگر رئیس حزب مخالف هم نتواند هیچ جور وعده و وعید بدهد، مخالفت هم نکند، پس چه بگوید؟ می‌گوییم مخالفت سازنده، چه جور، که به جای دیگر برنخورد؟ البتّه باید در چهارچوب سیاست کلّی کشور احزاب با هم زد و خورد بکنند. امّا اگر بر فرض یک حرفی هم زیادی زد که نمی‌شود پدرش را درآورد. [به این ترتیب دیگر] چیزی

نمی‌ماند، یعنی حزبی نمی‌ماند و مردم دیگر جرأت جمع شدن اطراف کسی نمی‌کنند. رئیس حزب مخالف، کسی را به نعمت نمی‌تواند برساند، به مقام هم که نمی‌تواند برساند، حرف هم که نباید بزند، مخالفت هم که نمی‌تواند بکند. به این جهت [مبتذل] banal می‌شود و من به این جهت می‌گویم که لازم نیست. چرا باید تقلید بی‌موضوع دربیاوریم؟ احتیاج به این کارها نیست.

عرض کردم: ملک حسین برای خودش و نخست‌وزیر و وزیر دربار و رئیس ستاد ۲۵ کیلو خاویار و ۲۵ کیلو تخمه خواسته است. فرمودند: هدیه کنید، ولی وای به این اشتهاا! قدری باز راجع به ملک حسین صحبت شد. فرمودند می‌گوید عراقیها در جنگ افتضاح درآورده‌اند و هیچ ارزش ندارند. عرض کردم: مثل اینکه نقشهٔ ملک حسین برای تشکیل دولت فلسطینی در غرب اردن را هم روسها دارند قبول می‌کنند. فرمودند: برای مشورت در همین امر آمده است.

شاپور حمیدرضا که به علّت کارهای ناشایست‌تر از دیگران از لقب والاحضرتی محروم شده، بیمار است. می‌خواهد به مسافرت برود. عرض کردم: اجازه می‌فرمایید؟ (چون باید رفتنش با اجازه باشد). فرمودند: علاوه بر آن که اجازه می‌دهم، مخارج سفر و بیمارستان او هم هرچه شد بدهید. نباید که بمیرد. واقعاً شاه ملائکه است.

ظهر ملک حسین رفت. من بی‌پالتو به فرودگاه رفته بودم سرمای سختی خوردم. در فرودگاه نخست‌وزیر اردن در خصوص کمک به یمن شمالی برای فشار به عدن با من صحبت می‌کرد و می‌گفت با این کار فشار بر عمّان و مسقط که شما [به آن] کمک می‌کنید، خیلی کم می‌شود. به شاهنشاه از قول من عرض کن.

...

شب مهمانی برای پرنس هنریک، شوهر ملکهٔ دانمارک، بود. سر شام رفتم. بعد فیلم مضحک خوبی دیدیم که خنده‌دار بود. مطلب مهمّی نبود. شنیده بودم که این آقا [اواخواهر] queer است. وقتی که او را دیدم، یقین کردم درست است.

چهارشنبه ۳۰ آبان ۱۳۵۲

صبح با آن که تعطیل است و امروز با رحلت حضرت امام جعفر صادق علیه‌السّلام می‌باشد،[1] باز شرفیاب شدم و کار کردیم. صبح، بدبخت عامری دبیر کلّ حزب مردم را پذیرفته بودم. عرض کردم: حالا تکلیف این بیچاره چیست؟ فرمودند: نمی‌دانم، هر غلطی می‌خواهد بکند. عرض کردم: اگر نظر مبارک آن است که به کلّی این حزب از بین برود، مطلب دیگری است، وگرنه این طور که نمی‌شود. بالأخره آن قدر اصرار کردم که تکلیفی برای او روشن شد. یعنی برود در آذربایجان بگوید من گه خوردم، در گرگان اشتباه کرده بودم. گرچه مساوی با از بین رفتن است ولی لااقلّ تکلیفش [روشن شد].

عرض کردم: دیروز سفیر عربستان سعودی برای شکار ولیعهد سعودی که من گفته بودم می‌تواند بیاید و از امتیازات والاحضرتهای ایران برخوردار باشد، خیلی عجز و لابه داشت که حالا تو می‌گویی نمی‌تواند هوبره شکار کند، آبروی من می‌رود و دچار محظور شدید شده‌ام. به او گفتم این امتیاز را خود والاحضرتهای ایران هم ندارند. ما شکار هوبره را برای سه سال قدغن کرده‌ایم و اجازه نمی‌دهیم. گفت آخر من گفته‌ام. [به شاهنشاه عرض کردم]، حالا اجازه بفرمایید چند عددی فقط با باز شکار کند که آبروی غلام هم کم و بیش می‌رود، چون روز اوّلی که به او گفتم، خودم هم نمی‌دانستم که این شکار قدغن است. فرمودند: می‌خواستی بدانی، حالا بگو من اشتباه کرده‌ام. باری دیگر راهی نمانده است.

...

چون تعطیل بود، من پیش دوستم رفتم و دو سه ساعتی با او گذراندم:

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که پایان کار چیست

دوست من از اصفهان به جزیرهٔ کیش رفته بود، دیشب برگشت.

۱- [این جا هم مثل بقیه یادداشت‌ها، متن اصلی عیناً و بدون کم و زیاد آورده شده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

پنجشنبه ۱ آذر ۱۳۵۲

«روز تاریخی عجیبی که شاهنشاه تقریباً وصیّت سیاسی کردند.»

دیشب که سر شام بودم، شاهنشاه به من فرمودند: صبح نیایید. ساعت ۱۱½ بیا منزل، چون من صبح به کاخ جهان‌نما نخواهم آمد. جلسه[ای] از فرماندهان ارتش دارم. بعد هم در جلسهٔ دیگری که با حضور فرماندهان و نخست‌وزیر و رؤسای مجلسین و تو و رئیس دفتر مخصوص دارم، حرفهایی دارم که باید بزنم. من جلسهٔ رؤسای ارتش را می‌دانستم، ولی از این یکی خبری نداشتم. عرض کردم: نخست‌وزیر به کیش رفته است. فرمودند: گفته‌ام بیاید.

باری به این جهت صبح... به کاخ رفتم. هنوز جلسه فرماندهان تشکیل بود. ساعت ۱۱½ آن جلسه تمام شد و ما رفتیم و من دیدم که شهبانو هم تشریف آوردند. بیشتر جای تعجّب شد.

شاهنشاه آن گاه چنین فرمودند [که] من خلاصه می‌نویسم:

من این جلسه را مرکّب از فرماندهان ارتش خودم و نخست‌وزیر و رؤسای مجلسین و اعضای برجستهٔ دربار با حضور شهبانو تشکیل دادم که مطالب لازمی را یادآوری کنم. همهٔ ما می‌دانیم که با وسائل تخریبی امروز و وسائل تروریستی امروز، گو اینکه مرگ و حیات در اختیار خداوند است، ولی زندگی و حیات من ممکن است هر لحظه در خطر باشد. به این جهت خواستم در حضور همهٔ شما بگویم که اگر من از بین بروم، تا موقعی که ولیعهد به سنّ قانونی نرسیده، شهبانو و اعضای شورای نیابت سلطنت، وظایف سلطنت را انجام خواهند داد. فرماندهان ارتش مکلّف هستند اوامر شهبانو یا بعد ولیعهد را که شاه می‌شود با همان قدرت و استحکامی که در زمان من انجام می‌دهند، انجام بدهند. فکر نکنند که چون یک زن یا یک بچه فرمان می‌دهد، ممکن است سستی به خرج بدهند، آن وقت زندگی همهٔ شما در خطر خواهد بود. شما موقعی می‌توانید زندگی کنید که در همهٔ امور با اتّحاد و استحکام قدم بردارید.

ضمناً امروز می‌خواستم در این جلسه تکلیف همه را در صورت بروز چنین پیش آمدی قطعاً بررسی بکنم. فایدهٔ اساسی این کار این است که وقتی دشمن خارجی یا

داخلی بداند که ما همه چیز را قبلاً پیش‌بینی کرده‌ایم و در صورت بروز هر واقعه سیاست و اصول مملکت‌داری عوض نخواهد شد، ممکن است از تعقیب افکار پلید خود صرف نظر کند. ولی به هر حال ما باید تکلیف همه را در موقع چنین پیش آمدی روشن کنیم و قبلاً پیش‌بینی‌های لازم را به عمل آورده باشیم.

ابتدا وظایف نیروهای مسلّح را تعیین می‌کنم. محتاج به توضیح نیست که اوّلین وظیفهٔ قوای مسلّح مملکت، آماده بودن برای دفاع از تمامیّت کشور است. دوم بدون آن که اجازهٔ دخالت [در] سیاست را... [به] ارتش بدهیم و بدون اینکه خودش در سیاست دخالت بکند، باید حافظ کلمه به کلمهٔ قانون اساسی باشد. البتّه آن قانون اساسی که امروز من آن را اعمال می‌کنم. ارتش در اختیار کامل پادشاه مملکت یا در اختیار کامل آن کسی است که برابر قانون اساسی وظایف پادشاه را انجام می‌دهد. البتّه اگر ولیعهد به سنّ قانونی رسیده باشد، در اختیار و تحت فرمان او خواهد بود و اگر احیاناً به سنّ قانونی نرسیده باشد، بر طِبق پیش‌بینی که در قانون اساسی شده، تا موقعی که به سنّ قانونی برسد، در اختیار مادر او یعنی مادر ولیعهد خواهد بود. البتّه ارتش و نیروهای مسلّح باید همیشه سلسله مراتب را حفظ کنند. دستورات فرماندهی از طریق رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران ابلاغ می‌شود. البتّه اگر رئیس مملکت اطّلاعات نظامی داشته باشد، خودش تصمیم می‌گیرد و دستور می‌دهد و اگر اطّلاعات نظامی نداشته باشد، با شورای فرماندهان یا مشاوران نظامی خود مشورت خواهد کرد، ولی تصمیم را خودش می‌گیرد و هیچ مرجع و مقام دیگری تصمیم‌گیرنده نخواهد بود و امری که به این طریق به وسیلهٔ رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران ابلاغ شد، باید از طرف نیروها کورکورانه اطاعت شود. تکلیف دیگر نیروهای مسلّح این است که اگر خدای نخواسته رئیس مملکت بخواهد کوچکترین تخطّی یا خودداری از اعمال اختیارات قانونی خودش بکند، قوای مسلّح موظّف هستند که به او یادآوری بکنند که وظایف قانونی و مصلحت کشور این است که او این اختیارات را همین طور که الان از طرف خود من اجرا می‌شود به مرحلهٔ اجراء درآورد. نیروهای مسلّح موظف خواهند بود، هیچ وقت زیر بار تغییر نظمی که آن نظم ما را به این درجه از پیشرفت و ترقّی رسانده، نروند. البتّه بدون آن که اجازهٔ مداخله در سیاست داشته باشند.

ولی جایی که موجودیّت کشور در میان است، شما باید حتماً یک تنه و یک سره بایستید.

مسلماً هیچ یک از فرماندهان این قدر بی‌عقل نخواهد بود که با دیگری برای مقاصد شخصی خود و یا با سیاستمداران، بند و بست کنند. به خصوص که ما الان می‌بینیم که هیچ یک از فرماندهان زیر بار فرمانده دیگری نمی‌روند و فقط مطیع پادشاه هستند و فقط پادشاه را می‌شناسند و به خوبی می‌دانند که در این کشور برقراری دیکتاتوری نظامی امکان ندارد. مبادا در نیروهای مسلّح مملکت کسی فکر کند که می‌تواند با بند و بست داخلی یا خارجی بر کشور مسلّط شود. این خیال باطل است. خانواده ارتش وقتی باقی می‌ماند که همه یک پارچه باشند.

وظیفهٔ دیگر نیروهای مسلّح این است که بدانند کلمهٔ تسلیم در برابر دشمن از قاموس ملّی ما حذف شده است. اگر ایران مورد تجاوز قرار گرفت و خدای نکرده در خطر سقوط افتاد، شما باید آن چه را که از لحاظ نظامی و اقتصادی ممکن است برای دشمن مفید واقع شود، نابود کنید. به خصوص خطوط مواصلاتی و کارخانه‌هایی را که اگر به دست دشمن بیفتند مورد استفادهٔ او قرار گیرد.... در شهریور ۲۰ اگر دشمن چنین احساسی می‌کرد، هرگز جرأت حمله به ما نمی‌کرد.

وقایع دوران سی و دو سال سلطنت به ما نشان می‌دهد که آن چه می‌گویم، به حکم تجربه است. در حادثه آذربایجان وقتی نخست‌وزیر وقت[1] پیشنهاد می‌کرد که درجات افراد ارتش پیشه‌وری[2] با درجهٔ بالاتر در ارتش ما قبول شود، یا آن که ما آنها را به این صورت بشناسیم، من احساس کردم که تسلیم در برابر چنین پیشنهادی به منزلهٔ موافقت با سقوط و امحاء استقلال مملکت است. به همین جهت گفتم که اگر دستم را قطع کنند، چنین سندی را که به منزلهٔ قبول جدایی آذربایجان است، امضاء نمی‌کنم. بعداً هم تصمیم گرفتم قوا به آذربایجان بفرستم و خوب به خاطر دارم که بعضی فرماندهان می‌گفتند می‌دانید چه می‌کنید؟ اعزام قوا به منزلهٔ جنگ با ارتش خارجی

۱- احمد قوام (قوام‌السلطنه).

۲- جعفر پیشه‌وری، از کمونیستهای قدیمی، رهبر حزب دموکرات آذربایجان، که با پشتیبانی آشکار ارتش شوروی کوشید آذربایجان را خودمختار و بالمآل از ایران جدا کند. نگاه کنید به یادداشتهای علم، جلد یکم، صفحهٔ ۲۹.

است. ولی ما تسلیم نشدیم و دستور اعزام قوا را دادیم و خدا خواست و آن نتیجه حاصل شد و آذربایجان نجات یافت. پس وقتی ما می‌گوییم اگر قرار باشد تسلیم دشمن شویم، مرگ و نیستی را ترجیح می‌دهیم، به حکم چنین تجربیّات تاریخی است (شمه[ای] از ۲۸ مرداد بیان فرمودند). در شهریور ۲۰ هم خدا خواست و معجزه‌ای روی داد که این کشور نجات پیداکرد ولی معجزه همیشه روی نمی‌دهد. در سیاست، هر ملّتی که بخواهد زنده بماند، باید برای دفاع از خود همیشه آماده باشد. باز راجع به وقایع آذربایجان فرمودند: آن موقع برای ما دو موضوع وجود داشت یا حمله و مرگ شرافتمندانه یا بی‌غیرتی و صبر و حمله از طرف دشمن و مرگ بی‌شرفانه، که همهٔ شما اطّلاع دارید. ما از دستوراتی که به قوّهٔ مجریّه که مختصّ پادشاه است می‌دهیم، توانسته‌ایم کشورمان را به جایی برسانیم که دنیا را به حیرت و تعجّب واداشته است و تازه اوّل کار است. قطعاً تا ده سال یا ۲۵ سال دیگر مملکت از نظر پیشرفت و ترقّی به کلّی شکل دیگری خواهد داشت و به مراحل عالی تمدن خواهد رسید.

پس مجدّداً مطالب را خلاصه می‌کنم:

۱ـ با خطرات موجود باید همه چیز را پیش‌بینی بکنیم. پیش‌بینی ادارهٔ کشور به همین ترتیب است که گفتیم و وظایف قوای مسلّح را روشن کردیم. وظایف هر سه قوّه معیّن است. باز هم تکرار می‌کنم، وظیفهٔ قوای مسلّح این است که سیستمی که ما را به این مرحله از ترقّی رسانده، حفظ کنند تا اینکه کشور به حدّاکثر امکان شکوفایی و ترقّی و تعالی برسد.

۲ـ موضوع دیگر تسلیم نشدن به خارجی است. به این ترتیب که مرگ شرافتمندانه بهتر از زندگی غیرشرافتمندانه است. کشوری که تصمیم به دفاع از خودش ندارد، مستقل نخواهد ماند و از یک کشور غیرمستقل چیزی باقی نمی‌ماند. این [قانون] Code شرافتی ارتش است که تسلیم در قبال خارجی با مرگ مساوی است.

۳ـ قوّهٔ مجریّه و مقنّنه هم دنبال همین فکر را خواهند گرفت، چه درمورد سیاست داخلی و چه درمورد سیاست خارجی که سیاست ملّی ماست که اساسش بر پایهٔ انقلاب ششم بهمن استوار است و این هم‌آهنگی در آینده، مملکت ما را محفوظ نگاه خواهد

داشت.

البتّه ما همان طور که گفتیم، نهایت احتیاط را می‌کنیم، به طوری که من و شهبانو و ولیعهد تقریباً به صورت زندانی در داخل کاخها هستیم. ولی خارجی و داخلی باید بداند که اگر اتّفاقی بیفتد، در وضع مملکت و ادارهٔ کشور کوچکترین تغییری پیدا نخواهد شد و تصمیم و اراده شماها نمی‌تواند کمتر از ارادهٔ خود من باشد که می‌گویم مملکت بهتر است نابود شود، تا به دست خارجی بیفتد و آنها بدانند که با تغییر رهبر راه عوض نخواهد شد. البتّه امیدواریم به خواست خداوند متعال مراحل اوّلیّهٔ تمدن بزرگ را به چشم خودمان ببینیم و جشن بگیریم. ولی ما وقتی به دوران عظمت ایران خواهیم رسید که چه در دورهٔ خود من و چه بعد از من دستوراتی که دادم اجرا شود و قطعاً هم اجرا خواهد شد زیرا هر عقل سلیمی آن را قبول دارد و به نفع خود اوست. در خاتمه هم می‌گویم، این تجربه کسی است که کشور شما را از شهریور ۲۰ به یکم آذر ۱۳۵۲ رسانده است و هنوز برای این کشور آرزوها دارد.

در این جا فرمایشات شاهنشاه در میان بهت و سکوت حضار تمام شد و هیچ کس هم کلمه[ای] بر زبان نیاورد. من هم به قدری متأثّر شده بودم که اصلاً نمی‌دانستم چه کنم. چون برای من زندگی بعد از شاه نه مطرح است و نه قابل تحمّل می‌باشد و همیشه آرزو دارم و از خدا می‌خواهم که پیش از او بمیرم. بعد که بیرون تشریف آوردند، در سرسرا با نخست‌وزیر و رؤسای مجلسین و من قدری صحبت کردند که چه طور است به یک صورتی این مسائل گفته و شناخته بشود. به همان دلیل که خطر را تخفیف می‌دهد. من جداً مخالفت کردم و عرض کردم که یک کلمه از این مقوله بین مردم، کشور را به هم می‌ریزد و تولید پانیک و وحشت عجیب و تعبیرات عجیب‌تر می‌کند. قبول فرمودند از راههای غیر مستقیم اگر گفته شود که تکلیف جانشینی و همه چیز این کشور معلوم است، شاید خوب باشد. قرار شد در این زمینه مطالعه کنم که در مدارس و احزاب(!) و اجتماعات چه طور به این امر تفوّه بشود.

علیاحضرت شهبانو هم مطالبی فرمودند. چون شاهنشاه خطاب به ایشان فرمودند که شما ناچارید وظیفهٔ خود را انجام بدهید و از احساسات چشم بپوشید. مثلاً اگر به شما

بگویند فلان کس را باید اعدام کرد، برای مصالح کشور احساس ترحم بی‌ربط نکنید. علیاحضرت خیلی در جواب جرأت ادّعا کردند و فرمودند که من کار خودم را خوب می‌دانم. حتّی اگر به‌گارد دعوا می‌کنم که چرا در حفاظت ما این قدر مبالغه می‌کنید و مردم را مزاحم می‌شوید و حتّی جلوی مردم به آنها پرخاش می‌کنم، یک دماگوژی است، انتظار دارم با وصف این آنها کار خودشان را بکنند! خیلی خیلی من ناراحت شدم و افسوس خوردم. ولی جا نداشت که عرضی بکنم. شاهنشاه زیر عینک نگاهی به من فرمودند. من فوری چشم خودم را به زمین دوختم. بعد هم فکر نمی‌کنم زیاد زیبا بود که برای جانشینی شاهنشاه به خوبی و پاکیزگی این طور سخن رفته باشد، از طرف شهبانو، نمی‌دانم.

بعد راجع به زد و بند با خارجی فرمودند. رو به شریف امامی کردند که آن روزها که شما نخست‌وزیر بودید و می‌گفتید آمریکاییها دارند امینی را می‌آورند، من باور نمی‌کردم. بعد که استعفاء کردید و رفتید، معلوم شد که همین طور است. اصولاً کندی به من می‌گفت دو نخست‌وزیر بزرگ و مهمّ در جهان هستند: یکی نخست‌وزیر شما و یکی هم کارامانلیس در یونان. و راجع به امینی که حتّی آمریکاییها می‌گفتند آخرین امید ایران است. من در این جا فقط گوش می‌دادم و به قیافهٔ هویدا خیره شده بودم و در دلم می‌گفتم (در تأیید فرمایشات شاهنشاه) اگر شریف امامی از زد و بند خارجی نترسیده بود، چه طور می‌توانستند او را ساقط کنند؟ با کشته شدن یک معلّم و داد و فریاد راه انداختن، آقا ترسیدند و جا زدند[1] و شاهنشاه یک وقت دیگر به من فرموده بودند که از ترس داشت گریه می‌کرد. بعد آمریکاییها (بعد از امینی که من نخست‌وزیر شدم) ابتدا خواستند مرا هم با این داد و فریادها بیندازند. به شاهنشاه عرض کردم: اسلحه و قدرت در دست من است، چه طور تسلیم بشوم؟ البتّه به ظاهر اغتشاش‌کنندگان بودند، ولی من مقاومت کردم. جاده‌ها صاف شد و همه چیز و حتّی قدرت آخوند، که به نظر من بزرگترین کار

۱- در بهار ۱۳۴۰ در جریان تظاهرات معلّمان در تهران و برخورد با نیروهای انتظامی، معلّمی به نام خانعلی کشته شد. به دنبال این حادثه دولت شریف امامی استعفا داد و دکتر علی امینی جانشین او شد.

دولت من بود، درهم نوردیده شد. بعد خود شاهنشاه فرمودند: استعفاء کن. با دل و قلب اطاعت کردم. ولی موقعی بود که دیگر هیچ از این جریانات اثر و خبری نبود. بعد از من منصور آمد که کم و بیش تفصیل آن را شاید سابقاً نوشته باشم.

...

سر شام نرفتم. زیاد خسته بودم، هم روحاً و هم جسماً. درمورد اوامر شاهنشاه، من بعداً که حالم جا آمد، نظر خودم را خواهم نوشت. شک نیست که در نهایت خلوص بود و در نهایت روشن‌بینی و در نهایت وطن‌پرستی و اهمّ مطلب آن هم مداخلهٔ ارتش است در کار کشور که با دقّت و ریزه کاری بیان فرمودند. ماشاءاللّه از نهایت تیزبینی شاه و در عین حال خوش‌بینی! امّا واقعاً اگر کشور این وصیّت سیاسی راکار بندد، حقّاً حفظ خواهد شد. به هر صورت خوشبختانه ما که نخواهیم دید.

شنبه ۳ آذر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. امروز شرفیابی سه سفیر بود [از] مغولستان، بلغارستان و افغانستان، که البتّه مهمّ از لحاظ ما افغانستان است. سفیر افغانستان، محمّد غازی، داماد داود می‌باشد. نطق او کوتاه بود ولی نه زیاد خشک بود و نه زیاد تملّق‌آمیز.... محمّد غازی از دیپلماتهای زرنگ افغانستان است و همین شخص بود که به کمک نورمحمّد اعتمادی صدراعظم اسبق... و سفیر فعلی آنها در رم، از پادشاه استعفاء[نامه گرفت]... و او را به زیر پرچم جمهوری کشانید. همان وقت که ما نجنبیدیم! محمّد غازی با دختر داود رابطهٔ شکرآبی دارد، ولی به هر صورت داماد اوست. خیلی هم تمیز و مرتّب در پیشگاه شاهانه عمل کرد.

من در بین شرفیابیها به اندازهٔ مجموعاً پنج دقیقه شرفیاب شدم. شاهنشاه چند تلگراف و دستخط را باید توشیح می‌فرمودند. باز هم قرقر شاهنشاه از نیامدن باران در سایر نقاط کشور بلند بود. رئیس دفتر مخصوص قبل از ورود یکی از سفرا عرض کرد که از شیراز خبر می‌دهند ابرهای سیاه خوبی نزدیک می‌شود. شاهنشاه آن قدر بلند و با عصبانیّت خندیدند که سفیری که نزدیک تالار می‌آمد، قدری ناراحت شد، خیال می‌کرد

به او می‌خندند (خیال می‌کنم سفیر بلغارستان بود).

بعد از ظهر سفیر چین کمونیست را پذیرفتم. تشکّر چوئن لای را از اقدامات ایران که باعث قبولی چین کمونیست در فدراسیون بازیهای المپیک شده است، آورده بود. به او گفتم این ابتدای همکاری ماست. ما بعدها باید در همهٔ زمینه‌ها اقدامات مشترک بکنیم، چون منافع مشترک زیاد داریم. امنیّت خلیج فارس و اقیانوس هند، منافع تجارتی، منافع بین‌المللی در [سازمان ملل] .U.N و غیره... همه را تصدیق کرد. از آمدن نخست‌وزیر مغولستان [خارجی] که مهمان نخست‌وزیر است خیلی ناراحت بود. می‌گفت معاون او در فرودگاه گفته است که ما راجع به امنیّت دسته جمعی آسیا خیلی علاقه‌مند هستیم.[1] کدام آسیا؟ این حرفهای شورویهاست و ما آن را جدّاً رد کرده‌ایم. ژاپن هم رد کرده است، حتّی هند هم رد کرده است. من گفتم هند رد نکرده است، شما اشتباه می‌کنید. قدری ناراحت شد.

بعد سفیر پاکستان را به اتّفاق پیرزاده، وزیر دادگستری پاکستان، که پیامی برای شاهنشاه آورده است پذیرفتم. این پیام درمورد تشکیل کنفرانس اسلامی است که شاهنشاه حالا آن را نمی‌پذیرند و فکر می‌فرمایند، و درست هم فکر می‌فرمایند، که تشکیل این کنفرانس کار صلح خاورمیانه را مشکلتر خواهد کرد. ولی بوتو مرد جاه‌طلبی است و برای اینکه کنفرانس را در پاکستان تشکیل بدهد تلاش می‌کند. امروز پیرزاده می‌گفت که تلاش ما برای این است که بعد از مذاکرات کنفرانس سران عرب و کنفرانس صلح بین اسرائیل و اعراب، چنان که ارادهٔ شاهنشاه است، این کنفرانس تشکیل گردد. راجع به افغانستان هم می‌گفت روسها، گویا بر اثر فشار آمریکاییها به آنها، به افغانها گفته‌اند باید معقولانه‌تر عمل نمایید. مدّتی هم راجع به کاراکتر غیرقابل درک فیصل پادشاه عربستان سعودی صحبت کردیم.

...

۱- دولت شوروی می‌کوشید زیر نام امنیّت دسته جمعی در آسیا، کشورهای منطقه از جمله ایران را علیه چین کمونیست بسیج کند، ولی هیچ گونه موفّقیّتی در این زمینه به دست نیاورد.

یکشنبه ۴ آذر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. منجمله پولی که باید برای پادشاه افغانستان برسانیم (ماهیانه ده‌هزار دلار) از بودجه سرّی دولت باید بگیریم. فرمودند: بلی! ولی دولت نباید بداند. اصولاً هیچ کس غیر از تو و انصاری سفیر ما در رم نباید بداند.

مدّتی باز درمورد فریده خانم، مادرزنشان، صحبت فرمودند. اصولاً شاه از خاله زنک‌بازی خسته شده‌اند. هر چه هم من می‌خواهم به شوخی برگزار کنم، ممکن نمی‌شود. اوامر روز پنجشنبه شاه هم صریحاً متوجّه علیاحضرت شهبانوست، که ممکن است زیاد تحت تأثیر حرف این و آن قرار بگیرند که در آن صورت باید ارتش مداخله در کار بکند.

ناهار نخست‌وزیر مغولستان و خانمش که روس است شرفیاب بودند. تمام مسائل عادی منجمله شیر مادیان و این حرفها بحث بود!

...

شب هم سر شام رفتم. مطلب مهمّی در آن جا هم نبود. مقداری اوامر عادی صادر کردند. فقط از مقالهٔ *فایننشال تایمز* عصبانی بودند.[1]

دوشنبه ۵ آذر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. عصبانیّت شاهنشاه از مقالهٔ *تایمز مالی* باقی بود. فرمودند: این خایه‌مالی از اعراب است، به جهت اینکه بی‌ربط به ما پریده است. عرض کردم: اتّفاقاً خیلی صحیح می‌فرمایند. همین الان نامه[ای] از سفیر شاهنشاه در لندن رسیده و بریده[ای از] Evening Standard فرستاده است که خیلی گویای این مطلب است....[2]

۱- در مقالهٔ *فایننشال تایمز* به تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۷۳ زیر عنوان Why was Shah Gentle to Israel تصریح شده بود که تا پیش از جنگ اعراب و اسرائیل ایران ادّعا داشت که قدرت نظامی او ضامن صدور منظّم نفت از حوزهٔ خلیج فارس است. جنگ اخیر فرضیه‌های پیشین را دگرگون ساخته و عدم صدور نفت در نتیجهٔ تحریم خود تولیدکنندگان منطقه است و نه مداخلهٔ نیروهای ثالث. در این شرایط آرزوی شاه برای داشتن نقش نگهبان در خلیج فارس و تأمین جریان منظّم نفت مفهوم خود را از دست داده است.

۲- بریدهٔ *ایوینینگ استاندارد*، به دنبال این یادداشت آمده است. کاریکاتور شخصی که در بالای پله‌ها در دست راست

بقیهٔ مطالب جاری را عرض کردم. نخست‌وزیر قدغن کرده بود اخبار مربوط به مسافرت شهردار ژوهانسبورگ که به تهران می‌آید، در رادیو گفته نشود. خبر به شاهنشاه رسیده، امر فرمودند، عیناً ابلاغ کن: نخست‌وزیر را چه به این فضولیها؟ (گویا نخست‌وزیر محض خاطر سیاست نژادی آفریقای جنوبی) و مغایرت آن با میل آفریقاییها و اعراب این دستور را داده بود.)

نطق دبیر کلّ حزب مردم را در تبریز دادم ملاحظه فرمودند که تقریباً گفته بود در گرگان گه خوردم. فرمودند: خوب است.

...

سه‌شنبه ۶ آذر ۱۳۵۲

صبح زود عبّاس مسعودی و سفیر پاکستان را در منزل پذیرفتم. سفیر پاکستان استدعای خرید نفت توسّط پاکستان داشت. عبّاس مسعودی کارهای روزنامه‌اش را می‌گفت که چرخ آن لنگ است.... بعد شرفیاب شدم.... راجع به خرید نفت پاکستان فرمودند: چرا از اعراب که این همه تملّق آنها را می‌گویند نمی‌گیرند؟ [سفیر پاکستان] استدعا کرده که وزیر سوخت پاکستان که یک نفر بلوچ است شرفیاب شود. اجازه فرمودند. گزارشاتی از شلوغی دانشکده کشاورزی کرج رسیده بود، به عرض رساندم. شاهنشاه خیلی ناراحت شدند (چون اخیراً شلوغی یونان از دانشگاهها آغاز شده بود). البتّه شاه استحکام عجیبی دارد، خدا حفظ کند. ولی از اینکه چرا دانشجویان وارد به پیشرفتهای کشور نیستند، خیلی عصبانی شدند. عرض کردم: بد عمل می‌شود. مستقیم ارتباط با مردم و به خصوص دانشجویان نداریم. در محل هم برای مسائل جزئی بد عمل می‌شود. مثلاً پلیس مداخله بی‌جا می‌کند چنان که در یک امر درسی داخل دانشکده، اصولاً نمی‌بایست پلیس مداخله می‌کرد.[۱]

دیده می‌شود، داگلاس هیوم وزیر خارجهٔ انگلستان است.

۱- از پاییز ۱۳۵۰ به بعد، پلیس در همهٔ دانشگاههای ایران مستقر شده بود.

"Oh, come on Cohen—everyone at the Foreign Office is wearing them!"

چهارشنبه ۷ آذر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم.... عرض کردم، سفیر اسرائیل (سفیر غیررسمی) پیش من آمده بود و از فرمایشات شاهنشاه در جریدهٔ *الحوادث* اظهار سپاسگزاری می‌کرد و استدعای شرفیابی داشت.[1] فرمودند: حالا باشد. از آیت‌اللّه خوانساری گله رسیده بود که وزارت فرهنگ و هنر از تعمیر مسجد ایشان (مسجد آقا سید عزیزاللّه) جلوگیری کرده [است]. فرمودند: فوری رفع گله بکنید. عرایض شیخ عثمان نقشبندی را عرض کردم که صبح زود به دیدنم آمده بود (در کردستان مرد متنفّذی است، هم چنین در عراق پیروان زیادی دارد). خواسته بود در تهران خانقاه بسازد. فرمودند: کمک کنید. عرض کردم: فرمانده نیروی دریایی آمریکا در ژانویه می‌آید، استدعای شرفیابی دارد. شاهنشاه آن موقع تشریف ندارید، آیا وقتش را عوض کند؟ فرمودند: لازم نیست عوض کند. عرض کردم: وزیر بازرگانی انگلیس که یک بار استدعا کرده بود در شرفیابی منجمله منشی مخصوص او شرفیاب شود، باز استدعا کرده بود که معاون پارلمانی او هم همراه باشد. من سخت رد کردم و گفتم مگر خانهٔ خالهٔ شماست که هر دقیقه یک تقاضای تازه می‌کنید؟ شاهنشاه خندیدند. فرمودند: خوب کردی.

بعد درمورد طرز ابلاغ صورت جلسهٔ پنجشنبهٔ گذشته، عرض کردم: چه جور باشد؟ فرمودند: به هر صورت باید آن صورت جلسه با امضای من دستور کار ارتش باشد. حاضر کنید که امضاء کنم. عرض کردم: اهمّیّت بسزائی دارد، در حقیقت شاهنشاه قیّم علیاحضرت شهبانو و والاحضرت همایونی را تعیین فرموده‌اید! فرمودند: همین طور است. به همین جهت هم گفتم. عرض کردم: رئیس ستاد عرض می‌کرد که من جرأت ابلاغ این امر را ندارم. فرمودند: امر من است به او چه؟ به علاوه من برای این گفتم که آنها

۱- شاه در مصاحبه‌ای با سلیم لوزی، سردبیر مجلّهٔ لبنانی *الحوادث*، گفته بود که با توجّه به‌برقراری آتش بس میان اعراب و اسرائیل، دلیلی برای ادامهٔ تحریم نفتی کشورهای عربی علیه ژاپن و کشورهای اروپایی وجود ندارد. پس از جنگ یوم کیپور، کشورهای عرب صادرکنندهٔ نفت از صادرات خود به‌کشورهای دوست اسرائیل کاستند و این امر وحشت فراوانی در ژاپن و اروپای باختری ایجادکرد. شاه از این فرصت نهایت بهره‌برداری سیاسی را کرد و در همه جا، از جمله در مصاحبه با *الحوادث*، یادآور شد که با بستن نفت به روی کشورهای دیگر مخالف است.

خجالت نکشند. فرمودند: تا رده تیپهای مستقل، تمام باید بیایند صورت جلسه را ببینند و پای آن را امضاء کنند و هر کس که به جانشینی فرماندهان هم انتخاب می‌شود باید زیر این صورت جلسه را امضاء کند. فرمودند: اگر این کار را نکنیم، کشور در خطر می‌افتد. این امر خجالت ندارد. باز هم شمّه[ای] از نگرانی خود بیان فرمودند.

...

سر شام رفتم. تصادفاً موضوع [شلوغی] دانشکدهٔ [کشاورزی] کرج مطرح شد. باز شاهنشاه اظهار ناراحتی از طرز فکر دانشجویان فرمودند. علیاحضرت شهبانو فرمودند: خیلی جوش نزنید، بچه‌های خود ما امروز در مدرسه گفته‌اند درس ما سنگین بود، همه تصمیم گرفته‌ایم در جواب امتحانات کتبی نصف سؤالات را جواب بدهیم. حال شما خواهید گفت پلیس بیاید آنها را متفرّق کند؟ خیلی مطلب قشنگی بود. به هر صورت گاهی چنان که سابقاً هم نوشته‌ام، علیاحضرت شهبانو عامل تعدیل‌کننده هستند، ولی اغلب در اشتباه می‌باشند و تحت تأثیر عوامل اطراف خود هستند که جای افسوس است. موضوع رد کردن شرفیابی معاون پارلمانی وزیر بازرگانی انگلیس را هم شاهنشاه خود عنوان فرمودند و فرمودند: وزیر دربار حساب آنها را رسیده است.

...

پنجشنبه ۸ آذر ۱۳۵۲

صبح... در ساعت مقرّر برای شرفیابی در کاخ نیاوران حاضر شدم. شرفیابی زیاد طول نکشید، چون قرار بود وزیر تجارت انگلیس شرفیاب شود. عرض کردم: سفیر غیررسمی اسرائیل ضمن ابراز تشکّر از مراحم همایونی که مقرّر فرموده‌اید، اولاً اسرائیل یک واقعیّت است، ثانیاً بستن خطّ هوایی اسرائیل و دفتر تجارتی آنها در تهران (که اسم مستعار سفارت آنهاست) هیچ فایده و لزومی ندارد، استدعای شرفیابی می‌کند. فرمودند: لازم نیست.

گزارش دانشگاه و پیش آمد دیروز دانشکدهٔ کشاورزی را عرض کردم. فرمودند: با آن که تو و علیاحضرت معتقد هستید که بر سر بدرفتاری گارد دانشگاه این پیش آمد شده است

(اشاره به مذاکرات سر شام دیشب)، ولی من گزارش دارم که حدّاقل بیست نفر عناصر نامطلوب و مخرّب در آن جا داخل دانشجویان هستند که دستور داده‌ام آنها را بگیرند. فرمودند: اصولاً باید انسان خیلی [ساده‌لوح] naïf باشد که قبول بکند یک انحراف کوچک گارد ممکن است کار را به این جاها بکشاند. واقعاً شاه مجرّب است و با اطّلاع. خدا وجود مبارکش را برای ما حفظ کند. فرمودند: نمی‌دانم چه طور در دانشکدهٔ کشاورزی و پلی‌تکنیک و دانشکدهٔ فنّی دانشگاه تهران از همه جا بیشتر عناصر مخرّب یافت می‌شوند. البتّه برای این است که اینها بعدها بین گروههای وسیعتری از مردم می‌روند و از همه مؤثّرتر هستند. عرض کردم: البتّه همین طور است. حتّی وقتی ما می‌بینیم برای تهیّهٔ مطلبی در [لاروس] Larousse مخرّبین از هیچ اقدامی فروگذار نکرده‌اند و برای نشان دادن ایران امروز مطالب غلط و چرندی به لاروس فرستاده‌اند که تصادفاً ما می‌فهمیم و اصلاح می‌کنیم، البتّه یک چنین مراکز بزرگی را فراموش نمی‌کنند. ولی باید تصدیق بفرمایید که طرز اداره و رسیدن به درد شاگرد هم شرط است، چنان که در چند سالی که من رئیس دانشگاه پهلوی بودم، فقط یک دفعه چنین اتّفاقی رخ داد و آن هم تمام شد. بعد هم در دانشسرای مامازن[1] ورامین که دکتر بیرجندی رئیس است، با آن که آن جا همیشه لانهٔ فساد بود، در این سه چهار ساله که او آن جاست اتّفاقی نیفتاده است، چون دائماً با دانشجویان دمخور است.... فرمودند: البتّه این هم به جای خود مطلب مهمّی است.

...

جمعه ۹ آذر ۱۳۵۲

صبح خیلی دیروقت از خواب برخاستم، ساعت ۸ بود. امروز را جمعه کرده بودیم! وقتی بیدار شدم، بدون هیچ دلیلی خانم علم را باز ناراحت و بغض در گلو یافتم. یاللعجب

۱- [مامازند: نام محلی در راه تهران به ایوانکی که میان خاتون‌آباد و خسرو واقع است. «لغت‌نامه دهخدا». (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

برای چه؟ به هر صورت صبحانه[ای] به هر زحمت بود صرف شد. قدری رمان جنگ و صلح تولستوی را خواندم. چون بهبودی در اوضاع پیدا نشد، از منزل خارج شده پیش دوستم رفتم و در هوای بسیار عالی پاییزی در آفتاب‌گیر خانهٔ او قهوه[ای] با استراحت خوردم. ساعت $11\frac{1}{2}$ شرفیاب شدم و کارهای عقب‌افتاده را در سلمانی در حدود یک ساعت و نیم به عرض رساندم.

از جمله بیوگرافی [سر موریس اولدفیلد] Sir Maurice Oldfield رئیس کل اینتلیجنس سرویس انگلیس را که به زودی به تهران می‌آید و شرفیاب خواهد شد، به عرض رساندم که نوشته بود زن ندارد. شاهنشاه فرمودند: عجب مرد با سعادتی است که زن ندارد! بعد مدّتی دربارهٔ زنها صحبت کردیم. عرض کردم: اتّفاقاً امروز صبح جمعه که می‌خواستم نفسی تازه کنم و قدری خوابیدم، از خواب که برخاستم، باز آن غنچهٔ خندان عبوس شده بود! خیلی خندیدیم! شاهنشاه فرمودند: مسلّماً مردانی که زن ندارند در زندگی جلو هستند و مسلّماً بیشتر عمر می‌کنند. چون حدّاقلّ اقلّ این است که نصف غصّهٔ دنیا را کمتر می‌خورند! عرض کردم: هشتاد درصد! مگر همین سلب آزادی انسان غصّهٔ کوچکی است؟

مطالب دیگری هم علاوه بر کارهای عقب‌افتاده صحبت شد از جمله اینکه جرائد اروپا حالا از یک دیگر در تعریف از ایران و شاهنشاه سبقت می‌گیرند. فرمودند: در مجلس آلمان مخالف و موافق آن قدر نسبت به ما [ستایش] éloge کرده‌اند، که در مجلس منتهی به دست زدن و هلهله شده است. عرض کردم: صبح در اخبار خواندم، و جای تعجّب است که الان حسنین‌الهیکل در *الاهرام* می‌نویسد که چرا باید اعراب نفت خود را به روی اروپاییان ببندند؟ از این کار در موقع صلح هیچ نتیجه عاید نمی‌شود جز تنفّر مردم اروپا از اعراب. زیرا اروپاییها که در صلح خاورمیانه آن قدرها مؤثّر نمی‌باشند که بتوانند فشاری بر اسرائیل وارد بیاورند، ولی [تحریم صدور] embargo نفت هم که فعلاً اثر فوری بر آمریکا ندارد. این فرمایشات شاهنشاه را که چند روز پیش در *الحوادث* فرمودند واقعاً باید مردم دنیا با آب طلا بنویسند.

مدّتی راجع به یونان صحبت کردیم. عرض کردم: اگر خودپرستی چشم کودتاچی

جدید را کور نکند، حالا که قانون اساسی را بر اثر اینکه می‌گویند رفراندوم اخیر قلّابی بود لغو کرده‌اند، باید رژیم پادشاهی را برگردانند که ثباتی در آن پیدا بشود. گو اینکه غلام به این بچهٔ مزلّف اعتقادی ندارم، ولی رژیم سلطنت مسألهٔ دیگر است. فرمودند: نه بیچاره، به این بدی هم که تو تصوّر می‌کنی نیست....

سفیر آلمان توسّط من پیامی عرض کرده بود که پالایشگاهی که ما در [بوشهر] می‌سازیم از بهترین پالایشگاههای جهان است. فرمودند: بلی، ولی همهٔ [فرآورده‌ها] product را نمی‌سازد. بگو باید قطعاً همه را بسازد. بعد عرض کردم: استدعا داشتند تا ساخته شود، مقداری نفت خام ببرند. تا یک ملیون و نیم تن در سال بیشتر اجازه نفرمودید، در حدود ۳ ملیون می‌خواهند. فرمودند: حالا که نفت را با مزایده می‌فروشیم، بیایند داوطلب بشوند، دیگر لازم نیست ما به آنها [سهمیّه] quota بدهیم. بعد فرمودند: یادت هست چه قدر التماس می‌کردیم که این کمپانیهای نفتی قدری بیشتر استخراج کنند و آنها به ما ناز می‌کردند؟ حتّی [قیمت اعلام شده] posted price را که خودشان تعیین کرده بودند، چندین دفعه از ۱/۶۰ دلار پایین آوردند، به بهانه اینکه [قیمت واقعی] realized price ۱/۲۰ دلار در دنیا بیشتر نیست.[1] حالا قیمت اعلام شده ۴/۶۰ دلار است و ما می‌گوییم بیایید به مزایده ببرید. عرض کردم: اینها انتقام طبیعت، یا انتقام خداوندی، هر چه حساب کنیم هست.

مدّتی هم راجع به افغانستان و سیستان صحبت شد. عرض کردم: تقریباً تمام عشایر ما مسلّح شدند و من یقین دارم هیچ نوع سوءِاستفاده از این سلاح نخواهند کرد، چون همه وطن‌پرست هستند. ملاحظه فرمودید که عیسی مبارکی چه طور غائلهٔ خطرناکی را به تنهایی خواباند. امّا غلام تعجّب دارم که برای پاک کردن نهر شیردل که میان کنگی

۱- اشاره شاه به جریانات اواخر دههٔ ۱۹۵۰ و آغاز دههٔ ۱۹۶۰ است که عرضهٔ نفت از سوی شوروی و شرکتهای مستقل موجب پایین آمدن شدید قیمت نفت شد و شرکتهای بزرگ نفتی چندین بار بهای اعلام شده نفت کارائیب و خلیج فارس را کاهش دادند. تشکیل اوپک از سوی کشورهای نفت‌خیز برای مقابله با این وضع و رویارویی گروهی در برابر رفتار خودسرانهٔ شرکتهای نفتی بود. باید یادآور شد که بهای اعلام شدهٔ نفت در آن زمان هیچگاه پایین‌تر از ۱/۶۰ دلار در هر بشکه نبود.

سیستان را سیراب می‌کند و در داخل خاک ایران است و فقط آب از پریان مشترک می‌گیرد، استاندار می‌گوید باید نظر افغانها توسط وزارت خارجه جلب شود. فرمودند: در رژیم سابق ما گفته بودیم قبل از آن که قانون قرارداد هیرمند از تصویب مجلس افغانستان نگذشته، حتّی‌الامکان [تحریک] provocation نشود. حالا که دیگر معنی ندارد. زود رسیدگی کن ببین موضوع چیست.

...

فراموش کردم بنویسم، راجع به یونان که صحبت کردیم، شاهنشاه فرمودند: کیسینجر به من می‌گفت اینها جیره‌بگیر ما هستند و تازه اجازهٔ عبور هواپیماهای شوروی را از روی خاک خود می‌دهند و اجازهٔ عبور هواپیماهای ما را نمی‌دهند و خیلی خیلی عصبانی بود. من همان وقت احساس کردم که سلب اعتماد آمریکا از آنها شده و به زودی مرخّص می‌شوند.[۱]

...

شنبه ۱۰ و یکشنبه ۱۱ آذر ۱۳۵۲

به واسطهٔ گرفتاریهای مضحک... نتوانستم یادداشت بنویسم. مطلب مهمّی هم نبود. فقط عصر یکشنبه جلسهٔ ساختمان و معماری و [توسعه] development کلّی مملکت، برحسب تقاضای علیاحضرت شهبانو، با نخست‌وزیر و وزیر آبادانی و مسکن، فرهنگ و هنر، تعاون روستایی، رئیس سازمان برنامه و من و چند نفر دیگر در حضور اعلیحضرتین بود. به نتیجهٔ مثبتی نرسید، یعنی برنامه به تصویب نرسید. دیگر اینکه رئیس حزب مردم شکایت کرده بود که انتخابات مخدوش بود که ما شکست خوردیم. فرمودند: ابداً! هیچ وقت با این بی‌طرفی انتخابات انجام نشده [است]! بعد عرض کرده، کاندید حزب ایران نوین در گرگان توده[ای] بود. فرمودند: این را باید بررسی کنند و با اعتبارنامه‌اش

۱- در تابستان ۱۳۵۳، به دنبال جریانات قبرس و تیرگی شدید روابط با ترکیه، رژیم نظامی یونان فرو پاشید و دوباره در آن کشور دموکراسی برقرار شد.

مخالفت کنند، البتّه با دلایل.

روز شنبه هم حضور شاهنشاه عرض کردم: غیبت شاهنشاه از ۲۵ دسامبر الی بیست فوریه خیلی زیاد است و من از این حیث ناراحت هستم. با تمسخر به من فرمودند: ناراحت نباشید. عرض کردم: دنیا از حادثه خالی نیست، به علاوه مردم از این غیبت طولانی شاهنشاه خوششان نمی‌آید. فرمودند: نصف آن بازدید رسمی است. عرض کردم: باشد، بگذارید علیاحضرت و بچه‌ها تشریف ببرند، خودتان بمانید. فرمودند: آخر باید قدری در محلّی دیگر باشم. خفه می‌شوم. دیگر عرضی نکردم.

...

دوشنبه ۱۲ آذر ۱۳۵۲

صبح... شرفیاب شدم. عرض کردم. دیشب در مهمانی منزل اردشیر زاهدی که توسّط والاگهر مهناز به افتخار سناتور گلدواتر داده شده بود، با سفیر آمریکا درمورد قیمت نفت که به ناوگان آمریکا در اقیانوس هند داده خواهد شد، صحبت کردم که به هر صورت چون مقدار آن زیاد و ماهیانه پانصد هزار بارل، آن هم از [فرآورده‌های] products مختلف و برای مدّت طولانی است، ما دیگر نمی‌توانیم مثل نفتی که برای یک دفعه در چند روز گذشته دادیم، به قیمت داخلی بدهیم. باید قیمت روز باشد. او هم باگشاده‌رویی قبول کرد. حتّی من گفتم مگر شما قیمت فانتومها را که به ما می‌فروشید به قیمت سه سال قبل می‌دهید؟ درمورد آمدن هواپیماهای P-3 از این [ناوگروه] task force به بندرعباس هم باز تأکید کردم که باید به عنوان تعلیم خلبانهای ایرانی باشد و اگر هواپیمای دیگری از اروپا برای کمک به این [ناوگروه] می‌آید باید به عنوان مانور مشترک باشد و خیلی کم و به ندرت بیایند وگرنه بهانه به دست روسها می‌دهیم که علاوه بر اعتراض به ما که به حقّ هم خواهد بود، فوری از هندیها [پایگاه] base بخواهند.

عرض کردم: سفیر آمریکا گفت به عرض برسان که موضوعی را که چندی قبل فرموده بودید که چه طور محافل آمریکایی از [فساد] corruption در ایران اظهار نگرانی می‌کنند؟ این گزارشات را که می‌دهد؟ (البتّه منظور اعلیحضرت این بود که به او حالی

کنم که خودت می‌دهی). گفت من تحقیق کردم ابداً چنین چیزی نیست. فرمودند: پس چه طور این حرف را کیسینجر به اردشیر زده است؟... به هر صورت فرمودند: عجب حرف مضحکی است. کشوری که در آن رئیس جمهور و معاون رئیس جمهور به جرم corruption [فساد] محاکمه می‌شوند، به ما بگویند corrupt [فاسد]. به علاوه کدام corrupt [فاسد]؟ معاملات نظامی که تمام بر پایهٔ دولت به دولت و F.M.S[1] است. اگر در معاملات تجاری هم کسی منفعت نکند که معامله نمی‌کند. عرض کردم: اعتنا نفرمایید. البتّه باید سختگیری بشود، ولی انسان نباید فکر خودش را به این حرفها مشغول بکند. ولی در ادارات باید عرض کنم دله‌دزدی هست و در سطوح بالا، از معاملات و قراردادها استفاده می‌شود. امّا البتّه قابل مقایسه با آمریکا و حتّی اروپا نیست. آنها خیلی فاسدتر هستند. بعد سفیر هم عرض می‌کرد که سیاست نفتی شاهنشاه به قدری غرب را تحت تأثیر قرار داده است که حدّی بر آن متصوّر نیست و اصولاً این حرفها مطرح نمی‌باشد. فرمودند: بسیار خوب! حالا فرمانده نیروی دریایی را بخواه و با شرکت ملّی نفت ترتیب قیمت روز را برای سوخت کشتیهای آنها بده.

عرض کردم: سفیر یمن پیش من آمد (سفیر صنعا) و می‌گفت الان اگر با یمن جنوبی بجنگیم، قطعاً شکست می‌خوریم. شاهنشاه فکری برای ما بفرمایند. عربستان سعودی به خیال اینکه اگر ما قوی بشویم برای او خطرناکیم، کمکهای پراکنده بی‌قاعده می‌کند. آن هم بیشتر مستقیماً به رؤسای عشایر. در صورتی که اگر به ما کمک کند، می‌توانیم یک ارتش حدّاقل دویست‌هزار نفری مجهّز بکنیم. فرمودند: قابل تأمّل است، در نظر داشته باش، باید اقدام کنیم.

عرض کردم: باز سفیر عربستان سعودی پیش من آمد و اصرار دارد که به ولیعهد سعودی اجازهٔ شکار هوبره بفرمایید، با آن که رسماً نوشتم نمی‌شود. فرمودند: دیگر اعتنا نکن. عرض کردم: دیشب George Ball [جورج بال] معاون سابق وزارت خارجهٔ آمریکا را که می‌دانید و می‌شناسید و حالا کارهای خصوصی می‌کند، دیدنم آمد. وی برای

1- Foreign Military Sales.

واشینگتن پست و *نیویورک تایمز* مقالاتی می‌نویسد و معتقد بود که نیکسون باید کنار برود، چون یک سال دیگر انتخابات کنگره و سنا در پیش است و مسلماً وضع نیکسون آبروی حزب جمهوری‌خواه را ریخته است و شدیداً اعضای حزب به او فشار خواهند آورد که کنار برود.[1] فرمودند: منطق او صحیح است.

عرض کردم: یک ساعتی هم [بررسی کلّی]tour d'horizon کردیم. تمسخرآمیز پرسیدند: مثلاً چی؟ من جدّی عرض کردم: راجع به مسألهٔ خاورمیانه، و نظرات او را به عرض رساندم که می‌گوید حالا آمریکا می‌تواند و باید به اسرائیل فشار بیاورد که عقب بکشد و سازمان ملل و قدرتهای بزرگ کمک به این کار بکنند که این کار دائمی باشد....

کارهای جاری را عرض کردم و منجمله اینکه در همهٔ دانشگاهها: تهران، آریامهر و پلی‌تکنیک ناراحتی وجود دارد. ممکن است به علّت نزدیک شدن ۱۶ آذر باشد که چند سال قبل در این روز سپهبد بختیار با قوای نظامی به دانشگاه ریخت و دو دانشجو را کشت و همه ساله خون سیاوش به جوش می‌آید و یا علّت دیگر داشته باشد که قابل امعان نظر است. فرمودند: فکر می‌کنم قطعاً تحریک روسهاست. تقریباً برای من روشن است. به هر صورت شما دستور سختگیری بدهید....

سه‌شنبه ۱۳ آذر ۱۳۵۲

امروز صبح پس از ملاقاتهای منزل و از جمله ملاقات با [جواد] شهرستانی،[2] وزیر راه، که خراسانی است و پسر خوبی است و خواسته بودم که راجع به راههای خراسان با او مذاکره کنم، شرفیاب شدم. عرض کردم: دیروز سفیر آمریکا را دیدم و او استدعا داشت

۱- از ژوئیهٔ ۱۹۷۳ (تابستان ۱۳۵۲) تحقیقات کمیتهٔ ویژهٔ سنای آمریکا درمورد جریان واترگیت منجر به اعتراف جان دین (John Dean) و دیگر کارمندان عالی‌رتبهٔ کاخ سفید شد. در اکتبر همان سال الیوت ریچاردسون (Elliot Richardson) وزیر دادگستری آمریکا، و چند تن از دستیاران او، به‌عنوان اعتراض به تصمیم نیکسون دربارهٔ برکناری آرچیبالد کاکس (Archibald Cox) بازپرس ویژهٔ این قضیّه، از مقام خود استعفا دادند.

۲- جواد شهرستانی نخست رئیس سازمان آب و برق خراسان و سپس شهردار مشهد، شهردار تهران، استاندار کرمانشاه و وزیر راه شد. شایع بود که در هنگام شهرداری تهران، به‌علّت مخالفت با خرّم (مقاطعه‌کار)، برخی مقامهای متنفّذ کوشیدند برای او دردسرهایی فراهم آورند. با این همه وی مورد پشتیبانی شاه و علم بود.

تعیین کنم قیمت نفت با آنها بر چه مأخذی حساب خواهد شد. قیمت روز، هر روزه تعیین خواهد شد یا هر ماهه، یا بیشتر؟ فرمودند: ترتیب کار را خودت با فرمانده نیروی دریایی و اقبال، رئیس شرکت ملّی نفت، بده.

بقیّه کارهای جاری بود. از جمله اینکه پسر آیت‌الله میلانی (میلانی در مشهد است) که عازم حج بود، در عراق گرفتار شده، چون در جیبش تریاک جسته‌اند و حالا ما باید اقدام کنیم آزاد شود. فرمودند: قطعاً این کار را بکنید، ولی در نظر داشته باشید که پرونده کار را محکم بکنید. چون این آخوندها دائماً زیر منتی که باید داشته باشند، می‌زنند و مطلب را فراموش می‌کنند. بعد فرمودند که تعجّب است یک آیت‌الله‌زاده خوب هم پیدا نشود، مگر پسر خوانساری. عرض کردم: پسر بزرگ میلانی هم بد نیست. فرمودند: به هر حال اینها هم که مرد خدا، مثل پدرانشان، نیستند، مرد سیاست هستند که دیگر حالا بازاری برای آنها نیست.

...

سفیر جدید افغانستان دیدنم آمد. سابقاً نوشته‌ام داماد داود است. مرد تحصیل‌کرده‌ایست، در هاروارد و کلمبیا درس خوانده [است]. انگلیسی و فرانسه را خوب می‌داند، فارسی را هم شیرین صحبت می‌کند. من قبلاً خیلی فکر کرده بودم که کار را از کجا شروع کنم که بتوانم از او حرف دربیاورم. خوشبختانه دیدم خودش پرحرف است و هیچ احتیاجی به سعی من در حرف درآوردن نبود. برای من حکایت کرد که اخیراً برای پادشاه افغانستان پول برده است (باید درست باشد، چون پادشاه به سفیر گفته بود که وضع تحصیلی فرزند کوچکم رو به راه شد، وقتی که سفیر شاهنشاه پول مرحمتی اخیر را برای او برده بود). بعد هم حکایت کرد که به چه صورت استعفاءنامهٔ مفتضح را از شاه گرفت که شاه می‌گوید من زیر پرچم جمهوری می‌روم. بعد هم گفت ممکن است تا شش ماه دیگر وضع داود محکمتر بشود و آن وقت قدری به طرف راست برود. از افسران جوان دل پری داشت که نادان و جاهل و نشناخته هستند. معلوم شد از عبدالولی خان... دل خوشی ندارد، چون او را مسخره می‌کرد. و از جمله اینکه کسی با این قدرت وقتی در تابستان با پادشاه در لندن بود، از کابل به او تلگراف شد که وضع خطرناک است، اعتنا

نکرد و به پادشاه گفت خبری نیست! بعد هم کودتا شد و او گرفتار شد، از کشوی میز او اسامی کودتاچیان درآمد و این آقای مقتدر آنها را نگرفته بود! بعد هم علّت اینکه از اوّل بین داود و پادشاه به هم خورد، این بود که در قانون اساسی، عدم مداخلهٔ بستگان و عموزادگان شاه را در امور سیاسی گنجاندند و داود خیال کرد که این اصل بر علیه اوست. از همان وقت بر علیه پادشاه ناراحت شد، چهار سال قبل، یا پنج سال قبل. مقداری هم به شفیق و میمندوال و امثالهم بد گفت. خلاصه اینکه یک ساعت و نیم صحبت کرد. من گفتم به هر صورت میل و ارادهٔ شاهنشاه این است که داود را تقویت بفرمایند، چون اگر داود رفت نمی‌دانم وضع افغانستان چه می‌شود؟ پرسیدم کنترل داود روی آرتش چه گونه است؟ نتوانست جوابی درست بدهد ولی به هر حال از پیش من راضی رفت. فکر می‌کنم با این احساس که من عاشق دلسوختهٔ داود هستم!

...

چهارشنبه ۱۴ آذر ۱۳۵۲

صبح پس از ملاقاتهای منزل و کمیسیون مختصری که برای تهیّه و قیمت‌گذاری نفت آمریکاییها با دکتر اقبال و فرمانده نیروی دریایی داشتم و معلوم شد اصولاً تحویل پانصدهزار بارل [فرآورده] product در ماه، متغیّر است، چه رسد به قیمت آن. شرفیاب شدم و جریان را عرض کردم. فرمودند: یک قسمتی هم باید از حقّ کنسرسیوم سابق گرفت، ولی قیمت به هر صورت باید به قیمت بین‌المللی باشد. با همین اصول مذاکره و کار را تمام کن.

مذاکرات دیروز با سفیر افغانستان را عرض کردم و دو دفعه شاهنشاه را خنداندم. یکی اینکه خودش آن قدر مایل به حرف زدن بود که برای اینکه مطلبی از او دربیاورم من هیچ [تلاشی] نکردم و دیگر اینکه با این احساس از پیش من رفت که من عاشق دل خستهٔ داود هستم. شاهنشاه خیلی خندیدند ولی فرمودند درمورد اینکه صورت کودتا کنندگان پیش عبدالولی بود و اقدامی نکرده [علّتش این است که] پادشاه نگذاشته است....

کارهای جاری را عرض کردم، منجمله اینکه در ساختمان کتابخانهٔ علیاحضرت

شهبانو در کاخ نیاوران، علیاحضرت شهبانو هیچ کاری را به من از ابتدا رجوع نفرمودند، نه نقشه، نه برآورد مخارج، نه تعیین مهندس مشاور، نه معمار و هیچ و هیچ. همین قدر می‌دانم که نقشه دو ملیون تومان بود، حالا می‌شود ۱۲ ملیون. به این هم کار ندارم، حالا که همه چیزش گیر کرده، علیاحضرت شهبانو به من دیروز می‌فرمایند که این چه درباری است که این کار از پیش نمی‌رود؟ باز هم شاهنشاه خندیدند.

بعد مرخّص شدم. جلسهٔ امنیّتی مسافرتهای شاهنشاه را به اتریش و سویس و سنگال و کنیا و سودان تشکیل دادم. خیلی بحث کردیم، چون من بی‌اندازه نگران هستم. سفیر سنگال را خواستم و از او پرسیدم برای امور امنیّتی آن جا چه تعهّدی به ما می‌دهید؟ گفت هیچ! ولی بیچاره گفت شما هر اقدامی بخواهید بکنید، با کمال میل همکاری می‌کنیم.

...

سر شام رفتم. شاهنشاه از سرمقالهٔ *کیهان* که به عراق نتاخته است، در قبال مزخرفاتی که عراقیها راجع به شطّ‌العرب گفته‌اند، عصبانی بودند. ولی مجموعاً حالشان خوب بود.

...

پنجشنبه ۱۵ آذر ۱۳۵۲

صبح... شرفیاب شدم.... درمورد درگذشت مرحوم سناتور سید مهدی فرّخ مدتّها مذاکره کردیم که بیچاره مرد صریح و محکم و وطن‌پرست و شاه‌دوستی بود. خدا رحمتش کند. امّا در مورد فاتحهٔ ایشان، چون مقرّر شده دیگر غیر از نخست‌وزیران سابق در مسجد سپهسالار مجلس فاتحه برگزار نشود، اجازه نفرمودند. مرحوم فرّخ با مرحوم پدر من و خود من سوابق نزدیک داشت. به او عموجان می‌گفتم، چون در دورهٔ کلنل محمّدتقی خان که به بیرجند فرار کرد... پدرم او را به قوام‌السلطنه که می‌خواست به علّت نزدیکی فرّخ با کلنل [او را] بگیرد و اعدام کند، تحویل نداد.[1] همه را برای شاهنشاه تعریف

۱- فرّخ در زمان مورد اشاره کارگزار وزارت امور خارجه در مشهد و از هواخواهان پر و پا قرص قیام کلنل محمّدتقی

کردم.

عرض کردم: دیشب رادیوی فارسی [بی‌بی‌سی] گفته است که ارتش و پول شاهنشاه ایران و هلیکوپترهای ایران بلوچهای طاغی را در بلوچستان پاکستان می‌کوبند و این امر بین بلوچها و پاتانها نفرت برانگیخته است. عرض کردم: باید به شدّت به این پدرسوختگی اعتراض کرد. فرمودند: جای تعجّب است. آیا این ممکن است نتیجهٔ توافق اخیر وزیر خارجهٔ انگلیس که به مسکو رفته است باشد؟ عرض کردم: ابداً. اوّلاً که به این زودی نتیجهٔ آن منعکس نمی‌شود. ثانیاً به هیچ وجه انگلیسها چنین میلی ندارند که روسها از راه بلوچستان به خلیج فارس برسند، آن هم دولت محافظه‌کار! این امر غیرممکن است. ولی ممکن است پدرسوختگیهای دیگری بر علیه ایران در این گفتار باشد. فرمودند: از اینکه انگلیسها نمی‌خواهند روسها در این قسمتها پیشرفتی کنند، تردیدی نیست. مگر ندیدی خانم گاندی در مسافرت برژنف به هند هیچ امتیازی مخصوصاً از لحاظ [پایگاه] base نداد؟

...

موضوع دانشگاهها را مدّتی مذاکره فرمودند که این روزها شلوغ و ناراحت است. و هم چنین موضوع دیشب *کیهان* را که عرض کردم: بیچاره مصباح‌زاده در تاریکی است، تقصیری ندارد. مدیر فعلی آن جا هم که دوست آن چنانی نخست‌وزیر است و خودش تعیین کرده و شاهنشاه هم که تأیید فرموده‌اید.[1] مدّتی خندیدیم!

عرض کردم: ارتشبد مین‌باشیان در پاریس مریض و بستری است... فرمودند: فوری از سفارت شرح حال او را بپرس و بگو مخارج بیمارستان را هم ما خواهیم پرداخت. مرد جلفی بود، تنبیه شد، ولی نباید گرسنگی و سختی بکشد. واقعاً شاه مرد بزرگی است. بعد مدّتی به فکر فرو رفتند. فرمودند: فکر نمی‌کنم که [روحیه] qualité جنگی داشت. هیچ نداشت جز قومپز در کردن و پز دادن به این یکی و آن یکی. بعد فرمودند: اصولاً فکر

پسیان بود. استاندار کرمان و در هنگام اشغال ایران در زمان جنگ دوم مدّتی وزیر خواروبار بود.

۱- سردبیر *کیهان* در آن هنگام امیر طاهری بود.

نمی‌کنم بین ژنرالهایی که بر سر کار داریم، آدم جنگی داشته باشیم. اینها همه اهل پز و نمایش هستند. جز شاید خود ازهاری رئیس ستاد که چون اهل تظاهر نیست و مرد جاافتاده‌ایست، ممکن است مرد جنگی باشد، گرچه امتحان نکرده‌ایم. اسامی یک عدّه را هم با دلایل فرمودند که فکر نمی‌کنم چیزی باشند. راجع به ارتشبد خاتم فرمانده نیروی هوایی فرمودند: او هم تا حالا نشان داده که اهل [سازمان‌دهی] organization هست، ولی در موقع جنگ نمی‌دانم چه بکند.

عرض کردم: در جریانات ۱۵ خرداد و اغتشاش تهران و ایران که غلام نخست‌وزیر بود، جز ارتشبد نصیری که آن وقت رئیس شهربانی بود، بقیّه تقریباً دست و پای خود را گم کرده بودند و به این جهت من ناچار شدم نخست‌وزیری را ترک کرده تقریباً تمام روز در شهربانی در ستاد عملیّات باشم که اینها دستپاچه نشوند. فرمودند: من هم در آن موقع ناچار شدم چندین دفعه به شدّت به اویسی که آن وقت فرمانده گارد بود بگویم مجبورید تیراندازی کنید. عرض کردم: از نخست‌وزیر دستور کتبی هم گرفتند و باز هم می‌ترسیدند و دائماً به من می‌گفتند باید دید ریشهٔ این کار کجاست! در صورتی که نظامی هیچ لازم نیست که ریشهٔ کار را جستجو کند. فرمودند: آخر آقایان سیاستمدار هم هستند! عرض کردم: هفتهٔ گذشته، بعد از جلسهٔ کذائی، به شریف امامی فرمودید که شما تصوّر می‌کردید که آمریکاییها می‌خواهند امینی را بر سر کار بیاورند و استعفاء دادید. فرمودند: بلی همین طور بود. عرض کردم: اتّفاقاً در چنین موقعی باید شریف‌امامی یا هر نخست‌وزیری هم این نوع فکر نکند. وگرنه هیچ معنی ندارد که آمریکاییها باعث قتل فقط یک نفر معلّم به نام خانعلی بشوند، بعد یک دولتی استعفاء کند. فرمودند: همین طور است که می‌گویی. بعد خود شاهنشاه فرمودند: در ۱۵ خرداد وضع تو خیلی سخت بود ولی جز شدّت عمل کاری نکردی. عرض کردم: اتّکا به پشتیبانی صد درصد اعلیحضرت همایونی داشتم و دیگر از هیچ چیز نمی‌اندیشیدم و ملاحظه فرمودید که پیشرفت کرد. یعنی طوری که همهٔ جاده‌ها صاف شد. هم نفوذ خان و آخوند و هم نفوذ خارجی را در هم مالیدیم. فرمودند: همین طور است و من فکر می‌کنم که ۱۵ خرداد نقطهٔ عطفی در تاریخ سلطنت من است. خیلی این فرمایش شاهنشاه باعث افتخار من شد.

بعد مرخّص شدم... به دیدن خانم مرحوم فرخ رفته از آن جا به کیش آمدم که کلنگ ساختمان هتل را زمین بزنم و کارهای عمرانی را بازدید کنم.

یکشنبه ۱۸ آذر ۱۳۵۲

دیشب از جزیرهٔ کیش برگشتم که واقعاً هوا مثل بهشت بود و دیروز ظهر در دریا شنا کردم که نه سرد بود و نه گرم. کارهای زیادی برای عمران کیش از جمله برای جنگل‌کاری، ساختن اسکله، [محوطه‌سازی] landscaping، شروع ساختمان هتل و غیره و غیره انجام دادم. دیشب وقتی وارد شدم، خیلی خسته بودم. سر شام نرفتم.

امروز صبح شرفیاب شدم. مقدار زیادی تلگراف خارجی را ملاحظه فرمودند، از جمله تلگراف سفیر شاهنشاه در ژاپن که ژاپنیهای چانه‌زن سابق، هر شرطی را برای هر کاری در ازاء گرفتن نفت قبول می‌کنند و حالا یک میسیون به ریاست معاون نخست‌وزیر شاید آخر دسامبر به ایران خواهد آمد. فرمودند: آن وقت که من نخواهم بود. اطّلاع بده.

از شلوغ بودن دانشگاهها بسیار ناراحت بودند. فرمودند: قطعاً دستور مسکو رسیده که همهٔ دانشگاهها ناراحت شده‌اند به استثناء دانشگاه پهلوی شیراز. سایر دانشگاههای تبریز، مشهد، اصفهان، اهواز، آریامهر تهران و دانشگاه ملّی و پلی‌تکنیک و دانشگاه تهران تمام کم و بیش ناراحت است. عرض کردم: مسلماً یک تحریک خارجی است ولی یک نکته را هم نباید از نظر دور داشت که اگر زمینه آماده نباشد، خارجی کاری نمی‌تواند بکند. عمده این است که من مطمئن هستم [گفت و شنود] dialogue بین دستگاههای اداری دانشگاهها و دانشجویان نیست و این امر در تمام شئون ما صادق است. یعنی مثل این است که دستگاه حاکمهٔ [ما] دستگاه حاکمهٔ یک کشور غالب نسبت به مردم مغلوب بیچاره است و این خیلی حیف است. با این همه کوشش و تلاش خستگی‌ناپذیر شبانه‌روز شاهنشاه و این نتایج بزرگ و درخشان که حاصل شده است، مردم کارها را از خود نمی‌دانند. این یعنی چه؟ فرمودند: درست می‌گویی، من هم این مطلب را احساس می‌کنم و باید فکری برای آن کرد.

تلگراف مجدّدی از خود پرنس فهد عربستان سعودی رسیده بود که باز استدعای

شکار هوبره کرده بود. فرمودند: با امضای من جواب بنویس که بابا جان این قانون است و قانون برای خود من هم غیرقابل تخلف است. چه طور من می‌توانم بگویم مرغی که قانوناً شکار آن قدغن است، شما شکار بکنید؟ بعد فرمودند: ببین کار دنیا حالا به دست چه کسانی افتاده، که پشت آمریکا و ژاپن و اروپا از ترس آنها می‌لرزد! من عرض کردم: شعری از سعدی است که می‌گوید، خداوند:

به نادان آن چنان روزی رساند که صد دانا در آن حیران بماند

قدری خندیدند و فرمودند: هیچ بعید نیست اقدامات سعودیها تمام به دستور کمپانی نفتی نیوجرزی آمریکا باشد که صاحب نفت آنهاست.[1] آمریکا که ضرر فاحش نمی‌کند ولی اقتصاد ژاپن و اروپا، به خصوص، آلمان چنان صدمه دیده و می‌بینند که مطلقاً قابل رقابت با آمریکا نخواهد بود. در صورتی که تاکنون ژاپن و آلمان، آمریکا را کلافه کرده بودند و فشار بر افزایش قیمت ین ژاپن و مارک آلمان از طرف آمریکا هم برای قابل رقابت کردن اجناس آنها بود که به ظاهر به‌عنوان موازنهٔ پولی بین‌المللی و کم کردن فشار بر دلار عنوان شده بود. عرض کردم: منطقاً صحیح است، ولی گمان نمی‌کنم آمریکاییها این قدر [زرنگ] smart باشند. فرمودند: هیچ بعید نیست.... از این صحبتهای جدی... [زیاد] داشتیم....

خواستم موضوعات را عوض کنم، بعد بقیهٔ عرایض و کارها را بکنم. عرض کردم... [چند روز پیش] وقتی برای تشییع جنازهٔ مرحوم سناتور مهدی فرخ به مسجد سپهسالار رفتم، فکر کردم حالا که [به] شمیران می‌آیم و او را هم به مقبرهٔ ظهیرالدوله می‌برند، لااقلّ تا شمیران جنازه را تشییع کنم. یک وقت دیدم [کاروان] cortège متوقّف شد. من با اتوموبیل خودم از خط خارج شدم و جلو آمدم ببینم چه شده. دیدم در عقب آمبولانس حامل جنازه باز شده و جنازهٔ بیچاره فرخ به زمین افتاده است. کسی هم نبود آن را بلند کند. ناچار از عابرین اتوموبیل سوار که به ناچار متوقّف شده‌اند کمک گرفتیم و جنازه را

۱- منظور استاندارد اویل نیوجرزی است که صاحب ۳۰٪ سهم آرامکو بود. بقیهٔ سهام از آنِ شرکتهای تکزاس اویل، استاندارد اویل کالیفرنیا و سوکونی بود.

مجدّداً در آمبولانس گذاشتیم. فرمودند: ای وای بیچاره! و قدری خندیدند. عرض کردم: بیچاره خانواده خیلی ناراحت شدند. من هم که علاقهٔ مفرطی به آن مرحوم داشتم، در وهلهٔ اوّل ناراحت شدم، ولی در همان وقت این شعر به خاطرم رسید:

چون از تن من کند روانم پرواز   این کالبد مرا به دریا انداز

شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند. فرمودند: شعر از کیست؟ عرض کردم: نمی‌دانم، یک وقتی دکتر خانلری برایم خواند.

...

دوشنبه ۱۹ آذر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم.... شاهنشاه فرمودند: در این دانشگاهها چه خبر است؟ خیلی باید اقدامات شدید کرد. روسها جداً وارد عمل شده‌اند. به تمام رؤسای دانشگاهها ابلاغ کن که مسامحه و سهل‌انگاری را نخواهیم بخشید. بعد هم گفته‌ام چک لیست برای درجهٔ فعّالیّت استادان تهیّه شود که مثل نظامیها نمره بگیرند. به باهری بگو به ... وزارت علوم [برود]... و با سرلشگر فیروزمند ترتیب کار را بدهد. عرض کردم: اطاعت می‌شود، ولی باز هم باید عرض کنم که با دانشجویان اصلاً [گفت و شنود] dialogue برقرار نیست. شاید هم با تمام مردم این طور باشد! فرمودند: چه طور؟ عرض کردم: ملاحظه می‌فرمائید برای انتخاب مرحوم سید احمد امامی، سناتور [انتخابی] تبریز،[1] پارسال حزب ایران نوین ۲۱۴ هزار رأی به صندوقها ریخت. امسال برای انتخابات جانشین او که امر فرمودند انتخابات [بین اکثریّت و اقلّیّت] آزاد باشد و کارتها شناسائی شود، این حزب بیش از ۳۴ هزار کارت نتوانسته است بگیرد و حزب مردم فقط با سر و صدا در حدود ۲۰,۰۰۰ رأی داشته است. اوّلاً عظمت تقلّب را ملاحظه بفرمائید و ثانیاً عصبانیّت مردم را که با آن که حزب مردم هیچ فعّالیّتی نداشته، به این صورت از کار درآمده [است]. پس بلاشک مردم

۱- دکتر سید احمد امامی، فرزند سیدکاظم امامی (امام جمعهٔ تبریز)، متخصص بیماریهای پوست، از دوستان نزدیک دکتر منوچهر اقبال بود. مجلّه‌ای به نام *تندرست* منتشر می‌کرد.

از وضع موجود راضی نیستند و برعکس ما با دروغهای ساختگی رضایت آنها را به صور مختلف می‌خواهیم نشان بدهیم. مثلاً سال گذشته ۲۱۴ هزار رأی! از کجا؟ برای چه؟ این تقلّبات برای چه؟ چه فایده دارد؟ فرمودند: صحیح است. خدا به شاه عمر بدهد که اجازهٔ حرف زدن به انسان می‌دهد.

...

سه‌شنبه ۲۰ آذر ۱۳۵۲

امروز دو سفیر بلژیک و اتیوپی اعتبارنامه تقدیم کردند. شرفیابی کوتاه بود. فقط درمورد مسافرت به کنیا و سودان و سنگال، عرض کردم: هرچه می‌کنم درمورد سودان دل چرکین هستم. پدرسوخته قذّافی دیوانه در لیبی نشسته، پول هم دارد، سپتامبر سیاه هم که آن جا همه جور دست باز است.[۱] چه لزومی دارد شاهنشاه به سودان تشریف ببرید؟ فکری کرده، فرمودند: راست می‌گویی. باید به آنها خبر بدهی که ما علاقه داشتیم که بیاییم و شما را تقویت کنیم، ولی به علّت امنیّتی نمی‌شود. عرض کردم: و اگر اجازه فرمایید یک آدم موجّهی بفرستیم. فرمودند: فکر کن، عیبی ندارد. عرض کردم: دیشب هم با سفیر انگلیس صحبت می‌کردم، هیچ نوع اطمینانی نمی‌توانند بدهند، در صورتی که در مسألهٔ امنیّت کنیا تقریباً اطمینان می‌دهند.

... قبل از مرخّص شدن شاهنشاه فرمودند: درمورد دانشگاهها چه کردی؟ عرض کردم: اوامر را به همه جا ابلاغ کردم. شاهنشاه از این حیث خیلی ناراحتی دارند، نمی‌دانم چرا؟ البتّه مهمّ است ولی نه به این اندازه. شاید گزارشاتی می‌رسد که من بی‌خبرم.

بعد سفیر بلغارستان را پذیرفتم. درمورد خرید نفت و توسعهٔ بازرگانی بین دو کشور خیلی التماس دعا داشت. خرید نفت را خیلی اصرار می‌ورزید که به قیمت پایین به ما بدهید، چون ما به شما گوشت و پنیر به قیمت نازل می‌دهیم (دو هزار تن پنیر و مقداری

۱- در سپتامبر ۱۹۷۰ به دنبال زد و خوردی خونین، ارتش اردن عوامل مسلّح تندروی فلسطینی مستقر در آن کشور را سرکوب کرد. مخالفان ملک حسین این ماه را سپتامبر سیاه نامیدند و یک گروه تازهٔ فلسطینی این نام را بر خود نهاد و دست به عملیّات تروریستی چشمگیری زد.

گوشت). البتّه نفت زیادی نمی‌برند (در حدود ۶ ملیون دلار) ولی خیلی سعی دارند که این روابط را با ما نگاهدارند و ارزان هم بخرند در صورتی که ما نفت را به مزایده فروختیم و بشکه[ای] تا حدّاکثر ۱۶ دلار خریدار پیدا شده [است]. یاللعجب! سابق [قیمت اعلام‌شده] posted price با هزار ناز و غمزهٔ کمپانیها ۱/۶ دلار بود. البتّه قیمت آن مقدارِ مهمّی که به‌کنسرسیوم سابق می‌دهیم، از روی این مزایده تعیین خواهد شد. هنگامهٔ عجیبی است. فشار پول، کشور ما را له خواهد کرد! انشاءالله.

...

سر شب سفیر سابق اسرائیل به دیدنم آمد. شرح مفصّلی از جنگ می‌داد که چه غفلتهایی از طرف خود اسرائیلیها شده [است]. از جمله اینکه در خطّ بارلو که اسرائیلیها غیرنفوذ می‌پنداشتند، سیستم حریق وجود داشت که سرتاسر کانال سوئز را با یک نوع مادّهٔ احتراقی خیلی شدید بپوشانند و آتش بزنند که هیچ جنبنده‌ای نتواند از آن بگذرد. به این جهت وسایل دفاع معمولی را در آن جا خیلی کم کرده بودند و متأسّفانه هنگام حمله، این سیستم کار نکرد! علّت معلوم نیست. از موشکهای SAM-6 متحرّک شوروی دل پر خونی داشت که بی‌امان هواپیماهای اسرائیل را سرنگون می‌کرد ولی البتّه اگر هواپیمای خودی هم در آن جا بود، چون سیستم آن فقط در جستجوی حرارت است آن را هم خود به خود سرنگون می‌کرد! ولی از آمریکاییها هم، ضمن تشکّر از ارسال فوری اسلحه، دل پری داشت که اگر می‌گذاشتند پس از آن که ما خود را جمع و جور کردیم و از کانال گذشتیم و ارتش سوّم مصر را در محاصره انداختیم، می‌توانستیم آن ارتش و ارتش دوم را در شرق کانال مضمحل کنیم و به دو کیلومتری قاهره برسیم. ولی فشار آمریکاییها بر ما مانع این کار شد. بعد هم می‌گفت بعد از جنگ، آمریکاییها ۲۰ هزار تن اسلحه و مهمّات به ما داده‌اند و روسها یک ملیون تن به اعراب داده‌اند. می‌گفت ما هشتصد تا تانک از دست دادیم و همین اندازه از سوریه تانک گرفتیم. مصریها ۱۸۰۰ تانک از دست دادند ولی بلافاصله روسها ۲۰۰۰ تانک دیگر به آنها دادند.

چنان که الان سوریه به اندازهٔ قبل از جنگ تانک دارد و مصر هم بیش از قبل از جنگ، یعنی در حدود ۵۰۰۰ عدد. به هر صورت بازی عجیبی است. بازی‌ای که دنیا را دگرگون

ساخته است و اسلحهٔ نفت وارد کارزار شده، دنیا دچار بحران انرژی گردیده است.

چهارشنبه ۲۱ آذر ۱۳۵۲

صبح رژهٔ ارتش به مناسبت روز نجات آذربایجان بود. خیلی عالی و باشکوه بود. منجمله یک صد و پنجاه هواپیمای فانتوم رژه رفت و تانکهای چیفتن خودنمایی غرورآمیزی می‌کردند. هم‌چنین انواع موشکها جلب نظر می‌کرد. در آن جا صحبتهای مهمّی نشد. تمام صحبتها روی فروش نفت و قیمت آن بود که بشکه[ای] حدّاکثر ۱۷/۳۴ دلار فروش رفت و واقعاً عجیب است. بنابراین نیمهٔ اوّل سال ۱۹۷۴ از مقدار ۱/۴[1] نفتی که از کلّ نفت استخراجی در اختیار داریم و تعهّد فروش به‌کنسرسیوم نداریم، در این شش ماهه ۱۵۰۰ ملیون دلار عاید می‌شود. صحبت از این بود که با این پولها چه کار باید کرد. ثلث بودجه تنظیمی سال آینده اضافه داریم و بالاخره خلاصه اینکه باید پول را در خارج [سرمایه‌گذاری]... کنیم وگرنه در داخل باعث [تورّم]... می‌شود. بعد شاهنشاه به من فرمودند: روز مناسبی است که سفیر شوروی را که وقت خواسته ببینم! بگو عصری بیاید (آخر شورویها... باعث [خودمختاری]... آذربایجان بودند).

عصری سفیر آمریکا را پذیرفتم و ترتیب تحویل نفت به‌کشتیهای آنها را تا آخر ژانویه دادم. راجع به [امنیّت] security شاهنشاه در سفر آفریقا با سفیر آمریکا صحبت کردم. گفت گمان نمی‌کنم از دست ما زیاد کاری ساخته باشد و به هر صورت از سودان زیاد ناراحت هستیم. گفتم به آن جا تشریف نمی‌برند. بعد گفت، شاهنشاه پیغام فرموده بودند که پادشاه یونان می‌خواهد به آن جا برگردد و پادشاه محبوبیّت زیادی در آن جا دارد و قبل از آن که (ظرف ده روز) قانون اساسی تنظیم شود، باید تکلیف پادشاه روشن شود. [گفت] باید به عرض برسانم که اوّلاً پادشاه نمی‌تواند برگردد، چون کودتاچیان به خصوص ژنرال [ژوانیدس] Joannides رئیس شهربانی که مغز کودتاست به‌کلّی مخالف مراجعت شاه است. ثانیاً ایشان آن قدر که ادّعا می‌کند در آن جا محبوبیّت ندارد.

۱- [پیداست که منظور یک چهارم است، نه یک و چهار دهم. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

ثالثاً قانون اساسی به این زودی تنظیم نمی‌شود. من گفتم ممکن است شما به علّت قول و قرارهایی که با کودتاچیان دارید، نمی‌خواهید شاه برگردد، ولی به هر حال بودن یک [نهاد] institution ثابت بهتر از کودتابازی است. نتوانست جوابی بدهد. (با آن که خودم به این پسره اعتقادی ندارم. یک playboy بیشتر نیست. ولی به هر حال از اراده و میل اربابم باید دفاع کنم).

...

پنجشنبه ۲۲ آذر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. مذاکرات دیشب با سفیر آمریکا [هلمز] را عرض کردم. فرمودند: به او بگو ما برای آینده لازم دانستیم این مطلب را بگوییم که برگشتن شاه بهتر از برنگشتن اوست و کودتابازی خیلی هم در این کشورها پیشرفت ندارد. در حقیقت رفع تکلیف از خود کردیم. شما خود دانید، ولی بعداً پشیمان خواهید شد. عرض کردم: تعجّب است چرا آمریکاییها این قدر مخالفت می‌کنند. فرمودند: می‌ترسند شاه که برگردد کار به دست [سیاست‌پیشگان] politicians بیفتد و حکومتهای ضعیف روی کار بیایند. هنوز تکلیف مدیترانه و خاورمیانه روشن نیست. این جا هم یک نقطه ضعفی در سیاست آمریکا می‌شود. به این جهت مخالفت می‌کنند. عرض کردم: اگر به شاه اطمینان بود، شاهنشاه می‌توانستید وساطت بفرمایید. فرمودند: چنین اطمینانی واقعاً خودم هم ندارم که بتواند با قدرت حکومت کند. از وضع برف دیشب که ۲۷ سانتیمتر است کاملاً راضی هستند ولی در جنوب باران نیامده، ناراحتی دارند.

...

... عصری هم ملاقاتهای زیاد در منزل داشتم، منجمله [محمّد] سام وزیر کشور را پذیرفتم[۱] که نخست‌وزیر می‌خواهد او را برکنار کند، چون در انتخابات فرعی وکیل گرگان و سناتور آذربایجان بی‌طرفی کامل حفظ کرده و به حزب ایران نوین اعتنایی نکرده است.

۱- سابقهٔ خدمت او در وزارت آموزش و پرورش بود. مدّتی قائم‌مقام این وزارت‌خانه و سپس استاندار، وزیر اطّلاعات و وزیر کشور شد.

...

از اخبار مهمّ جهان مسافرتهای پی در پی بوتو، نخست‌وزیر پاکستان، به شیخ‌نشینها و کویت و ممالک عربی است که شاید پولی برای خرید اسلحه به دست بیاورد و ضمناً سیاست مستقلّ خود را هم به رخ بکشد که خیلی محتاج ایران نیست....

جمعه ۲۳ آذر ۱۳۵۲

با آن که هوا به شدّت سرد بود، صبح ساعت ۹ سواری رفتم و دو ساعتی اسب تاختم. خیلی خوب بود. شکار زیادی دیدم، در دره رزک و هم‌چنین در بیابان فرح‌آباد.

به عجله برگشتم و ساعت $11\frac{1}{2}$ شرفیاب شدم که کارهای عقب‌افتاده را در سلمانی به عرض برسانم. وقتی تشریف آوردند. فرمودند: حالا که خانم [ایملدا] مارکوس، زن رئیس جمهور فیلیپین شرفیاب بود (دیشب آمده و از تهران می‌گذرد، استدعای شرفیابی کرده)، چه التماس‌ها برای معاملهٔ نفت می‌کرد که حتّی ما حاضریم در قبال قیمت نفت، زمین پنجاه ساله در فیلیپین به اختیار ایران بگذاریم، برای برنج‌کاری یا گلّه‌داری و یا سیمان که حالا در دنیا کمیاب است، فوری دو ملیون تن بدهیم. به شوخی عرض کردم: چون زن خوشگلی است، اگر این پیشنهادات را هم نمی‌داد، تقاضاهای او قابل رسیدگی بود. فرمودند: سنّش دارد بالا می‌رود!

... شاهنشاه فرمودند: وضع جعفر بهبهانی، پسر آیت‌اللّه بهبهانی، را تحقیق کن که چه گونه می‌گذرد، و این پیرمرد بهبهانی چرا آخر عمری با ما مخالفت کرد، حال آن که همیشه موافق ما بود.

...

شنبه ۲۴ آذر ۱۳۵۲

صبح... درست چند دقیقه قبل از تشریف‌فرمایی شاهنشاه به کاخ جهان‌نما رسیدم و فوری احضار شدم. عرض کردم: رادیو مسکو به ما ایراد کرده است که چرا گفته‌ایم ما در استخراج نفت خودمان تقلیل نخواهیم داد و چرا گفته‌ایم که نفت نباید از طرف اعراب کم

بشود و آیا این مسأله برخلاف دوستی ما و اعراب نیست؟ بعد هم رادیو مسکو باز هم قرارداد ۱۹۲۱ را به رخ ماکشیده و تفسیر کرده است، برای چه؟ فرمودند: در قسمت اوّل، سفیر شوروی که پریروز پیش من آمد، هم صحبت می‌کرد. من گفتم ممکن است بر خلاف میل ظاهری اعراب گفته باشیم، ولی دلشان با ماست و سفیر خندید. امّا شما جواب آنها را، بدون آن که حمله کرده باشید، بدهید....

راجع به دانشگاهها فرمودند: واقعاً هیچ دلسوزی در کشور ما نیست. چرا اینها [گفت و شنود] با بچه‌ها برقرار نمی‌کنند؟ فرمودند: اصولاً همهٔ کارها را برای ادای تکلیف انجام می‌دهیم، نه انجام وظیفهٔ ملّی و اخلاقی. حتّی در نظامیان هم همین طور است و من از این حیث نگران هستم که وضع این کشور چه خواهد شد؟ من عرض کردم که به هر حال مسئولیّت این امر هم با شاهنشاه است که همه کار برای این مردم و این کشور فرموده‌اید و این کار فوق‌العادّه ظریفی است که با تحکّم هم نمی‌شود. خیلی جهات باید رعایت گردد. فرمودند: به هر حال باید بشود و باید در این خصوص به تفصیل صحبت بکنیم.

...

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله کمیسیون مربوط به [امنیّت] شاهنشاه در مسافرت سویس و سنگال و کنیا، که خیلی مسائل را با دقّت رسیدگی کردم.

بعد دکتر فلّاح را پذیرفتم که از شرفیابی برگشته بود. می‌گفت به شاهنشاه عرض کردم که به هر صورت نفتی را که ما به این قیمتهای گزاف فروخته‌ایم، فقط ۷٪ کلّ استخراج و فروش ماست. بقیّه را به این قیمت نمی‌توانیم به فروش برسانیم. یعنی در حقیقت دنیا این قدر پول ندارد که بدهد. چون بقیّه را به کنسرسیوم سابق می‌دهیم که قیمت آن از روی این فروشها تعیین می‌شود و به هر حال حالا بیش از چهار دلار نیست. یعنی [قیمت اعلام شده] سابق که ۱/۶ دلار بود، حالا ۴ دلار شده است. برای اینکه باز شاهنشاه [رهبری] دنیا را داشته باشند، راه منطقی این است که بگوییم ما نفت را به دنیا به قیمتی خواهیم فروخت که آنها سایر سوختها را بتوانند به نسبت آن قیمت فراهم کنند. به نظر من هم مسأله درست است، به خصوص که واقعاً دنیا این همه پول ندارد و بعد هم این کار را به افلاس و انفلاسیون هر دو منجر می‌شود. افلاس غرب و انفلاسیون شرق! ولی به هر

حال قابل مطالعه است. شاهنشاه [به فلّاح] امر فرمودند برود در انگلستان و فرانسه و آمریکا، در این زمینه مطالعه و مذاکره کند و روز ۲۱ دسامبر در اوپک اظهاراتی در این زمینه خواهند فرمود.

بعد از ظهر به استقبال شهبانو رفتم که از بهکدهٔ جذامیان خراسان مراجعت فرمودند. خوشحال بودند. سر شام رفتم، مطلب مهمّی نبود. فرمودند: صبح اسکی می‌روم، شرفیابیها بعد از ظهر باشد.

...

یکشنبه ۲۵ آذر ۱۳۵۲

صبح شاهنشاه اسکی تشریف بردند. به این جهت شرفیاب نشدم. سر راه پیش دوست اسبق خودم که یک خانم انگلیسی است رفتم و یک قهوه با او خوردم. چون زیاد گله کرده بود که مدّتهاست او را ندیده‌ام. چه باید کرد؟ noblesse oblige.

بعد به دفتر رفتم. یک ساعت و نیم با دکتر [هوشنگ] نهاوندی راجع به وضع دانشگاهها و تبلیغات در آن جا گفتگو کردم، به خصوص راجع به دانشگاه تهران. ما هر دو عقیده داشتیم که این باید یک قسمت از برنامهٔ کلّی کشور باشد. قرار شد من به عرض برسانم، بعد هم خودش شرفیاب شود.

بعد چند نفر ملاقاتی داشتم و سفیر لبنان را پذیرفتم. وزارت امور خارجه از او گله‌مند است که در یادداشتی که عربها (سفرای عرب) به ما دادند که دفتر تجارتی اسرائیل را ببندیم، او زیاد آتش بیاری می‌کرده است و خاطر شاهانه از این بابت مکدر است، به خصوص که از یک فامیل محترم شیعهٔ لبنان می‌باشد. خواسته بود از من دعوت کند، رد کرده بودم. متوجّه شد و آمده بود که رفع شبهه کند. خانوادهٔ او خلیل‌الخلیل است.

بعدازظهر شرفیاب شدم... کارهای زیادی به عرض رساندم. منجمله جواب رادیو مسکو را که گفته بود رویّهٔ دولت ایران در قبال نفت برخلاف رویّهٔ دوستی با اعراب است. باز شاهنشاه اصلاحاتی فرمودند... هم چنین در خصوص اعلامیهٔ حزب توده در بغداد،

فرمودند: تمام آن را در روزنامه‌ها درج کنند و بعد دربارهٔ آن تفسیر بنویسند.[۱]

نامه‌ای از سفیر انگلیس رسیده بود. فرمودند: چه جواب بدهم.[۲] ...

آخرین بررسیهای [مربوط به] سفر شاهانه را عرض کردم. عرض کردم: اجازه فرمایید قیمت تابلویی که از انگلیس به هفتاد هزار لیره خریدیم، از دولت بگیریم. فرمودند: در سعدآباد می‌گذارید، ملک شخصی من است، چه طور پولش را دولت بدهد؟ عرض کردم: متعلّق به دولت باشد. تابلوهای دیگری هم متعلّق به دولت در سعدآباد گذاشته‌ایم. فرمودند: پس جزء [فهرست] inventaire بیوتات بیاید، مثل اثاثیهٔ کاخ گلستان. عرض کردم: اطاعت می‌شود. واقعاً شاه دقّت عجیبی در این امور می‌فرمایند.

...

در این ضمن شیروانی کاخ جهان‌نما صدای عجیبی کرد. خوشبختانه نه شاهنشاه و نه من وحشت زیادی نکردیم، ولی باعث تعجّب شد. بعد صدای پای کبوترها را شنیدیم و قرقر آنها را! فرمودند: مگر سوراخهای شیروانی را نگرفته‌اید؟ عرض کردم: لابد سوراخ دیگری پیدا کرده‌اند! شاهنشاه که قدری عصبانی شده بودند، از این حرف من خنده‌شان گرفت.

...

دوشنبه ۲۶ آذر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم: دو سه دقیقه قبل از شرفیابی، رئیس دانشگاه تهران تلفن کرد که یک عدّهٔ دویست نفری از پلی‌تکنیک راه افتاده، به طرف دانشگاه آریامهر می‌روند و شعارهای بد می‌دهند و کسی هم معترض نیست. خواستم به رئیس شهربانی تلفن کنم، احضار فرمودید. شاهنشاه خودشان تلفن فرمودند. رئیس شهربانی خبر نداشت! متغیّر شدند. بعد از چند دقیقه تلفن کرد که خبر مهمّی نبود، متفرّقشان کردیم!

۱- حزب توده در اعلامیهٔ خود «... دستگاه مرتجع حکومت ایران...» را متّهم کرده بود که «... به انواع تحریکات و عملیّات تجاوزکارانه بر ضد جنبش آزادی‌خواهی اعراب دست زده و با امپریالیسم صهیونیسم توطئه کرده است.

۲- رونوشت نامه‌های مورد اشاره در صفحه‌های پس از پایان این یادداشت آمده است.

البتّه مطلب مهمّی نبود، ولی من گاهی از این بی‌خبری با این همه وسایل و ارتباطات در حیرتم و در تزلزل. شاهنشاه هم که به مسافرت تشریف می‌برند، آن هم نزدیک به دو ماه. حرف ما را هم که قبول نمی‌فرمایند که تشریف نبرند. نمی‌دانم چه کنم؟ والاحضرت اشرف عرض کرده بودند که بوتو نخست‌وزیر پاکستان دعوتم کرده که به آن جا بروم، ولی مطلب مهمّ او گرفتن نفت است. آیا شاهنشاه نفت به قیمت ارزان مرحمت خواهند فرمود، تا در این صورت دعوت را قبول کنم؟ فرمودند: ابداً نخواهم داد. آقای بوتو هم حالا اسم خلیج فارس را خلیج تنها می‌گویند! بروند از دوستان عرب خودشان [نفت] بگیرند، به ما چه کار دارند؟ ([بوتو] به جای «خلیج فارس» فقط «خلیج» گفته بود. واقعاً شاهنشاه تعصّب خاص نسبت به ایران دارند، خدا عمرش بدهد).

در این ضمن وزیر دارایی تلفن عرض کرد که تکلیف جریان جلسهٔ اوپک روز شنبه چیست؟ فرمودند: من فکرهای مهمّی کرده‌ام و البتّه نسبت به اروپا [مساعدت] favour خواهم کرد. نظر شاهنشاه بر تثبیت قیمت به نسبت قیمت تمام‌شدهٔ سوخت [های مشابه] است. چه سوخت از زغال سنگ و چه منابع دیگر، که البتّه قابل احتساب آن، همان زغال سنگ است و بعد هم قیمت که تعیین شد اروپا نسیه خواهد خرید. این کلیّات افکار شاهنشاه است تا ببینیم چه خواهد شد.

...

امشب قرار بود نخست‌وزیر مغرب به ایران بیاید. هواپیمای پان‌آمریکن را در فرودگاه رم، گریلاهای عرب آتش زدند، همراهانش را کشتند، خودش نیامد. واقعاً این اعراب با این اعمال و سختگیریهایی که در خصوص نفت می‌کنند، در دنیا نفرت عجیبی بر علیه خود برانگیخته‌اند.

امروز بعد از ظهر... ملاقاتهای زیادی داشتم. منجمله مصاحبه با یک فرانسوی که می‌خواهد بیوگرافی شاهنشاه را بنویسد. دو ساعت و نیم حرف زدم! از یک طرف باید جواب سؤالات فرانسوی را بدهم و از طرفی سعی کنم مهملی نگویم که بعدها ارباب عزیز ایراد بگیرند. کار بسیار بسیار مشکلی است.

British Embassy
Tehran

15 December, 1973.

His Excellency
Mr Amir Asadollah Alam,
Minister of Court.

Your Excellency

I have just read the feature article in KAYHAN INTERNATIONAL of 15 December, entitled "Factors of Destiny". I think you may share my view that this is one of the most unfortunate pieces of journalism touching on relations between our two countries to appear in an Iranian newspaper. The insinuations about British instigation of recent plots against His Imperial Majesty are disgraceful. I am particularly disappointed that, at a time when His Imperial Majesty's and Her Majesty's Government have come to value most highly their close relations, there should be those who see fit to make vicious allegations, which can only jeopardise what we are all working for. I recall that on 22 October the same newspaper declared, in disowning a slanderous letter against Britain, that its policy was to regard the British as Iran's allies and friends. I find it hard to understand what has induced those responsible now to adopt a policy contrary to that declaration.

I have not reported to London on these series of articles in the Persian and English language editions, with their strong bias against Britain, as I am hoping that there will be some early explanation and redress.

I avail myself of this opportunity to renew to Your Excellency the assurances of my highest consideration.

Peter E. Ramsbotham

(Peter Ramsbotham)
H M Ambassador

LE MINISTRE DE LA COUR

17th December, 1973.

Your Excellency,

I thank you for your letter of 15th December, 1973.

Obviously we regret very much the article in Kayhan International of 15th December to which you have referred. But, I am bound to say that Kayhan's links with the Government of Iran are certainly less than those between the B.B.C. and the British Government.

Your Excellency no doubt recalls that in the course of a friendly talk we had together a few days ago, I mentioned to you that Mr. Bierman's report on Pakistan's affairs and his obvious belief that the money of His Imperial Majesty The Shahanshah of Iran is spent there to crush the Pakistani rebels can be much more of a concern than an article that appears in a newspaper.

Both these matters are a source of regret but you will agree that what the B.B.C., which may almost be considered as a government organization, reports can make a greater impact in general.

I avail myself of this opportunity to renew to Your Excellency the assurances of my highest consideration.

Assadollah Alam
Minister of the Imperial Court.

His Excellency
The Honourable Sir Peter Ramsbotham, K.C.M.G.,
Her Britannic Majesty's Ambassador,
Tehran.

آخرین ملاقاتم ساعت ۸ بعد از ظهر با سفیر رومانی بود که از طرف چائوشسکو، رئیس جمهور رومانی، پیامی برای اعلیحضرت همایونی آورده بود که نفت می‌خواهد. ما تا حالا سالیانه دو ملیون تن نفت به چائوشسکو می‌دادیم، برای اینکه در قبال روسها قد علم کرده است او را تقویت کنیم. حالا که قیمت بالا رفته، این کار خیلی بر ضرر ماست. بالاخره متقاعد شد که انتظار قیمت کم نمی‌تواند داشته باشد، چون یوگسلاوی به همان قیمت ۱۷ دلار بشکه قبول کرده است! ولی ترس او این است که سال آینده دو ملیون تن ندهیم. گفتم چون شاهنشاه به چائوشسکو احترام دارند، فکر می‌کنم فکری به حال شما خواهند کرد. خوشحال از پیش من رفت.

بعد مهمان وزیر خارجه بودم. آن جا چند نفر سفرای خارجی بودند. مطلب مهمّی پیش نیامد چون تمام صحبت بر سر ربوده شدن هواپیما بود و کشته شدن بدبختها مسافرین و گروگانها که هر بیست دقیقه یک گروگان را می‌کشتند و از هواپیما به بیرون می‌اندازند.[1]

مجموعاً حساب کرده‌ام امروز بیش از ۱۶ ساعت کار کرده‌ام. اگر به این کار با این کمیّت، کیفیّت آن را هم علاوه کنم، واقعاً جانکاه می‌شود. مثلاً وقتی من شرفیاب حضور شاهنشاه هستم، که معمولاً بین ۳/۴ ساعت تا دو ساعت به طول می‌انجامد، چه اندازه باید مواظب نکات مختلف باشم. چه بگویم که تعبیر نامناسب نشود و چه بگویم که قبول افتد! اگر شاهنشاه از صحبتهای جاری یکنواخت [خسته می‌شدند] آن وقت صحبت خوش به میان بگذارم و بعد از آن باز آن کارهائی که واقعاً باید انجام پذیرد، به عرض برسانم و تازه آن را چه جور به عرض برسانم. من باب مثال خانم مرحوم سپهبد رزم‌آرا نخست‌وزیر اسبق تقاضا کرده بود که اتوموبیلی برای خودش از طریق دربار بدون تشریفات گمرکی وارد کند. پریروز به عرض رساندم، رد فرمودند. دو روز صبر کردم و امروز به این صورت به عرض رساندم که اتوموبیل خانم مرحوم رزم‌آرا را پریروز اجازه مرحمت نفرمودید. صحیح هم بود، معنی ندارد که ایشان اتوموبیل برای خودش بیاورد و از

۱- [این جا هم مثل بقیه یادداشت‌ها، متن اصلی عیناً و بدون کم و زیاد آورده شده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

معافیّت گمرکی دربار استفاده کند. حال اگر اراده مبارک تعلّق بگیرد، اتومبیل برای دربار بیاید، بعد شاهنشاه به او ببخشد.[۱] یک بخشش شاهانه خواهد بود گو اینکه اصل پول اتومبیل را خود او می‌دهد. فرمودند: این عیبی ندارد! به هر صورت کار انجام گرفت ولی طریق و نحوه عرض آن تفاوت کرد. اوّلاً اصل امر شاهنشاه را منطبق بر منطق و دلیل و عقل صحیح دانستم، و بعد حسّ بخشندگی شاهنشاه را تحریک کردم و کار درست شد! منظورم این است که برای هر مطلبی که عرض می‌کنم، باید مقداری زیاد آمادگی داشته باشم و قبلاً طرز به عرض رساندن آنرا فکر کرده باشم و این کار واقعاً خسته‌کننده است و شب و روز باید در فکر بود، وگرنه با اشکال زیاد برابر می‌شود. منتها در این جا دو نکتهٔ اساسی وجود دارد که کار را تا اندازه[ای] آسان می‌کند: یکی این است که شاه واقعاً ملکوتی صفات و یک انسان واقعی است. این اندازه‌ها [غرور] vanity و خودخواهی لازمهٔ هر انسانی است. به خصوص که یک حاکم قادر مطلق‌العنان باشد. دیگر اینکه من با خدای خود عهد کرده‌ام که مطالبی که به عرض می‌رسانم، خالی از غرض شخصی و صرفاً در راه منافع شاهنشاه عزیزم و کشورم باشد. بر فرض شاهنشاه نپسندیدند، من پیش خودم خجل نیستم. ولی به هر حال سعی می‌کنم که همین مطالب را هم در قالب شاه‌پسند(!) به عرض برسانم.

سه‌شنبه ۲۷ آذر ۱۳۵۲

صبح... شرفیاب شدم... عرض کردم: راجع به [امنیّت] مسافرت شاهنشاه به کنیا، امروز انگلیسها اطمینان دادند، ولی من راجع به سویس ناراحت هستم. فرمودند: بیخود! قدری راجع به پیش آمد دیشب و به علاوه وضع مراکش صحبت فرمودند که به هر صورت وضع مراکش خراب است و به پادشاه امیدی نیست. از یک طرف خون خود را نثار راه اهداف اعراب می‌کند و از طرفی با یک کشتی که سیصدهزار دلار اجاره کرده و هفت دختر کره‌ای خوشگل، بین طنجه و الجزایر برای سه روز مسافرت می‌کند. این یعنی چه؟

...

۱- [این جا هم مثل بقیه یادداشت‌ها، متن اصلی عیناً و بدون کم و زیاد آورده شده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

یک مسألهٔ مملکتی را عرض کردم که سال دیگر بذر چغندر در کشور نداریم. فرمودند: چرا؟ عرض کردم: نمی‌دانم. همین قدر می‌دانم که بلژیکیها برای کارخانجات امام رضا تمام بذر خود را از بلژیک آوردند و به من گفتند که چون در ایران بذر نخواهد بود، ما این کار را کردیم و تازه ایران اگر بخواهد بذر از خارج وارد کند، موفّق نخواهد شد. چون هر کشوری به اندازهٔ مایحتاج سال خودش بذر تولید می‌کند، چون بذر دو ساله از بین می‌رود و قابل استفاده نیست. شاهنشاه خیلی عصبانی شدند. فرمودند: فوری وسیلهٔ بازرسی شاهنشاهی تحقیقات عمیق در این باره بکنید و گزارش بدهید.

... بعد از ظهر تمام ملاقات و کار کردم. منجمله سرلشگر ضرغامی رئیس ستاد اعلیحضرت فقید را که مرد بسیار منزّه و پاکی است و حالا از فقر و تنگدستی شکایت داشت، پذیرفتم و قرار شد وضع ایشان را به عرض برسانم. گو اینکه خیلی علوّ طبع دارد.

...

چهارشنبه ۲۸ آذر ۱۳۵۲

صبح قرار بود شاهنشاه و شهبانو ساعت $۱۰\frac{۱}{۲}$ صبح به پرورشگاه کودکان معلول تشریف ببرند. من فکر می‌کردم لااقلّ تا ساعت ۱۰ آزادی دارم. ساعت ۸ پیشخدمت مخصوص تلفن کرد ساعت $۹\frac{۱}{۲}$ شرفیاب شوم و عرایضم را قبلاً به عرض برسانم. به این جهت سر صبحانه شاهنشاه رفتم، البتّه صبحانه تمام شده بود، مشغول مطالعهٔ جرائد داخلی و خارجی بودند.... مذاکره دیروز با سفیر انگلیس را عرض کردم که به هر حال از وصول نامهٔ فحش‌آمیز من گله می‌کرد و من به او گفتم که وقتی شما [بی‌بی‌سی] را که تقریباً یک مؤسّسهٔ دولتی است، نتوانید کنترل کنید، چه طور ما می‌توانیم روزنامهٔ *کیهان* را کنترل کنیم؟ شاهنشاه خندیدند. فرمودند: به هر حال خوب نامه‌ای بود عرض کردم: سفیر فرانسه را عصری خواسته‌ام که در خصوص مسافرت اعلیحضرت همایونی به سنگال صحبت کنم که از پلیس مخفی فرانسه به ما کمک کنند. فرمودند: عیبی ندارد. عرض کردم: سفیر سودان را هم که در قطر بود، خواستم که فردا به او بگویم که شاهنشاه تشریف نخواهند برد. فرمودند: همان چند روز پیش دستور دادم، خیلی بانزاکت و tact

بگو... نیم ساعتی صحبت کردیم... در این ضمن علیاحضرت تشریف آوردند... عرض کردم: سویسیها قبول کردند که مثل سال گذشته به ما پلیس بدهند و اینکه گفته بودند به علّت بازیهای المپیک ما پلیس نخواهیم داشت که در اختیار شما بگذاریم، منتفی شد. فرمودند: چه کار کردید که قبول کردند؟ عرض کردم: اوّلاً توپ زدم. مخصوصاً با قضیّهٔ دیروز فرودگاه رم، خوب گرفت. ثانیاً گفتم مخارج پلیسها را از هر کانتون که بیاورید ما قبول می‌کنیم بپردازیم. شاهنشاه خندیدند ولی شهبانو هیچ نفرمودند. بیچاره این دختر جوان حقّ دارد از من بدش بیاید. هیچ گله[ای] از ایشان ندارم.

...

بعد... مرخّص شدم... به دفتر آمدم، به کارهای جاری رسیدم. منجمله رئیس بازرسی شاهنشاهی، سپهبد فردوست، را دیدم که راجع به مسألهٔ کمبود چغندر برود رسیدگی کند. دختر خانم فرانسوی که بیوگرافی شاهنشاه را می‌نویسد، پذیرفتم. یک ساعت با او صحبت کردم. خوشبختانه خوشگل است.

...

پنجشنبه ۲۹ آذر ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم... دیدم شاهنشاه پروندهٔ قطوری را به دقّت می‌خوانند و علامت می‌گذارند. معلوم شد صورت پروندهٔ بچه‌های بنیاد پهلوی است که در دانشگاههای داخل و خارج درس می‌خوانند که البتّه فعلاً عدّهٔ آنها خیلی زیاد شده و سالیانه بیش از دویست‌هزار لیره بورس می‌دهیم. عرض کردم: شاهنشاه وقتتان را دیگر به این کارها نباید بدهید. فرمودند: علاقه دارم! عرض کردم: شما الان لیدر دنیایی هستید، مدّتها صدای فقرا را به گوش اغنیا رساندید که این وضع دنیا نمی‌شود که اغنیا هر چه خواستند قیمت [کالاهای] ساخته شده خودشان را به فقرا تحمیل کنند، حالا هم که کشورهای عقب‌افتاده می‌خواهند تعدّی بکنند، شاهنشاه با کمال شجاعت جلوی این کار را می‌گیرید، چنان که همین حالا تلویزیون NBC آمریکا ملاحظه فرمایید چه نوشته و چه قدر استدعا کرده که فقط یک مصاحبه به او بدهید. فلّاح هم که از لندن برگشته، می‌گفت

نظرات بلند شاهنشاه غوغایی در اروپا بر پا کرده، [با آن که] هنوز... اعلام رسمی نشده است. آن وقت به جزئیات رسیدن، واقعاً شما را تحلیل می‌برد. فرمودند: فرض کن این [کار تفریحی] hobby من است.

عرض کردم: دیشب سفیر پاکستان پیش من آمد و عرض می‌کرد ما که به وسیلهٔ دو نفر از وزرا در دو دفعه به عرض مبارک شاهنشاه رسانده بودیم که کنفرانس اسلامی را بوتو می‌خواهد در ژانویه تشکیل دهد، و خودش هم که با تلفن موضوع را به عرض شاهنشاه رسانده است. حالا می‌فرمایید در ژانویه نباشد و آخر فوریه باشد، به کلّی آبروی ما از دست می‌رود. فرمودند (با عصبانیّت)، آخر ملک فیصل نباید برای من تاریخ تعیین کند! عرض کردم: آن چه به خاطر دارم، بوتو این مطالب را به عرض مبارک رسانده است. فرمودند: آخر من هم گفتم که کنفرانس تا وقتی کنفرانس ژنو معلوم نشود، نتیجه ندارد. عرض کردم: آخر این بدبخت هم می‌خواهد سری توی سرها بگذارد. به علاوه احتیاجات دارد، می‌خواهد نفت ارزان بگیرد و از این قبیل کارها. فرمودند: بسیار خوب! مثل اندونزی و ترکیه و لبنان، ما هم نخست‌وزیر را بفرستیم. عرض کردم: دیگر آبرویی برای او نخواهد ماند. به علاوه این همه شاهنشاه اظهار مرحمت به بوتو و پاکستان فرموده‌اند، یک مرتبه اگر او را رها کنید پدرش درمی‌آید، برای ما هم خوب نیست. فرمودند: آخر از کار بی‌معنی خوشم نمی‌آید. بعد هم یک کار بی‌معنی که یک گرهی بر گرهها بیفزاید. آخر وقتی سران اسلامی جمع شدند، یک غلطی که باید بکنند و حرفی باید بزنند. از کنفرانس الجزیره که نباید کمتر باشد. عرض کردم: گویا طی کرده باشد که فقط درمورد عقب‌نشینی از زمینهای اعراب و بیت‌المقدّس قطعنامه صادر شود. فرمودند: اینکه از الجزیره کمتر می‌شود. آن جا درمورد فلسطینیها و تشکیل کنفرانس صلح و هزار مطلب دیگر گفت و گو کردند. به هر صورت زورم نرسید شاهنشاه را متقاعد کنم. عرض کردم: از همهٔ اینها گذشته اگر از اروپا تشریف بیاورید و چند روزی تهران بمانید و به پاکستان تشریف ببرید و باز به تهران برگردید، هم در این چند روزه نفسی به راحتی کشیده‌اید و هم اینکه در بین یک غیبت طولانی سری به کشور می‌زنید، این فایده را خواهیم برد. در این جا قدری تأمّل فرمودند. فرمودند: به هر حال به شدّت سفیر را رد نکن، فقط بگو به نظر ما کار

بی‌نتیجه‌ایست، تا ببینیم چه خواهند کرد.

[عرض کردم] درمورد دانشگاهها و اینکه شاهنشاه فرموده بودید شاگردان در امور کشوری بی‌تفاوت هستند و اطّلاعاتی از پیشرفتها ندارند، ما (قسمت امور اجتماعی دربار) آنکتی کرده و ۱۳۰۰۰ پرسشنامه پخش کرده‌ایم. بدون اجبار نزدیک هفت‌هزار جواب داده‌اند که تقریباً ۸۰٪ آنها پیشرفتهای کشور را در نظر داشته و حتّی پیشرفت چشمگیر آن را اظهار داشته‌اند. پس این گزارشات که به عرض رسیده [است] صحیح نبود. خیلی به دقّت گزارش باهری را خواندند. فرمودند: فوری برای نخست‌وزیر بفرست.

عرض کردم: سفیر فرانسه را دیشب خواستم و ترتیب [امنیّت] سفر شاهانه را به سنگال دادم. خوشبختانه می‌گفت چون رئیس جمهور سنگور با پمپیدو رئیس جمهور فرانسه هم کلاس بودند، روابط خوبی بین دو کشور هست و حتی ما می‌توانیم چند نفر افسر [امنیّتی] با افسران شما به محل بفرستیم. فرمودند: سفیر سودان را دیدی؟ عرض کردم: ظهر خواهم دید. فرمودند: به هر حال باید منّت سر او بگذاری که چون شما دست فلسطینیها را باز گذاشته‌اید، ممکن است حالا بخواهید به آنها سخت بگیرید، خلاف سیاست ملّی شما باشد و ما نمی‌خواهیم به علّت سفر ما به این سیاست شما لطمه بخورد. به هر حال خیلی با تاکت با او صحبت کن.

عرض کردم: موزهٔ پهلوی (کاخ مرمر) برای افتتاح در سوّم اسفند که مصادف با کودتای اعلیحضرت رضاشاه است آماده می‌باشد. شهردار شرحی به عرض رسانده است، ولی باید به عرض برسانم خیلی بد و بی‌سلیقه درست شده و هیچ مناسب شأن رضاشاه و خودتان نیست. همهٔ عکسها و وسائل را در منزل رضاشاه انباشته‌اند. در صورتی که باید اینها در انبارهای زیرزمینی باشد و منزل رضاشاه به همان صورت محفوظ بماند.

آن وقت در یک محوطه بزرگ کارهای بزرگ شما و پدر شما به معرض نمایش همیشگی گذاشته شود. فکری فرمودند و فرمودند: هنگام افتتاح آن جا این امر را خواهم داد.

... هنگام مرخصی فرمودند: این اتوموبیل قشنگ [رنج‌روور] Range Rover جلوی کاخ من امروز مال کی بود؟ عرض کردم: مال والاحضرت شهناز است که می‌خواهند با

علیاحضرت اسکی تشریف ببرند. فرمودند: عجب! این آقای هیپی (یعنی دامادشان جهانبانی) که پای خودشان را از پله اتوموبیلهای درجه ۱ دنیا پایین نمی‌گذارند، جیپ‌شان [رنج‌روور] Range Rover است و اتوموبیل سواری ایشان رولز رویس و لامبورگینی! (با عصبانیّت).

سفیر سودان را پذیرفتم. اوامر شاهنشاه را با دقّت به او گفتم. گفت فکر نمی‌کنم اشکالی در بین باشد و بعد هم ما آن وقت بر اثر فشار همهٔ اعراب فلسطینیها را رها ساختیم (در سفارت عربستان سعودی مهمانی بود. فلسطینیها ریختند و سفیر آمریکا را با چهار نفر دیپلمات دیگر کشتند. بعد از چند روز هم سودانیها آنها را آزاد کردند). بعد هم حالا درمورد آمد و رفت آنها خیلی دقّت می‌کنم. به علاوه ارتش ما که با جیبوتی جنگ می‌کرد، حالا آزاد است و برای ایجاد نظم قوای زیادی داریم. خیلی هم ناراحت شد. من گفتم به هر حال تشریف بردن شاهنشاه عقب می‌افتد، موقوف نمی‌شود، ولی انتظار داریم که رئیس جمهور شما پیش ما بیایند.

...

امشب سالگرد عروسی فرخنده اعلیحضرتین بود. در کاخ والاحضرت اشرف مهمانی مختصری برگزار شد. مطلب مهمّی نبود. شاهنشاه به من امر فرمودند: وزرای اوپک که به تهران می‌آیند، صبح شنبه ساعت ۱۱ پیش من بیایند و قبل از آن هم خود جلسه تشکیل ندهند. ناهار هم پیش من بخورند. ترتیب کار را بده. عرض کردم: لابد اقبال و فلّاح هم، علاوه بر آموزگار، وزیر دارایی، باید باشند.[۱] فرمودند: البتّه! گو اینکه اقبال کاری به این کارها ندارد!

شنبه ۱ دی ۱۳۵۲

صبح... به اختصار شرفیاب شدم... عرض کردم: به والاحضرت اشرف پریروز امر

۱- فلّاح در مذاکرات اوپک معمولاً شرکت نداشت. نماینده شرکت نفت در نشستهای اوپک دکتر مینا بود. ولی مذاکرات محرمانه را جمشید آموزگار به تنهایی از طرف ایران انجام می‌داد.

فرمودید که قطعاً به پاکستان تشریف ببرند، چون شاهنشاه تشریف نخواهند برد. حالا ایشان می‌فرمایند من دست خالی که نمی‌توانم بروم. بوتو قطعاً از من نفت خواهد خواست، تقاضاهای دیگر هم که خواهد داشت. تکلیف من چیست؟ با خندهٔ رضایت‌آمیز فرمودند: حالا که محض خاطر ماکنفرانس اسلامی را به ۲۲ فوریه موکول کرد، دیگر رفتن خواهرم الزامی نیست. من عرض کردم: معلوم بود غیر از این نمی‌تواند بکند، چون برای او آبرویی باقی نمی‌ماند. فرمودند: بلی دیشب به من تلفن کرد. احساس کردم که واقعاً شاهنشاه ته قلبشان راضی شده [است]. حالا مطالب دیگر او هم فکر می‌کنم کم‌کم انجام شود.

...

بعد از عرض چند کار نسبتاً فوری دیگر اداری مرخّص شدم. بعد کنفرانس اوپک در حضور شاهنشاه تشکیل شد و دو ساعت و نیم طول کشید.

من سر ناهار رفتم، ولی در مذاکرات نبودم. به من هم شاهنشاه افتخار بزرگی مرحمت کردند، یعنی در نقشه میز مرا جلوی خودشان گذاشتند و [ترتیب تقدّم] presence از طرفین شاهنشاه و من شروع می‌شد. سر میز مذاکرات مهمّی صورت نگرفت. مقداری که صحبتهای متفرّقه و زراعتی و این حرفها شد، از جهت اینکه قدری آتمسفر ناهار با کنفرانس فرق داشته باشد. ولی مطلب مهمّ دیگری که صحبت شد، آخر کار این بود که شاهنشاه فرمودند: از این سه راه که مذاکره کردیم، راه اوّل راه حلّ من است. راههای دوم و سوّم، راههای حلّی است که شما گفته‌اید. فراموش نکنید که راه‌حلّهای شما را اگر من قبول بکنم، شما باید مسئولیّت آن را بر عهده بگیرید، ولی راه حلّ من البتّه مسئولیّت آن را خودم بر عهده می‌گیرم، چون من، هم می‌توانم در مقابل دنیا پای آن بایستم و هم ملّت من از من حرف شنوایی دارد.

به قدری من از این فرمایش شاه لذت بردم که حدّی بر آن متصوّر نیست. یک شاهنشاه قادر و دانا! خدا عمرش بدهد که مایه افتخار است. من جریان صحبتها را هنوز وارد نیستم. چون قرار بود عصری فلّاح بیاید، نیامد، لابد امشب شاهنشاه به من خواهند فرمود....

* عصری سفیر پاکستان به دیدنم آمده بود که باز هفتصدهزار تن نفت ارزان می‌خواهند و همچنین توضیح اینکه در نطقهای خودش بوتو به جای خلیج فارس، خلیج نگفته و این گزارش که به عرض شاهنشاه رسیده است، صحیح نبوده.

...

سر شام رفتم... شاهنشاه را خیلی خوشنود ندیدم... فرمودند: برای فردا صبح ساعت $10\frac{1}{2}$ خبرنگاران داخلی و خارجی را خبر کن که من می‌خواهم یک مصاحبهٔ دنیایی بکنم. عرض کردم: پس کار تمام شد؟ فرمودند: خیر! من می‌خواهم بگویم عقیده‌ام چیست و چه گفته‌ام. چون واقعاً سر حال نبودند، من پاپی نشدم که چه گذشت. ولی مسلماً جریان بر طبق انتظار نیست....

صبح زود دکتر فلّاح پیش من آمد. هنوز در حمام مشغول ورزش بودم. با عجله حمام گرفتم و لباس پوشیدم. دکتر فلّاح گفت دیروز بعد از ظهر نطقی کرده است که عین فرمایشات شاهنشاه در آن منعکس است.[1] اگر اجازه مرحمت فرمایند، به نمایندگان اوپک داده شود و نطق را برایم خواند. من هم کاملاً روشن شدم که مذاکرات صبح دیروز چه بود و قیمت (آن چه عاید ما می‌شود) هفت دلار و [قیمت اعلام شده] نزدیک ۱۲ دلار می‌شود. بعد با عجله رفتم به کاخ کاغذ فلّاح را... فرستادم سر صبحانه شاهنشاه. خودم آماده برای شرفیابی سفیر جدید سوئد شدم. وقتی شاهنشاه ساعت ۱۰ تشریف آوردند، نامهٔ فلّاح دستشان بود، به من دادند. فرمودند: چرا صحبتهای خود مرا به آنها نمی‌دهد که این را می‌دهد؟ بگویید صحبتهای خود مرا بدهد. من می‌دانستم که چنین خواهد شد، چون هیچ‌کس حقّ این طور فضولیها را ندارد و انصافاً هیچ‌کس هم از شاه نه بهتر می‌فهمد و نه می‌گوید. این را هم باید بگویم.

باری سفیر سوئد نطق بسیار خوبی کرد و اعتبارنامه تقدیم داشت. در ایران سابقه داشته و گویا مرد بسیار خوب و انسانی است. چند سال قبل یک نفر را زیر ماشین گرفته، از آن تاریخ تاکنون مرتّب برای بچه‌های او بدون هیچ اجباری پول می‌فرستد.

۱- نامهٔ فلّاح به علم پس از این یادداشت آمده است.

بعد شاهنشاه برای مصاحبهٔ مطبوعاتی و تلویزیونی تشریف آوردند. قبل از مصاحبه، سفیر انگلیس به من نامه نوشته بود که شنیده‌ام [قیمت اعلام شده] خیلی بالا می‌رود و چنین قراری نبود.[1] فرصت نشد عرض کنم. فقط تذکّری به عرض رساندم که شاهنشاه خیلی توجّه نفرمودند.

مصاحبهٔ تلویزیونی تمام شد. واقعاً عالی بود...

من چند دقیقه شرفیاب شدم. نامهٔ سفیر انگلیس را دادم، ملاحظه فرمودند. خیلی عصبانی شدند. فرمودند: به این احمق بگو، من با تو صحبت کردم، بعد هم فلّاح رفته لندن تمام جزئیات را به نخست‌وزیر شما و وزرا گفته [است]. آنها چه قدر تشکّر کرده‌اند که یک راه عادلانه شاهنشاه جلوی دنیا گذاشته‌اند. به علاوه در شرفیابی چند روز پیش، من به تو گفته بودم هشت دلار، حالا گفته‌ایم هفت دلار عاید ما شود تا قیمت سوختهای دیگر تعیین شود، ببینیم چه مأخذی به دست می‌آید. این مزخرفات چیست؟ همین الان او را بخواه و سخت به او پرخاش کن. من هم مرخّص شده، به جای آن که بروم به منزل جمشید اعلم که شاهنشاه ناهار تشریف می‌بردند، بدبخت سفیر را خواستم و به او پرخاش کردم. خیلی دستپاچه شد که مبادا ما سهم انگلیس را کم کنیم، یا بازی سر آنها در بیاوریم. خیلی خیلی معذرت‌خواهی کرد که من نفهمیدم! من هیچ وقت این شخص را این قدر بیچاره و دستپاچه ندیده بودم. باری ساعت ۳ برای ناهار به منزل جمشید اعلم رسیدم و شاهنشاه فوری مرا خواستند که جریان را عرض کنم. عرض کردم: خیلی دستپاچه و بیچاره شد...

... صبح که با عجله صبحانه خوردم، در حمام سه عدد دندانهای مصنوعی خودم را جا گذاشتم. به این جهت به علّت نجویدن درست غذا تمام روز دل درد داشتم. به خاطرم آمد که در یک بهاری در مزرعه بیدخت بیرجند که با جدّه‌ام رفته بودم، به همین نوع دل درد به علّت خوردن چغاله بادام دچار شدم. دایه پیر به نام کربلایی رقیّه مرا که بچه بودم خوابانده بود و انگشت را در ناف من داخل کرده بود و اطراف من می‌چرخید به عمر لعنت

۱- رونوشت نامهٔ سفیر انگلستان به علم پس از این یادداشت آمده است.

می‌کرد که شکم من معالجه شود. و خوب خاطرم هست که می‌گفت لعنت بر عمر، ثمّ عمر ثمّ ابابکر و عمرا! و من در بچگی خیال می‌کردم سم عمر می‌گوید، یعنی عمر سم داشت! به هر حال سم داشت یا نداشت من به یک صورتی معالجه شدم و حالا احساس می‌کنم که واقعاً آن روزها ما در بهشت برین به سر می‌برده‌ایم که زندگی را به این سادگی و راحتی برگزار می‌کرده‌ایم. باری، دل درد امروز همهٔ خاطرات را در ذهنم روشن ساخت.

...

دوشنبه ۳ دی ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. امروز قدری خودم ناراحت بودم. به علّت اینکه امر دیروز را که فرمودند نامهٔ سفیر انگلیس را نمی‌پذیرم، انجام نداده بودم. چون هرچه فکر کردم، چنین ارزشی نداشت. مرد بدبخت یک حرف غلطی زده، از لحاظ ما چه اهمّیّت دارد که اصولاً به آن توجه بشود و اهمّیّتی بدهیم؟ باری اوّلین چیزی که سؤال فرمودند، این بود که: دیروز خوب یارو را مالیدی؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: چه گفتی؟ عرض کردم: دیروز که به اختصار عرض کردم چه گفتم. فرمودند: نه، می‌خواهم به انگلیسی بگویی، درست بفهمم چه گفتی. به تفصیل عرض کردم. مثل اینکه خوشبختانه پسندیدند! بعد عرض کردم: دیروز سر میز بازی بریج ممکن نشد عرض کنم که پس دادن کاغذ به نظر من درست نیست. چه اهمّیّتی است که ما به این کار بدهیم؟ فکری فرمودند. فرمودند: درست می‌گویی، خوب شد ندادی، ولی جواب نده. عرض کردم: چشم.

بعد مدّتی مذاکره بر سر فرمایشات دیروز بود. عرض کردم: این خبر در دنیا مثل بمب صدا کرد. به علاوه فرمایشات شاهنشاه آن قدر منطقی و متین بود که جز تحسین دنیا چیزی را برنمی‌انگیزد. حالا شاهنشاه بقیّه خیالات خود را هنوز باز نکردید که حتّی پول نفت ما ممکن است به صورت اعتبار طویل‌المدّت بماند و ما در عوض اجناس دیگر بگیریم. فرمودند: آن پدرسوختهٔ حرامزاده، مخبر *دیلی‌تلگراف* مثل اینکه یا فکر ما را خوانده، یا انگلیسها چیزی به او گفته‌اند که این مطلب را سؤال کرد و ما از روی آن با زرنگی رد شدیم که دست خود را تمام باز نکنیم. ولی راجع به اینکه در قبال قیمت ثابت

شماره ________

تاریخ ________

پیوست ________

دربار شاهنشاهی

جناب آقای علم

۱ـ اوامر مبارک شاهنشاه در مسئله امنیت در جلسه [illegible] با پوشه

ضمیمه متن نوار ضبط شده تقدیم شده است

۲ـ کلیه نامه‌های [illegible] را قبول دارند

۳ـ نخست وزیر [illegible] گزارش مطلب در اجتماع دولت‌ها [illegible] در جلسه

۴ـ [illegible] دو روز در جلسه [illegible]. (نه کشورها در خلیج فارس) برای

پاسخ حاضر نشدند

۵ـ نمایندگان کشورها (همه‌اش بجز یکی از آنها) که با امنیت [illegible] اظهار کرده

[illegible] موافقت این مطلب [illegible] در اجتماع دولت‌های

خود برای اخذ تصمیم [illegible] ـ برای تسریع اقدام [illegible] بر اساس فرمایش

ارادتمند

[illegible]

۵۲/۱۰/۲

BRITISH EMBASSY,
TEHRAN.

23 December, 1973.

His Excellency
Mr Amir Asadollah Alam,
Minister of Court.

Your Excellency

I have been very disturbed to read in the newspapers this morning reports to the effect that a new and very much higher posted price may be set by OPEC for crude oil in the Persian Gulf.

I know that my Government, to whom I reported His Imperial Majesty's remarks to me three days ago about his desire for a moderate and sensible outcome of the current OPEC meeting, will also be very disturbed by these reports.

May I, therefore, at this late hour, ask you to convey to His Imperial Majesty my hope that he will be able to impress his own wise counsels on the representatives of the other OPEC states and, if it is unavoidable that there should be a further increase in ~~posted~~ prices, that it should be moderate; phased over a long period to enable the consumers to absorb yet another shock to their balance of payments, further disrupting their economies, so soon after that of the price rise of 16 October; and linked to all other aspects of the world economic situation, as envisaged by His Imperial Majesty.

I avail myself of this opportunity to renew to Your Excellency the assurances of my highest consideration.

(Peter Ramsbotham)
H.M. Ambassador

نفت، جنس با قیمت ثابت به ما بدهند که شمّه[ای] گفتیم.

...

عرض کردم: شوروی هم گفته است قیمت نفت خود را که به خارج بفروشد بالا خواهد برد و نفت خود را هم تحریم نخواهد کرد. عرض کردم: ولی شاهنشاه بسیار عالی فرمودید که حیف است از این به بعد نفت بفروشیم. باید آن را به عنوان غذای آیندهٔ دنیا نگاه داریم و باید منابع انرژی دیگر پیدا کنیم.[1] حتّی سر ناهار پریروز به نمایندهٔ سعودی زکی یمانی فرمودید، اگر نفت زیاد دارید به ما بفروشید. ما می‌گیریم و ذخیره می‌کنیم. قدری هم به او برخورد، چون خیال کرد نظر مبارک این است که شما نمی‌دانید چه جور از آن استفاده کنید. فرمودند: چنین قصدی نداشتم، ولی واقعاً این عقیدهٔ من است.

...

چهارشنبه ۵ دی ۱۳۵۲

مریض و بستری و تب‌دار، در منزل خوابیدم. کارها را با تلفن و عریضه به عرض شاهنشاه می‌رساندم.منجمله ترتیب حرکت وزیر کشاورزی به سودان را دادم. ایشان را به منزل خواستم و تعلیمات لازم را به او دادم که به چه صورت از تشریف نبردن شاهنشاه عذرخواهی کند. کارهای مختلف دیگر را هم با تلفن عرض کردم. منجمله ترتیباتی که برای تحویل سوخت به [ناوگان] آمریکا در اقیانوس هند داده‌ام.

پنجشنبه ۶ دی ۱۳۵۲

امروز با آن که حالم بهتر است ولی روحیه‌ام خوب نیست. شاهنشاه تشریف بردند، من خیلی دل شکسته شدم. این مرد را قلباً دوست دارم و نبودنش مثل غیبت یک دوست بر من اثر بد می‌گذارد. باری با تلفن عرض خداحافظی و پابوسی کردم و عرض کردم که

۱- اشاره به پژوهشهایی که از همان هنگام آغاز شده بود تا به‌نحوی که مقرون به‌صرفه باشد. مولکولهای هیدروکاربور نفت خام را تبدیل به‌مولکولهای هیدروکاربور گوشت و فرآورده‌های خوراکی همانند کنند. در ایران این پژوهشها در آزمایشگاه بزرگ شرکت ملّی نفت ایران در شهر ری دنبال می‌شد.

نمی‌توانم به فرودگاه بیایم. فرمودند: البتّه لازم نیست بیایید. عرض کردم: آیت‌اللّه خوانساری عرض تهنیت می‌کند و می‌گوید گرچه من وارد به امور سیاسی و به خصوص مسألهٔ نفت نیستم، ولی این شادی مردم را که می‌بینم، وظیفهٔ دینی و وجدانی خود می‌دانم که تهنیت عرض کنم و به سلامتی و طول عمر و سلطنت شاهنشاه دعا کنم. شاهنشاه خوشوقت شدند.

...

باری شاهنشاه امروز تشریف بردند و من از یک طرف غصّه دارم و از طرفی نگرانم. غصّه مربوط به خودم است، ولی نگرانی را باید این جا بنویسم. وضع سیاسی ما اکنون از لحاظ دنیایی در حدّ اعتلاء است. یعنی لیدرشیپی این منطقهٔ دنیا مسلماً در دست شاهنشاه می‌باشد و کشورها و دوستان غربی هم به طور قطع در این لحظه از زمان در تقویت ما از هیچ فروگذار نمی‌کنند و نخواهند کرد. ولی طرفین ما آتش است، یعنی عراق و افغانستان آتشی هستند که همه جور مایه دردسر که هیچ، مایه سوختن می‌تواند بشود. پاکستان هم که یک کشور فقیر است و مورد تهدید شوروی و هند و سربار ما. همین پریروز با حالت تب و بیچارگی من، سفیر پاکستان یک ساعت پیش من نشست و گریه و زاری می‌کرد که ما چه طور ممکن است نفت به ۱۲ دلار بخریم؟ گفتم از عربها چند خواهید گرفت؟ گفت نمی‌دانم، ما تا حالا ۳ دلار می‌خریدیم، حالا ۱۲ دلار؟ گفتم شکر خدا بکنید که به ۱۷ [دلار] ندادیم.... گفت می‌دانم، ولی بدبخت و ورشکسته می‌شویم. پاکستان در سال ۳ ملیون تن احتیاج دارد که نزدیک یک ملیون تن آن را ما می‌دهیم.

باری از اینها گذشته پاکستان در معرض تجزیه و ترکتازی سیاست هند و شوروی است و اگر از دست برود خلیج فارس در معرض خطر قطعی است (از لحاظ ما و غرب). عین این نتیجه را و حتّی خیلی بهتر و مهمّتر و سریعتر، روسها می‌توانند با از بین بردن رژیم ما بگیرند. البتّه کار آسانی نیست، ولی یک کار ایده‌آلی است که تا اقیانوس هند برای آنها دیگر مانعی در بین نخواهد بود. تنها رکن استقلال ما فعلاً وجود شخص شاه است، و گرنه اگر خدای نکرده نباشد، نفوذ آمریکا بر فرض بتواند رژیم را نگاه دارد، با دردسر عجیبی شبیه ویتنام [رو به رو] خواهد بود.

با چنین وضع حسّاس و خطیری، ماشاءالله شاه بی‌باکانه خود را در معرض هزار خطر قرار می‌دهد. در فصل بازیهای المپیک چه موقع سویس رفتن است؟ آن هم سنت موریتز که بازیها در آن جاست. هرچه عرض می‌کنم، نتیجه نمی‌گیرم و با عصبانیّت شاه رو به رو می‌شوم. بالاخره به من می‌فرمایند اگر این جا بمانم همین قیافه‌ها را هر روز باید ببینم. از این گذشته غیبت دو ماهه چه معنی دارد؟ به اطمینان کی؟ مگر دنیا از حادثه خالی است؟ از آن گذشته متأسّفانه مردم هم راضی نیستند، یعنی طوری با آنها رفتار می‌شود که مثل مردم مغلوب در قبال یک قدرت غالب می‌باشند. با آن که نظر شاهنشاه واقعاً غیر از این است. شاهی که همه را می‌خواهد در همه جا شریک کند، کارگر در فواید کارخانه، حتّی خرید سهم کارخانه و کارخانه‌چی باید تسهیلات این کار را برای او فراهم کند، زارع صاحب زمین شده و به علاوه باید سهام کارخانجات مربوط به کشاورزی را هم بخرد، خانه‌های انصاف باید بی‌غرضانه به کار مردم رسیدگی کنند و و و... ولی طرز عمل دولت بر خلاف نظر شاه پیش می‌رود، بی‌بند و باری ادارات و بی‌اعتنایی دولت به مردم و... می‌خواهم بگویم زمینه بسیار نامساعد است، در صورتی که هرگز بیش از این برای مردم کار نشده که هیچ، اصلاً چنین تصوّری برای کسی نمی‌رفت که عایدات ما از نفت در سال ۱۶,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار بشود و این همه پیشرفت صنعتی و اقتصادی. درست وضع حکومت نوری سعید است در عراق، که آن همه کار کرده بود و تصوّر می‌کرد همین کافی است. در صورتی که مردم میل دارند به حساب باشند و رفاه قضائی و اجتماعی داشته باشند. نمی‌دانم این چه سرّی است و این چه دستی است که پیش آرزوی بی‌دلان کشد دیوار. باری در عالم بیکاری ورّاجی کردم! ولی نگرانم و سخت نگرانم.

...

ملاحظات

تاریخ

شماره

ساعت دریافت

شرفعرضی

وزارت امور خارجه

پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ارواحنا فداه

جناب آقای [illegible] سفیر شاهنشاه در [illegible]

این افتخار را خواستند که شخصاً تلفن فرمایند و فوری با عرض غلامی و

پابوسی من بعرض خاکپای مبارک همایونی برسانند فقط

امروز ساعت دوازده و سی سفیر امریکا وقت فوری از من خواست

و ساعت یک به دیدنم آمد و این پیام را از طرف حضرت رئیس جمهوری

امریکا به خاکپای همایونی میرساند ضمناً اضافه نماید که این پیام فقط

به خاکپای همایونی تقدیم شود و فقط کسی در جریان امر نیست و بعلاوه پیام را

شفاهی خواند که من یادداشت کردم :

"1. THE U.S. GOVERNMENT IS GREATLY CONCERNED OVER THE DESTABLIZING IMPACT THAT THE PRICE INCREASES AGREED TO AT TEHERAN FOR PERSIAN

GULF CRUDES WILL HAVE ON THE WORLD'S ECONOMY
AND THE CATASTROPHIC PROBLEMS IT COULD POSE
FOR THE INTERNATIONAL MONETARY SYSTEM STOP
NOT ONLY WILL IT RESULT IN RAISING THE PRICES
OF MANUFACTURED PRODUCTS BUT IT WILL HAVE SEVERE
REPRESSIVE EFFECT ON THE ECONOMIES OF OIL
CONSUMERS WHICH COULD CAUSE A WORLDWIDE RECESSION
AND WHICH EVENTUALLY WOULD BENEFIT NO ONE
INCLUDING OIL EXPORTERS STOP
2. WE BELIEVE THIS DRASTIC PRICE INCREASE
IS PARTICULARLY UNREASONABLE COMING AS IT DOES
WHEN OIL SUPPLIES ARE BEING ARTIFICIALLY RESTRAINED
STOP IF THIS DECISION IS IMPLEMENTED IT IS OUR
PRELIMINARY ASSESSMENT THAT THE WORLD'S OIL BILL
IN 1974 WILL MORE THAN DOUBLE TO ABOUT 100
BILLION DOLLARS AND WOULD BE EQUAL TO ONE - FIFTH
OF THE VALUE OF THE FREE WORLD'S IMPORTS STOP
FOR THE U.S. ALONE IT WILL ADD AT LEAST 10
BILLION DOLLARS TO OUR OIL IMPORT BILL STOP
THE ADDITIONAL IMPORT COSTS WILL BE AT LEAST
2? BILLION DOLLARS FOR WESTERN EUROPE AND 8
BILLION DOLLARS FOR JAPAN STOP FOR THE DEVELOPING
COUNTRIES IT WILL BE AT LEAST 9 BILLION DOLLARS
ADDITIONAL STOP THIS MAMMOTH RISE IN COSTS WILL
PLACE AN INTOLERABLE BURDEN ON THE ECONOMIES OF
MANY MAJOR OIL CONSUMERS AND WILL PROVE EVEN MORE
HARMFUL FOR THOSE DEVELOPING COUNTRIES THAT DO

تاریخ ______
شماره ______
ساعت عزیمت ______

شرفعرضی

وزارت امور خارجه

پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ارواحنا فداه

(3)

NOT HAVE ADEQUATE RESOURCES STOP

3. THE U.S. ENDORSES THE IDEA OF GREATER CONSULTATION AND MUTUAL UNDERSTANDING BETWEEN OIL PRODUCERS AND CONSUMERS WHICH WAS MOST RECENTLY REAFFIRMED IN SECRETARY KISSINGER'S INITIATIVE TO ESTABLISH AN ENERGY ACTION GROUP STOP WE STRONGLY URGE THAT :

a. THE RECENT DECISIONS MADE IN TEHRAN BE RECONSIDERED STOP

b. STEPS BE INITIATED TO HOLD THE KIND OF CONSULTATIONS THAT WE BELIEVE MOST CONSUMER AND PRODUCER COUNTRIES ENDORSE STOP

c. THE OIL PRODUCER COUNTRIES SERIOUSLY EXAMINE THE DELETERIOUS EFFECT OF THESE INCREASES ON THE BALANCE OF PAYMENTS POSITIONS OF PRACTICALLY ALL NATIONS IN

THE FREE WORLD AND THE EFFECT THIS WILL HAVE
ON WORLD TRADE IN GENERAL AND ON THE INTERNATIONAL
MONETARY SYSTEM IN PARTICULAR STOP

c. WE ARE MAKING THESE VIEWS KNOWN ALSO TO
ARAB OIL EQUALLY DISMAYED OVER THE DECEMBER
25DECISION BY THE ARAB OIL PRODUCERS IN KUWAIT
STOP THIS DECISION SINGLES OUT THE U.S. FOR A
CONTINUING OIL EMBARGO WHEN THE U.S. IS THE
ONLY COUNTRY THAT IS SERIOUSLY TRYING TO BRING
ABOUT THE JUST SETTLEMENT DESIRED BY THE ARAB
WORLD WHILE AT THE SAME TIME IT ALLOWS OIL
PRODUCTION TO INCREASE FOR OTHER COUNTRIES WHICH
ARE UNABLE TO MAKE ANY SIGNIFICANT CONTRIBUTION
TO A PEACE EFFORT STOP THE U.S. GOVERNMENT VIEWS
THIS AS UNDISGUISED DISCRIMINATION AGAINST THE
UNITED STATES AND WE ARE ALSO CONVEYING THIS
POINT STRONGLY TO MAJOR ARAB LEADERS STOP

WE ARE UNDERSCORING OUR VIEWS TO OUR PRINCIPAL
ARAB CONTACTS THAT IT IS ABSOLUTELY ESSENTIAL
THAT THE OIL EMBARGO DIRECTED AGAINST THE U.S
BE ENDED IMMEDIATELY AND TO AWAIT THE OUTCOME
OF THE CURRENT DISENGAGEMENT NEGOTIATIONS IN
GENEVA STOP "

عنوان ....
تاریخ ....
شماره ....
ساعت دریافت ....

شرفعرضی

وزارت امور خارجه

پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ارواحنافدا

« ۵ »

و ضمناً حالا که ساعت سه بعد از ظهر است در اینجا برف ریزی می‌بارد و می‌توان گفت تقریباً از دیروز صبح تاکنون قطع نشده است و فکر می‌کنم علت اینکه هنوز بیش از ۲۲ سانتیمتر نیست که تا حدی رطوبت مانع از نشستن برف روی زمین بود. مطالب دیگری هم مذاکره کرده که ضرورتی ندارد که کتباً به عرض خاکپای مبارک خواهد رساند.

۴-۶۶-۱۸۰۰/م - ۹/۱۰/۵۲ وزیر دربار شاهنشاهی

[illegible]

جواب بدهید اول ونزوئلا و نیجریه و اندونزی و لیبی و الجزایر قیمتهای جدید نفت را بیابید بیاورید تا مطالعه کنیم

SECRET

Tehran, December 29, 1973

Dear Mr. Minister:

To confirm our telephone conversation, I am informed that the USS Oriskany will depart the Indian Ocean on about January 15. It will be replaced in the Indian Ocean Task Group by the USS Bainbridge, a nuclear-powered guided missile frigate, which transited the Straits of Mallacca on December 26 and will rendezvous with the Oriskany about January 3.

Several of the destroyers presently with the Oriskany will be leaving with it, but at least one and perhaps several others will remain with the Bainbridge. The Bainbridge plans to operate until about mid-February in the northern Indian Ocean area. Exercises with the Imperial Iranian Navy could be considered if appropriate.

As I mentioned to you, we presume that fuel requirements for the Bainbridge will be lower than they were for the Hancock and Oriskany. As soon as we have clarified this, the Embassy will be in touch with the National Iranian Oil Company.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

Richard Helms
Ambassador

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court,
Tehran.

شنبه ۸ دی ۱۳۵۲

در منزل کار کردم. تمام صبح و بعد از ظهر به پذیرایی گذشت. منجمله پسر آیت‌اللّه خوانساری از جانب پدر به احوالپرسی آمدند. خوشبختانه از صبح ساعت شش تا حالا در سراسر غرب و مرکز ایران برف می‌بارد....

... باز هم بی‌کار هستم. با آن که چشمم می‌سوزد، ناچارم دنبالۀ تجزیه و تحلیل خودم را دربارۀ نگرانی خویش بنویسم. در منزل مانده بودم و به استراحت پرداختم، به این جهت باز هم توانستم برخلاف معمول قدری فکر بکنم! سه عامل ممکن است جلوی پیش آمدهای ناگوار را بگیرد. اوّل که خواست خداست، چنان که تاکنون واقعاً به صورت معجزه‌آسایی وجود مقدّس شاه از خطرات و سوءقصدها حفظ شده است. عامل دوم سیاست عاقلانه شاه است به طوری که اوّلاً روسها در ایران صاحب منفعت شده‌اند. همین در دست گرفتن گاز برای روسها نعمت بسیار بزرگی است و با این گاز اروپا را تحت تأثیر خویش گرفته‌اند و به علاوه شاه را [آلت] stooge آمریکا نمی‌دانند.[1] معلوم نیست با نبودن شاه، منافع آنها تا این اندازه تأمین باشد. ماشاءاللّه شاهنشاه طوری سیاست خارجی خویش را اداره کرده که نه روسها ظنین شده و نه آمریکاییها رنجیده‌اند. گو اینکه روسها با رژیم سلطنتی بالأخره نمی‌توانند هم‌آهنگ باشند. عامل سوّم این است که روسها حساب می‌کنند رسیدن به خلیج فارس از طریق ایران را شاید آمریکاییها به آسانی تحمّل نکنند و یک درگیری مستقیم پیش بیاید یا اینکه جنوب ایران به کلّی از تأثیر آنها مصون بماند و آمریکا آن جا را مجزّا کند. آن وقت قسمتهای شمالی را اگر در دست بگیرند یا تحت نفوذ بگیرند، به هر حال قیمت آن گران تمام می‌شود. نه تنها گاز قطع می‌شود، بلکه وصول به خلیج فارس هم [مشکل‌تر] می‌شود. اینها عواملی است که ممکن است باعث تأمّل بیشتر روسها در هر تصمیمی بشود. ولی باز هم دنیا از حادثه خالی نیست. آن فلسطینی دیوانه را که می‌تواند کنترل یا تضمین بکند؟

۱- اشاره به تحویل سالیانۀ ده ملیارد مکعّب گاز به شوروی از راه شاه‌لولۀ گاز.

یکشنبه ۹ دی ۱۳۵۲

امروز پس از چهار روز به دفتر کارم در سعدآباد رفتم. برف بسیار زیبایی همه شمیران را فراگرفته بود. سفیر آمریکا به من [تلفون] کرد که پیام فوری از [رئیس جمهور آمریکا] برای شاهنشاه دارد که باید به من تسلیم کند.[1] ساعت یک بعد از ظهر آمد و تا نزدیک ۲ ماند. تمام مذاکرات را یا تلگراف کرده و یا عریضه کتبی به حضور شاهنشاه تقدیم کرده‌ام، که این جا می‌گذارم. دیگر احتیاج به توضیح نیست.

...

با عریضه[ای] که ضمیمه است گزارش سفر وزیر کشاورزی را که به سودان رفته بود، تقدیم داشتم. اطّلاعاتی که درمورد امنیّت سنگال و کنیا، آمریکاییها داده‌اند، تقدیم داشتم. هم چنین گزارش آمریکاییها را درمورد [ناوگروه] naval task force در اقیانوس هند، به عرض رساندم.[2]

دوشنبه ۱۰ دی ۱۳۵۲

صبح به اداره رفتم به کارهای جاری رسیدم. چند ملاقات داشتم.... امروز شاپور رپورتر دیدنم آمد. معلوم شد سفیر آمریکا دیدن سفیر انگلیس رفته و آن جا هم گفته است که این همه بالا رفتن قیمت نفت فقط به اصرار و پافشاری شاهنشاه ایران بوده است و از این حیث گله می‌کرده. اوّلاً که به تخم شاه! اگر راست می‌گویید. ثانیاً که این نعل وارونه برای چه؟ شما که چیزی گم نکرده‌اید. اروپا و ژاپن باید گله کنند!

امشب اوّل سال مسیحی ۱۹۷۴ می‌باشد....

---

۱ - متن پیام رئیس جمهور آمریکا در تلگرافی که علم به شاه فرستاده به دنبال یادداشت ۵۲/۱۰/۶ آمده است.

۲ - رونوشت نامهٔ سفیر آمریکا دربارهٔ نفت مورد نیاز ناوگروه نیز به دنبال نامه قبلی آمده است. شاه در حاشیهٔ نامه نوشته است «بگوئید قیمت نفت معیّن است، مگر اینکه آمریکا از ایران تقاضای کمک مالی بکند!»

[illegible]

بودم تهمت تهران کم است !!

[illegible] ۱۲ [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت حلوا [illegible]

[illegible] برفتم عکس بر نشیم ! [illegible]

[illegible] عکس بر نشیم [illegible]

[illegible] !

[illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] صحیح [illegible]

[illegible] گفت [illegible] ؟ گفتم [illegible]

[illegible] !

چون [illegible] تقسیم [illegible]

[illegible] ۲۸ نفر [illegible] (بار [illegible])

[illegible] ۲۸ نفر [illegible] !

[illegible] !! [illegible]

[illegible] از [illegible] (

[illegible])

[illegible] ؟

[illegible] ؟ [illegible]

[illegible] !

[illegible]

[illegible]) [illegible]

!! [illegible] !! [illegible]

[illegible]

[illegible] ؟

[illegible]

نامهٔ علم به شاه

۹ دیماه ۱۳۵۲

پیشوای بزرگ من،

چنان که امروز بعد از ظهر به عرض خاکپای همایونی رساند، ساعت دوازده و نیم امروز سفیر آمریکا پیش غلام آمد و تا ساعت ۲ آن پیام را خواند که غلام یادداشت کرده و به عرض خاکپای همایونی رساند. البتّه غلام دستش انداختم، چون چکمه پوشیده بود (به علّت برف). غلام گفت پیام شما با لباس شما هم‌آهنگی دارد. گفت چه طور؟ گفتم چند سال قبل در زمان دکتر مصدّق که من محرمانه چریکهائی در بیرجند تهیّه کرده بودم، هر وقت برای سرکشی آنها با جیپ می‌رفتم، چکمه می‌پوشیدم. تا بالاخره خانم علم اعتراض کرد که تو که با جیپ می‌روی، چرا چکمه می‌پوشی؟ گفتم احساس می‌کنم با چکمه سخت‌گیرتر و رذل‌تر می‌شوم!

خیلی خندید. گفت اتّفاقاً امروز به عنوان یک دیپلمات به دیدن تو آمده‌ام، چون کیسینجر به من دستور داده که پیش تو بیایم و این پیام را فوری تسلیم کنم که در سویس فوری به عرض خاکپای همایونی برسد. غلام بعد که حرفهای او تمام شد گفتم، تعجّب می‌کنم که اوّلاً چه طور شما ایشان را در جریان نگذاشته‌اید؟ آن چه به خاطرم می‌آید پیش از این جریان افتخار شرفیابی داشتید و من مطمئن هستم که این برنامه تعیین قیمت منصفانه نفت را که منطبق بر مبنای واحد سوختهای دیگر باشد، شاهنشاه برای شما تشریح فرمودند. چنان که سفیر انگلیس هم همان وقت افتخار شرفیابی حاصل کرد و به من گفت که در این زمینه با او مذاکراتی فرموده بودند. گفت اتّفاقاً به من هم فرمودند. گفتم به نظر شما از این منطقی‌تر می‌شود حرفی زد؟ کجای آن می‌تواند ایراد داشته باشد؟ گفت، من توضیحاتم را داده‌ام و حالا دستور دارم که این یادداشت را بدهم. گفتم این حرف

دیگری است و من عیناً آن را به عرض پیشگاه همایونی می‌رسانم.
بعد گفت، مطلبی محرمانه می‌خواهم از تو بپرسم، اگر خیلی زیادی نباشد. گفتم نه، روابط ما طوری است که عیبی ندارد، همه چیز می‌توانید بپرسید. گفت تقریباً اغلب عربهائی که اینجا بودند، و سردسته آنها زکی یمانی، به ما اطّلاع دادند که ما خواستیم قیمت پایینتری بدهیم ولی چون امر شاهنشاه بر این قیمت تعلّق گرفت ما اطاعت کردیم. تو در این زمینه می‌توانی خبر صحیحی به من بدهی؟ چون من باید روابط این جا و واشنگتن را مستقیم نگاه دارم. غلام گفت، من در جریان مذاکرات نبودم، فقط سر [ناهار] بودم و اگر هم در جریان بودم، در این زمینه تا اجازه از شاهنشاهم نمی‌گرفتم به شما جواب نمی‌دادم. امّا آن چه مسلّم است و می‌توانم به شما بگویم این است که اینها بعد از ظهر رفتند همه با هم مذاکره کردند و نتیجهٔ آن به عرض شاهنشاه رسید. و آن چه را که من از دوروئی اعراب می‌دانم، یعنی اعتقاد دارم، فکر می‌کنم آن چه را می‌گویند صحیح نباشد. ضمناً بد نیست حکایت دیگری از جنگ بین‌الملل اوّل که پدرم برایم حکایت کرده [است] برای شما بگویم. گفت چیست؟ گفتم، در آن موقع انگلیسها و روسها می‌خواستند احمد شاه از تهران به اصفهان برود و رجال ژرمن‌فیل می‌خواستند احمد شاه در تهران بماند. چون آدم ضعیف‌النفسی بود نمی‌توانست تصمیم بگیرد، تا بالأخره سی نفر رجال آن روز را به کاخ دعوت کرد که چه کنم؟ از سی نفر رجال حاضر ۲۸ نفر رأی دادند که بماند و ۲ نفر رأی دادند که برود (رأی محرمانه بود). ولی در حدود ۲۸ نفر به چرچیل نایب اوّل آن وقت سفارت که با پدرم دوستی داشت تلفن کرده بودند که ما رأی به رفتن شاه دادیم! فقط دو نفر تلفن نکرده بودند و آنهائی بودند که واقعاً رأی دادند برود! طرز فکر اعراب هم نظیر رجال آن روز است (در این جا شمّه[ای] از عظمت اعلیحضرت رضاشاه کبیر که این طور مارها را درهم پیچیدند گفتم که لازم نیست به عرض خاکپای همایونی برسد).

بعد غلام گفت بر فرض هم چنین باشد که اعراب می‌گویند. ما بیمی نداریم. مگر

چه شده؟ مگر حرف از این منطقی‌تر ممکن است زد؟ بر فرض منطقی نبود، باز هم بیمی نبود! ولی من به خاطر دارم که شاهنشاه سر [ناهار] به وزرای عرب می‌فرمودند: من آن مقام را پیش ملّت خودم و در دنیا دارم که حرفی را که می‌زنم بقبولانم و پای آن بایستم. آیا آقایان چنین تقبّلی می‌کنند؟ که من از عظمت و بزرگی این حرف می‌خواست سرم به سقف اطاق [ناهار]خوری بچسبد! از بس هواهای مختلف به سرم افتاد! بعد هم بی‌رودرواسی به شما بگویم. پیش خودم فکر کردم که آیا اینها لایق هستند که با شاهنشاه من [ناهار] بخورند؟ فقط به علّت اینکه پول دارند؟.

جسارت است غلام عرض بکند، ولی خیلی لذّت از حرفهای غلام برده بود. قرار شد جمعه هم شب، شام خصوصی با هم بخوریم. خودش می‌گفت می‌خواهم چشم و گوش باز بشود. چه قدر تعارف بود، نمی‌داند. او غلام را دعوت کرد.

الان که ساعت ۷ بعد از ظهر است باز هم برف دوباره شروع به باریدن کرده ولی گویا دنباله نداشته باشد. تا ساعت ۳ امروز می‌بارید، ولی بعد قطع شد. حالا هم دارد می‌بارد.

علیاحضرت شهبانو و والاحضرتها به حمداللّه سلامت هستند.

غلام امیدوار است بین ۱۰-۵ ژانویه افتخار پابوسی پیدا کند. امیر متّقی پس‌فردا می‌رود و برنامهٔ غلام روشن می‌شود. غلام فکر کرده اوّل به انگلیس برود و خانم را آن جا بگذارد و بعد افتخار شرفیابی حاصل کند و این برنامه را هم محرمانه نگاهداشته. جزئیّات، موقع درک افتخار شرفیابی را بهبهانیان به عرض خاکپای مبارک می‌رساند.

با تمام قلب پابوس است.

غلام خانه‌زاد ـ علم

دستخط شاه در حاشیهٔ نامهٔ علم: می‌توانید عیناً به سفیر آمریکا بگوئید، حتّی بنویسید: نمایندهٔ عراق می‌گفت این قیمت کم است. زکی یمانی می‌گفت زیاد است. مابقی همه موافق با نظر ما بودند، گو اینکه فردای آن روز در کویت وزیر

نفت کویت گفته بود که قیمت تهران کم است!! گو اینکه اگر همهٔ اعراب با قیمت مخالف بودند و فکر می‌کردند زیاد است باز ما سر نظر خود باقی می‌ماندیم.

سه‌شنبه ۱۴ اسفند ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. با اینکه برف خوبی بارید و خبر بارندگی از همه جا بود. اوقات شاهنشاه را تلخ یافتم. معلوم شد از دیشب باز در مرز عراق زد و خورد است. با مطالب متعدّد و جورواجوری که من عرض می‌کردم، رئیس ستاد ارتش هم دائماً تلفن می‌زد و وضع آن جا را به عرض می‌رساند و شاه با یک خونسردی فوق‌العادّه دستورات تاکتیکی صادر می‌فرمودند، مثلاً می‌فرمودند: توپ ۱۳۰ (با برد ۳۸ کیلومتر) می‌خواهید چه‌کنید؟ می‌خواهید توپها را در یک نقطه بگذارید که بیایند بمباران کنند؟ چرا توپ خودکش روی خودرو به آنجا نمی‌برید که قدرت مانور داشته باشید؟ هم جلو و عقب بروید و هم در طول مرز حرکت کنید؟ و از این قبیل دستورات. خیلی لذّت بردم که شاه این همه مسلط و خونسرد است.

سر و ته گزارشاتم را کوتاه کردم. عرض کردم: یک قسمت پول زمین والاحضرت ثریّا را که در سرخه حصار ملّی شده، از دولت گرفتم ولی دولت به من می‌گوید بنویس که این پول را (هشت ملیون تومان) دولت در اختیار دربار می‌گذارد و اسمی نبرید. فرمودند: دولت غلط کرده همچو حرفی زده است. بنویسید که باید بدهید تا به آنها که اجحاف شده پرداخته شود. عرض کردم: قبلاً نوشته بودم، ولی می‌گویند این طور بنویسید تا دولت گرفتار توقّعات دیگران نشود. فرمودند: گه خورده، همین طور بنویسید.

چهارشنبه ۱۵ اسفند ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. هم برف می‌بارید و هم دیروز در مرز سربازان ما تلفات سنگینی به عراقیها وارد کرده بودند. شاهنشاه بسیار سرحال بودند. عرض کردم: امروز صبح در اخبار شنیدم که کشورهای اروپایی یک دست در بروکسل تصمیم گرفتند که قراردادهای دوطرفی با همهٔ کشورهای نفت‌خیز منعقد نمایند. پس کار کنفرانس واشنگتن با آن همه

داد و فریاد مالیده شد؟ فرمودند: همین طور است و هیچ بدم نیامد که آمریکاییها مخصوصاً این آقای کیسینجر خیال نکند که هرچه می‌گوید وحی منزل [1] است.

بعد فرمودند: در *نیویورک تایمز*، *واشنگتن پست* و *دیلی استار* خواندی راجع به پیشنهاد من درمورد کمک به‌کشورهای عقب‌افتاده چه قدر ستایش کرده بودند؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: باید کار ماک نامارا باشد چون او از دموکراتهای چپ‌گراست. عرض کردم: شاید، ولی کار بزرگ و صحیح، فی حدّ ذاته اثر دارد، چه کسی دربارهٔ آن چیزی بگوید، چه نگوید.

دستوراتی فرمودند که به وزارت خارجه بگویم. فرمودند: به وزارت خارجه گفته‌ام که هیچ مقامی غیر از خود من حق ندارد در کارهای وزارت خارجه مداخله بکند، حتّی گفته‌ام برادر هویدا که نمایندهٔ ما در سازمان ملل است، حق ندارد به نخست‌وزیر گزارش بدهد، حتّی تلفنی بکند. او را توبیخ کردم که چرا به برادرت گزارشهای وزارت خارجه را می‌دهی؟ (معلوم نیست این دو برادر چه غلطی کرده‌اند که این طور آبروی آنها بر باد می‌رود).

باری دیدم شاهنشاه سر حال هستند. برای [امیرخسرو] افشار سفیر شاهنشاه در لندن که به همین مناسبتها مورد بی‌مهری قرار گرفته بود، وساطت کردم. عرض کردم: تمام پرونده را خواندم، بیچاره تقصیری ندارد. در موقع رفتن هویدا به لندن به این صورت افتاده است و شاهنشاه عرایض مرا تصدیق کردند و افشار نجات پیدا کرد.

پیامی از کیسینجر رسیده بود. شاهنشاه جوابی مرحمت کردند که دیکته فرمودند بعد من رفتم پاکنویس کرده با عریضه حضورشان تقدیم کردم. بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. مقدار زیادی اکراد از قبیله‌های مختلف که به تهران آمده‌اند به طور جداگانه دیدم و صحبت کردم. روحیّه بسیار عالی داشتند.

... سر شام رفتم. صحبت تمام بر سر تنبیه شدن عراقیها و پیشرفت کشور ما بود که حقیقت هم دارد. عراقیها پنجاه کشته و مقداری اسلحه و دو زره‌پوش جای گذاشته فرار

۱- [وَحی مُنزَل، پیام الهی فرود آمده از آسمان. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

کرده‌اند و سربازان ما روحیهٔ فوق‌العادّه دارند.

پنجشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۵۲

صبح پس از رسیدگی به کارهای مردم، در منزل، به فرودگاه رفتم. سلطان قابوس پادشاه عمّان به وطن مراجعت کرد. از آن جا در رکاب شاهنشاه برای جشن درختکاری به محلّ سدّ فرحناز پهلوی رفتم. بسیار خوب بود، گو اینکه هوا در فرودگاه و آن جا خیلی سرد بود و گاه و بیگاه برف می‌بارید. شاهنشاه درختی غرس کردند. واقعاً این علاقهٔ شاه جای امیدواری زیاد دارد، مثل دیگر کارهای شاه عالی است. در این ده سال اخیر بیش از ده ملیون درخت در اطراف تهران در پارک آریامهر و فرح‌آباد، لوشان و لشگرک و غیره کاشته شده است، مضافاً در تمام ایران سالی لااقلّ دویست سیصد هکتار جنگل‌کاری می‌شود.

... بعد از ظهر به رسیدگی به کارهای آستان قدس رضوی گذراندم. افسوس که مردم این زمانه چه قدر افسونکار هستند. این آقای نایب‌التّولیه یک حیله‌گر به تمام معنی کلمه است و وقت مرا بی‌جهت تلف می‌کند، با وصف این کارمان پیشرفت دارد.

امروز شاهنشاه در فرودگاه خوشحال بودند. اوّلاً عراقیها کتک حسابی خوردند و فرار کردند. ثانیاً امروز صبح در بغداد خواستند که ما دیگر تیراندازی نکنیم، آنها هم نخواهند کرد. ثالثاً سفیر شوروی در فرودگاه (برای مشایعت سلطان قابوس آمده بود) وقت فوری خواست و شاهنشاه را همان جا بعد از رفتن قابوس دید و مذاکره کرد. معلوم بود برای وساطت کار عراق است. صبح هم از داود، رئیس جمهور افغانستان، تلگراف وساطتی در این کار رسید.

سفیر شوروی مجدّداً ساعت ۷ بعد از ظهر هم شرفیاب شد.

سر شب سفیر پاکستان به دیدنم آمد که بگوید آقای بوتو چه دسته گلها آب داده‌اند. به این مرد سیاستمدار باید گفت: تو که می‌دانی غیر از ایران امیدی نداری، تو که می‌دانی قذّافی دشمن ماست، تو که می‌دانی به خاطر آمدن قذّافی به کنفرانس اسلامی لاهور، شاهنشاه به کنفرانس نیامدند، چه طور با قذّافی قرارداد دوستی و همکاری نظامی،

سیاسی و اقتصادی امضاء می‌کنی؟ حالا به گه خوردن افتاده، دیگر فایده ندارد. او که این همه اصرار می‌کرد شاهنشاه تشریف ببرند و خودش را طلبکار می‌دانست حالا استدعا دارد این جا بیاید، شاهنشاه قبول نمی‌فرمایند!

امشب شام مهمانی والاحضرت شاهپور غلامرضا بود، من که خسته و کوفته هستم، نتوانستم تا آخر بمانم. به علاوه آن قدر در این محیطهای بالا دروغ و دورنگی و قربون و صدقه ساختگی رد و بدل می‌شود که دیگر جان انسان به لب می‌رسد:

مرا به روز قیامت غمی که هست این است
که روی مردم دنیا دوباره باید دید

چه آن که این مردم را!!

جمعه ۱۷ اسفند ۱۳۵۲

... از ساعت ۱۰ در منزل بعضی دوستان را پذیرایی کردم و ساعت ۱۱ شرفیاب شدم، تا یک بعد از ظهر کارهای عقب‌افتاده را به عرض رساندم. مطلب مهمّی در پیشگاه شاهانه مذاکره نشد. با آن که دیشب تا ساعت ۲ صبح از مهمانی مراجعت فرموده بودند، الحمدالله شاداب بودند، چون از صبح زود باران و برف می‌بارید، به علاوه در تمام کشور هم باران می‌بارد. واقعاً سال عالی است.

در خصوص دانشگاه قدری صحبت شد. فرمودند: تعجّب می‌کنم حالا که ما بر تمام مشکلات فائق آمده‌ایم و حتّی سربازان مثل شیر در مرزها می‌جنگند و جانبازی می‌کنند، یک عدّهٔ محدود چه طور باز هم جنجال راه می‌اندازند؟ جنجال بر علیه چی؟ عرض کردم: بعضی جوانها این کار را یک عمل قهرمانی می‌دانند، بعضی هم سیستم ما را با سیستم‌های دموکراتیک اروپایی مقایسه می‌کنند که البتّه قابل قیاس نیست. فرمودند: مگر آنها به کجا رسیده‌اند؟ عرض کردم: کار ندارم پدر آنها درمی‌آید، ولی از لحاظ اجتماعی نوع دیگر است، این را باید قبول داشت. حالا قابل انطباق بر ما باشد یا نه، مسألهٔ دیگری است، یا برای خود آنها خوب باشد یا نه، آن هم مسألهٔ دیگری است. یک عدّه هم

مزدورند، پدر اینها را باید درآورد. امّا چه جور آنها را بشناسیم و فرق بگذاریم؟ فرمودند: بیشتر منحرفین مزدورند. عرض کردم: اگر این طور فکرمان را پایه بگذاریم که با این پیشرفتها حقّ گله و شکایت نیست، آنها مزدور درمی‌آیند، ولی اگر قبول بکنیم که بالأخره معایبی هم داریم، مسأله فرق می‌کند. فرمودند: بالأخره باید به نهاوندی رئیس دانشگاه تهران بگویی که یک افکار میهنی حاد را من از دانشگاه انتظار دارم، هم چنین به سایر دانشگاهها. عرض کردم: اطاعت می‌کنم.

راجع به والاحضرت شهناز مستدعیاتی داشتم، که همه را رد کردند.

بعد از ظهر برف ایستاد. به سواری رفتم هوا کمی سرد بود ولی واقعاً لذّت‌بخش و مفرّح بود. شب در منزل کار کردم.

امشب خبر رسید که دانشجویان ایرانی (البتّه چند نفر معدود) در سفارتخانه‌های ما در استکهلم و لاهه و بروکسل بست نشسته و تقاضای رفع فشارها و مضایق را بر آزادیخواهان ایران داشته‌اند! بی‌بی‌سی هم مطلب را خیلی بزرگ جلوه می‌داد. مضحک است.

وضع اتیوپی هم به این جا کشید که بالأخره امپراطور امر داد قانون اساسی جدیدی تنظیم شود و انتخابات آزاد تعیین نمود و قرار گذاشت که نخست‌وزیر مسئول مجلس باشد.

...

نخست‌وزیر ما به آلمان رفت و آلمانیها تجلیل شایانی کرده‌اند. نخست‌وزیر هم در تشریح سیاست نفتی شاهنشاه خوب عمل کرده است. یعنی توجیه این مسأله که چرا ما قیمت نفت را بالا برده‌ایم.

شنبه ۱۸ اسفند ۱۳۵۲

صبح باز سفیر پاکستان دیدنم آمد و ضمن اظهار ندامت از حرکات آقای بوتو تفهیم کرد که می‌خواهد برای پابوسی بیاید! بعد شرفیاب شدم، مطلب را عرض کردم. فرمودند: بالاخره نمی‌توانم بگویم که نیاید، ببین کی می‌خواهد بیاید. عرض کردم: چطور است

به کیش بیاید؟ فرمودند: عیبی ندارد. عرض کردم: او هم راضی خواهد بود که در [محفل خصوصی] cercle intime شاهنشاه وارد شده [است]. فکری کرده، فرمودند: پس بهتر است قبل از رفتن به کیش بیاید!

عرض کردم: سفیر افغانستان پریروز در فرودگاه خیلی اصرار داشت که به طور خصوصی و برای مدّت زیاد مرا ببیند. فرمودند: دعوتش کن ناهار یا شامی با تو بخورد. فرمودند: هزار دلار به ماهیانه ۱۰۰۰۰ دلاری پادشاه افغانستان برای مخارج تحصیل بچه‌های او اضافه کن. هم چنین ماهیانه ده هزار دلار به پادشاه یونان بده. بعد هم یک منزل برای پادشاه افغانستان در رم بخرید. همهٔ این پول را از بودجه سرّی دولت بگیرید، آن چه را هم قبلاً حواله کرده‌اید، بگیرید، ولی صورت ریز به آنها بدهید. اخیراً شاهنشاه علاقه‌مند هستند که هرچه پول می‌رود لزوماً از دولت می‌گیریم، صورت ریز به آنها بدهیم که به چه منظور است. مثل این است که سوءظن‌هایی به دولت پیدا کرده‌اند که این طرف و آن طرف شاید حرفهای مزخرفی می‌گویند. مثلاً پیش اربابان آمریکایی. نمی‌دانم، به این جهت هم مردم را نمی‌خواهم مقصّر بکنم....

ناهار هم افشار، سفیر شاهنشاه آریامهر در لندن، برای کارهای خودش پیش من آمد. ضمناً می‌گفت عراقی‌ها کلاهی سر ما گذاشته‌اند، بدین معنی که بازی مرزی را راه انداختند که شورای امنیّت سازمان ملل را برای اختلاف شطّ‌العرب به مداخله وادار سازند. چون از سابق هم می‌گفتند که باید شورای امنیّت نظر حلّ اختلاف شطّ‌العرب را بدهد و ما رد می‌کردیم ولی گفتیم که این کار که صلح بین‌المللی را به خطر نینداخته است، یک قراردادی است، ما قبول نداریم، باید فیمابین خودمان حل کنیم و این چیزی بود که عراقیها نمی‌خواستند و حرفش به نظرم حساب آمد و از این غصّه سرم درد گرفت... یاللعجب از این حسّ وطن که انسان نمی‌داند چیست.

یکشنبه ۱۹ اسفند ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. مطالب مختصری عرض کردم، چون می‌دانستم شاهنشاه وقت کم دارند..... البتّه اوّلین موضوعی که عرض کردم: قضاوت افشار دربارهٔ شطّ‌العرب و

اختلاف با عراقیها بود (باید بگویم که این کار برای افشار هم خوب بود، چون مورد بی‌مهری قرار گرفته بود و حرف زدن دربارهٔ او خوب بود). چیزی که هست مقدمتاً باید به عرض برسانم که بیچاره ژولیده و پکر است و همین طور هم هست، تا شاهنشاه را آماده شنیدن حرف او بکنم و این کار را هم کردم. عرض کردم: نگران بود مبادا باعث ناراحتی وجود مبارک بشود. فرمودند: نه برای چه؟ باید حرفش را بزنند. آن وقت مطلب را عرض کردم. فرمودند: نه! ما فکرش را کرده بودیم، به این معنی که مذاکرات درمورد شطّ‌العرب را قبول نکردیم. عرض کردم: قبول نکردن ما کافی نیست، آنها قطعنامه گذراندند. فرمودند: نباید این طور باشد، بروید مطالعه کنید. عرض کردم: اتّفاقاً به افشار گفته‌ام فردا بیاید مرا ببینند.

شهردار که به دعوت شهردار لندن می‌خواست به انگلستان برود، عرض کردم: چون نگران سیل تهران است ترجیح می‌دهد که نرود. فرمودند: بله بهتر است نرود. در صورتی که ابداً نگرانی ندارد. پریروز که فرموده بودند برای چه می‌خواهد برود، بیچاره ترسیده بود و پیش من آمد، گفت یک طوری ما را از شرّ این سفر خلاص کن، که راحتش کردم.

عرض کردم: دو سه روز قبل به والاحضرت همایونی عرض کردم چرا شکار کبک نمی‌روید؟ فرمودند: خواهم رفت. بعد این طور دستگیرم شد که این پرستار فرانسوی پدرسوخته بچه را قدغن کرده که شکار نرود، چون کشتن مرغ و حیوانات خوب نیست. عرض کردم: اعلیحضرت همایونی می‌دانید که خودم شکار را ول کردم و دلم نمی‌آید حیوانات را بکشم. اعلیحضرت همایونی هم به همین شکل ول کردند، ولی برای یک پادشاه آینده که این طور تربیت صحیح نیست. استدعا دارم بچه را از دست این زنها دربیاورید که آتیه خوبی نمی‌بینم. فرمودند: درست می‌گویی، فکری می‌کنم.

بعد مدّتی راجع به افسران گارد و روحیّهٔ فرد فرد آنها صحبت شد. از فرمانده گرفته تا پایین‌ها. ماشاءاللّه شاهنشاه به همه چیز وارد است حتّی آنها که پاک هستند و آنها که پاک نیستند، همه را می‌شناسند. ماشاءاللّه به این فتانت[1] و به این حوصله.

...

۱- [در نسخه اصل کتاب به همین صورت آورده شده، اما صورت درست آن "فطانت" است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

دوشنبه ۲۰ اسفند ۱۳۵۲

صبح در منزل، افشار، سفیر شاهنشاه آریامهر در لندن، را دیدم و از او خواستم که دربارهٔ اوامر دیروز اعلیحضرت همایونی توضیح بدهد. گفت متأسّفانه فکر می‌کنم کلاه بر سر ما رفته است و عراقیها خیلی ماهرانه دستشان را بازی کرده‌اند و موضوع شطّالعرب را یک مسألهٔ حقوقی (ضمن اعلامیهٔ شورای امنیّت) قلمداد کرده‌اند. باز هم ناراحت شدم و سرم درد گرفت و به هر حال باید این کار را عمیقاً مطالعه کنم. به افشار گفتم شرحی بنویسد. سفیر پاکستان را هم در منزل دیدم و به او گفتم بهتر است بوتو خودش به پابوسی بیاید، شاید رفع سوءتفاهمات را بکند. قبول کرد.

اطبّاء آمدند از من خون گرفتند، بعد شرفیاب شدم. درمورد اینکه [کیسینجر] با چه نوع طیّاره و با چه وزنی می‌تواند در کیش بنشیند، تلگرافی که به اردشیر... کرده بودم، دادم ملاحظه فرمودند. گزارش مهمانی دیشب سفیر شوروی را دادم. او می‌گفت عراقیها و ایرانیها که هر دو دوستان ما هستند نباید با هم بجنگند. نه سال حرف زدن بهتر از نه ساعت جنگ کردن است. می‌گفت با سفیر عراق ملاقات کرده و از طرف خودش به او گفته، ممکن است دولت ایران عجله به خرج داده باشد که به طور یک طرفی قرارداد شطّالعرب را ملغی دانسته، ولی به هر صورت حق با ایران است که می‌گوید خطّ تالوگ باید سر حدّ بین دو کشور باشد. شاهنشاه فرمودند: عجله به خرج دادیم؟ سی و هشت سال صبر کردیم. کدام عجله؟ بعد می‌گفت باید در تحدید حدود مرزی نرمش به خرج داده شود، همان طور که بین ما و شما به خوبی انجام شد. حتّی ما حاضر شدیم با چینیها رودخانهٔ اُسوری را به همین صورت مرزبندی کنیم. بعد از چینیها مقدار زیادی بد گفت و می‌گفت اینها (یعنی نژاد زرد) خطر برای دنیاست نه شوروی تنها. بعد مرا برای دیدن شوروی دعوت کرد. گفتم از خودم اختیار ندارم و باید به عرض برسانم. بعد مسألهٔ قراردادهای نفتی ما را در ساحل بحر خزر مطرح کرد که این قراردادهایی که شما می‌خواهید در آنجا با آمریکاییها و انگلیسیها و یا هر خارجی دیگر ببندید، ما در آن منطقه حساسیت داریم و خوشمان نمی‌آید. گفتم، اختیار دارید، یعنی می‌فرمایید ما در داخل مرزهای خودمان رعایت شما را بکنیم؟ پس می‌گویید حقّ حاکمیّت مطلق

خودمان را خدشه‌دار بکنیم؟ به علاوه از کجا می‌دانید که وقتی می‌خواستیم لوله گاز به شما بدهیم، دیگران همین حرفها را به ما نزده باشند! این حرفها چیست می‌زنید؟ دید حرفم حسابی است، درز گرفت.

کارهای جاری دیگر را به عرض رساندم. قدری از اختلافات دختر خودم با شوهرش به عرض رساندم. فرمودند: چه باید کرد؟ این گرفتاریها برای همه هست. مرحوم سیّد ضیاءالدین طباطبائی با همهٔ حُمق خودش یک حرف حساب می‌زد که انسان تا زنده هست آسایش ندارد و استراحت فقط با مرگ حاصل می‌شود.[1] فرمودند: بلی! ولی یک حرف دیگر هم حسابی می‌زد و آن اینکه شب انسان نباید در یک اتاق با زنش بخوابد، زیرا در رختخواب است که سر گله‌ها و حرفهای مزخرف باز می‌شود و به انسان بی‌خوابی و ناراحتی می‌دهد، و این را واقعاً حسابی می‌گفت. من خندیدم. عرض کردم: معلوم می‌شود شاهنشاه خیلی گرفتاری دارید. فرمودند: ناچار!

بعد مرخّص شدم... و برای اینکه وزیر خارجهٔ بحرین ناهار در پیشگاه شاهانه صرف می‌کرد، برگشتم. محمّد بن مبارک، وزیر خارجهٔ بحرین، جوان بسیار باهوشی است. انگلیسی هم خوب حرف می‌زد. سر ناهار مقداری صحبتهای فلاحتی شد و اینکه امسال در ایران بارندگی خوب است و اینکه آب بحرین دارد شور می‌شود و می‌خواهند آب شیرین‌کن از دریا بگذارند و اینکه در زیر آب دریای بحرین آب شیرین هم هست و به این جهت به بحرین معروف شده و از این قبیل صحبتها، بعد هم صحبت نفت و قیمت آن شد و اینکه معلوم می‌شود سابقاً قیمت نفت را چه مقدار ارزان به ما می‌دادند و حالا چرا آمریکاییها اصرار به ارزان شدن قیمت نفت می‌کنند. شاهنشاه فرمودند: آنها روی زکی

۱- سید ضیاءالدین طباطبائی در جوانی مدیر روزنامهٔ رعد و از روزنامه‌نگاران انگشت‌شماری بود که از قرارداد نافرجام ۱۹۱۹ پشتیبانی کرد. دو سال بعد، با کمک انگلیسها، به همراه رضا خان میرپنج (سردار سپه و رضاشاه بعدی) کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را ترتیب داد و برای چند ماهی نخست‌وزیر شد. گستاخی و بی‌پروایی او به‌سردار سپه فرصتی داد تا این رقیب سبک وزن مزاحم را وادار به‌کناره‌گیری و ترک ایران کند. سیّد ضیاءالدین چندی پس از استعفای رضاشاه (شهریور ۱۳۲۰) به ایران بازگشت و حزب ارادهٔ ملی را راه انداخت. در آغاز شاه با او میانهٔ خوبی نداشت ولی پس از سوء قصد به شاه در بهمن ۱۳۲۷، وی توانست، با پا درمیانی چند تن از دوستان درباریش، به دیدن شاه رود و از آن پس روابط بسیار نزدیکی با او برقرار کند و یکی از مشاوران مورد اعتماد شاه شود.

یمانی حساب می‌کنند که آدم خودشان است، حال آن که صد زکی یمانی هم پیدا شود، نمی‌تواند این جریان را تغییر دهد. خیال می‌کنند زکی یمانی و... ذخیرهٔ نفت آنها می‌تواند آنها را برهاند و به مقصود برساند. این خیال باطل است. اتّفاقاً بالا رفتن قیمت که به ضرر آمریکاییها نبود. حدّاقل آن این بود که استخراج نفت را از سایر مواد برای آنها اقتصادی کرده است. بعد مقداری نسبت به اینکه اعراب نباید با آمریکاییها بد باشند و باید تحریم صدور نفت را بردارند، گفتگو شد، زیرا حالا هم سیاست صلح پیش آمده و هم اینکه آمریکاییها تنها کشوری هستند که می‌خواهند و می‌توانند صلح را در این منطقه برقرار سازند. او گفت ما اعراب همه همین عقیده را پیدا کرده‌ایم و به این جهت گرومیکو به مصر و سوریه آمد که از لحاظ نفوذ از آمریکاییها عقب نیفتد. بعد صحبت کنفرانس نفتی اعراب شد که عقب‌افتاده [است]. قرار بود در قاهره باشد، به تریپولی موکول شد.... در آخر جلسه صحبت از [روابط ویژه] special relations بین ایران و بحرین شد که بالأخره به این آرامی که قضیّه برگزار شد، تولید یک نوع حسّ برادری می‌کند. من که همیشه خیلی کم حرف می‌زنم، دیدم دیگر سکوت جایز نیست، باید منّت بزرگی بر سر مردکه گذاشت. عرض کردم: هیچ سیاستمداری در جهان چنین جرأتی نمی‌کرد که قضیّهٔ اختلاف بحرین با ما را به این نظرخواهی که تقریباً یک کنکاش داخلی بود واگذار کند، مخصوصاً سیاستمداران عوام‌فریب محال است به چنین امری تن در دهند. این کارها در همان کالیبر امثال دوگل و اعلیحضرت همایونی است. شاهنشاه خیلی قشنگ جواب دادند. فرمودند: آخر من به ملّتم و ملّتم به من اطمینان دارد، به این جهت است که این طور تصمیم‌ها می‌توانم بگیرم.

سه‌شنبه ۲۱ اسفند ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. امروز دو سفیر ترینیداد و زائیر استوارنامه تقدیم کردند. سفیر زائیر فرانسه خوب می‌دانست. سفیر ترینیداد هم انگلیسی بد حرف نمی‌زد، ولی بیچاره شکم گنده‌ای داشت و جلیقهٔ فراک به صورت زشتی بالا دویده، شکم گنده‌اش از آن خارج شده بود. معلوم بود فراک مال خودش نبود.

بعد از اینها شرفیاب شدم. کارها را خیلی مختصر عرض کردم. مصاحبهٔ خودشان را با مخبر *ساندی تایمز* ملاحظه کرده و فرمودند: عیناً منتشر شود. گزارش مصاحبه‌های با NBC و CBS شبکه‌های آمریکا را ملاحظه فرمودند که اوّلی بسیار خوب و دومی تعریفی نداشت، خوششان نیامد.[1]

راجع به گزارشات [حسن] زاهدی [استاندار خراسان و نایب‌التولیه آستان قدس] و اینکه بالأخره باید او را ممنوع‌الید[2] از کارهای قند آستان قدس کرد، اجازه فرمودند و من راحت شدم. چون واقعاً در این گزارشات غرض زیاد به کار برده بود، چاره نیست.

...

بعد مرخّص شدم، به کارهای جاری رسیدم. اردشیر [زاهدی] تلگراف کرده بود که کیسینجر ممکن است نتواند ایّام عید بیاید، ممکن است ۲۰ آوریل بیاید. با تلفن عرض کردم. فرمودند باز هم از اظهارات سایمونز معذرت‌خواهی کرد (این مطلب را کیسینجر به او گفته است) آن را هم عرض کردم.

...

۱- در مصاحبه با CBS شاه یادآور شده بود که پس از تحریم صادرات نفت عرب، میزان نفتی که آمریکا وارد می‌کند، نه تنها کمتر نشده، بلکه بیشتر از گذشته است. هنگامی که CBS نظر ویلیام سایمون (William Simon) مدیر دفتر انرژی فدرال (Administrator of the Federal Energy Office) را خواستار شد، وی سخنان شاه را غیرمسئول و بی‌معنی خواند.

۲- [ممنوعُ الیَد، بدون حق دست زدن به امری. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

فهرست نامها